جلد اول

رساله‌ها

حضرت سید نور الدین

شاه نعمت الله ولی کرمانی

رساله‌های حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی

چاپ دوم

چاپخانه فردوسی (شرکت سهامی خاص)

شماره ثبت کتابخانه ملی $\frac{۱۸۶۹}{۳۵/۱۲/۱۶}$

نام ناشر : خانقاه نعمت‌اللهی

نشانی ناشر : تهران میدان شاهپور ـ خیابان بلورسازی

تعداد چاپ ۲۰۰۰ جلد

شماره ۷۲

متون عرفانی ۵۰

بها : ۵۰۰ ریال

هو

انتشارات خانقاه نعمت اللهی

۷۲

جلد اوّل

رساله های

حضرت سیّد نورالدّین

شاه نعمت الله ولی قدّس سرّه

سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی کرمانی

رساله‌ها ، با تصحیح و مقدمه وحواشی و تعلیقات دکترجواد نوربخش ،

تهران ، خانقاه نعمت‌اللهی ، اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی .

۴۸۴ + ۲۴ ص ۲۵۰ س م ، (انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی . ش ۷۲

متون عرفانی ۵۰) .

۱- اسلام ، عرفان . ۲- نوربخش، دکترجواد، مصحح. ۳- نام کتاب.

پیش از مطالعه اشتباه‌های زیر را درست فرمائید

نادرست		درست
ص ۸	مؤذمن	مؤذن
ص ٤٤	نعمت	نعم
ص ۲۳۸	ضلالات	ظلالات

هو

مقدمه

قطب‌الموحدین و سید الکاملین نورالدین شاه نعمت‌الله ولی ـ قدس سره‌الازلی ـ از اقطاب بزرگوار و عرفای مشهور قرن هشتم و نهم هجری است که چراغ تصوف اسلامی را در عصر خویش فروغ تازه‌ای بخشید و به نیکوترین وجه‌روشن نگاه داشت وهمه پیروان طریقت را تحت‌الشعاع مکتب خود قرار داد . وی درحقیقت احیاکنندهٔ طریقهٔ فقر محمدی ﷺ در ممالک اسلامی به‌خصوص ایران و هندوستان بود و سلسله‌ای که بنام اوست توانست درقرن دوازدهم‌هجری‌طریقت محمدی‌را در ایران مجدداً احیاکند وتشنه‌لبان وادی عرفان را دراین سرزمین سیراب نماید .

جناب‌شاه نعمت‌الله در روز دوشنبه چهاردهم‌ربیع‌الاول ۷۳۱ هجری قمری در شهر حلب متولد شد . والد ماجدش‌جناب میر عبدالله ازبزرگان قوم عرب ومرشدان وقت بود و مادرش ازخوانین شبانکاره فارس ، نسبت‌ایشان به نوزده واسطه به حضرت رسول ﷺ می‌رسد ، چنانکه خود می‌فرمایند :

نوزدهم جد من رسول خداست　　　آشکار است نیست پنهانی

در ذکرنسبت‌خود جناب‌شاه‌اجداد خویش‌را بدین‌ترتیب نام می‌برد :

میر عبدالله بن محمد بن میر عبدالله بن کمال الدین یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن میر حاتم[1] بن سیدعلی[2] بن ابراهیم بن سیدعلی کاشانی[3] فرزند میرمحمد بن سید اسماعیل بن ابی‌عبدالله بن محمدباقر فرزند حضرت علی بن حسین علیهما السلام[4].

گفته‌اند که جناب شاه از دوران کودکی استعدادی شگفت‌انگیز برای درك معارف و کشف معانی داشته‌اند، چنانکه درهمان اوان قرآن را حفظ کرده بودند.

مرا علمی که اندر سینه دادند — یقین می‌دان که آن درسی ندادند
به سه حالی مرا گردید معلوم — که شیخ چله‌را در سی ندادند

قبل‌از ورود به دائرهٔ فقر از محضر اساتیدی چند بهره‌مند شدوعلوم صوری را فراگرفت.

ابتدا مقدمات علوم‌را نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی و سپس علم بلاغت را نزد شیخ شمس‌الدین مکی بیاموخت. پس از آن سیدجلال‌الدین خوارزمی علم کلام و حکمت الهی را با او بحث کرد و قاضی عضدالدین عیون کلام خویش‌را. درهمین‌دوران بود که مرصاد العباد شیخ نجم‌الدین دایه‌واشارات شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینارا آموخت و به‌خصوص فصوص‌الحکم شیخ‌المحققین و امام‌الموحدین محیی‌الدین بن‌العربی ـ قدس‌الله‌سره ـ را به‌خوبی فرا گرفت وحتی آنرا از حفظ داشت وسرانجام، چنانکه خواهیم دید، پس از ورود به دائرهٔ فقروگذشتن ازظاهر و پیوستن به باطن توانست حکمت آنرا به‌ذوق دریابد. در رساله‌ای که درشرح ابیات فصوص‌الحکم نوشته‌اند می‌فرمایند:

کلمات فصوص در دل ما — چون‌نگین‌درمقام‌خود بنشست
از رسول خدا رسید به‌او — باز از روح او به‌ما پیوست

۱ـ نسخهٔ ۳: محمد. ۲ ـ نسخهٔ ۳: جعفر. ۳ـ نسخهٔ ۳: جعفراکبر.
۴ ـ برای ملاحظهٔ اشعار جناب شاه در این مورد رجوع شود به صفحهٔ ۸۶۷ دیوان.



حضرت شاه نعمت‌الله ولی قدس‌سره*

* این تمثال از نقاشی تابلوی خانقاه منسوب به‌شاه نعمت‌الله ولی عکسبرداری شده‌است.

باری، تحصیل علوم‌صوری آتش‌عطش سید نورالدین‌را برای‌حقیقت خاموش نساخت و درد اورا دوائی نبخشید .

علماء رسوم می‌بینم همه را علم هست ونیست‌عمل
روزوشب عمر خویش‌صرف کنند درپی بحث وقیل‌وقال وجدل

سرانجام دفتر قیل وقال را بست و جریده ذوق وحال را گشود ، و درطلب مرشدی کامل و پیری روشن ضمیر به جد و جهد پرداخت . این اولین دوره مسافرتهای شاه نعمت‌الله بودکه درجستجوی شیخ خود سالها به‌سیاحت پرداخت‌وهرجا ازشیخی‌نشانی‌یافت بدان سوی شتافت. دراین‌باره عبدالرزاق کرمانی از قول جناب شاه می‌نویسد :

« هرناحیه‌ای که نشان می‌دادند درویشی هست به‌جد وجهد تمام به صحبت و خدمت او می‌رفتم و تربیت و ارشاد اورا مترصد و منتظر می‌بودم تا ظهور حقیقت احوال او ، که به عنایت‌الله نشأه خودرا فوق او می‌یافتم و او روی از راه تصرف من بر می‌تافت.»[1]

بدین ترتیب جناب شاه نعمت‌الله چندین مرشد را خدمت کرد ولی هیچ‌کدام را یارای آن نبود که بتواند در او تصرف کند ، تا سرانجام جناب شیخ عبدالله یافعی را در مسجدی در مکه معظّمه زیارت کرد و در اولین ملاقات خودرا قطره‌ای دید و اورا دریائی . همانجا جناب سیّد دست‌ارادت بدامان شیخ عبدالله دراز نمود .

عاقلی بودم به عشق یار دیوانه شدم آشنائی یافتم از خویش بیگانه شدم
رشتهٔ‌شمع‌وجودم آتش‌عشقش‌بسوخت عارفانه با خبر از ذوق پروانه شدم

---

۱ - رجوع‌شود به « مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی‌کرمانی» به‌تصحیح ژان‌اوبن (تهران ۱۳۳۵) ص ۲۶ و۲۷ .

جناب شیخ عبدالله یافعی که حضرت شاه اورا سلطان اولیای جهان خوانده و سینه‌اش‌را مخزن اسرار و دمش‌را همچون دم عیسوی احیاء کنندهٔ مردگان‌دانسته‌است ، نه تنها صاحب کمالات باطنی‌بود بلکه از فضایل‌صوری هم بهره‌مند بود ، چنانکه اورا در زمره بزرگترین فقها و محدثان ومورخان عصر خویش به‌شمار آورده‌اند .

جناب یافعی خرقه خویش را از جناب شیخ‌صالح بربری‌گرفته بود.

صالح بربری روحانی | شیخ شیخ من است تا دانی

در شجره سلسله فقری خویش جناب شاه اقطاب سلسلهٔ خویش را به ترتیب پس از جناب صالح بربری چنین ذکر می‌فرمایند :

شیخ کمال‌الدین کوفی ، شیخ‌ابوالفتح‌الصعیدی ، شیخ‌ابومدین مغربی ، شیخ‌ابوسعود اندلسی ، شیخ‌ابوالبرکات ، شیخ‌ابوالفضل بغدادی ، شیخ‌احمد غزالی ، شاه ابوبکر نساج ، شیخ‌ابوالقاسم گرگانی ، شیخ‌ابی‌عثمان مغربی ، شیخ‌ابوعلی کاتب ، شیخ ابوعلی‌رودباری ، شیخ جنید بغدادی ، سری‌سقطی ، معروف کرخی ، داود طائی ، حبیب عجمی ، حسن بصری ، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم .

در اینجا باید به‌نکته‌ای اشاره‌کرد وآن اینست که سلسله‌ای که‌مشایخ جناب شیخ یافعی به‌آن تعلق داشتند پس‌ازمعروف کرخی به‌نام سلسله معروفیه مشهور بود . جناب معروف کرخی اگرچه ابتدا داود طائی را خدمت‌کرد و خرقه از اوگرفت ، سالها افتخار شاگردی امام هشتم حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام را نیز داشتند .

داشته معروف بسی اهتمام | کرده سپس خدمت‌هشتم امام

یافته از بعد فنایش بقا | از دم جان بخشش علی رضا

اینکه ز طائی شده در فقر یاد		هست نظر ذکر نخست اوستاد
ورنه دوصد طائی صاحب‌نظر		پیش امامند ز خود بی‌خبر
یازده اولاد علی ولی		والی خلقند و ولی علی

سلسله معروفیه راکه اکثر سلسله های صوفیه از آن مشتق و منشعب شده بود ام‌السلاسل می‌نامیدند . پس از جناب شاه بودکه این سلسله بنام نعمت‌اللهی معروف گردید و تاکنون هم باهمین نام مشهور می‌باشد .

جناب شاه هفت سال مرشد خود شیخ عبدالله یافعی را خدمت کردو از محضرش کسب فیض نمود و از برکت انفاس او ازشاگردی به‌استادی‌واز مریدی به مرادی رسید .

شبان وادی ایمن گهی رسد به‌مراد		که‌چندسال بجان‌خدمت‌شعیب کند
(حافظ)

پس‌از ترخیص از محضر جناب شیخ‌عبدالله یافعی دومین دوره از سفرهای طولانی جناب شاه به ممالك مختلف آغازگردید، لیکن این‌بار نه‌به عنوان‌طالبی تشنه‌لب که برای‌یافتن‌انسانی کامل‌طیِ‌طُریق می کند، بلکه به‌عنوان مرشدکامل و قطب وقت هرکجا تشنه‌لبی می یافتند از برکت انفاس خویش سیراب می‌کردند و طالبان را دستگیری می‌فرمودند و درد عاشقان حق‌را تسکین می‌بخشیدند .

درکوی خرابات نشستیم به سلامت		سرحلقهٔ رندانم و فارغ ز ملامت
خوش خانهٔ امنی‌است بیائیدوبه‌بینید		مستان‌همه‌خوش‌ایمن‌ویاران‌به‌سلامت

***

شخصی که‌ازاین مجلس‌ما روی‌بتابد		جاوید ندیمش نبود غیر ندامت
گر زاهد مخمور مرا قدر نداند		بسیار عزیزم بر رندان به‌کرامت

***

گر بندهٔ سیّد شوی و یار حریفان　　سلطان جهان یار شود بلکه غلامت

(شاه‌نعمت‌الله)

مسافرتهای جناب شاه ابتدا به مصر بود و پس‌از آن به‌ماوراءالنهر آمدند ومدتی درشهر سبز نزدیك‌سمرقند ساکن‌شدند. در ضمن همین‌مسافرتها بودکه ملاقاتی بین جناب‌شاه و امیر تیمور رخ داد . گویند امیر تیمور وقتی درصدد برآمد تا شاه را امتحان‌کند و غذائی به‌او دهدکه از راه حلال‌کسب نشده بود ، لیکن شاه بانور ولایت دیده بودکه غذای مزبوررا صاحب اصلی آن برای او می‌آورده تا نذر خود اداکند و غلامان تیمور سررسیده وآنرا به یغما برده بودند . باری، تیمور نتوانست قدر شاه ولایت و سلطان عالم‌معنی را دریابد وقبل‌ازآنکه اسباب نگرانی‌بیهودهٔ اوفراهم شود جناب‌شاه‌مصلحت درآن دید که ازشهر سبز رخت عزیمت بربندد و به‌هرات مسافرت‌کند .

هرکجا شهری است اقطاع من‌است　　گر به‌ایران گر به توران می‌روم

صد هزاران ترك دارم در ضمیر　　هرکجا خواهم چو سلطان می‌روم

آشکارا و نهان همراه عشق　　گاه پیدا گاه پنهان می‌روم

(شاه نعمت‌الله)

در هرات شاه با نوهٔ جناب‌میرحسینی هروی پرسندهٔ سؤالات گلشن راز ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج فرزند صوری و معنوی او جناب برهان‌الدین خلیل‌الله (متولد : ۷۷۵) بود که پس‌از جناب شاه به مقام قطبیت سلسله نعمت‌اللهی رسید و عمر معنوی پدر و پیر خودرا جاویدان ساخت .

جناب سیّد در وصف شاه خلیل‌الله می‌فرماید:

ای‌بنور روی‌توروشن‌دوچشم‌جان‌من　　ای خلیل‌الله من فرزند من برهان من

شمع‌بزم‌جان‌من‌ازنورِرویت‌روشن‌است　　باد روشن دایماً چشم وچراغ‌جان‌من

مدت‌هفتادسال‌ازعمرمن‌بگذشته‌است　　حاصل‌عمرم توئی ای‌عمرجاویدان‌من

جناب شاه از هرات به مشهد سفر کردند و مدتی در تفت یزد رحل اقامت افکندند وسرانجام در کوه بنان سکنی گزیدند، پس از مدتی شاه به کرمان و از آنجا به ماهان رفتند و قریب بیست و پنج سال از پایان عمر خویش را گاه در کرمان و گاه درماهان سپری کردند . درمدت اقامت جناب سیّد در ماهان صیت شهرتش به اقصی نقاط ایران وهندوستان رسید و مشتاقان برای زیارت او به ماهان سفر کردند . احمدشاه بهمنی از دکن تقاضا کرد تا جناب شاه به هندوستان سفر کند، شاه نواده خویش را به هندوستان فرستاد و مقدمات انتقال سلسله نعمت اللهی ومسافرت شاه خلیل الله را به دکن فراهم نمود . شاه درپاسخ به درخواست مریدانش درشیراز سفری به آن دیار کرد ومیرزا اسکندرحکمران فارس مقدم اورا گرامی داشت.

گویند در هنگام ورود شاه به شیراز هزاران نفر به استقبال آمدند ، واز جملهٔ ایشان میر سیّد شریف جرجانی بود .

جناب سیّد قریب صدسال زندگی کردند و سن خودرا تا صدسالگی در اشعار خویش تصریح کرده‌اند .

قرب صدسال عمر من بگذشت　　　قصد موری نکرده‌ام بخدا

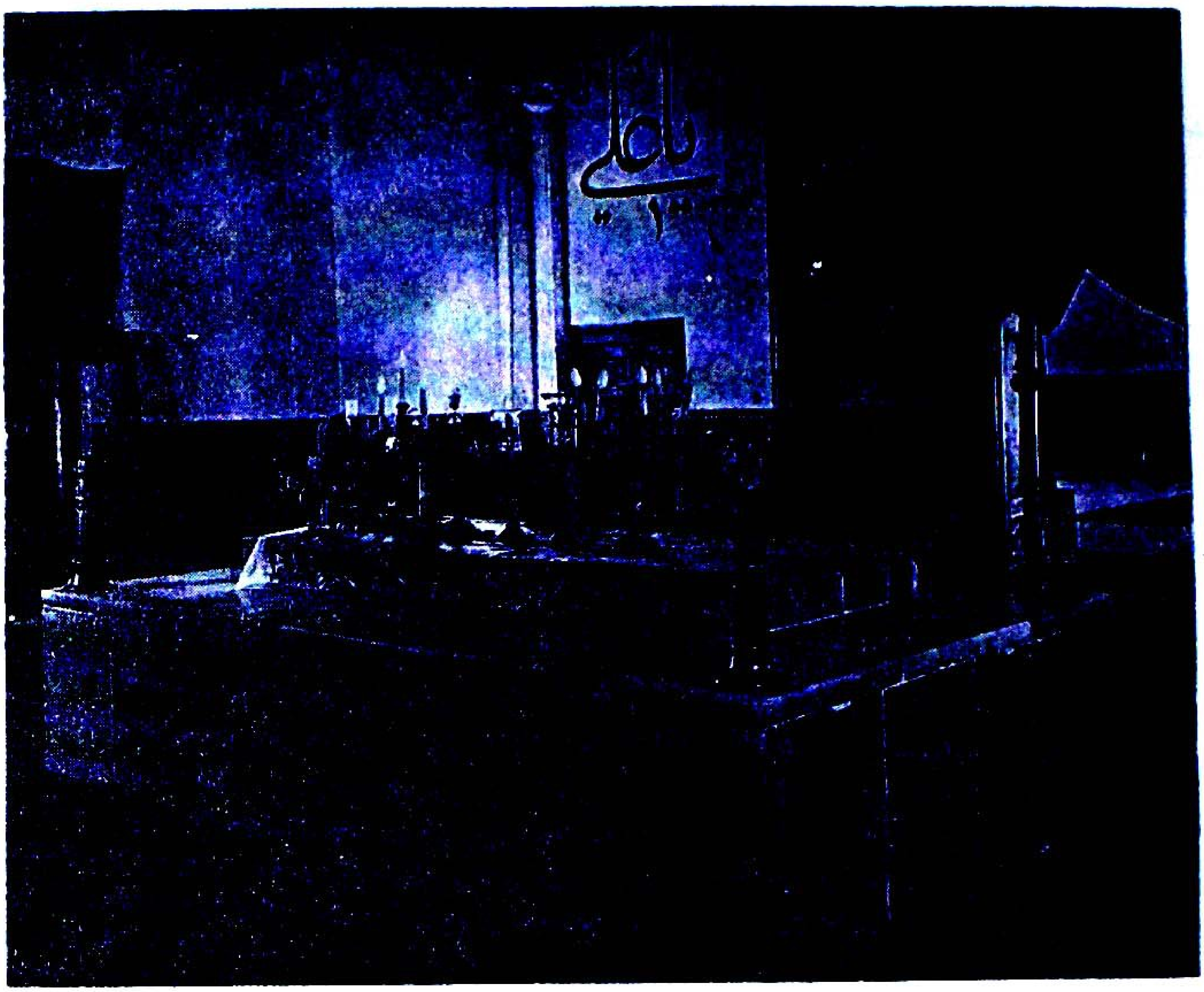
سرانجام در روز پنجشنبه بیست و سوم ماه رجب ۸۳۲ و به قولی ۸۳۴ هجری در کرمان خرقه تهی کرد و جنازه‌اش بوسیلهٔ خلفا و خادمان ودرویشان و اکابر شهر تا ماهان دوش به دوش حمل و درآنجا به خاك سپرده شد .

نعمت الله جان به جانان داد ورفت　　　بر در میخانه مست افتاد و رفت

سیّد ما بندهٔ خاص خداست　　　گوئیا شد از جهان آزاد ورفت

چون ندای ارجعی از حق شنود　　　زنده دل از عشق او جان داد ورفت

« جناب شاه را شمایل وخصائلی بود که درعین آرامی و حسن خلق و



عکسی‌ازحرم شاه نعمت‌الله ولی

وقار حاضران‌را مسحورابهت خویش می‌ساخت . چهره‌ای سرخ وپیشانی‌ای متمایل به زرد ، قدی رسا و دستهائی بلند ، سخنانی وزین وآوازی دلنشین، عباراتی سلیس وکلماتی فصیح داشت . عبدالرزاق کرمانی در رساله خود می‌نویسد :

حضرت مقدسه در محاوره‌از اکابر ممتاز و در مجاوره از ارباب مجاهده مستثنی و ازکبر و رعونت مبرا و از بخل و رذایل اخلاق بکلی دور و معرا بوده و در رعایت آداب و سیر و ملاحظه طریقهٔ مصطفوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سراً و جهراً دقیقه‌ای اهمال نفرموده‌اند ... و در مقام سخن گفتن تأنی و وقار و

آهستگی و پیوستگی اختیار می‌نمودند و آواز بلند و سخن زشت نمی‌کردند..:
ازکمال اخلاق با خلایق به حسن‌خلق التفات لایق فرمودندی .»

از من به‌همه‌عمر یکی‌مور نرنجید　　تا بود برآن‌بودم و تاهست‌برآنم

در مجلس شاه کسی را یارای سخن گفتن نبود و سخنان او آنچنان وزین وکلمات او به اندازه‌ای فصیح بود که مستمع می‌پنداشت شاه از روی نوشته یا رساله‌ای قرائت می‌فرماید :

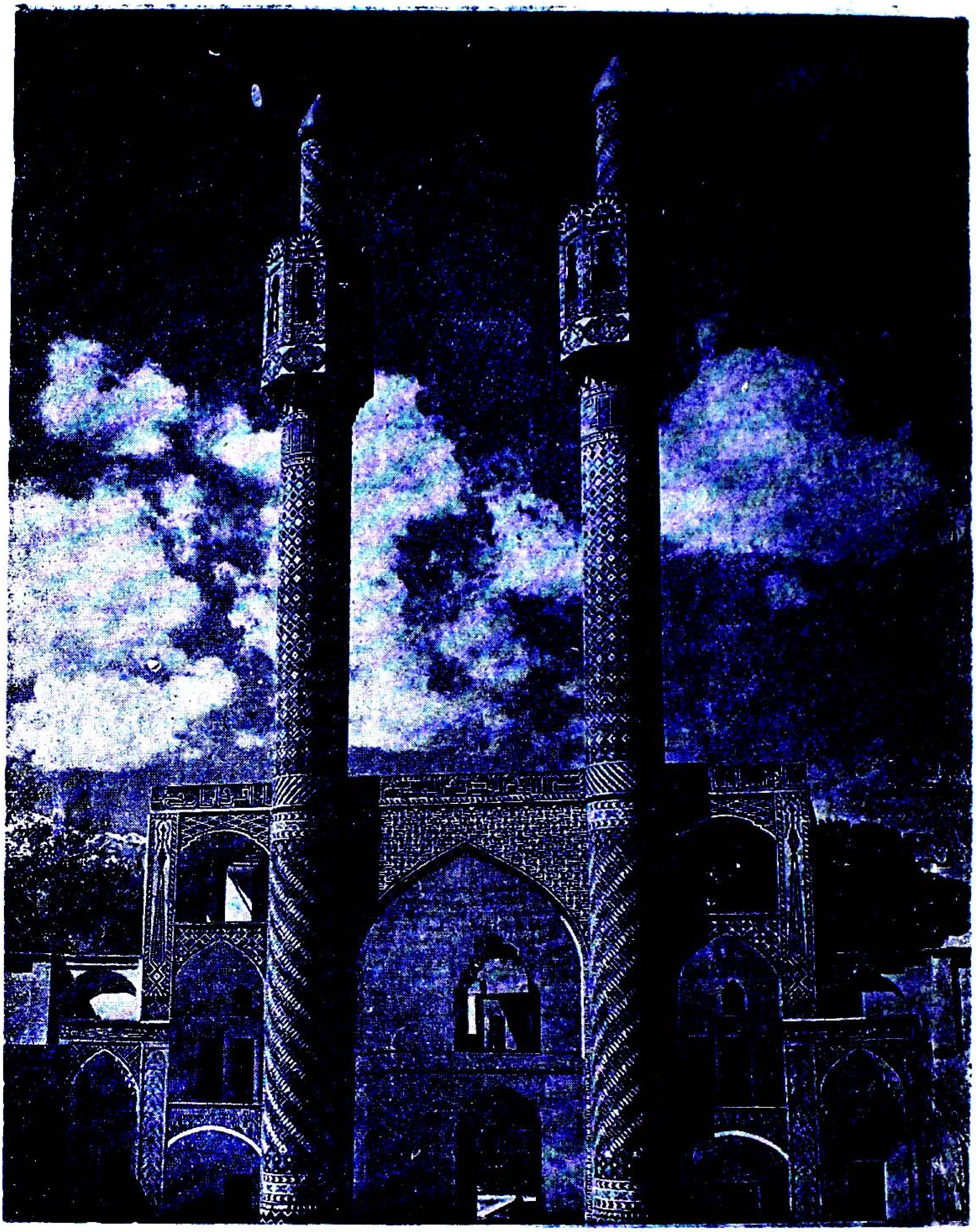
نعمت‌الله در حدیث آمد　　روح قدسی رسید وسامع شد

جناب شاه در زمینه تصوف اقداماتی نمودکه باعث شد وضع صوفیه رونق‌تازه‌ای بخود بگیرد و نتایج آن به‌نفع مردم ایران به خصوص ، وبه‌سود جهان تصوف اسلامی بطور عموم تمام شود .

پاره‌ای از این اقدامات را جناب حاج زین‌العابدین شیروانی ملقب به لقب فقری مستعلی شاه یکی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهی در بستان السیاحه و ریاض السیاحه ذکرکرده‌اند .

جناب شاه نعمت الله در ضمن ارشاد مریدان کثیر خود اوقاتی را صرف فلاحت می‌کرد و این‌عمل‌خویش را سرمشق مریدان خود قرار می‌داد. بدین‌ترتیب فقیران سلسلهٔ نعمت‌اللهی عملا مشغول فعالیت اجتماعی شدند واز بیکاری و تنبلی کناره‌گیری‌کردند . توصیهٔ شاه به مریدان این بودکه بهترین ریاضت و نیکوترین وجه برای تصفیهٔ دل و تزکیهٔ نفس ، شفقت به خلق و خدمت در اجتماع است، و به‌آنها آموخت که چگونه می‌توانند درعین‌حال که مشغول حق‌اند در میان خلق بسر برند و خلوتی در انجمن داشته باشند . جناب شاه این نکته را حتی در اشعار خویش ذکر فرموده‌اند ـ از آن جمله است بیت زیر که می‌فرماید :

ذکر حق ای‌یار من بسیار کن　　گرتوانی کارکن درکارکن



نمای سر در غربی آستانه شاه نعمت‌الله ولی در ماهان

فعالیت اجتماعی درویشان نعمت اللهی موجب شد که به عنایت حضرت الهی در روحیهٔ آنان بسط برقبض غلبه کند و ازگوشه نشینی و انزوا بدر آیند وکرکس سستی وکسالت و دلتنگی را از هـوای سر بیرون کنند و در عوض شاهباز نشاط وسرور و شادمانی را درآسمان دل به‌پرواز درآورند . جناب شاه عملا نشان داد که گوشه‌نشینی وتنبلی موجب کسالت وسستی و دلتنگی است، و فعالیت اجتماعی ومعاشرت ومجالست با خلق خدا و خدمت به آنها باعث انبساط خاطر و طرب است . همین مخالفت شاه را با کسالت وسستی می‌توان در منع مریدان از اعتیاد به بنگ و حشیش ملاحظه کرد ، چنانکه می‌فرماید:

هر که با بنگیان دمی بنشست　　　بنگی زشت کست برخیزد

اقدام دیگر شاه که بی‌ارتباط با توصیهٔ ایشان در مورد اشتغال یافتن به مشاغل اجتماعی نبود این بود که مریدان خودرا ازپوشیدن لباسی مخصوص وظاهرشدن به کسوتی خاص منع کرد، چه به‌عقیدهٔ ایشان امور باطنی ومعنوی را نمی‌توان با تظاهر و ریا آمیخته کرد و قرب حق به گفتهٔ ایشان دربی‌رنگی است نه در سفیدی وسیاهی و شرف انسان درتخلّق یافتن به‌اخلاق الله ومتصف شدن به‌صفات حضرت الهی است نه مقید شدن به‌هرلباسی .

آنها که مقربان شاهند　　　فارغ زسفیدی وسیاهند
تشریف صفات کرده دربر　　　وارسته زجبّه وکلاهند

اقدام دیگر جناب شاه در زمینهٔ تصوف اسلامی پاک گردانیدن طریقت ازهرگونه شائبهٔ غیر اسلامی بود . جناب شاه نعمت‌الله سعی کرد تـا تصوف اسلامی را از عوامل غیر اسلامی که بخصوص از طریق مکاتب هندی وارد ممالك اسلامی شده بود مبرا سازد ، ولذا در رعایت احکام شریعت مقـدس اسلام در بین مریدان و هواخواهان خویش اصرار می‌ورزید و حتی شخصـاً

درمساجد حاضر می‌شد و مقتدای ائمهٔ جماعت می‌گردید . این اصراروورزی جناب شاه به این‌جهت بودکه در پیروی از جد خویش طریقت را از شریعت جدا نمی‌شمرد ووصول به‌حقیقت را از این طریق میسر می‌دانست :

دانستن علم دین شریعت باشد — گر در عمل‌آوری طریقت‌باشد
ورجمع کنی‌علم‌وعمل‌بااخلاص — ازبهر رضای حق حقیقت باشد

اساسی‌ترین اقدام شاه این بودکه برخلاف روش مشایخ عصرخویش تصوف را امری انحصاری به‌شمار نمی‌آورد و در عوض اینکه مانندیگران عده‌ای از طالبـان الـی‌الله را قبول‌کند و عـده‌ای دیگر را رد ، در به روی مشتاقان‌گشود وهرکه‌را طالب مکتب‌توحید دید الفبای محبت به او آموخت. شاه ازنظرکمال‌انسانیت‌تمام مردم‌را نیازمند وشایستهٔ‌مکتب‌تصوف‌می‌دانست، چنانکه خود می‌فرمود: هرکه‌را تمام‌اولیا ردکردند من‌قبول می کنم وفراخور قابلیتش تکمیل می‌کنم .

رضاقلی‌خان هدایت این موضوع را به‌نظم شیوایی درآورده است که چند بیتی ازآن نقل می‌شود :

قطب اقطاب نعمت‌الله شاه — گفت بر اعتماد و فضل‌اله
هرمریدی که در ره مقصود — مرشدان جمله را بود مردود
فارغ اورا ز دام و دانه کنید — سوی کوی منش روانه کنید
که من‌او راکه خلق ردکردند — گرچه دانم به‌میل خود کردند
در پذیرم به فقر و مست کنم — آنچه شایستهٔ وی است کنم

جناب شاه نعمت‌الله نه‌تنها درنعمت به‌روی‌طالبان وسالکان‌ومریدان خویش‌گشوده بود بلکه با تمام ملل و نحل وسلاسل فقری زمان خویش‌سلوک می‌کرد و منتهای رسم صفا و آئین وفارا باآنان بجا می‌آورد وبه‌هردیارکه

می‌رسید با بزرگان و دانشمندان آن‌سامان به‌نحوی شایسته برخورد و معاشرت می‌نمود :

ما چو دریائیم و خلق امواج ما لاجرم ما با همه در ساختیم

بدین ترتیب حضرت شاه نعمت‌الله ولی چراغ فقر محمدی را در ایران فروغی تازه بخشیدند و طریقهٔ مرتضوی را در این سامان مجدداً احیا کردند، و با اقداماتی که نمودند پیروان خودرا از هوی و هوس و بدعت و معصیت منع کردند و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ روح را همراه با سلوك و حفظ خلوت در انجمن درمیان سالکان مکتب توحید رواج دادند و بعداز آنجناب هم اقطاب سلسلهٔ نعمت‌اللهی این روش را دنبال کردند.

پس از اینکه حضرت سیّد نورالدین شاه نعمت‌الله خرقه تهی کرد، فرزندش شاه خلیل‌الله ارشاد درویشان نعمت‌اللهی را به عهده گرفت. شاه‌خلیل‌الله از ایران به دکن رفت و تازمان شاه علی‌رضای دکنی اقطاب سلسله در دکن سکونت داشتند، تا اینکه در سال ۱۱۹۰ هجری قمری جناب سیّد معصوم علیشاه دکنی به ایران آمد و بزودی مردانی چون جناب فیض‌علیشاه و حضرت نور علیشاه اصفهانی و مشتاق علیشاه را تربیت و با خون خود و راد مردانی چون حضرت مشتاق و مظفر علیشاه و عده‌ای از سوخته دلان و سودا زدگان عشق، نهال فقررا در ایران مجدداً آبیاری کردند تا درختی شود و آیندگان از ثمرات آن بهره‌مند گردند :

در ذکر خصائل جناب شاه گفته‌اند که هنگام صحبت کردن لحنی آرام داشت و سخنانی پیوسته که درکمال متانت و وقار بیان مطلب می‌فرمود بطوری که وقتی دریای علمش موج می‌زد و لب به سخن می‌گشود سلاست عبارات و فصاحت کلمات آنچنان بود که مستمع می‌پنداشت از روی رساله یا کتابی

قرائت می‌کند . سیری در دیوان اشعار شاه نشان می‌دهد که همین سلاست عبارات و صراحت معانی در اشعار ایشان حفظ شده بطوری که خواننده یا شنونده می‌تواند تصور کند که این اشعار را جناب شاه بالبداهه تقریر فرموده‌اند ومریدی آنهارا تحریر کرده است .

جناب شاه در زمانی می‌زیست که بازارشعر وشاعری درایران کاملا رواج داشت . گفته شده است که شاه نعمت‌الله پس از شصت سالگی شروع به سرودن اشعارخویش کرده است ، یعنی در اواخر دوران حکومت امیرتیمور و اوائل حکومت پسرش شاهرخ ، گورکانیان عموماً برای شعرا و اصحاب قلم و هنرمندان احترام به‌سزائی قائل بودند و به‌خصوص اغلب شاهزادگان و امرای شاهرخ ، مانند بایسنقر میرزا ومیرزا اسکندر فرزند عمرشیخ‌بن‌تیمور ، از عرفا و علما و هنرمندان استقبال می کردند و حتی در حلقهٔ ارادت آنان درمی‌آمدند و گاهگ‍اهی خود به‌سرودن اشع‍ار مبادرت می ورزیدند . شاه نعمت‌الله را می‌توان از شعرای طراز اول ومشهور عصر خویش به‌شمار آورد ، و اگرچه تیمور ازایشان استقبالی که شایسته باشد به عمل نیاورد ، شاهرخ و مخصوصاً اسکندر بن عمر شیخ برای شاه احترام زیادی قائل بودند .

اما شهرت و بزرگی جناب شاه بواسطهٔ اشعار او نیست . ش‍اه در حقیقت شاعر نیست بلکه عارفی‌است که بیان حقیقت می‌کند و آن را به‌لباس شعر درمی‌آورد. اشعار شاه همه دارای مضامین‌عرفانی است و بیان‌حال کسی است که عمری به‌غم عشق نشانده شده و از سر ذوق چون دلباخته‌ای شیفته در پیشگاه معبود به نیایش پرداخته است .

نسبت شعر و شاعری برمن　　　همچو ابجد بود بر جدم

جناب شاه اغلب به سرودن غزل اهتمام ورزیده‌اند و اشع‍ار دیگ‍ر

ایشان از قبیل قصائد و مثنوی ها و رباعی‌ها در مقام مقایسه با غزلها بسیار ناچیز است . در دیوان شاه ۱۵۵۰ غزل بدست ما رسیده است و حال آنکه تعداد قصائد او از ۳۹ و مثنوی‌های او از ۷۱ و رباعی‌های او از ۲۹۴ و مستزادهای او از ۲ تجاوز نمی کند . ترجیع‌بندی هم به جناب شاه نسبت داده‌اند کـه تا اندازه‌ای مفصل است و به‌نظر می‌رسد که هاتف اصفهانی در سرودن ترجیع‌بند معروف خود از آن الهام گرفته باشد .

اگرچه در بدو امر به‌نظر می‌رسد که اشعار شاه تکراری است در گفتار، باقدری تأمل می‌توان دید که شاه در احوال مختلف فقط به بیان یك حقیقت واحد پرداخته و آنرا در قوالب مختلف و به‌صورتهای گوناگون درآورده و به‌فراخور استعداد احباب آنچه‌را که به‌ذوق دریافته بازگو کرده است. شعر او زمزمه‌ای است از چکامهٔ حیات ، نوائی است از نی هستی ، نغمه‌ای است از نغمات الهی، و از آنجاکه این زمزمه‌ای است جاویدان و نوائی سرمدی و نغمه‌ای آسمانی ، شاه تکرار آن را تکراری خوش می‌داند و می فرماید :

پر بود تکرار در گفتار ما　　　تو خوشی بشنو که تکراری خوش است

در اغلب اشعار خود شاه به نحوی از انحاء از اتحاد و وحدت ناظر و منظور یا شاهد و مشهود یا طالب و مطلوب، یا عاشق و معشوق و عشق سخن رانده است و معنی آن همانا بیان وحدت وجود است . این نکته را شاه در بعضی از اشعار خود تصریح کرده‌است ـ مثلا در رباعی زیر می‌فرماید :

در مذهب ما محب و محبوب یکی است
رغبت چه بود راغب و مرغوب یکی است
گویند مرا کـه عین او را بطلب
چه‌جای طلب طالب و مطلوب یکی است

برای بیان‌نظر خود دربارهٔ وجود، شاه‌آنرا گاهی به دریا و ظواهر، و تعینات آن را به امواج و حبابهای‌آن تشبیه می‌کند، و بدین‌ترتیب‌اعتباری بودن‌کثرت‌تعینات را نشان می‌دهد.

موج و بحر وحباب هرسه‌یکی‌است	جز یکی نیست ز اندك و بسیار

اما در عین‌حال‌که شاه این اعتباری بودن را می‌خواهد نشان دهد، ملاحظهٔ او چنان است‌که از بیان او غیریت به هیچ وجه مستفاد نیست. چنانکه گفته‌اند وقتی از خواجه ظهیرالدین عبدالله خواست که غایت ملاحظهٔ خویش را از توحید بیان‌کند، و او درپاسخ وجود را به‌نور آفتاب و ماهیات را به مظاهر تشبیه‌کرده شاه اورا تنبیه نموده و فرمود « ملاحظه چنان بایدآب‌دریا با موج و حباب اوکه مظاهررا اگرچه امتیازی اعتباری ظاهر هست اما به حقیقت‌غیریتی ندارد. » این معنی را شاه به‌کرات در اشعار خود بیان‌فرموده، و در رساله‌ای‌که در ترجمهٔ ابیات فصوص الحکم نوشته‌است می‌فرماید:

وحدت ذات حق نماید رو	کنم اقرار عارفانه به او
ور به کثرت خیال بندد نقش	منکرش گردم و نگویم دو

با بیان دیگر جناب شاه می‌فرماید حقیقت وجود مانند نقطه‌ای‌است و دایره‌ای‌که از حرکت‌آن پیدا می‌شود نمودار مظاهر وجود است‌که‌اگرچه بظاهر نمودی دارد اما در حقیقت‌این نمود اعتباری‌است. همچنین است‌الف وسایر حروف‌که ازنقطه پیدا می‌شود و وجودشان اعتباری‌است. دراین‌مورد می فرماید:

نقطه در دایره نمود ونبود	بلکه آن نقطه دایره پیمود
نقطه در دور دایره باشد	نزد آنکس‌که دایره پیمود
همه عالم خیال او گفتم	باز دیدم خیال او او بود

بیت اخیر در واقع ترجمهٔ دیگری است از بیت مشهور ابن عربی در فصوص الحکم که می‌فرماید :

انما الکون خیال　　وهوحق فی‌الحقیقة
والذی یفهم هذا　　حاز اسرار الطریقة

که شاه در ترجمه آن می‌فرماید :

ما خیالیم و در حقیقت‌او　　جزیکی در دوکون‌دیگر کو
هرکه‌اسرار مانکودریافت　　عارفی کاملی بود نیکو

بدین ترتیب شاه مانند ابن عربی کون را خیالی بیش نمی‌داند اما در عین حال آنرا در حقیقت‌حق می‌داند ، وحضرت خیال راکه یکی از حضرات پنجگانه است مرتبه‌ای از مراتب وجود می‌شناسد که به‌اعتبار ظلیت خیال وبه اعتبار حقیقت عین وجود است .

رساله‌های جناب شاه نعمت‌الله ولی

تعداد رساله‌های‌جناب‌شاه نعمت‌الله ولی‌که تاکنون بدست ما رسیده است ۱۳۱ رساله می‌باشد که سه رساله‌آن به‌نظم‌است و بنـام رساله ایمانیه و رساله فقریه و رساله گنج‌العارفین در دیوان جناب شاه به‌چـاپ رسیده است. بنابراین مجموع رساله‌های‌شاه نعمت‌الله ولی‌به‌نثر که اینك در دسترس‌ما است ۱۲۸ رساله می‌باشد .

برای تصحیح رساله‌ها در چاپ اول از چهارنسخه استفاده شده بود درچاپ دوم که جلد اول آن از نظر خوانندگان می گذرد از نسخه‌هـای زیـر استفاده شده است :

الف : نسخهٔ کتابخانه قدس رضوی بشماره ۵۷۷ تاریخ کتابت ۱۲۶۴ هجری قمری.

ب : نسخهٔ خانقاه نعمت‌اللهی　　تاریخ کتابت ۱۲۱۲ هجری قمری.

ج : نسخهٔ کتابخانهٔ ملك بشماره ۴۲۶۲　　تاریخ کتابت ۱۱۰۹ هجری قمری
کاتب محمدقاسم بن محمدمؤمن:

د : نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی — تاریخ کتابت ۱۲۶٤ هجری قمری کاتب عباس بن حاجی محمد شیرازی

ه : نسخهٔ کتابخانهٔ ملی — تاریخ کتابت ۱۲۵۵ هجری قمری.

و : نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا (نسخهٔ شمس العرفا) — تاریخ کتابت بین ۱۰۶٦-۱۰۸۵ هجری قمری، کاتب ابن محمد حکیم محمد مظفر در قریه نفت .

ز : نسخهٔ دار الکتب قاهره (مجامیع طلعت) — تاریخ کتابت ۹٦٦ هجری ، کاتب حسین ابدال نعمت اللهی.

ح : نسخهٔ کتابخانه قدس رضوی بشماره ۵۷۸ تاریخ کتابت ندارد جزء کتابخانه مجذوبعلی شاه همدانی بوده نسخهٔ بسیار درست و خوبی است و با نسخه های دیگر پس از کتابت مقابله شده و کاتب آن درویش حسن بوده است.

ط : نسخهٔ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی بشمار ۵۷۹ .

ی : نسخهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ۲۹۲۰ . — تاریخ کتابت ۸۷۸ هجری این هم نسخهٔ معتبری است .

ك: نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ۱۲۲۸.

ل : نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ٤۲۰۹ تاریخ کتابت ۱۲۹۰ هجری :

م: نسخهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ٤۰۵ فقط يك رساله بنام رساله سلوك داشت

ن: نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ۱٦۲۸. — تاریخ کتابت بین سالهای ۱۲۹۸- ۱۳۲٦ شمسی.

س: نسخه مجموعه خطی خانقاه نعمت اللهی تاریخ کتابت بین سالهای ۸۱۷ تا ۸۲۲ هجری که شامل يك رساله به نام تحقیقات می باشد که در زمان حیات شاه نعمت الله نوشته شده است

ع: نسخهٔ کتابخانه مرکزی دانشگاه بشمارهٔ ٤۳۸۹

ف: مجموعه رسائل خطی کتابخانه انستیتو ایران فرانسه — تاریخ کتابت ۱۲٦٤ هجری قمری است

درمقابله رساله‌ها بیشتر نسخه‌های ح،ی،و،ز، مورد توجه بود ودر موارد مختلف به‌جای نسخهٔ اصل قرار گرفت .

در تصحیح رساله‌ها نکات زیر رعایت شد :

۱ ـ علامت م،ع، مصرع هرجا بود بصورت مصراع نوشته شد.

۲ ـ عنوان بیت‌های متن گاهی کلمه شعر و گاهی بیت وگاهی نظم نوشته بودکه همه‌را بیت نوشتیم .

۳ـ عنوان رباعی‌ها و قطعه‌ها و مثنوی‌ها کلمه شعر یا بیت یا نظم‌بود که بصورت اصل رباعی‌و قطعه و مثنوی نوشته شد .

٤ ـعنوان‌اشعارعربی گاهی‌نظم وگاهی‌شعر بودکه‌همه‌را شعرنوشتم.

۵ ـ جمله صلی‌الله علیه‌وآله ، در بعضی نسخه‌ها صلی‌الله علیه وسلم، و در بعضی صلی‌الله علیه وآله وسلم بود و اولی را انتخاب کردیم .

٦ـ در مقابلهٔ نسخهٔ بدل های زیر صفحه‌ها علامت + را بجای اضافه دارد وعلامت ـ را بجای ندارد گذاشتیم .

موضوع‌رساله‌ها متنوع ومختلف‌بود برای‌سهولت مطالعه‌خوانندگان آن‌هارا تا حدی که مقدور بود در بخش‌های متفاوت جمع‌آوری کردیم.

این مجموعه که بنام جلد اول رساله های شاه نعمت‌الله از نظر شما می گذردشامل٤١رساله‌است که در پنج‌بخش‌بشرح‌زیرمرتب شده‌است .

بخش اول ـ درمسائل شریعت‌که شامل نه رساله است :

بخش دوم ـ در مسائل طریقت که شامل ۱۵ رساله است :

نام صفحه

بخش سوم ـ درمعرفت روح ونفس وحواس که شامل ۱۰ رساله است:

نام صفحه

بخش چهارم ـ در موت و حیات و قیامت وجبر و تفویض که شامل سه رساله است :

بخش پنجم ـ در نصایح و مکتوبات که شامل چهار رساله است:

دکترجواد نوربخش

منهاج المسلمين[1]

(۱)

---

۱ ـ الف ، ب : اسرارالعبادات .

بسم الله الرحمن الرحیم [1]

الحمدلله الذی خلق الارواح بقدرته وصور الاشباح بحکمته والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله وعترته. قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله [2]: **من قال لااله الاالله دخل الجنة**، وقال علیه‌السلام: **من قال لااله الاالله خالصا مخلصا دخل الجنة**، یعنی خالص ازشرک جلی و مخلص ازشرک خفی.

بیت

نفی و اثبات همچوما می کن — حق و باطل ز هم جدا می کن

فاعلم انه لااله الاالله (1)، و قال علیه‌السلام: **انی امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله‌الاالله، فاذا قالوها، فقد[3] عصموا منی دمائهم و اموالهم الا بحق الاسلام و حسابهم علی الله تعالی.**

گفتن این کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله رکنی است از ارکان اسلام، وتصدیق آن به جنان، شعبه‌ای ازشعب ایمان.

بیت

مومنی توحید مطلق را بدان — ترک باطل می کن وحق را بدان

۱ـ الف: و به‌نستعین + ، ج: و به ثقتی +. ۲ـ ج: وسلم. ۳ـ الف و ج: ـ.

---

(۱) ـ سورهٔ ۴۷ آیهٔ ۲۱.

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله[1] : **الایمـان بضع و سبعون[2] شعبة ، افضلها لااله الاالله و ادناها اماطة الاذی عن‌الطریق**[3] . و اما طت به ادلهٔ عقلیه و اثبات شرعیه ، و اذی شرك است درطریق توحید .

بیت

ازشرك جلی و از خفی کن حذری　　تا دریابی تـو از موحد خبری

لااله‌الاالله دوازده‌حرف‌است ، سه‌حرف[4] اصلیهٔ نوریه و نه‌حرف‌تکرار .

بیت

الف و لام و ها است اصلیه　　این همه حرف‌ها است نوریه

و مقصود از این‌کلمه اله است . مصراع : خوش بگو لااله‌الاالله .

و خرق عادت عادت گفته‌اند ، و اثبات خرق عادت هرآینه عادت بود ، و نفی عادت اثبات عادت . وبعضی گفته‌اند که[5] : اثبات عبارت‌است از امری مقرر که جمیع عالـم برآن باشند، و ما برآنیم که اثبات آنست که خدای تعالی و رسول‌او ـ صلی‌الله علیه‌وآله ـ اثبات فرموده‌اند ، و حق مثبت عالم[6] است .

بیت

گر نباشد مثبت او گو مباش　　او به ذات خویشتن ثابت بود

و قال جل جلاله : فا علم انه لااله‌الاالله .

قطعة

نفی و اثبات می‌کنیم مدام　　نفی واثبات ذاکران این‌است

از دل وجان همیشه می‌گوئیم　　سخن خوب مؤمنان این‌است

---

۱ ـ ج : وسلم .　۲ ـ ج : سبعین .　۳ ـ الف : ـ .　۴ ـ الف،و : ـ .
۵ ـ الف،و : ـ .　۶ ـ الف : ـ .

امام[1] **غزالی** - علیه‌الرحمة - برآن‌است که : **لاهو الاهو**[2] درتوحید ادخل است و **کتانی** - علیه‌الرحمة - برآن است که : **لااله الا انت** اتم است ورای **ابی‌یزید**- قدس‌سره - برآن‌است که **لااله‌الاانا**، وشیخ **عبدالله انصاری**- رحمةالله علیه - می‌گوید : توحیده ایاه توحیده ، و اکثر علماء برآننـد که لااله الاالله توحید مطلق است .

بیت

عارفانه چو ذاکر[3] آگاه خوش بگو لااله الاالله

و متکلمان برآنند که استثناء دراین‌کلمه منقطع‌است به‌معنی غیر،و[4] مقصود نفی الهه باطله است ، واثبات معبود بر[5]حق لازمهٔ عقل‌است. وبعضی گفته‌اند که[6] نفی منفی است و اثبات مثبت ، می‌گوئیـم بیان واقع است ، وصاحب شرع این‌کلمه‌را کلمهٔ توحید فرموده ، اگرگویند موضوع به وضع لغوی نیست ، می‌گوئیم موضوع به وضع شرعی‌است .

بیت

خوش‌دلیلی‌است نیك دریابش ذاکرانـه به ذکـر بشتابش

یا اخی - ایدك‌الله بروح القدس - معلوم فرما که عالم منقسم است به مراتب ثلاثه و اوقات نماز برسه قسم[7] ، عالم شهادت به منزلهٔ صلات‌نهار ودراین‌صلات مصلی‌مناجات می‌کند، و به‌مقتضای: **ان تعبدالله کانك تراه**، درمرایای عالم شهادت، آثار اسم‌الظاهر حق مشاهده می‌نماید .

اما عالم غیب به‌منزلهٔ صلات عشاءآخراست و صلات لیل درمذهب امام[8] شافعی ازغروب شفق حمره است تاطلوع فجر، ودراین‌صلات مصلی[9]

---

۱ - الف،ب،و : اما . ۲ - الف - : لااله الاهو . ۳ - الف،ب،و : مؤمن .
٤- ج : جزو . ٥- د،و،ه : به . ٦- و : - . ٧- ج،ب : است+ .
٨ - و : - . ٩ - ج،ح : نماز گذارنده .

مناجی است به آنچه ادراك می کند ازعالم عقل ، از ادله وبراهین به[1] اسم الباطن حق ، و این نماز محبان و اهل اسرار است ، و وقت معارج[2] انبیا و رسل وعروج ارواح بشریه ازبرای رؤیت الهیه و قربت روحانیه .

اما عالم تجلی برزخی است میان غیب و شهادت ، و دراین عالم تنزل می کند معانی مجرده درصورحسیه ، زیرا که نسبتی دارد باصورت حسیه ، ونسبتی با معانی مجرده ، به منزلهٔ صلات مغرب وصلات صبح ، واین دووقت برزخ اند میان لیل و نهار ، نه از روزاند مطلقا و نه ازشب[3] مطلقا .

بیت

نیك دریاب گوش کن ای یار　　　برزخی در میان لیل و نهار

قال الله تعالی : **یکورالليل على النهار و یکورالنهار على الليل** (۱) .

چون پنج عمامه که به یکی یکی پوشیده شود . ودراین دو وقت مصلی مناجات کند[4] به آنچه مشاهده نماید ازعالم برزخ از دلالات برحق ، درتجلیات وتحول[5] درصور . و مغرب خروج است ازشهادت به غیب ، وصبح خروج است ازغیب به شهادت . و این برزخ خیالی است که از وقت صلات فجر است تا طلوع آفتاب ، که لیل[6] خیال پوشیده شود ، واز اثر برزخ است که معقول محسوس شود و محسوس معقول .

بیت

اولاً[7] کردی خیال خانه‌ای در ذهن خویش
بعدازآن چون ساختی معقول تو محسوس شد

۱ ـ ج ، و : بر .　۲ ـ الف ، ب ، ج : معراج .　۳ ـ الف ، ب ، ج : شب اند .
٤ ـ و : می کند .　۵ ـ ج : تحویل .　٦ ـ ج ، ح : دلیل .

(۱) ـ سورهٔ زمر آیهٔ ۷ : شب را برروز می پیچد و روز را برشب .

ونمازگذارنده باید که درصلات نهار که وقت ظهراست وعصرعالم علم دنیا شود ، و درصلات عشاء آخر عالم علم آخرت ، و درصلات مغرب و صبح عالم علم موت .

بیت

شب و روزش اگرچنین گذرد برزخی در میانه می‌نگرد[١]

فصل ـ اوقات منهی از نماز پنج است و اعتبار آن در باطن ـ **ولله‌المثل الاعلی** (١) ـ چون نور : **الله نورالسماوات والارض** (٢) تجلی فرماید ، کلام و مناجات صحیح نبود مگر که تجلی در صور بود ، کما قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله[٢] : **الاحسان[٣] ان تعبدالله کانك تراه ، فان‌لم تکن تراه فانه یراك** . دراول عبد شاهد[٤] بود ومعبود مشهود، درآخرحق‌شاهداست و بنده مشهود .

بیت

اول مرید بودم آخر مراد گشتم بنمود آفتابی از سایه درگذشتم

و بندهٔ عابد[٥] درحالت شهود و استیلای مشهود مناجی نتواند بود . اما در وقت‌استوای آفتاب چون سایه که اشارت‌است به‌حقیقت ما غایب‌شود و جهات ما منور گردد .

مصراع : نور بی‌سایه روی بنماید[٦] .

و نماز نور[٧] است ، کما قال ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم ـ **الصلوة نور،الحدیث**. و انوار درانوارمندرج‌شود . هرآینه نمازگذارنده نمازنگذارد[٨]

---

١ ـ الف ، و : می‌گردد . ٢ ـ ج : وسلم . ٣ ـ ج ، ح : ـ .
٤ ـ الف،ب،ج : عابد+ . ٥ ـ ج : غایب . ٦ ـ الف : ننماید .
٧ ـ ج : نوری . ٨ ـ ج ، ح : بگذارد .

---

(١)ـ سورهٔ ١٦ آیهٔ ٦٢ : وبرای خدا مثل برتراست . (٢)ـ سورهٔ ٢٤ آیهٔ ٣٥ .

بعدازصلات صبح تاطلوع آفتاب، که وقت خروج است ازبرزخ به عالم شهادت، و فریضه شدن صلات به دخول اوقات محسوسه تعلق گرفته نه در برزخ .

بیت

گوش می کن لطیفه ها ازما عارفانه تأملی فرما

اما بعدازنمازعصروقت مشغولی محب است به محبوب، واز سربان لذت وحصول[1] نعمت و استغراق[2] درحضرت عزت مخاطب نباشد .

بیت

به محبوب آن چنان مشغول گشتم که از داد و ستد معزول گشتم

فصل ــ بانگ نماز در اوقات خمسه اعلام است[3] به دخول وقت ، و قامت دعوت بود به[4] مناجات الهیه ، و درباطن بانگ نماز اعلام است به تجلی الهی ، و طهارت ذوات از برای مشاهدهٔ حق ، و قامت قیام بود ازبرای تجلی رب العالمین . کما قال نبینا ـ صلی الله علیه و آله[5] : **لوعلم المصلی من یناجی ما التفت یمینا ولا شمالا** .

وانسان عاقل چون نظر کند، به بصر[6] بصیرت مشاهده نماید، که اشیاء[7] شعائر و اعلام حق اند ، و به حکم : **و ان من شیی الا یسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم** (۱) ، ازاشیاء ثنای حق استماع فرماید. هرآینه شعائرالله را ازبرای تعظیم الله تعظیم کند ، کما قال علیه السلام: **التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله** . و قال جل ذکره : **و من یعظم شعائرالله فانها من تقوی القلوب** (۲) . لاجرم عارفانه گوید : **الله اکبر ، الله اکبر** .

۱ ـ ج : وصول . ۲ ـ ج : به معنی + . ۳ ـ الف ، ب ، ج : علامت .
٤ـ الف،ب،ج : بر . ٥ـ ج : وسلم . ٦ـ ج،ح : و + . ۷ـ ج،ح : اسباب .

(۱) ـ سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ٤٦ : هیچ چیزی نیست جزاینکه به ستایش او تسبیح می کند اما تسبیح آنها را نمی فهمید .
(۲) ـ سورهٔ ۲۲ آیهٔ ۳۳ . کسی که شعائرخدارا بزرگ دارد این عمل ازپرهیز کاری دل ها است .

بیت

گربانگ نماز این‌چنین می‌گوئی   والله که تو بس مؤذن نیکوئی

و باجمعی[۱] پریشان که «ایشان به اشیاء»[۲] مشغول اند فرموده‌اند : **فلاتجعلوالله اندادا** ([۱]) ، و موحد می‌فرماید که : **اشهد ان لا اله الاالله** ، ای لا خالق الاالله .

بیت

همه خلق‌اند و خالق همه اوست   هرچه او خالقش بود نیکو است

اشهد ان محمداً رسول‌الله :

بیت

مظهر اسم اعظمش خوانم   بلکه خود اسم اعظمش دانم

این‌گواهی دهم به صدق تمام   که رسول خدا است سلطانم

و بعداز شهادتین[۳] شارع تعلیم فرموده که مؤذن گوید: **حی علی الصلوة** ، **حی علی الفلاح** ، دونوبت اول ندا با نفس مؤذمن و ثانی باغیر . یعنی اقبال نمائید به‌مناجات پروردگارعالم وخودرا پاك گردانید ومتوجه بیت‌الله[۴] شوید.

بیت

یك زمان رو ز غیر برتابید   تا فلاح و[۵] خوشی ازو یابید

و بعد از آن ختم به توحید مطلق کند و گوید : الله‌اکبر ، الله‌اکبر لااله‌الاالله . و مؤذن[۶] باید که چون مستقبل[۷] مسجد الحرام شود محبت غیرحق برخود حرام گرداند، واعراض ازحق ننماید، که‌اعراض‌ازحق‌وقوع‌است‌درعدم.

۱- ج : جمع .   ۲-ج،ح : به‌اسباب .   ۳- ج : مشاهد + .   ٤- ج : الحرام + .
۵- ج : - .   ٦ - ج : موحد .   ۷- ج : بیت + .

---

(۱) - برای خدا همتایانی قرارمدهید (سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۰) .

بیت

عمر بی‌او اگر گذاری هیچ　　　غیراو هرچه دوست‌داری هیچ
در پی دیگری اگر گردی　　　به‌عدم می‌روی، چه آری؟ هیچ

شعر

الا کل‌شیئی ما خلاالله باطل　　　و کل نعیم لا محالة زایل

بیت

بگذر ازشر خیر را می‌گو به حق　　　خلق را بگذار و حق می‌جو به‌حق

فصل ـ مواضع منهی از نماز چون مقبره و مبرز و شاهراه وهر موضعی که مناقض[1] طهارت باشد :

بیت

جای خودرا پاک‌کن می‌کن نماز　　　خوش‌نمازی کن چو سید با نیاز

و در اعتبار طهارت لسان است از دروغ و افترا و مالا یعنی ، کما قال نبینا ـ صلی‌الله علیه‌وآله[2] : **من حسن‌اسلام‌المرء ترکه ما لایعنیه** ، و طهارت شکم[3] از لقمهٔ شبهه و حرام ، و طهارت دل ازکفر و نفاق و شرک و شقاق ، و طهارت سر از غیرحق ، و طهارت ملبوس : **و ثیابك فطهر**(۱) .

بیت

پاك پوش و پاك نوش و پاك باش　　　هرچه غیر اوست ازخود پاك‌پاش

اما بربام کعبه نمازگذاردن منهی گفته‌اند ، به جهت آنکه اهل‌اسلام درحالت اداء صلات مأموراند به‌استقبال کعبه ، ومصلی برظهر کعبه نه‌مستقبل

---

۱ ـ ح : مناقص .　　۲ ـ ج : وسلم .　　۳ ـ بجز ج دیگر نسخه‌ها : است + .

---

(۱) ـ سورهٔ مدثر آیهٔ ٤ : و جامه‌ات را پاك کن .

کعبه‌است و نه در کعبه ، هرآینه صلات[۱] او مشروع نباشد ، و مصلی باید که به ظاهر مستقبل کعبه شود و به باطن متوجه به حضرت عزت .

بیت

خوش نمازی اگر چنین باشد تن و جان را[۲] نماز این باشد

فصل[۳] ـ عمل غیرنماز درنماز مبطل نمازاست مگرقتل حیه و عقرب وفواسق‌ثلاثهٔ باقیه ، اما عمل خفیف مبطل نماز[۴] نبود ، ودرقتل فواسق‌خمسه اختلاف است .

اما عارفی که قتل حیهٔ هوی و عقرب شهوت محال داند .

مصراع : مذهبش قتل این و آن نبود .

و عالمی که این و آن حجاب بیند میان خود و مناجات :

مصراع : میدهد فتوی به قتل این و آن .

فصل ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله[۵] : **المصلی یناجی ربه .** ومناجات کلام‌است وقرآن کلام‌الله[۶] ، و بنده‌ای قاصر، که به‌کلام غیرکلام‌الله در وقت اداء صلات مناجات کند . لاجرم حق سبحانه و تعالی مصلی را تعلیم فرمود که چگونه مناجات کن . تو نیز در نماز به‌کلام خدا با خدا در مناجات باش .

و نماز مشاهده است ، و مشاهدهٔ محبوب روشنی چشم محب ، و صلات عبادتی‌است مقسومه میان حق و بنده[۷] .

کماورد فی‌الخبرالصحیح عن‌الله تعالی انه قال: قسمت‌الصلوة بینی و بین عبدی نصفین ، نصفها لی و نصفها لعبدی ، و لعبدی ما سئل .

۱ـ و : نماز . ۲ـ د،ه : ـ . ۳ـ ج،ح : مساله . ۴ـ ج : صلات .
۵ ـ ج : وسلم . ۶ ـ ح : است + . ۷ ـ بجز ج دیگرنسخه‌ها : بندگان .

یقول‌العبد : بسم‌الله الرحمن الرحیم . یقول‌الله : ذکر نی عبدی .
یقول‌العبد : الحمدلله رب‌العالمین ، یقول‌الله : حمدنی عبدی . یقول‌العبد : الرحمن‌الرحیم ، یقول‌الله اثنی علی[1] عبدی . یقول‌العبد : مالك یوم الدین ، یقول‌الله : مجدنی‌عبدی. و[2] فوض‌الی عبدی ، فهذاالنصف کله[3] لله‌تعالی خالصا .

ثم یقول‌العبد : ایاك نعبد و ایاك نستعین . یقول‌الله : هذا بینی و بین عبدی ، ولعبدی ماسئل . یقول‌العبد : اهدنا الصراط المستقیم ، صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم ولاالضالین . یقول‌الله : فهؤلاء لعبدی ولعبدی ماسئل .

معلوم شد ازاین‌حدیث ربانی وجوب قرائت فاتحةالکتاب درنماز ، وحضرت‌رسول ـ صلی‌الله‌علیه‌و آله[4] ـ فرمودکه : **لاصلوة الابفاتحة الکتاب** . و اگر مصلی در نماز فاتحه نخواند نمازی که مقسوم است میان حق تعالی[5] و بنده نگذارده باشد .

بیت

فاتحه درنماز خوش می‌خوان　　　شافعی مذهبی چنین میدان

فصل ـ نمازگذارنده در حال قیام به نماز ، قائم است به وجود وصف قیومیت ، والله تعالی قائم علی کل نفس بما کسبت . و قیام بنده به کلام‌الله تعالی ، مصراع : سری‌است که عارفان ما می‌دانند .

و قاری‌قرآن‌درحال‌قرائت[6] به کلام‌رب‌خود با رب‌خود درسخن‌است ، و رکوع فاصله‌ای‌است میان قیام‌وسجود ، وسجود صحیح‌نباشد بی[7] رکوع . هرآینه راکع باید که از رکوع به قیام آید و از قیام به سجده رود .

۱ ـ الف،ب : ـ .　۲ ـ ج : ـ .　۳ ـ الف : کلمه .　۴ ـ ج : وسلم .
۵ ـ و : ـ .　۶ ـ الف،ب،ج : قرآن + .　۷ ـ د ، ه : از .

بیت

پنج وقت نماز را [۱] نگه می‌دارش ارکان نماز را بجا می آرش

فصل ـ سکتهٔ مصلی پیش‌ازشروع درقرائت از برای تطهیر او است که مأمور است برآن ، فی قوله تعالی : **وثیابك فطهر** (۱) . هرآینه عارف در نماز میان تکبیرة الاحرام [۲] و قرائت امتثال نماید و گوید : **اللهم باعد بینی و بین الخطایای [۳] کما باعدت بین المشرق والمغرب** ، زیراکه‌مناجات درمحل قرب بود ومخطی درمحل بعد است ، وهستی‌مصلی و رؤیت افعال‌او، او را گناه است [۴] .

وجودك ذنب لایقاس به ذنب .

و هر وصفی‌که وصاف از خود کند لایق حضرت الله تعالی نباشد : **استغفرالله فی‌قلة صدقی فی‌قولی استغفرالله** . لاجرم گوید : **اللهم نقنی من الذنوب .**

وچون بنده را حولی‌وقوتی نیست الّا به حق ، بندگانه التماس‌نماید که : **اللهم غسل خطایای بالماء والثلج والبرد** . الهی به آب : **و جعلنا من الماء کل شیی حی** (۲) خطایای خودبینی مرا پاك کن تادلم زنده شود ، و درحالت مناجات از غم دوری و مهجوری خلاص [۵] یافته به رؤیت قرب مسرورگردد وسیئات به حسنات توبه و عمل صالح تبدیل یابد .

بیت

خودبینی من عین گناه است مرا لطفی کن و این گناه سترش فرما

۱ ـ ح : بجا +. ۲ ـ الف،ب،ج : تکبیراحرام . ۳ ـ الف،ب،ج : الخطایا .
٤ ـ الف،ب،ج،و : بود . ۵ ـ الف : خلاصی .

(۱)ـسورهٔ مدثر آیه ٤ ـ و جامه‌ات را پاك کن .
(۲) ـ سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۳۱ : و همه چیز را ازآب زنده گردانیدیم .

فصل - قوله : وجهت وجهی (۱) . بندهٔ کامل به تعلیم الله تعالی وجه را به خود اضافه فرمود و در حقیقت : **العبد وما فی یده لمولاه** . وبنده سزاوار آن نیست که چیزی به‌خود اضافه کند مگر به‌فرمان سیّد ، واگر سیّد اضافه کند ازجهت تعریف بود ، کما قال الله تعالی: **والهکم اله واحد**(۲) . هر آینه بنده ادب را رعایت کند وگوید : **وجهت وجهی** .

مصراع : حق چنین فرمود می گو این چنین .

للذی فطرالسموات والارض (۳) . یعنی آن قادری که سماوات سبعه و ارض[1] ازهم جدا کرد و درانفس ظاهر مرا از باطن تمیز فرمود ، وقوای روحانیه در ذات من منفصل کرد :

مصراع : مانند سماوات نکو دریابش .

و جوارح مرا از هم جدا ساخت ، چون هفت زمین ، و عین را حکمی داد وگوش را حکمی و فرمود . **ففتقنا هما** (٤) .

بیت

بندهٔ عارف این چنین گوید   با خدا در نماز این گوید

بعد از آن گوید : **حنیفا مسلما** (٥) ای مایلا منقادا . یعنی مایل ازامکان وجود ممکن‌الوجود به وجوب وجود حق .

بیت

این‌چنین میل کن که می‌شنوی   گر به اسلام سیدم گروی

تا از شر عدم خلاص یابی و درخیر محض یعنی وجود باقی مانی . بعدازآن موحدانه بگو: **و ما انا من‌المشرکین**(٦) . یعنی دراین میل غیر اورا

---

۱ - بجز ج دیگر نسخه‌ها «سبعه» + .

---

(۱)و(۳)و(٦) - سورهٔ ٦ آیهٔ ۷۹ : متوجه گردانیدم رویم را .
(۲)- سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۵۸ .   (٤) - سورهٔ انبیا آیهٔ ۳۱ : پس آن دو را شکافتیم .
(٥) - سورهٔ ۳ آیهٔ ٦۰ .

از او نمی‌خواهم ، و به‌فرمان او مایل شدم به‌حضرت او ـ جل جلاله وعم نواله ـ وحق تعالی بنده‌را تعلیم فرمود که چگونه توجه کن. وهذا کما قال الخضر ـ علیه السلام ـ **و ما فعلته عن امری** (۱) .

بیت

این توجه به حکم او کردم لاجرم میل دل نکو کردم

ان صلاتی و نسکی ومحیای و مماتی لله رب العالمین (۲) . یعنی ظهور این عبودیت در من از برای اوست نه از برای فایده‌ای که عاید باشد با من . زیرا که خدای تعالی فرمود : **وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون** (۳) .

مصراع : در بندگیش بندگی اوست مراد :

لاشریک له و بذالك امرت و انا من المسلمین (٤) .

بیت

بنده‌ام در بندگی فرمانبرم او دهد فرمان و من فرمان‌برم

وچون مملوك به‌درگاه ملك رود، به‌حضور تمام به‌اسم خاص یاد کند و گوید : انت الملك ، و بعد از آن به وصف خاص یاد کند و گوید : لااله الاانت. آنگاه خودرا اضافه به‌حضرت حق کند و به‌حرف خطاب گوید: انت ربی و انا عبدك ، و ادیبانه به ادب طلب ستر ذنوب کند وگوید : **فاغفر لی ذنوبی** ، نه طلب اسقاط ذنوب که شامل حظ نفس است .

ومطلوب ستر ذنوب بود درحال مناجات، یعنی درنمازی که منقسم است میان مصلی و رب او ، واگرنمازگذارنده درنماز گناه خود مشاهده نماید ، حیا مانع شود اورا ازاین عبودیت خاصه ، آنگاه به‌صدق دل بگوید: **و اهدنی** ،

(۱) ـ سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۸۱ : وآن‌را از رأی خود نکردم . (۲) ـ سورهٔ ٦ آیهٔ ۱٦۳ .
(۳) ـ سورهٔ ۵۱ آیهٔ ۵٦ : وجن‌وانس‌را نیافریدم مگر اینکه مرا بپرستند یا مرا بشناسند.
(٤) ـ سورهٔ ٦ آیهٔ ۱٦۳ : او را شریکی نیست و به‌آن مأمور شدم ومن ازمسلمانانم .

راه نما مرا به‌حسن‌اخلاق تا استعمال[1] حسن‌اخلاق کنم دراین‌حال ، و ادب‌را رعایت توانم کرد در مناجات با حضرتت ، و حقیقتاً هادی به حسن اخلاق توئی ، **والشر لیس الیك** .

وشرمحض عدم است و عدم به‌حضرت حق مضاف نتواند بود . بلکه به الف و لام آمده تاشامل انواع شر بود . ومؤمن عاقل شرمطلق به‌خیرمطلق اضافه نکند، و ادب‌مقتضی آن‌است که‌شرمقید هم مضاف نگردانند،اگردانند .

بیت

با ادب باش و یك‌دمی مشتاب　　　فکر فرما و این سخن دریاب

قوله تعالی : **ایاك‌نعبدوایاك‌نستعین** .

قاری باید که در حالت قرائت این آیت حق را عالم سر و علانیهٔ خود داند ، واگر به این مثابه نباشد درقرائت‌کاذب بود . والله تعالی برسرایر وضمایر ما دانا و « بینا است[2] » ، و مصلی مشغول به تخیل غیر ، و درنماز به غیرقبله ملتفت،هرآینه صادق نباشد دراین قول که : ایاك‌نعبد . بلکه مصلی باید که درصلات به مقتضی : ان‌الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر(۱) :

بیت

التفاتی به این و آن نکند　　　هیچ میلی به‌جسم‌وجان نکند[3]

وعارفی که درنمازخاطراو به‌غیرحق مشغول‌بود ، شرم داردکه گوید: ایاك‌نعبد ، تا نگویند[4] او را کذب‌است :

---

۱ ـ الف ، ب ، ج : استقبال .　　۲ ـ ج : ـ .

۳ ـ ج : چیست دنیا که درچنان جائی　　دل او رغبت، چنان نکند + .

۴ ـ ج : نگوید .

---

(۱) سورهٔ عنکبوت آیهٔ ٤٤ : همانا نماز ازکار زشت و ناپسند باز می‌دارد .

بیت

لوح دل را ز نقش غیر بشو　　بشنو **ایاك نعبد** می‌گو

نون جمع است نیك دریابش　　معنی نون **نعبد** می‌جو

فصل ـ التحیات جمع تحیت است ، و تحیات جمیع عالم سزاوار اسم اعظم است ، و انسان به دل و نیت مجموع تحیت جمع کرده ، به لفظ می‌گوید التحیات به قوت حقایق الهیه .

المبارکات مضاف‌است به هویت الهیه ومعنی برکات زیادتی‌علم[۱] ، و نبینا ـ صلی‌الله علیه وآله[۲] ـ مأمور به طلب زیادتی علم ، کما قال: **قل رب زدنی علما** (۱) :

الصلات دلالت می‌کند برعموم رحمت و انواع دعا ، کما قال : **هوالذی یصلی علیکم وملائکته**(۲) . وچون‌حضرت‌رسول‌ـ صلی‌الله‌علیه‌وآله[۳] ـ به علم صحیح و کشف صریح معلوم فرمود که ذات حق تعالی اعظم و اکمل از آن‌است که علم غیری‌بر آن محیط‌شود، فرموه: الطیبات. بلکه به‌یقین‌دانست که ذات حق به صفت ثبوتیه مدرك نگردد . **وما قدروالله حق‌قدره** (۳) .

بیت

معنی طیبات این باشد　　سخن طیب این چنین باشد

لله یعنی‌ثنای حضرت‌او ازبرای‌او می‌گویم، نه به‌طمع صله وانعام ، که غیر او باشد ، وشکرمنعم برمنعم[۴] واجب .

۱ ـ ح : ـ .　　۲و۳ ـ ج : وسلم .　　٤ ـ ج : علیه + .

(۱) ـ سورهٔ طه آیهٔ ۱۱۳ : بگو پروردگارا بردانش من بیفزای .
(۲) ـ سورهٔ احزاب آیهٔ ٤۲ : اواست کسی‌که برشما رحمت می‌فرستد و فرشتگانش نیز.
(۳) ـ سورهٔ ٦ آیهٔ ۹۱ : و خدای را سزای شناختنش نشناختند .

بيت

بنده در بندگی چنین باشد　　عمل بی‌غرض همین باشد

فصل ـ السلام‌عليك . حق‌تعالی به الف و لام سلام برنبی ـ علیه‌السلام ـ کرد، تا دلالت کند برجنس سلام مثل‌التحیات، ازبرای شمول و عموم .

بيت

ازلطف[1] حق‌تعالی برتو سلام بادا　　برتوسلام بادا ازلطف[2] حق‌تعالی

و چون رسول خدا درحال قرب بود ، به حرف ندا خطاب فرمودند : **ایهاالنبی و رحمةالله** ، و عطف به رحمت کردند و اضافت به اسم جامع . و **برکاته** زیادتی‌رحمت‌است ، و چون مصلی‌گوید: **وبرکاته** ، علم او به حق زیادت شود .

والسلام اسم من[3] اسماءالله تعالی[4] ای سلامة[5] عن کل ما نسب الیه مما کره من عباده ان ینسبوه الیه . اما سلام درآخر نماز وقتی صحیح باشد که مصلی درحال‌صلات مناجی‌بود باحق و غایب ازغیر. لاجرم چون ازنماز خارج گردد منتقل شود از حالت مشاهدهٔ حق به مطالعهٔ اکوان ، و غایب سلام کند برحاضران .

بيت

بود غایب چون که حاضرشد تمام　　می‌کنند بر ما سلامی والسلام

واگر[6] نمازگذارنده همیشه بااکوان‌است وغایب‌نه، چگونه‌سلام کند:

۱و۲ ـ الف ، و : الف .　　۳ ـ ح : اسمی از .　　۴ ـ ح : ـ .

۵ ـ ح : به‌سلامت .　　۶ ـ ج : اگرچه .

بیت

این چنین باید که باشد آن سلام   ور نباشد کی بود خیرالسلام

اما خروج عارف از نماز به‌سلام، انتقال بود از حالی به‌حالی. والسلام.

فصل ـ اگر شخصی تنها نماز گذارد یا به‌جماعت ادا کرد[۱] وجماعتی دیگر دریافت، نماز را اعادت کند یانه؟ .

بعضی به عدم اعادت قائل‌اند وبعضی به اعادت، وشارع ـ صلی‌الله علیه‌و آله[۲] فرمود: **وجعلت قرة عینی فی‌الصلوة** . معلوم‌شد که مصلی‌درحالت صلات از اهل مشاهدهٔ حق‌است، ونماز گذارنده جامع بود میان‌شهود ومناجات، و محب ازخدا خواهد که همیشه درمشاهدهٔ محبوب بود، و دایم درمناجات به تخصیص که حق تعالی اورا دعوت کند به شهود و مناجات فرماید به[۳]: حی‌علی‌الصلوة، و حی علی‌الفلاح، قد قامت‌الصلوة .

لاجرم محب باید که محبانه مسارعت نماید تا به شهود ربانی و مناجات سبحانی لذت[۴] روحانی دریابد .

اما عرفا برآنند که اعادت محال است، زیرا که تجلی که در نماز اول کردند غیرتجلی بود که درنماز دیگر کنند .

مصراع: تکرار و اعاده درتجلی نبود .

ان‌الله لایتجلی فی‌صورة مرتین . ازکمال قدرت واتساع الهی تجلیات‌نامتناهی‌است. ومحب نمازاعادت‌کند به غیرعلم وعارف نمازگذارد به علم نه به وجه‌اعادت . و علم اشرف مقامات‌است و محبت‌اشرف‌احوال، و جامع میان محبت و معرفت قایل شود به اعادت نسبت با تجلی و به عدم اعادت نظر با متجلی .

---

۱ ـ ج : کند .   ۲ ـ ج : وسلم .   ۳ ـ ج : که .   ۴ ـ ج : لذتی .

بیت

نکته‌ای نازك است اگر دانی خوش بخوانش به‌ذوق اگرخوانی

فصل ـ اولی به امامت صاحب کمالی‌است که سمع و بصر و سایر قوای او حق باشد ، واگر دراین حالت دوشخص مساوی باشند ، واحدی که اعلم بود به‌استحقاق ربوبیت ، واگر دراین‌علم برابر باشند اعرف به عبودیت و لوازم عبودیت . **و لیس وراء العبادان قریة** ـ یعنی نیست ورای معرفت و عبودیت مقامی .

فصل ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله : **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة** . و امامت‌ریاست عامه‌است دردین ودر[1]دنیا ، و امام مفترض الطاعة خلیفه است ، ظاهراً خلیفهٔ رسول‌الله وباطناً خلیفة‌الله ، و موصوف به صفات حق[2] ، و اهل اسلام مأمورند به متابعت او .

قال جل‌ذکره : **اطیعوالله و اطیعواالرسول و اولی‌الامر منکم** (۱) و[3] به‌حقیقت ، امراولی‌الامر ، امرحق‌است .

مصراع ـ زیرا که به حق امر به ما فرماید :

وسمیع است به سمع: **کنت سمعه الذی یسمع به**،و بصیر به‌بصر: **کنت بصره الذی یبصر به** ، و به قدرت حق قادر به احیاء و اماتت ، و این امام به منزلهٔ امرالله‌است: **من اطاعه نجا و من عصاه هلك**(۲) .

بیت

همچو سیّد اقتدا کن برامام تا بیابی دین و دنیا والسلام

---

۱ ـ الف،ب،و : ـ . ۲ ـ و : ـ . ۳ ـ ج : ـ .

---

(۱) ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ٦٢ : فرمان برید خدا و رسول و صاحبان امر را که ازشما هستند .

(۲) ـ هرکه فرمان اورا برد نجات یابد وهرکه سرکشی کند هلاك گردد .

فصل ـ درعید غسل سنت است و آن طهارت عامه است و پوشیدن لباس احسن ، وباید که صغیر و کبیر به توقیر[1] به مصلی روان شوند وبانگ نماز و اقامه[2] درنماز عید ساقط بود ، زیرا که اعلام تنبیه غافلان است و روز عید معلوم است .

بیت

زیرا همه دانند که عیداست امروز ورزانکه ندانند بعید است امروز

و تکبیر امام در رکعت اول بی[3] تکبیر احرام اعتبار به صفات سبعهٔ الهی، یعنی: حیات وعلم وقدرت و ارادت و سمع و بصرو کلام، به‌هر صفتی تکبیری. وعارفی که موصوف بود به این صفات سبعه و[4] نسبت این صفات سبعه به‌حق همچنان داند که نسبت بابنده ، گوید : **الله اکبر** . یعنی ازاین نسبت درهر صفتی :

وتکبیر اول دررکعت ثانیه اشارت بود به ذات: **لیس کمثله شیی**(۱) ، و در اربعهٔ باقیه به صفات اربعهٔ خاصه یعنی حیات و علم و قدرت و ارادت ازعدم شبه ومناسبت ، و دست برداشتن درتکبیرات بر آنکه نیست دردست بنده چیزی که منسوب باشد به او .

بیت

غلط است این که این و آن ما را است هرچه داریم جمله آن خدا است

العبد و ما فی‌یده لمولاه .

فصل ـ تلقین مؤمن در حالت نزع[5] مستحب است، زیرا که مقام

۱ ـ الف،و : ـ . ۲ ـ الف،ج،ح : قامت . ۳ ـ الف،ج : غیر .
٤ ـ الف،ج : اگر . ۵ ـ ح ، و : نزاع .

(۱) ـ سورهٔ ٤۲ آیهٔ ۹ : مانند او چیزی نیست .

عظیم‌است و وقت فتنهٔ ابلیس پرتلبیس که به‌لباس شیطنت وصورمختلفه برآید وخواهدکه اغوا کند و ایمان مؤمن‌را رباید. تلقینش‌فرما تا تنبیه یابد وگویا شود به‌کلمهٔ توحید، بلکه به‌کلمهٔ شهادت، تاموحدانه‌رحلت‌فرماید وموحدانه ازقبر برخیزد. قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله[1] : **المرء یموت[2] علی‌ماعاش علیه و یحشرعلی ما علیه مات**.

بیت

من‌که درپیرهن یوسف‌خود می‌میرم   روز آخر که روم دامن یوسف گیرم

فصل ـ برشهید غسل نیست، وشهید مقتولی بود که درمعرکهٔ حرب به ضرب کفار از برای دین کشته شود.

رباعی

در راه خدا اگر چنین کشته شوی   مردانه به خون خویش‌آغشته شوی
تو زنده دلی و زندهٔ جاویدی   چون‌مرده کجا به‌مرده‌شوشسته‌شوی

قال‌الله تعالی : **فلاتحسبن‌الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتا بل‌احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم‌الله من‌فضله** (۱) . الی آخرالآیة.

و تکبیرات در صلات برمیت چهار است به عدد رکعات نماز فرض چهارگانه. و رکوع و سجود در نماز جنازه نباشد، و تکبیر اول تکبیر احرام است و دراین تکبیر حرام است که ازغیرخدای‌تعالی طلب مغفرت کند

۱ ـ ج : وسلم.   ۲ ـ ح : موت ـ الف،ب‌ح،و : مات.

(۱)ـ سورهٔ ۳ آیه‌های ۱۶۳و۱۶٤ : وآنان‌راکه در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندارید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و به‌آنچه خدا به ایشان از فضل خود داده است شادند.

ازبرای آن میت، و تکبیرثانیه اشارت است به : **حی‌الذی لایموت**(۱) ، **و کل شیی هالك الاوجهه**(۲) .

بیت

اوست باقی و این‌وآن فانی نیك دریاب تا نکو دانی

وتکبیر ثالثه اشارت است به‌کرم و رحمت حق درقبال شفاعت، و چهارم تکبیرشکراست به‌حسن ظن مصلی[۱] به‌حضرت‌الله تعالی به‌قبول سئوالی[۲] و شفاعتی‌که از برای آن میت‌کند . بعدازآن سلام دهد[۳] . سلام بازگشتن بود از میت، وباید که نمازگذارنده برمیت ازخدای تعالی خلاص میت ازعذاب سئوال‌کند نه دخول جنت ، زیرا که دعای او قبول فرماید ، و درطریق جنت هول و خوف خواهد بود ، والتماس تخلیص ازعذاب میت‌را انفع بود .

بیت

برما تو نماز اگر گذاری ما را به دعا بیاد آری

فصل - بعضی‌برآنند که چون نماز برمیت‌گذارند ، میت قریب امام باید ، و میت درجانب قبله ، وقومی عکس این گفته‌اند،و اعتبار دراین‌مسأله آن‌است‌که زن محل تکوین[۴] است و به مکون اقرب[۵] ، لاجرم او اولی بود به جانب قبله . دیگر آن که مرد مرده قریب امام باشد ، و ستری بود میان امام و میت .

۱ - ح،ج : نمازگذارنده . ۲ - الف،ج : سئوال . ۳ - ج : و + .
۴ - الف ، و : تلوین . ۵ - الف : ملون ابعد . ج : نتیجهٔ ابعد .

(۱) - سورهٔ ۲۵ آیهٔ ۶۰ : زنده‌ای که نمی‌میرد .
(۲) - سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۸۸ : همه چیز زوال پذیرد جز وجه او .

فصل ـ جایز است نماز برقبر اگر صلات فوت شده باشد برجنازه ، به اعتبار آن که جسم از خاك آفریده‌اند . قال‌الله تعالی : **خلق الانسان من صلصال کالفخار** (۱) ، الآیة . و به مقتضی : **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری** (۲) .

مصراع : خاك با خاك رفت و پاك به پاك .

و فرقی نمانـد از حال او در روی زمین یا در[1] زیرخاك ، و انسان روح است و جسد ، روح میت ملحق شد به عالم ارواح و عنصر به عنصر. اگر نماز برروح است روح مفارقت کرد و عروج فرمـود به حضرت باری جل‌جلاله ـ واگرنماز[2] برجسد است بر[3]روی زمین ودر[4] زیرزمین‌یکسان‌است.

رباعی

ای جوهر جان پاك مندیش زخاك پاکی تو ترا زپاك و ناپاك چه باك

آن‌دم که روان‌شوی ازین‌تیره مغاك خاك تو رود به‌خاك و پاك تو به‌پاك

فصل ـ اگر امام به حکـم شرع مسلمانی را قتل کند نماز برآن[5] مقتول بایدگذارد، زیرا که غاسل‌را منع‌نکنند ازنماز برمغسول، وامام غاسل آن مقتول‌است و قتل طهور معنوی و مکفر ذنوب مقتول ، ودرخبراست که از برای تحقق طهورآن مقتول نماز بر وی[6] بگذارند .

فصل ـ شرعاً زکات‌واجب‌است دراشیاء ثمانیه به‌اتفاق، ازمولدات

۱ـ و : ـ .　۲ـ ج : ـ .　۳ـ و،ج : در .　٤ـ و،ج : ـ .
۵ـ ح : برای .　٦ـ و : ـ .

(۱) ـ سورة الرحمن آیة ۱۳ : انسان را ازگل خشکیده مانند سفال پخته آفرید .

(۲) ـ سورة ۲۰ آیة ۵۷ : شما را ازآن آفریدیم ودرآن باز می‌بریم و بار دیگر شمارا از آن بیرون می‌آوریم .

ثلاثه ازمعادن و نبات و حیوان . معدن : ذهب و فضه ، ونبات: حنطه وشعیر و تمبر ودر زبیب خلاف‌است ، و[1] حیوان : غنم و بقر و ابل ، و در اعتبار زکات واجب است برانسان دراعضاء ثمانیه ، یعنی بصر و سمع و لسان وید و بطن و فرج ورجل وقلب. برهرعضوی ازاین اعضاء صدقه‌ای واجب‌است و این حق‌الله است .

بیت

در دار آخرت زتو جویند این‌زکات فکری کن‌و زکات‌تو بگذار درحیات

و زکات را نصاب است و مقدار ، و نصاب عین بلوغ عین است به[2]نظرثانیه که مقصوده است و بلوغ سمع اصغاء به سمع[3] ثانی ، و همچنین درباقی اعضا از برای قصد و مقدار زمانی .

فصل ــ قوله تعالی : **انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل**(۱).
فقیر آن است که واجب بود اعطاء صدقه به او، اما واجب نبود بر وی که زکات بستاند .

بیت

عدل حق پردهٔ غنا بنواخت فضل‌او هم[4] فقیر را بنواخت
نعمت الله را پدید آورد به کرم ساز بی‌نوا بنواخت

۱ ـ ح : در . ۲ ـ الف : نه . ۳ ـ ج ، و : سماع . ٤ ـ ج : آدم .

(۱) ـ سورهٔ ۹ آیهٔ ٦۰ : همانا صدقه‌ها ازبرای بی‌نوایان و درماندگان و کارگزاران صدقه‌ها وکسانی‌که باگرفتن صدقه قلبشان به اسلام مایل‌گردد و برای آزادکردن بندگان و بدهکاران وآنچه در راه خدا است و برای در راه ماندگان می‌باشد .

و نزد بعضی از اهل‌الله واجب باشد برفقیر که دروقت احتیاج صدقه قبول کند، اما به‌اتفاق سئوال‌جایزنیست ، وخوردن بندگان از مال سید بود .

بیت

بندگان جناب سلطانی مال سلطان خورند تادانی

و به تخصیص این‌اضافهٔ زکات براهل‌بیت رسول‌الله[1] حرام‌کرده‌اند، و مرتبهٔ فقیر[2] اعلی[3] مراتب‌است وگفته‌اند : **الفقیر یفتقرالی کل‌شیی ولایفتقر الیه شیی** . وحق‌تعالی ازباب‌غیرت الهیه فرمود : **یا ایهاالناس انتم الفقـراء الی الله** (۱) .

مصراع : ما همه مفتقر به حضرت او .

والله هوالغنی‌الحمید (۲) .

مصراع : به وجود او غنی‌است از من و تو[4] .

و عارف کامل اسماء الهیه را دراعیان ثابته مشاهده نماید و اعیان ثابته درارواح و ارواح دراشباح ، واین‌بندهٔ کامل‌درعبودیت معبود منغمس[5].

بیت

هرچه بیند به نور او بیند لاجرم جمله را نکو بیند

ومسکین ازسکون‌است وسکون ضد حرکت ، وموت سکون و میت ساکن،وحرکت‌او به‌تحریك غیربود ، لاجرم تدبیر او به‌غیرحوالت‌فرموده‌اند :

۱ ـ و : ـ .　　۲ ـ ح : نقر .　　۳ ـ ج : اعلای .

٤ ـ ج : این بیت را اضافه دارد :

جانم بفدای آنچنان مسکین است سلطان جهان گدای این مسکین‌است

۵ ـ الف ، و : منغمس .

(۱و۲) ـ سورهٔ فاطر آیهٔ ١٦ : ای مردم شما به خدا نیازمندید و تنها خدا بی‌نیاز و سزاوار ستایش است .

و زکات از برای او تعیین کرده‌اند و مسکین را نگفته‌اند[۱] بستان ، زیرا که مسکین به حاجت و عدم حاجت متصف نبود .

بیت

مسکین باشد هر که چنین مسکین است   ای[۲] جان عزیز نازنین مسکین است

و عامل مرشد است[۳] به معرفت معانی و معلم و مبین حقایق زکات و عالم و جامع به جمیع آنچه زکات درآن واحب است .

بیت

عامل[٤] کامل این چنین باشد   سخن کاملان همین باشد

والمؤلفة قلوبهم :

بیت

هر که او دل به اهل ایمان داد   یاریش کن که تا بیابد داد

و فی‌الرقاب : طالبان حریت‌اند ازبندگی مجموع عالم ، و احرار از حجاب و اسباب گذشته‌اند ، و این حریت حریت نسبیه[۵] بود :

بیت

بندهٔ اواست از همه آزاد   به‌چنین بندگی بود دل شاد

و به‌حقیقت حریت حق‌را است: **والله غنی عن‌العالمین**(۱) . وهمه عالم مفتقر به‌حضرت حق وعالم را حریت میسر نشود ابدا ، اما حریت نسبیه نزد ما ازالت صفت بنده است و اتصاف بنده به صفات[٦] حق .

۱ ـ الف ، ج : که .   ۲ ـ الف،ح،ج : کاین .   ۳ ـ ج : ـ .
٤ ـ الف ، و : عالم .   ۵ ـ الف : نسبت .   ٦ ـ ج : صفت .

(۱) ـ و خدا از جهانیان بی‌نیاز است ـ اشاره است به آیهٔ ۵ سورهٔ ۲۹ : **ان‌الله لغنی عن‌العالمین** .

رباعی

سمع و بصر و لسان و دست‌وپایم چون‌اواست‌به‌لطف‌او از آن‌می‌پایم
آزاد از آنم که منم بندهٔ او در بنده نگر که سیدم بنمایم

والغارمین :

بیت

مددش کن که قرض بگذارد هرچه دارد به قرض بسپارد

و فی‌سبیل‌الله : مجاهدانند .

بیت

در راه خدا چو رو[1] نهادند با نفس همیشه در جهادند

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله[2] : **رجعنا من‌الجهاد الاصغر الی‌الجهادالاکبر**. و جهاد اکبر با نفس اماره است ومخالفت‌او دراغراض[3] نفسانیه، که‌صارفه باشد ازصراط‌مستقیم، یا مراد ازسبیل مجموع خیرات‌بود از مکارم اخلاق .

بیت

خیر او عام برهمه اشیا مهربان برهمه برای خدا

و ابن‌السبیل : ابناء سبیل‌حق‌اند و الف و لام **السبیل** ازبرای‌تعریف بود و بدل اضافه ، **فریضة من‌الله والله علیم حکیم** (۱) .

بیت

در راه خدا چو رهروان ره می‌رو آگاه برو به‌گاه و بی‌گه می‌رو

فصل ـ اوقات در طریق حق از برای اهل‌الله به منزلهٔ اقوات است

۱ ـ ج : ها . ۲ ـ ج : وسلم . ۳ ـ الف،ج،و : اعراض .

(۱) ـ سورهٔ ۹ آیهٔ ۶۰ .

از برای مصالح اجسام طبیعیه ، و در اوقات اغذیهٔ ارواح است همچنانکه دراقوات اغذیه اشباح و غذای جوارح . و به اعمال صالحه و به علم‌وعمل مقاصد الهیه بتوان یافت، همچنانکه به ذهب وفضه جمیع مرادات ازاغراض[۱] صوریه و معنویه .

بیت

هرکه علم و عمل چنین دارد زر و نقره هم‌آن هم این دارد

فصل ـ واقرضوالله قرضا حسنا(۱) . قرض‌اینجا صدقهٔ تطوع‌است، و امر به‌قرض وارد است همچنانکه به اعطای زکات ، و زکات داخل است در قرض .

وقال‌تعالی: **انما الصدقات للفقراء** (۲). زکات‌را صدقه خوانده‌اند، یعنی واجب را زکات و صدقه گویند و غیرواجب را صدقهٔ تطوع . و زکات موقت بود به زمان و نصاب و اصناف ، **والقرض لیس کذلك .**

و معنی صدقه کلفت و شدت است . هرآینه اخراج مال خراج بود برنفس بخیل غافل که اعتقادکرده که زکات ازمال وی است ، و نمی‌داند که درمال وی است نه ازمال وی ، و اجرصدقه زیاده بود براجر زکات، زیراکه اجر زکات اجر اخراج است و اجر صدقه اجر مشقت و اجر اخراج ، و در زکات تطهیر نفس‌است و برکت در مال .

فصل[۲] ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله[۳] : **ان‌الصدقة لاتواخذ**[۴] **الا فی‌دورهم** . و[۵] دار انسان جسم اوست ، و صدقهٔ معنویه در دار آخرت

۱ ـ الف ، و : ـ . ۲ ـ ح : مسأله . ۳ ـ ج : وسلم .
٤ ـ ح ، و : یواخذ . ٥ ـ ح : در + .

(۱) ـ سورهٔ مزمل آیهٔ ۲۰ : و خدا را وام نیکو دهید .
(۲) ـ سورهٔ ۹ آیهٔ ٦۰ : همانا صدقه‌ها ازبرای بی‌نوایان است .

از روح انسانی طلب دارند. هرآینه لابد بود ازحشر اجساد [1]، و زکات از ارواح وقتی گیرند که درخانهٔ خود بود، و خانهٔ ارواح اناسی اجسام است.

بیت

صدقه‌ای درسرای خود می ده بشنو و از برای خود می ده
خوش زکاتی به ظاهر و باطن به رضای خدای خود می ده

فصل ـ بعضی رعایت صدقه سر [2] می‌فرمایند و تفضیل صدقهٔ سر برعلانیه می‌نهند، نه از برای [3] اجتناب از سمعت و ریا، بلکه خدای تعالی این طایفه را از شرك جلی و خفی محفوظ فرموده و سرّ و جهر نزد ایشان برابراست. اما چون خدای [4] تعالی می‌فرماید: **ماتدری شماله ما ینفق یمینه.** و قال جل ذکره: **من ذکرنی فی‌نفسه ذکرته فی‌نفسی.**

بیت

لاجرم من ذکر می‌گویم نهان گرچه نزد من بود جمله عیان

اما صاحب اعلان صدقه، بربصر وبصیرت او مشاهدهٔ حق غالب بود و می‌گوید:

بیت

هرآینه‌ای که در نظر می‌آید تمثال جمال او به ما بنماید

و چون غیر درچشم صاحب‌نظر نمی‌آید:

بیت

طاعت خود آشکارا می‌کند آب بیند رو به دریا می‌کند

قال جل جلاله: **من ذکرنی فی‌ملاء ذکرته فی‌ملاء خیراً منهم:**

اما عارف کامل صدقه می‌دهد و ذکر می‌گوید درهردوحال سراً و علانیةً، و جمع می‌کند میان هردومقام.

۱- ج،ح: اجسام. ۲- الف،و: به‌سر. ۳- الف،و،ج: جهت. ٤- ج: حق.

بیت

نزد عارف این‌چنین اولی بود　　آن دوعالی‌باشد این‌اعلی بود

مسألة[۱] ـ زمین‌خراجی چون منتقل‌شود به مسلمانی ، در وی خراج و عشر هردو بود .

بیت

علمـا این خلاف می‌دانند　　گفتهٔ این و آن همی‌خوانند

اما عرفا فرموده‌اند که‌اعمال بدنیه به منزلهٔ زرع است وبدن به منزلهٔ زمین و هوا حاکـم برزمین ، چون زمین از حاکـم هوا منتقل شود شرعاً به زارع [۲] ، و زرع عمل کند به مقتضای اسلام ، خراج برعامل بود ، واین خراج شکر منعم است و منعم حق‌تعالی و تقدس[۳] .

و اهل اسلام دراین مسأله بردوقسم‌اند عارف‌اند و غیرعارف .

اما عارف در زرع عمل‌صالحه ، زکات حق عمل داند نه حق زمین ، و زکات درعمل رد کند به‌عامل ، وقال‌الله‌تعالی « **والله خلقکم وما تعملون**(۱) » .

وغیرعارف عمل ازقوای بدنیه بیند ، لاجرم خراج بر وی واجب بود .

بیت

چون عمل از نفس‌خود بیند تمام　　واجب‌است بر وی خراجی‌والسلام

فصل ـ در رکاز(۲) شرعاً خمس‌است و رکاز معنویه مرکوزه است درطبیعت انسانیه ، ازحب ریاست‌و تقدم برابنای جنس و جذب منفعت و دفع مضرت ، و خمس دراین‌رکاز آن‌است که چون تمنای‌ریاست دردل او درآید ، قصد او به‌آن ریاست اعلای کلمة‌العلیا بود .

۱ ـ الف،ب،و : فصل .　　۲ ـ الف : زراع .　　۳ ـ و : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۹٤ .　　(۲) ـ گنجینه و معدن .

بیت

گر بیابی این رکاز ای یار من	خمس آن بگذار ای دلدار من

فصل ـ مسارعت به توبه از جملهٔ فرایض‌است .

بیت

چون‌زنده دراین‌جهان به‌آن‌یك‌نفسی	توبه که کند گر تو به فردا نرسی[1]

و اگر تأخیر کنی تا به طریق کشف معلوم گردانی که الله تعالی خالق جمیع اشیاء است و محققانه تحقیق **والله خلقکم و ما تعملون** بدانی ، ترا درظاهر و باطن عملی و نیتی و حرکتی نماند .

مصراع : توبه از فعل تو کجا باشد .

بلکه توبهٔ تو توبهٔ شخصی بود که بعدازطلوع آفتاب ازجانب مغرب توبه کند و قبول عمل به احتجاب اضافهٔ عمل بود با عامل . و چون نور شمس‌حقیقی ازمغرب دل عارف شروق کند ، ظلمت جسمانیه و انوارکواکب روحیه نماند .

مصراع : عمل آن‌جا[2] کجا و عامل کو .

اگراعراض و اعتراض ننمودی و نصیحت نعمت‌الله قبول فرمودی :

بیت

بشتاب چوعارفان به طاعات	دریاب طریق اهل خیرات

فصل ـ اگرچه مال‌شریکان به‌حد نصاب رسیده باشد، زکات‌واجب نشود تاحکم[3]مال هرواحدی به حد نصاب نرسد ، واگرقایلی گوید حکم‌مال مشترك حکم مال واحد[4] است ، عارفان گفته‌اند که[5] عمل انسان به اشتراك :

---

۱ ـ و : فریادرسی .	۲ ـ الف،ب،ج : این‌جا .	۳ ـ ح ، ج : ـ .
۴ ـ و : واحده	۵ ـ ح : ـ .

مصراع : لایق[۱] حضرت خدا نبود .

وحق‌تعالی‌فرموده[۲] : **انا اغنی‌الشرکاء عن‌الشرك ، فمن عمل عملا اشرك فیه غیری فانا[۳] منه بریء** . هر آینه نصاب[۴] به اشتراك غیرمعتبر نبود وشریکین درحکم انفصال‌اند ، اگرچه درشرکت متصل‌اند، واتصال‌دلیل‌است بروجود انفصال ، که اگر فصل نبودی اتصال نبودی .

بیت

گفتی که متصل شد یعنی که منفصل بود یعنی که منفصل بود گفتی که متصل شد

فصل ـ در اسرار صوم ـ صوم امساك است و رفعت . **یقال : صام[۵] النهار اذا ارتفع** . و صوم ارفع است ازسایرعبادات در درجه .

بیت

روزه را صوم ازین‌جهت خوانند عالی از هر عبادتش دانند

و ابی[۶] امامه روایت کرده است : **اتیت رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله[۷] ـ فقلت : امرنی بامر اخذه عنك . فقال[۸] (ص): علیك بالصوم فانه لا مثل له** (۱) . نفی مثلیت ازصوم فرمود ، و حق سبحانه وتعالی می‌فرماید : **لیس کمثله شیی** (۲) . و صوم صفت صمدیت است . **ولایری من[۹] لیس کمثله شیی[۱۰] الا من لیس کمثله شیی**(۳) .

۱ـ ج : لاحق . ۲ـ ج : فرمود . ۳ـ الف : فاذا . ٤ ـ و : انصاب .
۵ـ و : صوم . ٦ـ الف،و : ابو . ۷ـ ج : وسلم . ۸ـ الف،و : قال.
۹ ـ ج : ـ . ۱۰ ـ و : ـ .

(۱) ـ نزد پیغمبرآمدم وگفتم مرا دستوری فرمای تا از تو فراگیریم : فرمود برتو باد به روزه که مانندی ندارد .

(۲)ـ سورهٔ ٤۲ آیهٔ ۹ : چیزی مانند او نیست .

(۳) ـ کسی‌راکه چیزی مانند نباشد جزکسی‌که چیزی مانندش نیست نه بیند .

بیت

او را به صفات او توان دید   هم ذات به ذات او توان دید

فصل - قال رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله و سلم - **للصایم فرحتان فرحة عند فطره و فرحة عند لقاء ربه** .

هرآینه صوم منتج دو فرح بود فرح حیوانیت و فرح انسانیت ، و فرح حیوانیت از حیثیت ایصال حق نفس که طلب غذا می‌کند از صائم ، و به مقتضی: **ان للنفس علیك حق** ، او حق نفس به نفس می‌رساند ، ودر این مقام قائم‌است به صفت رزاقی ، لاجرم فرح به فطر می‌یابد ، همچنانکه به صوم درحالت لقاء رب‌العالمین .

و روزهٔ عوام امساك است از طعام و شراب و جماع از اول فجر تا آخر نهار با نیت ، و خواص مانند عوام روزه دارند ، اما ازکلام مالا- یعنی لسان را نگاه دارند وگوش را ازسخن بد شنودن ، و چشم را از دیدن نامحرم محافظت کنند و از نامشروعات اجتناب نمایند ، و خاص‌الخاص روزه دارند به این دو روزه و از اندیشهٔ غیرحق محترز باشند .

رباعی

از غیر تو دارم همه روزه روزه   هرشب کنم از عطای تو در یوزه
تا روزهٔ من ترا قبول افتاده   جان‌و دل من به روزه‌اند هرروزه

و این صوم برکمال عارض عرفا است ، و صوم ذاتی صفت صمدی است ، وآن تنزیه است ازغذا ازلا و ابداً و وصف بندهٔ روزه دار تقید است به[1] تنزیه نه به اطلاق تنزیه ، و صوم عارضی[2] متناهی بود ، لاجرم حق سبحانه و تعالی صوم ازصائم سلب کند و گوید : **الصوم لی و انا اجزی به** .

۱ - ح : از .   ۲ - الف،و : عارض .

بيت

روزه‌ای کاین چنین بود ای‌دوست　　حق تعالی جزای روزهٔ اوست

فصل ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله‌علیه‌و آله[1]: **اذا جاء رمضان فتحت ابواب‌الجنة واغلقت ابواب‌النار و صفدت‌الشیاطین .**

این لطیفه درباب که اول فتح ابواب جنت فرمود[2] ، بعدازآن اغلاق ابواب‌نار، بلکه دربستن درهای‌جهنم نتیجهٔ گشادن ابواب‌بهشت‌است، ومعنی لغوی جنت ستر، و صوم جنت . قال ﷺ : **الصوم جنة** . وصوم عملی‌است مستور ازغیر خدای تعالی و شارع ﷺ روزه دار را صائم خواند ، واگرنه حقیقةً[3] ماجابعیم[4] صایم اوست . و چون درجهنم در بندند ، حرارت دوزخ زیادت‌شود وبعضی‌آتش بعضی‌را بخورد ، همچنانکه روزه دار درحالت‌صوم ابواب تناول اطعمه و اشربه برطبیعت فروبندد آتش‌شهوت طعام‌را برافروزد، و حرارت زیادت‌گردد ، والم آن درباطن صائم پدید آید ، و طلب‌طعام‌کند به توهم‌آنکه الم به راحت مبدل شود :

بيت

خواهدکه به‌آب و نان روان بشتابد　　باشد[5] ز[6] گرسنگی خلاصی یابد

وصفدت‌الشیاطین ، و شیطنت صفت بعد است و شیطان بعید وصائم قریب به حضرت حق به صفت صمدانیت .

مثنوی

آن‌بعید است و این‌قریب به‌او　　قید شیطان چنین بود نیکو

روزه داری که نفس بربسته　　بی‌شك از دست دیو وارسته

---

۱ ـ ج : وسلم . ۲ ـ ج،و : فرموده . ۳ ـ الف،ج : حقیقت .
٤ ـ الف،ب،و : ما جاء تعمیم . ۵ ـ الف،و : شاید . ٦ ـ ح : که .

و رمضان اسمی است از اسماء حق‌تعالی : قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله[1] : **لاتقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی .**
و قال‌الله تعالی : **فمن شهد منکم الشهر فلیصمه** (۱) .

بیت

شهر رمضان مگو که آمد / مقصود ازو بجو که آمد

فصل ـ بواسطه رفع صوت[2] درحالت رؤیت ماه نو :

مصراع : ماه نو را هلال می‌خوانند .

و چون ظاهـر گردد هلال معرفت در قلوب عرفا از اسم الهـی یعنی رمضان :

مصراع : روزه واجب شود بر آن عارف .

و اگر هلال معرفت **فاطرالسماوات والارض** (۲) طالـع شود فطر براروان و براشباح[3] لازم بود .

فصل ـ افق هرشهری مغایر افق شهری دیگر بود . پس حکم رویت هلال آن‌شهرحکم رویت هلال شهری دیگر نباشد . و قابلیت قوابل متفاوت ، وچون معرفت اسم الهی یعنی‌رمضان ظاهر گردد ، وبصیرت به نور آن منور شود ، درآن طلوع عارف را دعوت به صفت صمدانیت کند تا قوای باطنه و جوارح ظاهره مقید گردانـد از اکل و شرب و جماع . و مطعوم عرفاً[4] ذوق است و صائم متصف به صفت بی‌مثل .

مصراع : لاجرم صائم است و هم بی‌مثل .

---

۱ ـ ج : وسلم . ۲ ـ ج،ح،و، : صورت . ۳ ـ ج،ح : اجسام .
٤ ـ و : علم ـ ب : عالم .

---

(۱) ـ سورهٔ بقرهٔ آیهٔ ۱۸۱ : پس‌هر که ازشما آن ماه را دریابد باید روزه بگیرد .
(۲) ـ سورهٔ ٤۲ آیهٔ ۹ : پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین .

و ذوق نفس[۱] اول مبادی تجلی‌است ، واگر دوام یابد دونفس‌شرب خوانند واگر به سه نفس رسد ری‌گویند . و ذوق نسبتی‌است که حادث‌می‌شود نزد ذایق . وصوم ترك‌است و ترك نعت سلبی نه امر وجودی که حادث شود ، لاجرم تناول‌مطعوم[۲] برصائم حرام‌کرده‌اند تا زایل نشود[۳] حکم صوم ازصائم.

اما شرب[۴] تجلی وسط است و وسط محصور ، و حق تعالی از حد و حصر منزه . اما حرمت جماع در حال صوم به واسطه لذت شفعیت بود که زوج و زوجه در آن حال لذتی می‌یابند ، و از[۵] این اجتماع جماع می‌خوانند ، و صوم صفتی‌است لامثل‌له .

مصراع : زین حرام است جماع برصائم .

بیت

لذتی کز دوئی پدید آید صائم آن لذتش نمی‌باید[۶]

و نیت شرط صحت صوم است و آمدن شهر رمضان به ارادت الله تعالی و نیت ارادت بود .

بیت

عزم دل نیتی بود اما .به‌زبان هم بگوکه خوش باشد

فصل ـ سالك مسافرت درمقامات به اسماء الهیه کند و اقل[۷] سفر انتقال بود از اسمی به‌اسمی ، و اسماء الهیه درطریق به مثل چون منازل‌بود، ونهایت منازل اسم جامع . وسالك چون سفرکند ازحظوظ نفسانیه به‌حضرت اسم جامع الهیه :

مصراع : مقصود و مراد خود بیابد .

---

۱ ـ الف ـ . ۲ ـ الف،ج : طعام . ۳ ـ الف،ج،و : شود . ٤ ـ ح : مشروب.
۵ ـ ج : ـ . ٦ ـ ج : یابد . ۷ ـ ج : اول .

و نزیل حق باشد ، و صوم و افطار و حرکت و سکون او به فرمان حق بود[۱] ، ومهمان تا نیت اقامت نکند مهمان‌است . وقال صلی‌الله‌علیه‌وآله[۲] **الضیافة ثلاثة ایام و الباقی صدقة** . و اهل جنت سه روز مهمانند ازایام رب دربهشت : **کل یوم کالف سنة مما تعدون** .وچون نیت اقامت کند :

مصراع : لاجرم حکم اهل او یابند .

قال رسول‌الله-صلی‌الله‌علیه‌وآله[۳] : **اهل‌القرآن اهل‌الله و خاصته** :

بیت

یاد گیر این سخن ز اهل‌الله   تا ز اهل خدا شوی آگاه

فصل - اگرصائم به‌فراموشی‌مجامعت‌کند قضاء وکفاره واجب‌نشود، و بعضی گفته‌اند که واجب شود ، واین ازباب غیرت الهیه است که صائم را فراموش گرداند[۴] که متصف‌است به صفت صمدانیت تا روزهٔ او فاسد شود ، و از دعوی اشتراك در این صفت خلاص یابد ، و تنبیه گرداند[۵] که صوم حق ذاتی‌است و صوم او عرضی[۶] و او[۷] بالذات لایزول و ما بالعرض یزول .

بیت

هم به شرب شراب و اکل طعام   ما فقیریم و او غنی و سلام

قال‌رسول‌الله-صلی‌الله‌علیه‌وآله[۸]: **من افطر[۹] صایما کان له مثل‌اجره** .

بیت

هر که بخشد به روزه دار طعام   اجرآن روزه‌اش بود بتمام[۱۰]

ازاین‌خبرمعلوم‌شدکه فطر ازتمامی[۱۱] صوم‌است، واگرخیّری‌معاونت‌مؤمنی کند درعمل‌خیر به‌مقتضای: **الدال‌علی‌الخیر کفاعله‌وفاعله‌فی‌الجنة** ، لاجرم:

---

۱ - ج : تعالی و تقدس+.   ۲و۳ - ج : وسلم .   ۴و۵ - الف،ح،و : کردند .
۶ - الف،و : عرض .   ۷ - الف : - .   ۸ - ج : وسلم .   ۹ - ج،و : فطر .
۱۰ - الف ، و : و سلام .   ۱۱ - الف : تمام .

مصراع : اجر هر واحدی تمام بود .

و فطر از صوم گفتیم اگرچه[1] جزوی از صوم است، زیرا که اگر شخصی متلبس شود به جزو شیئی که آن شیئی را تناسب اجزا بود ، آن شخص را جزئیت آن شیئی حاصل شود ، اگرچه متصف نباشد به مجموع اجزای آن شیئی .

و روایت است که در قیامت پیغمبری آید و با وی سواد اعظم از امت ، و پیغمبری آید و با وی کمتر ، و پیغمبری آید و با وی دومرد ، و پیغمبری آید و با وی یك امت ، و پیغمبری آید با وی نیم امت یعنی عورتی ، و پیغمبری آید تنها ، و مجموع دراجر[2] به تبلیغ برابر باشند .

و صایم بعد از غروب آفتاب شرعاً مفطور است[3] اگرچه طعام یا شراب نخورد ، و کریمی که صایم را طعام دهد متصف بود[4] به صفت الهیه : **وهوالفاطر.**

بیت

روزه داری را اگر بخشی طعام . تو ثواب روزه یابی والسلام

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله[5] : **علیکم بالسحور فان فی السحور برکة** . و فی روایة : **السحور فلاح** .

بیت

تنبیه محمدی است درباب این سنت احمدی است درباب

و انسان به ذات متغذی است و به عرض صایم ، لاجرم صوم ما را بقائی نیست و به زوال دنیا حکم صوم زایل شود و آخرت خانهٔ اکل و شرب ، کما قال جل جلاله : **کلوا و اشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایام الخالیة**(۱)

---

۱ ـ ج : چرا که . ۲ ـ الف،ج،و : آخر . ۳ ـ ح : نیست .
٤ ـ الف،و : به وجه . ۵ ـ ج : وسلم .

---

(۱) ـ سورهٔ الحاقة آیهٔ ۲٤ : بخورید و بیاشامید گوارا باد شما را به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستادید .

و ایام خالیه ایام‌صوم‌است در دنیا، و دار آخـرت‌خانهٔ بقا ، و **اکلها دایم**(۱)، و انسان به غذا فلاح یابد یعنی بقاء ، **والسحور فلاح** .

بیت

تن و جان را خدا غذا بخشد لایق هر یکی به ما بخشد

فصل - در اسرار حج

قال‌الله تعالی : **ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا** (۲) ای معبدا :

وحق‌تعالی این‌خانه‌را یعنی کعبه به خود اضافه فرمود[۱] فی‌قوله‌تعالی : **و طهر بیتی** (۳) : و این بیت را [۲] مثال عرش گردانید و مؤمنان را امرفرمود به‌طواف کعبه، همچنانکه ملائکه گرد عرش درطواف‌اند. کما قال جل ذکره : **وتری‌الملائکة حافین من حول‌العرش** (۴).

و دل بندهٔ مؤمن کامل را بیت کریم و حرم عظیم گردانید ، و قال عزاسمه: **ماوسعنی‌ارضی ولاسمائی ووسعنی‌قلب عبدی‌المؤمن‌التقی‌النقی.** و خواطر طوافین این بیت‌اند :

بیت

این خواطر به حاجیان مانند گرد دل در طواف گردانند

وطوافین کعبه[۳] به‌حضورتمام به تسبیح و تهلیل و تحمید[۴] درطواف‌اند

۱-ح: فرموده . ۲-بجزج دیگرنسخه‌ها:- . ۳-ج: بعضی+ . ٤-الف،و: تمجید.

(۱) - سورهٔ ۱۳ آیهٔ ۳٤ : میوه‌هایش دائمی است .
(۲) - سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۹۰ : همانا اول خانه‌ای که برای مردم بنا نهاده شد خانه‌ای است که به مکهٔ مبارکه‌است .
(۳) - سورهٔ ۲۲ آیهٔ ۲۷ : و پاك گردان خانهٔ مرا .
(٤) - فرشتگان را بینی که پیرامون عرش را فرا گرفته‌اند (سورهٔ زمر آیهٔ ۷۵) .

وبعضی به قلوب غافله والسنهٔ ناطقه به غیر ذکرالله تعالی . همچنین خواطر که طواف‌خانه دل‌اند محمود باشند ومذموم باشند، وخواطرمذمومه تاظاهرنشود حکم آن برظاهر جوارح ا

بیت

عفو فرماید خدا از بندگان　　این معانی را نکو کردم بیان

وهمچنانکه درکعبه یمین‌الله‌است ازبرای متابعت‌الهیه ، دردل عارف بالله ، حق سبحانه و تعالی ازغیر تشبیه چنانکه لایق حضرت اواست گنجیده و فرموده جل ذکره : ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی‌المؤمن التقی‌النقی .

ویمین‌الله دردل مؤمن مسما است به: **کلتا یدیه یمین** ، وچون دل محل جمیع تجلیات الهیه‌است و مستعد مجموع فیوضات‌ربانیه ، عندالله ارفع باشد به مکانت ازکعبه .

بیت

دل بود گنجینهٔ گنج اله　　جان‌گدای دل بود دل پادشاه

وکعبه‌را چهار ارکان‌است. رکنی درجانب‌حجرالاسود[1] وصورت‌او چون حجرالاسود مکعب‌است ، و به واسطهٔ این‌شکل مکعب و نسبت با کعب آن خانه‌راکعبه می‌خوانند . وقلوب انبیا محل خواطر ثلاثه است یعنی‌خواطر الهی و ملکی و نفسی و مؤمنان را خواطراربعه است، واز دعوات‌رسول‌الله- صلی‌الله‌علیه‌وآله[2] - تفضیل رکنی بررکنی معلوم شده ، و رکن‌حجررا به‌نسبت خاطر[3] الهی گفته‌اند ، و رکن یمنی[4] خاطر[5] ملکی و رکن شامی‌خاطر[6] نفسی:

مصراع : انبیا را این سه خاطر[7] بیش نیست .

۱ - ج ، و : است + .　　۲ - ج : وسلم .
۳ و ۵ و ۶ و ۷ - اصل نسخه ها : خواطر .　　۴ - الف ، ج : یمینی .

و رکن عراقی خاطر[1] شیطانی ، و گردانیدیم خاطر[2] شیطانی را از برای رکن عراقی . و شارع ـ صلی الله علیه و آله[3] ـ چون به این رکن رسیدی فرمودی: **اعوذ بالله من الشقاق والنفاق وسوءالاخلاق** . و به ذکر مشروع در هر رکنی مراتب ارکان معلوم می‌شود .

و ارتفاع کعبه بیست و هفت گز است و یك گز شرفه ، چنانکه مجموع بیست و هشت گز باشد ، و این مقادیر نظیر منازل دل است که کواکب ایمان سیاره‌اند در وی ، از برای اظهار[4] حوادث که جاری است در نفس . و این مقادیر نظیر منازل قمر است از برای اظهار حوادث در عالم عنصری حرفاً حرفاً و معنیً معنیً .

و در این خانهٔ گل ، یعنی کعبه ، گنج صوری دفینه است ، و رسول ـ صلی الله علیه و آله[5] ـ از برای مصلحت خاتم اولیاء گذاشته و در دل عارف بالله گنج: **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف** به ودیعت نهاده و آینهٔ دل مؤمن کامل را محل مجموع تجلیات ذاتیه و صفاتیه گردانیده ، و هر چیزی که در اکوان و اعیان ظاهر گردد از احکام ، گنج معرفت الهی است ، و این گنج در گنجینهٔ دل عارف ابدا مذخر است .

بیت

این امانت در دل مؤمن بجو　　　گر امینی پیش نامحرم مگو

و همچنانکه قیام کعبه به ارکان اربعه است ، قیام عرش بر حملهٔ اربعه است ، و قیام قلب صنوبری برطبایع اربعه و قیام قلب معنوی بر صفات اربعهٔ الهیه ، یعنی بر[6] علم و قدرت و ارادت و کلام .

بیت

معنی عرش دل بیان کردیم　　　چون چنان بود آن چنان کردیم

۱و۲ ـ اصل نسخه‌ها : خواطر .

۳ ـ ج : وسلم . ۴ ـ الف،ج،و : ـ . ۵ ـ ج : وسلم . ۶ ـ الف،و : ـ .

وعرش معروف[1] مستوی اسم الرحمن‌است ، و دل انسان‌کامل محل تجلی اسم اعظـم ، و فرق میان عرشین فرق است میان اسمین ، و اگرچه اسم‌الرحمن اورا اسماء حسنی‌است و اسمی‌است که به جامعیت نایب مناب مسمی‌است ، اما هیچ واحدی انکار اسم جامع نکرد ، و انکار اسم‌الرحمن کردند و گفتند[2] : **و ماالرحمن** (۱) .

هر آینه مشهدالوهیت اعم باشد بهٔ اقرار جمیع[3] ، زیراکه متضمن بلا وعافیت‌است واین هردو موجودند درعالم ، اما مشهد رحمانیت :

مصراع : عارفی داند که او مرحوم اوست .

و رحمانیت متضمن غیرعافیت و خیرمحض نباشد ، فافهم :

بیت

لطف الرحمن مرا مرحوم کرد　　　هم به رحمت بنده را معلوم کرد

قوله تعالی : **من استطاع الیه سبیلا** (۲) .

بیت

گر ترا زاد و راحله باشد　　　خوش‌روان‌شو چو قافله باشد

ونزد صوفیه‌زاد امکان‌اکتساب‌است درقافله ، اگرچه به‌سئوال بود ، و راحلهٔ این هیکل جسمانیـه که مرکب لطیفهٔ انسانیه است[4] که منفوخه است در وی وصادرمی‌شود ازلطیفهٔ انسانیه ، به‌واسطه آلات و ادوات بدنیه ، اعمال صالحه و غیرصالحه . اما صالحه چون کلمهٔ طیبه و زکات و حج و صلات که اعمال مواصله‌اند بنده را به حضرت حق و به سعادت ابدیه .

۱ ـ الف،و: ـ .　۲ ـ ح : قالوا .　۳ ـ الف : جمع .　٤ـ الف،ج،و : ـ .

(۱)ـ اشاره‌ای به‌آیهٔ ٦۱ سورهٔ ۲۵ : واذا قیل‌لهم اسجدوا للرحمن‌قالوا وماالرحمن تاآخر

(۲)ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۹۱ : هرکه بتواند که راه آن پیش‌گیرد .

بیت

کار نیکو همچو نیکان پیش گیر بیش‌می کن کار و مزدت بیش گیر

و نیابت در حج جایز . کما قال‌الله تعالی : **وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه**(۱) . آلایة ،

بیت

مانعی گر بود ترا زین راه به‌وکیلی تو عذرخود می‌خواه

لطف‌حق این‌چنین اجازت داد وحده لا اله الا الله

و استخلاف نیابت بود وما وهرچه درتصرف ماست خداوندراست. **العبد و ما فی‌یده لمولاه** . و بنده متصرف‌است به نیابت .

بیت

بنده و هرچه هست مالك راست کج مرو ای‌عزیز بشنو راست

اما وکالت حق ازبنده ، قال‌الله تعالی: **فاتخذه وکیلا**(۲) . ووکیل نایب‌است‌ازموکل‌در آن‌شیی که‌اورا وکیل گردانیده . نعم‌المولی‌ونعم‌الوکیل[۲].

فصل[۲] ـ بنده باید که دربیت رب بارب بیت مناجات کند یعنی‌درهر موضعی که‌نماز گذارد صحیح‌بود، و زیارت‌میل‌است‌وحج‌زیارت، ولابد است زیارت را ازعمره ، و عمره واجب‌است در ادای فرایض و سنت در غایب و تطوع در نوافل .

بیت

عمرت بادا که عمره آری بتمام تا دریابی زیارتی خوش وسلام[۳]

۱ ـ الف،ج،و : النصیر . ۲ ـ الف،ج : ـ . ۳ ـ الف،ح : والسلام .

(۱) ـ سورهٔ حدیه آیهٔ ۷ : و انفاق کنید ازآنچه که شمارا درآن خلیفه قرار داده‌است .

(۲) ـ سورهٔ مزمل آیهٔ ۹ : او را وکیل قرار بده .

فصل ـ دربیان معنی احرام ـ احرام ظاهـره معلوم است اما باطنه بعدازتجرید از[١] صفات نفسانیه وتفرید ازعادات مستقبحهٔ شیطانیه وتنظیف باطن از رذایل اخلاق ذمیمه و تطهیر دل ازنعوت غضبیه و شهوانیه ، محرم باید که گیرد ازار وردا .

مصراع : خوش بگو لا اله الاالله[٢] .

و حق‌تعالی فرمود : **العزة ازاری والکبریـاء ردائی** وفی‌روایة : **العظمة ازاری** . و نفرمـود قمیصی و سراویلی ، زیرا که قمیص ثوبی است مؤلف از وصلات مختلفه وسراویل جامه‌ای‌است مؤلف ازتنوع شکل‌ومرکب درحکم انفصال‌است[٣] ، و اگر فرض انفصال متصل کنند محال نباشد ، بلکه صحیح بود .

وردا و ازار اقرب‌اند به‌احدیت ، ودرحق معنویت ودرخلق‌حسیت ، درحق عظمت وکبریا ودرخلق ازار و رداء ، و بندهٔ محرم را جایز نباشد که به لباس عادیه[٤] از برای زینت و تفاخر متلبس شود .

رباعی

این جامهٔ دوخته برانداز و برو — این ساز مجردانه بنواز و برو
درآتش‌عشق‌اگربسوزی‌خوش‌باش — سیم و زر خود تمام بگداز و برو

فصل ـ **لابأس بدخول المحرم فی الحمام** . حمام ادل دلایل است برآخرت وگفته‌اند: **نعم البیت بیت الحمام ینعم البدن و یزیل الدرن**[٥] و **تذکر**[٦] **الآخرة** (١) .

١ ـ الف ، ج ، و : ـ .
٢ ـ ج،و. بیت: محرم باید که گیرد ازار وردا — خوش نیک بگوی لا اله الا الله .
٣ ـ و :ـ. ٤ـ الف : عاریه ج : غادیه . ٥ـ و : الدرون . ٦ ـ ب،ج : یذکر.

(١) ـ چه‌نیکوخانه‌است‌حمام، بدن‌را نرم می‌کند وچرک‌را می‌زداید وبیادآخرت‌می‌افکند.

وازاین آثار است که حمام رفتن مکروه نباشد و حمام ازحمیم‌است و حمیم یار شفیق را گویند بواسطهٔ حرارت محبت و حرارت حمام ازآتش و رطوبت ازآب و حمام حار رطب .

بیت

حمام ای برادر طبع حیات دارد　　　طبع حیات دارد حمام ای برادر

و هرکه درحمام است .

بیت

دست او خالی‌است ازمال ومنال　　　نیك عریان‌است آن صاحب کمال

هرآینه دلالت کند برآخرت و قیام مردم از قبور .

بیت

همه حیران و پا و سر عریان　　　پادشاه و گدا همه یکسان

و دفن‌میت نمی‌کنند الا به‌کفن ودرحمام نروند الاعریان و تنقیهٔ بدن از اخص صفات حمام است .

بیت

و سخش (۱) پاك می‌شود به تمام　　　هرکسی کو رود سوی حمام

و چون ظاهر و باطن طاهر گردد :

مصراع : امید هست که باشد قبول حضرت او .

ان‌الله طیب لایقبل‌الاطیبا .

فصل - درتحریم صید برمحرم. زاهد صید حق‌است ازدنیا، وعارف صید حق‌است ازآخرت، ومآل زاهد: **والآخرة خیر وابقی**(۲)، ومآل‌عارف: **والله خیر وابقی**(۳) .

(۱) - وسخ : چرك .　　(۲) - سورهٔ ۸۷ آیهٔ ۱۷ : وآخرت بهتر و پاینده‌تراست.
(۳) - سورهٔ ۲ آیهٔ ۷۵ : و خدا بهتر و پاینده‌تر است .

بیت

مآل آن[۱] یکی‌جنت مآل این[۲] یکی‌حضرت

مآل عارفان منعم مآل زاهدان نعمت

وبعضی‌طیور به‌صفیرصیاد در دام آیند، وایشان به‌منزلهٔ آن‌جماعت‌اند که ندای حق شنودند و اجابت «حق‌فرمودند»[۳] ، وبعضی به طمع دانه در دام آمدند ، واین‌طایفه عبید احسان‌اند و آن جماعت بندگان حقیقی به عبودیت ذاتیه :

بیت

صید برما(۱)صیداحسان گفته‌ایم بی‌تکلف در معنی سفته‌ایم

زان شده بربندهٔ محرم حرام تا که باشد بندهٔ او والسلام

و صید بحر نهی نفرمودند و آب عنصرحیات‌است . قال جل ذکره : **و جعلنا من‌الماء کل‌شیی‌حی**(۲). و مطلوب به اقامت این عبودیت و دیگر عبودیات حیات دل‌ها است ، و مناسبت میان صید بحر و میان[٤] آب‌حاصل، هرآینه طالب حیات قلوب زنده دلی باشد که او نسبتی به آب دارد و به لفظ بحر فرمودند نسبت با[٥] عموم دریا[٦] .

بیت

گر تو احرام بسته‌ای چون ما • بگذر از بر درآ دراین دریا

فصل ـ عمره زیارت است . چون عمره مکرر شود درکرت ثانیه حج بود و عمره داخل در حج ، و به یك احرام حج و عمره گذارده ، و این مقام اتحاد است و التباس بنده به صفت حق .

۱ ـ ح : این . ۲ ـ ح : آن . ۳ ـ الف ، و : کردند .
٤ ـ الف،و : ـ . ۵ ـ ح،و : ـ . ٦ ـ الف ، و : ـ .

(۱)ـ مخفف : ماء . (۲)ـ سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۳۱ : وازآب‌هرچیزرا زنده گردانیدیم.

بيت

حج و عمره به هم ادا مى‌كن كرمى كن دعاى ما مى‌كن

فصل - يا اخى اسعدك[1] الله فى‌الدارين - معلوم فرما كه حق سبحانه و تعالى - بندگان مؤمن را به زيارت كعبه دعوت فرموده[2] به وصف خاص، يعنى احرام، و اول و آخرطواف واجب گردانيده، اول طواف قدوم و آخر طواف وداع:

مصراع: آخرش مثل اولش فرمود.

و فرمود: **حج البيت** (۱)، و نفرمود حجى، يعنى كه به زيارت[3] من بيا، زيرا كه او باتو است، **وهو معكم اينما كنتم** (۲). هر آينه صحيح نباشد كه به‌گام حس به حضرت‌او روند، بلكه مأموريم كه به زيارت خانه‌اى رويم كه همچوما مخلوق‌است، ودراين‌دعوت لطيفه‌اى خفيفه[4] مندرج‌است.

يعنى چون عزم كعبه كنى قصد معرفت حقيقت خود كن، هرآينه چون به‌كعبه رسى وصول يابى به معرفت حقيقت خود، و خود را بدانى‌كه كيستى: واگرعارف خود شوى رب خودرا معلوم گردانى. **من عرف نفسه فقد عرف ربه** (۳).

فصل - رفع صوت درتلبيه به واسطۀ بعد بيت‌است ازمدعو، ومعنى لبيك ازحق[5] اجابت دعا است و مقصود داعى كشف اسرار وآيات بيت‌الله[6]. هرآينه اگر شرايط دعا رعايت كند حق تعالى اجابت فرمايد، و مشاهدى

۱ - ح: سعدك ج: ايدك. ۲ - و: فرمود. ۳ - و: بيت +.
۴ - ج: حقيقة. ۵ - ج: خلق. ۶ - الف،و: است +.

(۱) - سورۀ ۲ آيۀ ۱۵۳.
(۲) - سورۀ ۵۷ آيۀ ۴: و او باشما است هرجا كه باشيد.
(۳) - هركه خودرا شناخت پروردگارش را شناخت.

که دراین مشهد او را با حضرت محمد ـ صلی‌الله علیه‌وآله [۱] ـ مناسبتی باشد زیارت نکند برتلبیه رسول ﷺ . و نزد اهل‌اسلام مقرراست که نبینا ـ صلی‌الله علیه‌وآله [۲] ـ اعلم خلق است به حق و علم به حق ازتجلی [۳] حق [۴] با بنده بود به قدر علم بنده به حق .

بیت

لبیك محمدی به حق بود　　عالم برحق سخن نیفزود
تو نیز بگو چنانکه او گفت　　تا دریابی مراد و مقصود

قوله ـ صلی‌الله علیه‌وآله [۵] : **یا بنی عبد مناف لاتمنعوا احدا طاف بهذاالبیت و صلی فی‌ای‌وقت شاء من لیل اونهار .**

بیت

درهر زمان که خواهی آنجا نماز بگذار ،
آنجا نماز بگذار درهر زمان که خواهی

زیرا که به شهود بیت‌الله بنده متمکن تواند بود که استقبال مشرق و مغرب بنماید ، اما درآفاق متمکن نبود .

بیت

لاجرم حکم هریکی دگر است　　داند آن کس که صاحب‌نظراست

و حق تعالی لایزال تجلی فرموده ، و تجلی حق مقید نباشد به وقتی از اوقات ، وچون حجب از ابصار بردارند فرمایند : **فکشفنا عنك غطائك فبصرك‌الیوم حدید** (۱) .

۱و۲ ـ ج : وسلم .　۳ ـ : و + .　۴ ـ ج : وحق + .　۵ ـ ج : وسلم .

(۱) ـ سورهٔ ق آیهٔ ۲۱ : پرده را از تو برداشتیم امروز چشم تو تیزبین است .

بیت

آن زمان دیده تیزبین گردد نور چشمت اگر چنین گردد

و در وقت شروق و غروب آفتاب سجده را نهی کرده‌اند ، احتراز از تشبه[1] به کفار ، زیرا که دراین دو وقت عبدهٔ شمس سجدهٔ آفتاب می کنند ، و منع سجده تنبیه است برسر معقول . اگر سجدهٔ کفار از برای آفتاب کفر است ، وکفر ایشان منع مؤمن کند از سجود از برای خدای تعالی ، اثر کفر اقوی بود ازاثر ایمان وهوالمحال عندنا و عند جمیع المسلمین ، وانا منهم . و[2] **الحمدلله رب العالمین**(۱) .

فصل ـ معنی مزدلفه قربت[3] است وعمل درمحل قربت قربت[4] . [5] اگر فوت شود صفت قربت درمحل قربت حج نباشد ، زیرا که حج نشأهٔ کامله است ازمجموع افعال معینه ، واین افعال حج را به مثابت صفات [6] نفسیه است ، که اگر واحدی ازاین صفت زایل شود موصوف به آن صفت موصوف نماند ، وهرعبادتی که مرکب از اشیاء مختلفه بود صحت آن عبادت به مجموع ارکان آن عبادت تواند بود ، ودرعبادت رکن خوانند ودر ذوات واعیان صفت نفسیه.

بیت

دریاب که نکته‌ای شریف است تقریر و عبارتی لطیف است

فصل[7] ـ عرفه مقام معرفت است به حق ، و روزعرفه وقت معرفت قرب عید وصال است ، ومعرفت حق برما واجب ، وعارف تمام آن است که به مقتضای : **عرفت ربی بربی** عارف معرفت ذات او به ذات او باشد ، ومعرفت منقسم است

۱ ـ ج : تشبیه . ۲ ـ ج : ـ . ۳ ـ و : قرب . ۴ ـ الف : ـ .
۵ ـ و : واو+ . ۶ ـ ج : صفت . ۷ ـ ج،و : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۱ آیهٔ ۱ .

بر[1] دوقسم . قسمی معرفت ذات و ما اثبات کرده‌ایم وجود ذات به ادلهٔ عقلیه وشرعیه ، واین نصف[2] معرفت‌است . اما حقیقت ذات الهیه غیرمعلوم[3] .

بیت

لاجرم معرفت تمام نشد — این‌چنین معرفت به‌کام نشد

اما عارفی که به ادلهٔ عقلیه اثبات کند صفت‌الوهیت :

مصراع : عارفی باشد به نصف معرفت .

مصراع : لاجرم عارفان چنین گفتند : **سبحانك مـا عرفناك حق معرفتك** . وقال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله[4] : **کلکم فی ذات‌الله حمقاء** .

بیت

بنده ذات خدا کجا داند — آری ذات خدا خدا داند

فصل ـ جمرات جماعات‌اند و مستحب‌است که وتر بود . کما قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله[5] وسلم : **ان‌الله وتر یحب‌الوتر** . ودرحج به هر جمره‌ای ازجمرات ثلاثه هفت سنگ‌ریزه به هفت نوبت باید انداخت .

بیت

عارفانه چنان‌که خواهم گفت — دُر معنی تمام خواهم سفت

وجمرهٔ زمانیه درشباط(۱) ماه دلالت می‌کند برخروج شدت برودت زمستان و آن جمرات ثلاثه است ، هرجمره هفت روز .

بیت

بیست و یك‌روز باشد ای درویش — باتو گفتم تمام بی[6] کم و بیش

۱ ـ و : به . ۲ ـ ح : نصفی . ۳ ـ و : معلومه . ٤ ـ ج : وسلم .
۵ ـ ج : ـ . ٦ ـ الف،ح : با .

(۱) ـ نام ماهی است از ماههای شمسی .

و این جمرات مثل جمرات ثلاثه متصلهٔ شرعیه‌است و جمرات شرعیه مثل ادله و براهین ، و جمرهٔ اول[۱] سلب چون حضرت ذات و دویم اثبات چون حضرت صفات و سوم اضافت چون حضرت افعال ، ودرهرجمره هفت سنگ باید انداخت ، وهرسنگی اشارت‌است به دلیلی .

بیت

خویش‌بین از وی دلیل ازما طلب گوهـر معنی درین دریا طلب

جمرهٔ اول از بـرای معرفت ذات ، و معرفت ذات تمام نمی‌شود به‌طریق اثبات صفت متعینه یاصفت نفسیهٔ متعدده ، بلکه لابد است که حق‌تعالی و تقدس او را صفت واحدیهٔ نفسیه باشد ، و اگر[۲] حقیقت او دانسته نشود ، اما وجود او به وجهی که عالم مفتقرند[۳] به حضرت او معلوم است[۴] ، و این معرفت احدیت او است تعالی‌شأنه ، واگر شبهه‌ای درخاطر آید که تواند بود که این ذات ممکن باشد سنگی بیندازد و اشارت‌کند برآن که ممکن محتاج است به مرجع ، وحق‌تعالی واجب‌الوجود است لذاته ، واکبراست ازنسبت امکانیت به حضرت او . **تعالی‌الله عن‌ذالك علواکبیرا** (۱) .

واگر درخاطر آید که جوهر باشد سنگ ثانیه دلیل افتقارجوهراست به‌حیّز ، واگرنفس‌گوید چرا نشاید که جسم باشد سنگی‌ثالثه[۵] اندازد به‌ازالت ترکیب جسم ، و هر مرکبی محتاج به اجزا . واگر گوید عرض‌است سنگ چهارم بیندازد وآن اشارت‌است[۶] که عرض مفتقر بود به‌حدوث و به‌محلی که

۱ ـ ح : بر + . ۲ ـ الف : چه + . ۳ ـ ج : متفق‌اند .
٤ ـ و : ـ . ۵ ـ الف،ج،و : دیگر . ٦ ـ الف،و : بود .

(۱) ـ اشاره است به آیهٔ ٤۵ سورهٔ ۱۷ : سبحانه‌وتعالی عما یقولون علوا کبیرا .

مقوم او باشد ، و اگر چون اهل علل علت گوید سنگ پنجم اشارت است به آنکه تخلف معلول ازعلت تامه محال است و رسول ـ صلی‌الله علیه و آله[1] ـ فرمود : **كان‌الله ولا شيى معه .**

و اگر تخیل کند که طبیعت است سنگ ششم دلیل نسبت کثرت طبیعت است و افتقار هر واحدی[2] از آحاد طبیعت به امری دیگر در اجتماع به جهت ایجاد اجسام طبیعیه ، زیرا که طبیعت مجموع شدن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است ، و این طبایع اربعه را عینی نباشد مگر[3] درعین عناصر اربعه . بعداز آن اگر نفس گوید که اینها که گفته شد نمی‌تواند بود عدم باشد، سنگ هفتم دلیل است ، که آثار واجب‌الوجود درممکن ظاهراست و عدم را اثر نباشد .

بیت

این چنین اثبات واجب کرده‌ایم　　　عارفانه حج بجا آورده ایم

و جمرهٔ ثانیه در اثبات صفات سبعهٔ الٓهیه . اگرشخصی گوید مسلم که ذات واجب‌الوجود مرجح ممکن‌است اما از چه معلوم شد که عالم است و او را علم است و حیات و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام ، هریك ازاین احجار سبعه که دراین[4] جمرهٔ ثانیه اندازد اشارت است براثبات صفتی از صفات سبعهٔ مذکوره .

اما جمرهٔ ثالثه دراثبات حضرت افعال ـ اگر درخاطر آید که مولدات به‌خود قایم‌اند سنگی بینداز[5] به افتقار مولدات از وجه خاص به‌حق ـ سبحانه وتعالی ـ واگر درخاطر قرار نگیرد و گوید که مولدات محتاج به‌سببی‌اند غیرحق سبحانه‌وتعالی ـ و آن عناصراست ، بگو عناصرمثل مولدات‌اند درافتقار به غیر

---

۱ ـ ج : وسلم .　۲ ـ الف : واحد .　۳ ـ الف : نگر ـ ج : مگر درغیر.
۴ ـ و : ـ .　۵ ـ ح : بیندازد .

وآن حق‌است ـ تعالی وتقدس ـ وعارف در ممکن‌الوجود از وجه خاص نظر کند و به اسباب درحجاب نماند .

بیت

سنگی[۱] خوشی بینداز ای‌یار عارفانه موجد اله عالم دیگر همه بهانه

و اگر نفس تشویش کند که وجود عناصر موقوف‌اند به فلك و فلك موجد ارکان است ، سنگی دیگر بینداز[۲] به افتقار فلك به شکل به‌حضرت‌حق از وجه خاص ، و اگر گوید که شکل محتاج‌است به جسم ، که اگر نه جسم باشد شکل‌ظاهر نگردد ، بینداز سنگ چهارم که جسم مفتقر‌است به الله تعالی از وجه خاص .

و اگر در[۳] خاطر آید که جسم قایم به جوهر هبا است که اهل نظر هیولی کلیه می گویند وصورت‌جسم‌ظاهر نشود الا درهیولی ، سنگ‌پنجم بینداز ، به دلیل احتیاج هیولی به الله تعالی به وجه خاص ، واگرنفس گوید که هیولی مفتقر‌است به نفس کلیه ، سنگی دیگر بینداز ، بگو که نفس کلیه محتاج است به خدای تعالی به وجه خاص . و اگر در خاطر آید[٤] نفس کلیه مفتقر است به عقل اول که قلم اعلی است ، سنگ هفتم بینداز[۵] دلیل افتقار عقل اول به وجود حضـرت واجب الوجود . قال رسول الله صلی‌الله علیه و آله[٦] :

اول ما خلق‌الله العقل و لیس و راء الله مرمی.

بیت

سنگ اندازی عارف آنست دریاب که عید عارفان است

فصل ـ غرض اصلی از زیارت بیت‌الله الحـرام تأثیر است در نفس

---

۱ ـ الف،ب : سنگ . ۲ ـ ج : بیندازد . ۳ ـ الف،و : به .
٤ ـ ج : که + . ۵ ـ ج : آن + . ٦ ـ ج : و سلم .

واین عبادت ازسایرعبادات اشق‌است برنفس ، و شارع ـ صلی‌الله علیه‌وآله ـ وضعی اصلی وتدبیری کلی فرموده که شامل احوال امم است و صلاح حال هرفردی از افراد بنی‌آدم ، و این تدبیر کلی منقسم است براقسام ثلاثه ،یومی چون‌صلوات‌خمس که محو کنندهٔ ذنوب‌است و آثام ، و مثبت حسنات درلیالی و ایام ، و تدبیرسنوی‌صیام و زکات ، و صیام امساك است ازخود و زکات انفاق است به غیر .

و تدبیر عمری حج ، و آن زیارت کعبه معظمه است و مشرف‌شدن به مناسك مشاء عظام . اما مراد کلی از حج استجماع شرایط سلوك است به حضرت حق‌ـتعالی و تقدس ـ و شرایط این سلوك تغییرنفس‌است به‌کلیت ، و ازالت ملکات ردیهٔ شیطانیه و انخلاع ازعادات قبیحهٔ نفسانیه ، ودرمدت عمرحج یك‌بار فرض‌است ، زیرا که تغییرنفس به‌کلیت یك نوبت تواند بود .

بیت

نفس چون تغییر یابد جاودان باشد چنان

مطمئنه چون شود مؤمن بود او جاودان

و همچنانکه ظاهر حج محتاج است به صحت بدنیه از برای رعایت مناسك ، باطن حج مفتقر است به صحت نفسانیه ، ظاهـر حج توجه است به بیت‌الله الحرام ، و باطن حج سلوك است به حضرت حق و تحقق به حقایق آن‌مناسك،والسلام. و استطاعت مذکوره نزد عامه‌استطاعت‌بدنیه ومالیه بود و نزد خاصه قلبیه و حالیه و مقصود کلیه ازالت موانع خلقیه .

بیت

گر به حج می‌روی چنان می‌رو عاشقانـه بیـا روان می‌رو

قال الله تعالی : محلقین رئوسکم و مقصرین لاتخافون (۱) .

بیت

سر را بتراش عارفانه مو را جویند عارفان نه

صورة[۱] طهارت ظاهراست و متابعت طیب وطاهر، ومعنا اشارت به تصویرتجرید باطن وتجرد[۲] دل از زینت بدنیه و ازالت حجاب و رفع نقاب.

بیت

گر هست حجاب یك سر مو بردار سر پاك تراش و یك سر مو مگذار

سعی میان صفا و مروه ازبرای تدارك وعذرخواهی ترفیع واستقامت درجملهٔ عبادات عموماً ودراین مناسك خصوصاً ، وحاجی بعداز قطع منازل ومراحل به این عبادت قیام نماید، وعبادت او مستجمع شرایط ظاهره و باطنه و صوریه و معنویه باشد .

مصراع : امید هست که یابد مراد خود بتمام.

وچنان زیبد که ازصفا بیرون آید به قدم اخلاص وگرد بیت الله[۳] الحرام طواف فرماید، چون تردد ارباب حاجات برابواب ملوك کرام ازبرای تحصیل مرام ، وساعی باید که درهر گامی ازسعی طلب کامی کند، ازحضرت ملك علام . قال ﷺ : **من ملك زاداً و راحلة تبلغه الی بیت الحرام ثم لم یحج[۴] فلا علیه ان یموت یهودیاً او نصرانیا .** اخرجه الترمذی .

بیت

تأویل محققانه بشنو عارف شو و عارفانه بشنو

۱ ــ الف، ج : صورت . ۲ ــ ج : تجرید . ۳ ــ ح، و : ــ . ۴ ــ و : تحج .

(۱)ــ سورهٔ فتح آیهٔ ۲۷ : درحالی که سرهای خودرا تراشیده وتقصیر کرده‌اید نمی‌ترسید.

حج کعبهٔ معظم از خصایص این امت مرحومهٔ محمدیه است که : **اهل‌القرآن اهل‌الله وخاصته** [1] . و اهل تورات و انجیل مخاطب نبوده‌اند به زیارت بیت‌الله الحرام ، وهر که‌را استطاعت‌انعام فرمودند، وهدایت ندادند که به‌زیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گردد ، حکم او حکم یهود ونصاری‌است ، و اورا دراتمام اسلام نصیب‌نباشد ، زیرا که حج رکنی‌است از ارکان‌اسلام .

بیت

خانهٔ دین او تمام نبود کدخدا خانه‌اش به‌کام نبود

قوله ـ صلی‌الله‌علیه‌و آله [2] : **یا ایهاالناس قد فرض‌الله علیکم الحج فحجوا** . اخرجه مسلم .

ما مأموریم که‌ظاهراً توجه نمائیم به‌بیت‌الله‌الحرام، اما باید که باطناً متوجه شویم به‌حضرت‌الله‌تعالی. ودرهمهٔ عمرحج یك‌بار واجب‌است‌به‌مناسبت احدیت ، وختم ارکان اسلام مثل‌اول‌است . اول کلمهٔ **لا اله الاالله** و آخرحج، لاجرم حج منفرد باشد به‌احدیت ، زیراکه آخر درالهیات عین‌اول‌است.

بیت

دریاب که عارفانه گفتم [3] دُری‌است لطیف نیك‌سفتم [4]

قوله ﷺ : **لاضرورة فی‌الاسلام** ، اخرجه ابو داود .

مسلمانی که ثابت بود اسلام او ، هرآینه در نیت او حج باشد ، که مؤمن‌درنمازاست مادام که منتظرنمازاست، همچنانکه درحج است مادام که منتظر اسباب طریق حج است از زاد و راحله ، واگرمتوفی شود ، اورا اجر حج باشد به انتظاری که‌کشیده ، همچنانکه منتظرصلات اگرمتوفی شود او را مصلی نویسند پس : **لا ضرورة فی‌الاسلام** .

۱ - ج،ح : خاصه . ۲ - ج : وسلم . ۳ - ج : گفتیم . ۴ - ج : سفتیم .

قوله ﷺ : لاحج لمن لایتکلم .

قال‌الله تعالی : انا نحن نزلنا الذکر(۱) . و ذکر کلام است و کلام صفت الهیت ، و ما مأموریم به عبادت مشروعه ، و وارد است درحدیث که مناسك درحج که وضع کرده‌اند مقصود اقامت ذکرالله است ، وصمت‌حالت عدمیت وکلام حالت وجودیت ، وکلام از کلم است و کلم جرح و جرح اثردربدن ، وانسان‌باید‌که متصف‌باشد به‌صفت وجودیت نه به‌صفت عدمیت، وصمت اضافی سکوت است از مالایعنی .

بیت

باش خاموش از کلام غیر او　　　روزوشب تو ذکر او می‌گو نکو

قوله ﷺ : نزل الحجرالاسود من‌الجنة وهو اشد بیاضا ، الحدیث . اخرجه الترمذی .

بیت

تو موی سیه سفید کردی　　　آن سنگ سفید چون سیه شد

اگر ازآدم ﷺ خطیه صادر نشدی سیادت او در دنیا ظاهر نگشتی وهبوط اوهبوط خلافت بود نه هبوط دوری از رحمت ، وحجرالاسود که از بهشت‌آوردند سفید بود ، وازخطایای بنی‌آدم این‌سواد که اثر سودد[1] اوست یافته و به این سودد[2] احسن احجار جنت بود و ممتاز از امثال خود .

بیت

سنگی به گناه ما چنین گوهر شد　　　او بود سفید شد سیه خوش‌تر شد[3]

۱و۲ ـ ح : سودت .　　۳ ـ الف،ج،و : اول چو سفید بد سیه خوش‌تر شد .

(۱) ـ سورهٔ حجر آیهٔ ۹ : همانا ما قرآن را فرو فرستادیم .

فصل ـ منا ازبلوغ امنیت‌است وچون‌حاجی‌برسد به مناء مشروع ، هرآینه رسیده باشد به‌نهایت. لاجرم محل قربان باشد ، وقربان اتلاف‌ارواح است ازتدبیراجسام حیوانیه ازبرای تغذی اجسام انسانیه و غنم را نسبتی‌است به روح[1] ، زیراکه کبش‌را قیمت نبی مکرم‌گردانید . کما قال ـ جل‌ذکره :

و فدیناه بذبح عظیم (۱) .

بیت

فیالیت شعری کیف ناب بذاته　　شخیص کبیش عن‌خلیفة رحمن

و درجهٔ غنم به این‌اعتبار ارفع است ازسایرحیوان و بقرة را بانفس مناسبتی است ، زیراکه درمیان بنی‌اسرائیل یکی کشته شد و اختلاف کردند، وهرکسی سخنی گفتند ، **امرهم‌الله ان یذبحوا بقرة و یضربوا المیت ببعضها فیحیی باذن‌الله** .

معلوم شد که میان بقـرة و نفس نسبتی هست و میان ابل و جسم نسبتی‌است دراسم . زیراکه بدنه اسمی‌است ازاسماء ابل ، و بدنه جمع است و مفرد او بدن ، و جسم انسان را بدن می‌خوانند وبدن ازعالم طبیعت‌است ومیان طبیعت والله تعالی دو درجه‌است ، یعنی عقل اول و نفس کلیه وطبیعت در درجهٔ سوم از قرب . هرآینه بعید[2] بود از قرب الهی :

بیت

گر توانی هرسه را قربان کنی　　جمله را ایثار درویشان کنی

---

۱ ـ ح : ارواح .　　۲ ـ الف : بعیده .

---

(۱) ـ سورهٔ صافات آیهٔ ۱۰۷ : و اورا به ذبحی بزرگ فدا دادیم .

در بیان حج[1]

(۲)

---

۱ - الف، ب، ز، و: وصوم + .

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله ـ صلی الله علیه وسلم [1] : **یاایهاالناس قد فرض الله علیکم الحج ، فحجوا** ، اخرجه المسلم .

[2] کتاب اذکار حج و دعوات بر [3] ترتیب عمل حج .

فصل ـ چون خواهد که احـرام بندد اول غسل کنـد ، و ازار و ردا بپوشد [4] و دو رکعت نماز بگذارد . و در رکعت اول بعد از فاتحه **قل یا ایهاالکافرون** (۱) بخواند و [5] در ثانیه سورهٔ اخلاص . و مستحب است که چون احرام گیرد نیت کند به دل و بزبان بگوید [6] : **نویت‌الحج و احرمت به لله عزوجل ، لبیك اللهم لبیك** تا آخر تلبیه .

و واجب‌است نیت دل و به لسان سنت . اگراقتصارکند برآن جایز واگراقتصارکند به لسان جایز نه وگوید: **اللهم انی نویت‌الحج فاعنی‌علیه و تقبله منی** . وگوید : **لبیك اللهم لبیك لبیك لاشریك لك لبیك ان‌الحمد والنعمة لك والملك ، لاشریك لك** .

---

۱ ـ و : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله .
۲ ـ نسخه‌ها : «فصل» مربوط به سطر بعد اینجا آمده است . ج : ـ .
۳ ـ ز : به .
٤ ـ ب ، و : در بندد .
۵ ـ بجزج: دیگرنسخه‌ها ندارد .
٦ ـ الف،و،ز،ج : و زبان وگوید .

---

(۱) ـ سورهٔ ۱۰۹ .

این است تلبیه رسول ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ و بقول اصح تلبیه سنت است، اگر کسی ترك کند، حج و عمرهٔ او صحیح باشد، اما فضیلت عظیمه از او فوت شده باشد، و مستحب است تلبیه درجمیع احوال قایم و قاعد، ماشی و راکب، در تمام مکان و زمان، الا در حال سعی و طواف که اذکار مخصوصه است.

بیت

نیك بشنو که حق ترا خوانده[۱] درجوابش خوشی[۲] بگو لبیك

و تلبیه همیشه مستحب[۳] است مردان را به آواز بلند[۴] حتی در روز جمره و در روز نحر.

بیت

او می‌گوید که نعمت الله بیا لبیك همی‌گویم و گویم لبیك

فصل ـ چون برسد محرم به حرم مکه ـ زادها[۵] الله شرفا ـ مستحب است که گوید: **اللهم هذا حرمك و امنك[۶] فحر منی علی[۷] النار و آمنی من[۸] عذابك یوم تبعث عبادك و اجعلنی من اولیائك و اهل طاعتك.**

بیت

بعد از آن عارفانه از سر صدق هرچه داری مراد خود می‌خواه

فصل ـ و چون درآئی درمکه و برسی به مسجدالحرام و کعبه را[۹] مشاهده نمائی، دست برداری و دعا کنی، که فرموده‌اند که دعای بندهٔ مؤمن در زمان رؤیت کعبه مستجاب است. و گوید: **اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من شرفه و کرمه ممن حجه او اعتمره تشریفا و تکریما و تصدیقا[۱۰] و تعظیما.**

۱ـ الف، ج، و: خواند. ۲ـ و: همی. ۳ـ ج: مستحبه. ۴ـ ج، ز: که +.
۵ـ بجز الف: زاد. ۶ـ ب: آمنك. ۷ـ ب: عنی. ۸ـ ج: عن.
۹ـ الف، ب، ح: ـ. ۱۰ـ ج، و: ـ.

فصل ـ در اذکار طواف : **بسم‌الله و الله‌اکبر ، اللهم ایمانابك و تصدیقا بکتابك و وفاء بعهدك و اتباعا لسنة**[1] **نبیك محمد ـ صلی‌الله علیه وآله وسلم** . ومستحب‌است که درطواف چون برسد دربرابرحجرالاسود این ذکر تکرار فرماید درهرطوافی ، ودرطواف گوید : **اللهم اغفر و ارحم واعف**[2] **عما تعلم و انت الاعزالاکرم** .

وبعضی علما فرموده«اند»[3] که درپانزده مواضع دعامستجاب‌است . درطواف و درملتزم و درزیر ناودان و درخانه ودرنزدیك زمزم وصفا ومروه ودرسعی ودر[4]خلف مقام ودرعرفات ودر مزدلفة و درمنا ودرحالت انداختن جمرات ثلاثه .

بیت

تعلیم خوشی است این دعا کن　　　از صدق برو دعا چو ما کن

فصل ـ دردعاء درملتزم‌ـ ملتزم‌میان در کعبه‌است‌وحجرالاسود‌ـ وازدعاء مأثوره است این دعاء : **اللهم لك‌الحمد حمدایوافی نعمك ویکا فی مزید کرمك**[5] **احمدك‌بجمیع محامدك ما علمت منها ومالم اعلم ونعمك ماعلمت منها و مالم اعلم . اللهم صل علی محمد و علی آل محمد** .

فصل ـ درحجرـ حجر به‌کسرحا واسکان جیم ـ وحجرمحسوب از بیت‌الله،و دعا آنجا مستجاب‌است ، واز دعاء ماثورة درحجر: **یارب اتیتك من شقة**[6] **بعیدة مؤملا**[7] **معروفك فانلنی معروفا من معروفك تغننی**[8] **به عن معروف**[9] **سواك یا معروفا بالمعروف** .

فصلـ دردعاء دربیت‌الله‌ـ روینا فی‌الکتاب النسائی‌عن‌اسامة‌بن[10] زیدـ

۱ـ ج : سنته .　۲ ـ ج : تجاوز .　۳ ـ ز : ـ .　۴ ـ بجز «و»دیگر نسخه‌ها ندارد.
۵ـ ز: مزیدك .　۶ـ الف : شفة .　۷ ـ الف : موتلا .　۸ ـ ز : ثقفتی .
۹ ـ و : معروفك .　۱۰ ـ و ، ح : ـ .

رضی‌الله عنهما ـ ان رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم ـ لما دخل البیت اتی بما استقبل من دبر[1] الکعبه ، فوضع وجهه و خده علیه وحمدالله تعالی و اثنی علیه وسأله و استغفره ، ثم انصرف الی کل رکن من ارکان الکعبة ، فاستقبله بالتکبیر والتهلیل والتسبیح والثناء علی‌الله عزوجل .

فصل ـ در اذکار سعی ـ باید که استقبال کعبه کند و قایم شود برصفا زمانی طویل و تکبیر گوید و دعا کند و فرماید : الله‌اکبر الله‌اکبر الله‌اکبر ولله‌الحمد ، الله اکبر علی ما هدانا ، والحمدلله علی ما اولانا ، لا اله الاالله وحده لاشریك‌له ، له‌الملك وله‌الحمد ، یحیی ویمیت بیده الخیر . وهو علی کل شیی قدیر .

فصل ـ در اذکار منا ـ چون بیرون آید ازمکه ومتوجه عرفات‌شود ، چون برسد به منا گوید : اللهم ایاك ارجوا ولك ادعوا فبلغنی صالح املی و اغفرلی‌ذنوبی و امنن علی‌بما[2] امننت[3] باهل طاعتك انك علی کل‌شیی قدیر.

فصل ـ در دعوات به عرفات . قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وسلم : خیرالدعاء یوم عرفة وخیرما قلت انا والنبیون من قبلی: لا اله الاالله وحده لا شریك‌له ، له‌الملك و له‌الحمد ، وهوعلی کل‌شیی‌قدیر. و آن روز افضل ایام سال‌است و معظم حج .

بیت

روز عرفات آن چنان است مقصود و مراد عارفان است

فصل ـ در اذکارمستحبه درمراجعت ازعرفه[4] به مزدلفه ـ کثرت تلبیه درهر موطنی مستحب است و مستحب است که گوید : لا اله الاالله والله‌اکبر

۱ ـ ج ، ح ، الف : دیر . ۲ ـ ج : کما .
۳ ـ الف ، ج ، ز: آمنت . ٤ ـ ج : عرفات .

وتکرار کند چند نوبت[1] و گوید : **اللهـم الیك ارغب و ایاك ارجوا فتقبل نسکی و وفقنی و ارزقنی فیه اکثر مما اطلب ولاتخیبنی انك انت[2] الله الجوادالکریم** . و آن شب :

مصراع : شب عید است « به ذوق خوش می‌گو » [3] .

شرف [4] زمان و مکان باید .که تا روز به دعوات و قرائت قرآن مشغول باشد [5] .

بیت

هر که آن شب زنده دارد بندهٔ دل زنده‌ای است

آفرین برخدمتش زیرا که نیکو بنده‌ای است

فصل ـ در اذکار مستحبه ـ چون معاودت نماید از عرفات و برسد به مشعرالحرام ذکر گوید ، چنانکه اول گفت در مزدلفه‌ذکر بسیار گویـد ، و به تلبیه و قرائت قرآن قیام نماید و گویـد : **اللهم انی‌اسألك ان ترزقنی فی‌هذا [6] المکان جوامع‌الخیر کله و ان تصلح شانی وان تصرف عنی‌الشر کله ، فانه لایفعل ذالك غیرك ولایجود به الا انت.** وباید‌که درمشعرالحرام نمازصبح در اول وقت بگذارد ، و مشعرالحرام کوهی‌است[7] ،

مصراع : به صورت صغیر و به معنی کبیر :

درآخر مزدلفه اسم او قزح ، به ضم قاف و فتح زا . واگر نتواند که بربالای آن کوه باشکوه برآید در پایهٔ او توقف نمایـد و مستقبل کعبه به تحمید و تهلیل و تکبیر و تسبیح مشغول شود . و مستحب است که گوید:

١ ـ ج ، و : ـ .　　٢ ـ الف ، ج ، و : ـ .　　٣ ـ الف ، ج : ـ .

٤ ـ الف ، ج : و اشرف .　　٥ ـ الف ، ج : شود .　　٦ ـ ز : هذه .

٧ ـ و : صغیر + .

اللهم وفقتنا [۱] فیه واریتنا ایاه و وفقنا لذکرك کما هدیتنا واغفرلنا وارحمنا کما [۲] وعدتنا بقولك و قولك الحق .

فصل ـ در اذکار مستحبه از مشعرالحرام ـ چون صبح روشن شود روانه گردد از مشعرالحرام ، به منا متوجه شود ، و به تلبیه و اذکار و دعا مشغول باشد .

فصل ـ در اذکار مستحبه به منا ـ روز قربان چون منصرف شود ازمشعرالحرام و وصول یابد به منا مستحب است که گوید: **الحمدلله الذی بلغناها [۳] سالما معافا ، اللهم هذه مناقد آتیتها و انا عبدك و فی‌قبضتک ، اسألک ان‌تمن علی‌بما مننت به‌اولیائک ، اللهم انی‌اعوذبک من‌الحرمان والمعصیة [۴] فی‌دینی یا ارحم‌الراحمین .**

وچون شروع کند درجمرهٔ عقبه قطع تلبیه کند و باهرسنگی که اندازد تکبیری گوید ، و مستحب است که درحالت ذبح و نحر گوید: بسم‌الله والله‌اکبر اللهم صل علی محمد و[۵] آله وسلم ـ و بعد از ذبح درحالت سر تراشیدن موی پیشانی به‌دست گیرد وسه‌نوبت تکبیر گویدو گوید: **اللهم الحمدلله علی ما انعم به علینا ، اللهم هذه ناصیتی فتقبل منی واغفرلی ذنوبی ، اللهم اغفرلی و للمحلقین والمقصرین یا واسع المغفرة .**

وچون‌از سرتراشیدن‌فارغ‌شود تکبیر گویدو گوید: **الحمدلله الذی قضی عنا نسکنا ، اللهم زدنا ایمانا و یقینا و توفیقا و اغفرلنا ولآ بائنا و امهاتنا [۶] و للمسلمین [۷] اجمعین .**

---

۱ ـ ز : وفقنا . ۲ ـ الف ، ج : تأمنا . ۳ ـ ب : بلغنها .
۴ ـ الف ، ح : المصیبته . ۵ـ الف، ج، و: علی+ . ۶ ـ ج : لامهاتنا .
۷ ـ الف ، ز : والمسلمین .

فصل ـ در اذکار مستحبه به منا در ایام تشریق[١] ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم : ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکرالله تعالی . و مستحب است کثرت اذکار ، و افضل اذکار در ایام رمی قرائت قرآن ، و در جمرهٔ اول مستقبل کعبه باشد[٢] و به‌حمدالله تعالی و تکبیر و تهلیل و تسبیح به حضور دل و خشوع جوارح مشغول، ومکث فرماید ، چندان که حافظی سورةالبقرة بخواند، ودرجمرهٔ ثانیه که جمرهٔ وسطی‌است همچنین. اما درثالثه که جمرهٔ عقبه‌است توقف حاجت نیست، وچون ازمنا به‌استعجال بیرون آید:

بیت

حج حاجی تمام شد بتمام   حاجی کاملی بود وسلام[٣]

و اموری که مشترک است میان حج و عمره احرام است و طواف وسعی و ذبح و حلق .

فصل ـ چون آب زمزم شرب کند گوید: اللهم انه بلغنی ان رسولك ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ قال: ماء زمزم لما شربه[٤] ، اللهم و انی اشربه للمغفرة والشفاء فاغفرلی واشفنی (١) .

بیت

تا بیابی از همه علت نجات   آب زمزم خوش‌تر از آب حیات

فصل ـ چون خواهد که ازمکه بیرون آید و به وطن مراجعت نماید طواف وداع کند ، بعدازآن به‌ملتزم آید و زمانی توقف کند[٥] ، آنگاه گوید:

١ ـ ج،و،ز : تشریف . ٢ ـ ج ، ز : باشید . ٣ـ الف : والسلام .
٤ ـ ز : شرب له . ٥ ـ ز،ج : فرماید .

(١) ـ خدایا بمن خبر رسیده است که وقتی پیغمبرت ازآب زمزم خورد، گفت: خدایا من ازاین‌آب می‌خورم برای‌آمرزش گناه و شفا ، پس‌گناه مرا بیامرز و مرا به بخش .

اللهم البیت بینك والعبد عبدك و ابن‌عبدك و ابن امتك ، حملتنی علی ماسخرت لی من خلقك حتی سیرتنی فی بلادك و بلغتنی بنعمتك حتی اعنتنی[1] علی قضاء مناسکك ، اللهم اصبحنی[2] العافیـة فی بدنی والعصمة فی‌دینی و احسن منقلبی و ارزقنی طاعتك ما ابقیتنی و اجمع لی خیرالآخـرة والدنیـا ، انك علی کل شیی قدیر - تم والحمدلله والمنة (۱) .

فصل - در زیارت قبر رسول - صلی‌الله علیه وآله وسلم - زیبنده[3] و پسندیده بود که عزیزی که حج بگذارد متوجه قبر رسول ﷺ شود ، اگرچه آن راه او نباشد ، و اعتقاد اهل ایمان برآن است که زیارت حضرت[4] ﷺ از اهم قربات و افضل طلبات است .

وچون توجه‌زیارت‌کند صلوات فرستد ، وچون‌اشجارمدینه مشاهده نماید درصلوات افزاید وگوید: **اللهم افتح علی‌ابواب رحمتك و ارزقنی[5] زیارة نبیك صلی‌الله علیه وآله‌وسلم و اغفرلی و ارحمنی یا خیرمسئول .**

و در زمانی‌که در مسجد قدم نهد گویـد : **اللهـم افتح لی ابواب رحمتك و ابواب مغفرتك** . وصلات تحیت بگذارد و از سرصدق و اخلاص به زیارت قبرکریم‌آید و رو به قبرآرد و به مقدارچهارگز دور از دیوارقبر به خشوع و خضوع و صوت حلیم سلام کند وگوید :

۱ - ز : اعفتنی . ۲ - ج : اصحبتنی . ۳ - الف،ج،و : زیبد .
٤ - الف،و: رسول + . ۵ - و،ج،ز : فی + .

(۱) - خدایا این خانـه خانـۀ تو است و من بندۀ تـو و پسر بنده و پسر کنیز توام ، مرا برآنچه خلق کرده‌ای و مسخر من ساخته‌ای سوارکردی و در شهرها گردانیدی و مرا به نعمت خود رساندی و برانجام مناسك حج کمك کردی . خدا به من سلامتی در بدن و عصمت در دین همراه کن و بازگشت مرا نیکو گردان و تا زنده‌ام طاعت‌روزی‌کن وخیر دنیا وآخرت‌را فراهم‌آورکه تو برهرچیزتوانائی.

السلام عليك يا خيرة[1] الله من خلقه ، السلام عليك ياحبيب‌الله ، السلام عليك يا سيدالمرسلين و خاتم‌النبيين ، السلام عليك و على آلك واصحابك و اهل بيتك وساير الانبياء والصالحين . اشهدانك بلغت‌الرسالة و اديت الامانة و نصحت الامة ، فجزاك‌الله عنا افضل ما جزا رسلا عن اممهم .

بعدازآن گوید: السلام عليك يا رسول‌الله از نعمت‌الله بن عبدالله یعنی از فلان‌بن فلان ، بعدازآن بیاید در روضه وآن میان قبراست و منبر، ومحل اجابت دعا . و قال رسول‌الله صلى الله عليه و سلم :

مابين قبرى و منبرى روضة من رياض‌الجنة .

و چون بیرون‌آید ازمدینه بعزم سفر، مراجعت نماید به محل‌اول ، و سلام کند و دعا گوید[2] همچنانکه گفته بود و گوید : اللهم لاتجعل هذا آخرالعهد بحرم[3] رسولك ـ صلى الله عليه وسلم ـ و يسرلى[4] العود الى‌الحرمين سبيلا بمنك وفضلك و ارزقنى‌العفو والعافية فى‌الدنيا والآخرة و ردنا[5] سالمين غانمين . آمين[6]ـ[7] .

---

۱ ـ و : خير . ۲ـ و : کند . ۳ ـ الف : بحرمة حرم . ۴ ـ ز،ج،و بشرلى.
۵ ـ ج : زدنا ، ز : زدبنا . ۶ـ الف،و : بجای‌آمین : بحرمت نبيك سيدالمرسلين.
۷ ـ درحاشیه نسخهٔ مصرنوشته شده‌است : عجیب‌است‌که شیخ نعمت‌که جامع رساله‌است زیارت شیخین را یاد نمی‌کرد ! ؟

تسبیح

(۳)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين[1]

قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله[2] : من قال **سبحان‌الله** فثوابه عشر ، ومن قال **الحمدلله** ، فثوابه عشرون ، و من قال **لا اله الاالله** فثوابه ثلاثون ، و من قال **الله‌اکبر** فثوابه اربعون .

ابوهریره ـ رضی‌الله‌عنه[3] ـ روایت می[4] کند که حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله[5] فرمود: هرکه گوید سبحان‌الله ده ثواب یابد ، واگرگوید الحمدلله بیست ثواب ، واگر گوید: **لا اله الاالله** ، سی ثواب ، واگر فرماید: **الله‌اکبر** چهل ثواب ، ده و بیست سی ، وسی‌وسی‌شصت ، و شصت و چهل صد .

هرآینه اگر مؤمنی از صمیم قلب گوید : سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله والله‌اکبر، صد ثواب در دیوان اعمال او ثبت کنند ، سبحان‌الله تسبیح ملایکه است ، وآن تنزیه حق است نه از نقایص امکانیه ، بلکه از کمالات خلقیه ، وکل صفة یتصورالحق فهو منزه عنها .

والحمدلله ورد اهل‌الجنة ، کما قال‌الله تعالی : **و آخر دعواهم ان الحمدلله رب‌العالمین** (۱) :

---

۱ ـ الف،و : ـ .　۲ و۵ ـ ج : وسلم .　۳ ـ و : ـ .　۴ ـ و : ـ .

---

(۱)ـ سورة ۱۰ آیة ۱۱ وآخرخواندنشان اینکه سپاس‌خدائی‌راکه پروردگارجهانیان‌است.

ولا اله الاالله ذکر موحدین و محققین ، و تلقین انبیا و مرسلین ، والله‌اکبر گفتن اولیای کاملین و عرفای متبحرین[1] .

بیت

عید قربانست و ما قربان او   بشنو و الله اکبر خوش بگو

والحمد مترتب‌است بر کمال : ولا کمال الا الله و من‌الله . و کمال عالم ظل کمالات او است .

بیت

مخلوق الهست و کمالش به کمالست   خوش حسن جمیلست که تمثال جمالست

ولا اله الاالله نزد محقق توحید مطلق است .

بیت

عارفانه چو ذاکر آگاه   خوش بگو لا اله الاالله

والله‌اکبر بعضی گفته‌اند که افعل تفضیل است .

مصراع : حاش‌لله که ما چنین گوئیم :

چه وجه مناسبت‌است میان ذات و صفات ازلیه و ابدیه و میان موجودات ممکنهٔ خلقیه : **ما للتراب و رب الارباب** ، بلکه بگو : الله اکبر من ان یقال له الله‌اکبر .

بیت

کنه ذات او نداند غیر او   غیراو چون‌نیست چون‌عارف‌شود

روایت است که ابن‌عطا ـ علیه الرحمة ـ نوبتی راکب جمل بود ، و دست جمل ازجا برفت . ابن‌عطا فرمود : جل‌الله . جمل گفت : الله جل[2] من اجلالك .

---

۱ ـ ب : متحیرین .   ۲ ـ الف،و : اجل‌الله .

بیت

آن جمل اعلمست ازین کامل نظری کن به افضل و فاضل

بمعنی الاضافة والمقایسة ، و اعلم علمای عالم فرمود : **سبحانك ما عرفناك حق معرفتك** .

شعر

بدانکه حضرت اعلی نمی‌توان دانست
ز ذات او بجز اسما نمی‌توان دانست
هرآنچه ممکن دانستن است دانستیم
ولی حقیقت حق را نمی‌توان دانست [1]

---

۱ ـ الف ، و : تمت + .

بیان معراج[1]

(۴)

۱ - نسخهٔ ز : رسالهٔ توحید قوسین .

بسم الله الرحمن الرحیم

توحید مستور است به اسباب ، و انکشاف آن به کشف حجاب .

بیت

بگذر از اسباب ای صاحب حجاب   تا به تو توحید بگشاید نقاب

و تمیز میان رب و مربوب ، منوط است به حقیقت انسانیه ، یعنی مرآت کاملهٔ حضرتین ، و کلمهٔ فاصلهٔ جامعه و حاملهٔ جمیع حقایق الهیه و کونیه .

بیت

جامعیت از آن انسان است   یعنی انسان که او از آن سان است

و وحدت به مثل ، برزخی است میان احدیت و واحدیت ، که به اعتبار حاملیت تجلی اول ، حقیقت محمدیه گفته اند ؛

بیت

قاب قوسین است این برزخ تمام   برزخ جامع بخوانش والسلام

و او ادنی ، اشارت است به اتحاد قوسین احدیت و واحدیت ، به اختفاء این برزخ در سطوت نور ذات .

بیت

معراج محمدیست دریاب   تا دریابی طریق اصحاب

تمت والله اعلم بالصواب .

مهدیه

(۵)

بسم الله الرحمن الرحيم[1]

الحمدلله والصلوة علی رسول‌الله صلی علیه و آله . عن ابی سعید الخدری -رضی‌الله عنه- قال: **ذکر رسول الله صلی‌الله علیه‌وآله[2] بلاء یصیب هذه‌الامة حتی لایجد الرجل ملجأ یلجأ الیه من‌الظلم ، فیبعث‌الله رجلا من عترتی اهل بیتی ، فیملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما ، یرضی عنه ساکن‌السماء وساکن‌الارض ، لاتدع‌السماء من‌قطرها شیئاً الاصبته[3] مدرارا ولا تدع‌الارض من‌نباتها شیئا الااخرجته حتی‌یتمنی الاحیاء الاموات یعیش فی‌ذالك سبع سنین اوثمان سنین اوتسع سنین .**

بیت

بشارت باد باران را که آن صاحب قرآن آمد

جهان دل زنده شد دیگرچوجان درتن روان آمد

واین‌خلیفه را به لسان ظاهرخلیفهٔ رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله[4] خوانند و به لسان باطن خلیفةالله .

بیت

ازعترت مصطفا است درباب سرحلقهٔ اولیا است درباب

وگفته‌اند جدّ او امیرالمؤمنین حسین و اسم او محمدبن عبدالله .

مصراع : خلق و خلقش چوخلق وخلق رسول -صلی‌الله علیه‌وآله[5] .

۱- الف: و به نستعین+. ۲- ج : وسلم . ۳- ج : صلیته . ۴و۵ - ج : وسلم.

کما قال ﷺ : **لاتذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جوراو ظلما .**

بیت

نومید مباشید که آن شاه بیاید — لطفش بهمه خلق جهان رو بنماید

نور آید و ظلمت به‌عدم بازخرامد — آئینهٔ دلها به‌کرم خوش بزداید

عن ام سلمه ، قالت : **سمعت رسول الله صلی الله، علیه وسلم، یقول: المهدی من عترتی من اولاد فاطمة علیها السلام .**

بیت

مهدی از عترت رسول خدا است — آنکه اوختم اولیا است جداست[1]

عن ابی‌سعیدالخدری ، قال: **قال رسول الله صلی الله علیه و آله : المهدی منی اجلی الجبهة اقنی الانف یملاء ارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلماوجورا ، یملک سبع سنین.** وجهی منور ومظهری مطهر[2]، جبهه‌ای گشاده ، انفی کشیده ، و اعلم علمای زمان و اکرم کرمای جهان .

بیت

نه جاهل و نه بخیل و نه جبان است

سلطان سرا پردهٔ انس و جان است

وقسمت کند مال‌را بسویت[3] وقائم باشد به معدلت و راحم بررعیت ، و چون سائل گوید یا مهدی اعطنی ، اعطنی[4] چندان‌که قوت حمل سایل بود زر در دامن او ریزد .

---

۱ ـ ط: خدا . ۲ ـ الف : مظهر ـ ط : معطر. ۳ ـ ز،ج،و : بالسویة .
۴ ـ ج : ـ .

عن ابی سعید الخدری، عن النبی ـ صلی الله علیه و آله ـ فی قصة المهدی علیه السلام قال : **فیجیئ الیه الرجل ، فیقول یا مهدی اعطنی اعطنی** ، «قال فیحثی»[۱] **ای یعطی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله** .

بیت

در شجاعت نظیر او نبود کاملی چون وزیر او نبود

وعدد وزرای او یا پنج باشد یا هفت یا نه ، به هرسال حکومت ، یك وزیر اسلام به دولت او عزت یابد و شریعت به متابعت او نیز رونق[۲] گیرد .

بیت

دین حق را رونقی بخشد تمام حامی اسلام باشد والسلام

وهمچنانکه نبینا علیه السلام فرمود : **انا نبی السیف** ، مهدی علیه السلام نیز گوید[۳] : **انا ولی السیف**، و اگر سرکشی از حکم او سر کشد ، بکشد و اگر نزاع کند خوار گرداند[۴] .

بیت

بشمشیر دعوت کند خلق را ز راه ضلالت براه خدا

اختلاف مجتهدان زایل کند[۵] و مذاهب مرتفع و بدعت مندفع[۶] .

بیت

دین حق ظاهر شود درعهد او تابعینش پاك دینان نکو

اعدای او مقلدان اهل علم باشند ، در آنچه حکم او برخلاف حکم مجتهد بود ، اما از خوف تیغش و سطوت قهرش و رغبت درمالش و توقع انعامش ، با کراهت باطن به ظاهر درتحت حکم او در آیند ، و عامهٔ مسلمین

---

۱ ـ ط : فیجثی . ۲ ـ ب،و : قوت . ۳ ـ و : بگوید . ۴ ـ و : کند .
۵ ـ ط : گرداند . ۶ ـ ط : منقمع .

به ظهور او بیشتر فرح یابند ازخواص . اما اهل‌الله که به علم صحیح و کشف صریح و به تعریف الهی عارف‌او باشند ، ازسرصدق و اخلاص در آیند .

بیت

خوش‌باشد اگر امام ما دریابی   با ما بنشینی و بما دریابی

و ظهور مهدی ؑ شرطی است از شرایط قیامت ، و فتح قسطنطنیهٔ عظمی شبی بیك تکبیر او را میسر گردد .

بیت

شاهان‌جهان ممالك ازدست دهند   آیند بسلام و دست بردست نهند

درسالی که طالع آن سال اسد باشد ودرماهی که‌آفتاب دراسد بود ، ودر روزی که ماه در اسد باشد ، صاحب کمالی که طالع او اسد باشد ، از اولاد اسدالله از بنی‌فاطمه ازجانب قبله ظهور[1] فرماید .

رباعی

عالم به ظهور او منور گـردد   وز بوی‌خوشش‌جهان معطر گردد

هرکس که سر ازاطاعت او پیچد[2]   از پای درآید او و برسر گردد

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم[3] : **ما بین خلق‌آدم الی قیام الساعة امر اکبر من‌الدجال** .

بیت

کافری ظالمی پدید آید   دین و دنیای خلق بربابد

و قال صلی‌الله علیه و آله : **لایخفی علیکم ان‌الله لیس با عور و ان المسیح[4] الدجال اعور عین‌الیمنی[5] کان عینه عنبة[6] طافیة** .

---

۱ ـ ج ، و : خروج :   ۲ ـ ج : طاعت او برپیچد .   ۳ ـ و : و آله .

٤ ـ الف : المسیح ـ ط : المسبح .   ۵ ـ ج : عن‌الیمین .

٦ ـ الف : غیبته ـ ط : عنه ـ ج : عینه .

بیت

ظاهر و باطنش بدین‌منوال کیست؟ دجال کور بد افعال

عن اسماء بنت یزیدالسکن قالت : قال النبی صلی‌الله علیه و آله :
یمکث الدجال فی الارض اربعین سنة ، السنة کالشهر والشهر کالجمعة والجمعة کالیوم والیوم کاضطرام السعفة فی النار .

یعنی مکث دجال در روی زمین چهل سال بود ، سالی همچو ماهی وماهی همچو هفته‌ای و هفته‌ای مقدار روزی و روزی چندانکه اندك هیمه‌ای در آتش بسوزد .

بیت

دجال که یك زمان زخود شاد مباد عمرش باد است ومی رود زود بباد

عن انس قال : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله : ما من نبی الاوقد انذرامته الاعور الکذاب الا انه اعور و ان ربکم لیس باعور، مکتوب بین عینیه : ك ، ف ، ر .

بیت

برسرش سربند کفر از قهر محکم بسته‌اند
چشم او از دیدن حق نیز برهم بسته‌اند

یا مراد به ك ـ ف ـ ر کفر است ازافعال ، یا کافر است و الف را حذف کرده‌اند از برای اختصار .

عن ابی‌هریره ، قال : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله : **الا احدثکم حدیثا عن‌الدجال ما حدث به نبی قومه ، انه اعور و انه یجیئی معه بمثل‌الجنة والنار ، فالتی یقول انها الجنة هی‌النار ، و انی انذرکم کما انذر به نوح قومه .**

بیت

جنت نفس دوزخ جان است ترك دوزخ بگو بهشت آن‌است
آب آتش نماید آتش آب دوزخش در بهشت پنهان است

عن حذیفه - رضی‌الله - عن‌النبی صلی‌الله علیه و آله قال : ان الدجال یخرج و ان معه ماء و نارا ، فاما الذی براه الناس ماء فنار تحرق ، و اما الذی یراه الناس نارا فماء بارد عذب ، فمن ادرك[1] فالیقع فی‌الذی یراه نارا ، فانه ماء عذب طیب ، و ان الدجال ممسوح العین علیها ظفرة غلیظة مکتوب بین عینیه کافر ، یقرء کل مؤمن کاتب و غیر کاتب .

بیت

آتشش آب‌است و آبش آتش‌است بی‌تکلف کافری بس ناخوش است

ودرغوطهٔ[2] دمشق باهفتاد هزارطیلسان پوش ازیهود، دجال بد افعال با لشکراسلام که با عیسی علیه السلام باشند محاربه کنند ، و عساکر[3] منصور نصرت یابند ، و هفتاد هزار یکی کم به قتل آورند ، ویکی که ماند منهزم گردد ، وچون به درِ دروازهٔ مدینه رسد ، غازی ازعقب‌اوبیاید و اورا هلاك گرداند، و دجال به تیغ عیسی‌بن[4] مریم علیه السلام کشته شود .

بیت

به تیغ عیسی مریم هلاك خواهد شد
جهان پاك ز ناپاك پاك خواهد شد

ونزول عیسی‌بن‌مریم علیه السلام به منارهٔ بیضاء خواهد بود ، برجانب شرقی دمشق تکیه کرده ، برجناح ملکین ، یکی از یمین و یکی از یسار ، درغایت جمال و کمال ، **کانه خرج من دیماس** (۱) ، یعنی درنصرت و بهاء و آبرو

۱ - ج : ادرکه. ۲ - ط : خطهٔ . ۳ - الف،و : عناصر. ٤ - و،ج : - .

(۱) - گوئی از حمام بیرون آمده است .

و صفای وجه منورش چون گل خوش رنگ ، و زلف معنبرش از مشک خوش‌بوتر ، و آب‌ازجبین مبارکش چون لؤلؤ خوشاب برعارض‌او روان ، و لب شکرینش چون غنچه خندان .

بیت

آبروی او به مردم آبروئی می‌دهد
دیگران را جرعه و مارا سبوئی می‌دهد

و کنوزصوری و معنوی براو ظاهرگردد و منطق حیوان داند وسورهٔ **قل یا ایها‌الکافرون** (۱) بسیارخواند وحلال مشکلات و مبین معضلات باشد .

شعر

شبهه از راه خلق بردارد شمه‌ای[۱] درمیان بنگذارد
حاکم عادلی بود برعدل حق هرکس تمام بگذارد

عن ابی هریره قال : قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله : والذی نفس محمد بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم علیه‌السلام حکما وعدلا ، فیکسرالصلیب و یقتل‌الخنزیر و یضع الجزیـة و یفیض[۲] المال ، حتی لایقبله احد حتی یکون السجدة الواحدة خیرا من‌الدنیا و ما فیها .

بیت

خاتم اولیـا بود عیسی قلب عیسی کنی بود یسعی

قال‌الله تعالـی : **یسعی نورهم بین‌ایدیهم** (۲) . والسلام علـی من اتبع الهدی « والصلوة علی محمد وآله مصابیح‌الدجی»[۳] .

۱ ـ الف ، ج : شبهه‌ای . ۲ ـ ج : یقبض . ۳ ـ ط ، ج : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۱۰۹ . (۲) ـ سورهٔ ۵۷ آیهٔ ۱۲ .

مثنوی

ده چیز نبی حق به امت فرمـود علامت قیامت
اول دود از جهان برآید دنیـا پس از آن بسی نپاید
آنگه دجال کور ناخوش پیدا گردد چو آب و آتش
دابه پس از آن پدید آیـد اما بسیار هم نپاید
خورشید عیان شود زمغرب آنگاه روان شود ز[۱] مغرب
مغرب مشرق نماید آن روز از پرتو شمع عالم افروز
پنجم عیسی فرود آیـد بر ما دَرِ رحمتی گشاید
آنگه باشد ظهور یأجوج با لشکر بی شمار مأجوج
یکسال سه بار مه بگیـرد بسیار گدا و شه بمیرد
آخر زیمن برآید آتش سوزد تروخشك مردمان خوش
این است علامت قیامت فرمود رسول حق به امت (۱)

---

۱ - و، ج : به .

---

(۱) - ابیات این مثنوی از روی دیوان شاه نعمت‌الله ولی تصحیح شد - درآخر نسخهٔ ج اضافه دارد : تمت رسالة‌المهدیة بعون‌الملك‌الوهاب .

ادب

(٦)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین، والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.
قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله ادبنی فحسن ادبی، ای جمع لی[1] جمیع الخیرات.
و ادب مشتق است از مادبة و آن محل جماعت[2] است بر افطار طعام. و قیل:
من تادب وصل ومن وصل لم یرجع، و[3] لو کانت غیر ادیب. یعنی اگرچه غیر جامع صور خیریت بود.

و ادب بر اقسام است. اما ادب شریعت، یا در جواهر است، یا در اعراض، یا در زمانیه، یا در مکانیه، یا در وضع، یا در اضافه، یا در حال، یا در عدد، یا در مقدار، و صاحب شرع حاکم است.

بیت

باش محکوم حاکم عادل   تا که باشی تو تابع کامل

اما ادب در عروض، تعلق به افعال[4] مکلف از وجوب و خطر و ندب و کراهیت و اباهیت.

اما ادب زمانیه، تعلق به اوقات عبادت، و هر وقتی اورا حکمی[5] است در مکلف، از سعت وقت و ضیق وقت.

بیت

اوقات عزیز را غنیمت می‌دار   اوقات تمام را به طاعت می‌دار

اما آداب مکانیه، در مواضع عبادات، مثل مساجد.

بیت

به مسجد چون درآئی عارفانه   عبادت کن عبادت بندگانه[6]

---

۱ - ب،ج: فی.   ۲ - ب،ج: اجتماع.   ۳ - ب،ج: -.
۴ - ب،ج: وا +.   ۵ - ج: حکیم.   ۶ - ب،ج: تمت.

في تحقيق معنى الجنات

(٧)

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی[1]

اشهد ان لااله الاالله البر[2] الكريم الرئوف الرحيم ، و اشهد ان محمد عبده و رسوله و صفيه الها دی الی صراط[3] المستقيم - صلـوات الله و سلامه عليه و علی سايرالنبيين و آله اجمعين و سايرالصالحين .

يا ولدی - ايدك الله تعالی بروح الارواح - اعلـم ان الجنة جنتان ، جنة محسوسة وجنة معنوية ، كما ان العالم عالمان عالم لطيف وعالم كثيف . و للروح نعيم بما يحمله من العلوم والمعارف ، و نعيم بما يحمله من اللذات والشهوات مما[4] تناله النفس الحيوانية من طريق قواها الحسية ، من اكل وشرب و نكاح و لباس و روايح و نغمات طيبة ، يتعلق بها الاسماع ، وجمال حسن فی[5] صورة حسنة يعطيه[6] البصر فی وجوه حسان والوان متنوعة واشجار وانهار.

كل ذالك ينقله[7] الحواس الی النفس الناطقة فتلتذ به من جهة طبيعتها ولم يلتذ به الاالروح الحساس الحيوانی لاالنفس الناطقة ، لكان الحيوان يلتذ بالوجه الجميل الحسن والالوان الحسنة .

عن ابی سعيد - رضی الله عنه - ان النبی - صلی الله عليـه و آله[8] قال : ان فی الجنـة مائـة درجة ، لوان العالمين اجتمعوا فی احديهن لوسعتهـم . اخرجه الترمذی .

---

١ - ج : و به نستعين . ٢ - و،ز : - . ٣ - و : الصراط . ٤ - ج : فما .
٥ - ب : و . ٦ - ز : تفطنه . ٧ - الف : نقله . ٨ - ج : وسلم .

مثنوی

جنت ذاتند اعیان گوش کن | درچنین جنت شرابی نوش کن
عالم ارواح جنات صفات | جمله می‌یابند ازین جنت حیات
ملك باشد جنت خاص ملك | بینم اینجا حضرت خاص ملك
جنت افعال این جنت بود | جنت زیبای پرنعمت[1] بود
جنت او عین روح و جسم ماست | ساتر اوئیم و جنت اسم ماست
جنت او باتو چون کردم بیان | جنت تو باتو گویم هم بدان
سرّ بیت‌الله اگر دانی توئی | جنت حضرت که می‌خوانی توئی
جنت زاهد بود در آن سرا | بوستانی بس نزه پرمیوه ها
نعمت بسیار وحوران بی‌شمار | هرچه خواهد نفس باشد صد هزار
جنت اعمال می‌خوانند این | نیکوئی کن تا جزا یابی چنین
عارفان را جنتی دیگر بود | جنت ایشان ازین خوش‌تر بود
گر به خلق حق تخلق یافتی | با چنین جنت تعلق یافتی
متصف شو باصفات حضرتش | تا بیابی جنتی از رحمتش
جنت ذات است اعلای جنان | جنت صاحبدلان است آن چنان
در ظهور ذات این جنت بود | درچنین جنت چنان حضرت بود
باتو گفتم جنت هردوسرا | در بهشت جاودان ما درآ
حال جنت نیك دریابی تمام | گرتو از اهل بهشتی والسلام

[2]عن ابی سعید الخدری ـ رضی الله عنه ـ ان رسول الله ـ صلی الله علیه و آله[3]
قال : ان الله عزوجل یقول لا هل الجنة یا اهل الجنة ! فیقولون لبیك ربنا

۱ ـ ج ، ز : پرحکمت . ۲ ـ ز : و + . ۳ ـ ج : وسلم .

وسعدیك والخیر فی‌یدیك، فیقول هل رضیتم ، فیقولون وما لنا لانرضی یا ربنا وقد اعطیتنا مالم تعط[1] احدا من خلقك. فیقول الا اعطیکم افضل من ذالك . فیقولون: و ای شیی‌افضل من‌ذالك. فیقول: احل[2] علیکم رضوانی فلااسخط علیکم بعده ابدا متفق علیه .

شعر

این بهشت از آشنای او طلب جنت المأوی برای او طلب
زاهدانه گر همی‌جوئی بهشت بشنو از بهر رضای او طلب

اعلم ان‌لجنة الاعمال مائة درجة ، فی‌کل جنة من‌الجنات الثمانیة ، و اعلاها جنة عدن وهی قصبة‌الجنة ، فیها الکثیب الذی یکون اجتماع الناس فیه لرؤیة الحق تعالی وهی اعلی جنة فی‌الجنات ، وهی فی الجنات بمنزلة دارالملك ، یدورعلیها ثمانیة اسوار، بین‌کل سوربن‌جنة ، والتی‌یلی‌جنة عدن هی‌جنة‌الفردوس ، وهی اوسط‌الجنات وافضلها، ثم دارالجلال ،ثم‌جنة‌الخلد، ثم جنة‌النعیم ، ثم جنة المأوی ، ثم دارالسلام ، ثم دارالمقامة .

و رأیت فی‌بعض کتب الحدیث اسماء الجنات ، اولها جنة عدن و ثانیها جنة الفردوس و ثالثها جنة النعیم و رابعها جنة المأوی و خامسها جنة دارالسلام و سادسها جنة الخلد و سابعها جنة الطوبی و ثامنها دارالجلال و اما الوسیلة[3] فهی اعلی درجة فی‌جنة عدن وهی لرسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله[4] حصلت له خاصة .

ویحوی[5] درجات‌الجنة من‌الدرج[6] فیها علی‌خمسة آلاف درج ومائة وخمسة‌ادراج لاغیر،و اهل‌الجنة علی‌اربعة اصناف: الرسل والانبیاء والاولیاء

---

۱ - ج ، ب : یعطی .
۲ - نسخه چاپی صحیح بخاری : اجل .
۳ - ز : جنة‌الفردوس+.
۴ - ج : وسلم .
۵ - الف،ج : تحوی .
۶ - ز : الدراج .

وهم اتباع الرسل على بصيرة من ربهم والمؤمنون وهم المصدقون بهم عليهم السلام، العلماء بتوحيدالله من حيث الادلة العقلية ، وهؤلاء اربع الطوايف يهتزّون[۱] في جنات عدن عند رؤية الحق سبحانه و[۲] تعالى في كثيب الابيض ، و هم فيه على اربع مقامات :

طايفة منهم اصحاب منابر و هي الطبقة العليا الرسل والانبياء ، والطايفة الثانية الاولياء ورثة الانبياء قولا وعملا[۳] وحالا و هم اصحاب السراير ، والطبقة الثالثة العلماء بالله من طريق النظر البرهاني العقلي وهم اصحاب الكراسي[٤] ، والطبقة الرابعة هم المؤمنون المقلدون في توحيدهم ، و لهم المراتب ، و هم في الحشر مقدمون على اصحاب النظر العقلي و هم في الكثيب عند النظر ، يتقدمون على المقلدين ، فاذا اراد الله ان يتجلى لعباده[٥] في الزور العام نادى منادي الحق في الجنات كلها :

يا اهل الجنان حي على المنبر[٦] العظمى والمكانة الزلفى والمنظر الاعلى ، هلموا الى زيارة بارئكم في جنة عدن فيدخلونها ، و كل طايفة قد عرفت مرتبتها ومنزلتها ، فيجلسون ثم يؤمر بالموايد فينصب بين ايديهم موائد الاختصاص[۷] مارأوا مثلها ، ولاتخيلوه في حيوتهم ولا في جناتهم جنات الاعمال وكذالك[۸] الطعام ماذاقوا مثله في منازلهم وكذالك مايتنا[۹] ولونه من الشراب ، فاذا فرغوا من ذالك خلعت عليهم من الخلع مالم يلبسوا مثلها فيما تقدم .

مصداق ذالك قوله ـ صلى الله عليه وآله ـ في الجنة ، فيها[۱۰] مالا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر .

---

۱ ـ ز : يتمزون . ۲ ـ و ، ج ، الف : ـ . ۳ ـ ز : علما . ٤ ـ ج : كرسى .
٥ ـ و : لعباد . ٦ ـ ز : المنبة . ج : المنيت . ۷ ـ ز : اختصاص .
۸ ـ ج ، الف : كك . ۹ ـ الف : ماتينا . ۱۰ ـ و : ـ .

فاذا فرغوا من ذالك قاموا الی کثیب من المسك الابیض فاخذوا منازلهم فیه علی قدر علمهم بالله لا علی قدر عملهم [۱] فان العمل مخصوص بنعیم الجنان لا بمشاهدة الرحمن. فیتجلی [۲] لهم الحق ـ جل جلاله ـ خلف حجاب واحد فی اسمه الجمیل اللطیف الی ابصارهم ، وکلهم بصر واحد فیتفرق علیهم نور یسری فی ذواتهم فیکونون به سمعا کلهم وقد اظهرتهم [۳] جمال الرب واشرقت ذواتهم بنور ذالك الجمال الاقدس :

قال رسول الله ـ صلی الله علیه وآله ـ فیقول الله تعالی : سلام علیکم عبادی ومرحبا بکم ، حیاکم الله ، سلام علیکم من الرحمن الرحیم الحی القیوم ، طبتم فادخلوها خالدین ، طابت لکم الجنة ، فطیبوا انفسکم بالنعیم المقیم [٤] والثواب [٥] من الکریم والخلود الدائم . انتم المؤمنون الآمنون و انا الله المؤمن المهیمن ، شققت [٦] لکم اسما من اسمائی . لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون .

انتم اولیائی وجیرانی و اصفیائی وخاصتی و اهل محبتی وفی داری دارالسلم ، ساریکم وجهی کما سمعتم کلامی فاذا تجلیت لکم وکشف عن وجهی الحجب ، فاحمدونی و ادخلوا الی داری غیرمحجوبین عنی بسلام آمنین

فردوا علی و اجلسوا حولی حتی تنظروا [۷] الی و ترونی من قرب فاتحفکم [۸] بتحفی واهب لکم من ملکی و افاکهکم من ضحکی واعلقکم [۹] بیدی و اشمکم روحی .

انا ربکم الذی کنتم تعبدونی ولم ترونی و تحبونی و تخافونی ، و عزتی و جلالی و علوی وکبریائی و سنائی انی لکم راض و احبکم واهب

---

۱ ـ ز، ج : علمهم . ۲ ـ ز : فتجلی . ۳ ـ ج : اظهرهم .
٤ ـ ز : المعیم . ٥ ـ ز : التواب . ٦ ـ الف،و : شفقت ، ج : شففت .
۷ ـ ز : ینظروا . ۸ ـ ز : فاتحیکم . ۹ ـ الف،ج،ز : اعانقکم .

ما تحبون و لکم ما تشتهی انفسکم و تلذاعینکم ولکم عندی ما تدعون وما شئتم فاسألونی ولاتحتشموا [۱] ولا تستحیوا ولاتستو حشوا و انی اناالله الجواد الغنی الملی الوفی الصادق .

وهذه داری قد اسکنتم فیها والظل مبسوطة [۲] لااقبضها عنکم ، و انا انظر الیکم ، لااصرف بصری عنکم ، فاسئلونی ماشئتم ممتدة علیکم وانا لکم جلیس و انیس فلاحاجة ولافاقة بعد هذا ، ولابوس ولامسکنة ولاضعف ولاهرم ولا سخط ولا حرج ولا تحویل ابدا سرمدا نعیمکم نعیم الابد و انتم الآمنون المقیمون الماکثون [۳] المکرمـون المتنعمون [۴] و انتم سادة الاشراف الذین اطعتمونی واجتنبتم [۵] محارمی فارفعوا الی حوائجکم اقضها لکم [۶] کرامة ونعمة.

فیقولون: ربنا ماکان هذا املنا ولا امنیتنا ولکن حاجتنا الیك النظر الی وجهك الکریم ابدا و رضی نفسك عنا .

فیقول : لهم العلـی الاعلی مالك الملك تبارك و تعالی - فهذا وجهی بارزا لکم ابدا سرمدا فانظروا الیـه وابشروا فان نفسی راض عنکم فتمتعوا وقوموا الی ازواجکم فعانقوا وانکحوا و الی غرفکم فادخلوا و الی بساتینکم فتنزهوا ، و الی دوابکم فارکبوا والی فراشکـم فاجلسوا و الی جواریکم [۷] و سراریکم فی الجنان فاستانسوا [۸] و الی هدایاکم من ربکم فاقبلوا و الی کسوتکم فالبسوا و الی مجالسکم فتحدثوا .

ثم قیلوا قایلة لانوم فیها ولا غایلة فی ظل ظلیل و امر مقیل و مجاورة الجلیل ، ثم روحوا الی نهرالکوثر والکافور والماء المطهر والتسنیم والسلسبیل والزنجبیل فاغتسلوا و تنعموا ، طوبی لکم و حسن مآب .

---

۱ - ج : لاتخشوا . ۲ - ز : ممتدة + . ۳ - ز : ماکتون .
۴ - : المنتقمون . ۵ - ز : الذین اطعمتمونی،و : اجتنبتهم . ۶ - ز : - .
۷ - ج : حواریکم . ۸ - الف ، و : استأنسوا .

اخبرنی بهذا الحدیث الامام الهمام ابوعبدالرحمن الشیخ عبدالله الیافعی بالحرم الشریفة سنة ثلاث وستین وسبعمأتة عن السید شریف الدین المکی عن محمود بن سراج الدین المحدث البغدادی عن فقیه عبدالسلام الدمشقی عن ابی عبدالله محمدالعربی[۱] عن ابی محمد یونس بن یحیی عن ابی الفضل الارموی عن ابی بکر محمدبن حسن النقاش عن محمد بن حمیدالرازی[۲] عن ابی صالح عن قاسم بن الحکم عن سلام الطویل عن غیاث بن المسیب عن عبدالرحمن بن عمیم عن ابن مسعود عن النبی ـ صلی الله علیه وآله .

بیت

خوش حدیثی است عشق اگرداری
اعتقاد آوری و برداری

و قیل الجنات ثلاثة : جنة اختصاص الهی وهی التی یدخلها الاطفال الذین لم یبلغوا حدالعمل و حدهم من اول ما یولد الی انقضاء ستة[۳] اعوام و یعطی الله ما یشاء من عباده من جنات الاختصاص ما شاء ، و من اهلها المجانین الذین ما عقلوا ، و من اهلها اهل التوحید العلمی ، و من اهلها اهل الفترات[٤] ، و من لم تصل الیهم دعوة رسول الله ـ صلی الله علیه و آله ـ و هم موحدون .

والجنة الثانیة میراث ینالها کل من دخل الجنة ممن ذکرنا ومن المؤمنین وهی الاماکن التی کانت معینة لا هل النار لو آمنوا .

والجنة الثالثة جنة الاعمال و هی التی تنزل الناس فیها باعمالهم فمن کان افضل من غیره فی وجوه التفاضل کان له من الجنة اکثر، فما من عمل من الاعمال الصالحة من الفرایض والنوافل الاوله جنة والتفاضل علی مراتب .

---

۱ ـ و : المغربی . ۲ ـ ج : الراضی . ۳ ـ ز : سنة . ٤ ـ ز : الغرات .

و اعلم ان‌الله خلق الجنة المعنوية التی هی روح الجنة المحسوسة من‌الفرح الالهی من صفت‌الکمال والابتهاج والسرور فکانت‌الجنة‌المحسوسة کالجسم ، والجنة‌المعنوية[1] کالروح ولهذا سماها الحق تعالی الدارالحيوان، فاهلها يتنعمون فيها حسا و معنا .

بيت

جنت معنی و صورت آن تست   جسم‌وجانش آن‌جسم‌وجان‌تست
صورت و معنی اگر يابی تمام   مؤمنی باشی بهشتی والسلام

عن ابی هريره[2] عن رسول‌الله ـ صلی‌الله عليه و آله ـ قال[3] : ان ادنی اهل‌الجنة منزلة من ينظر فی ملکه الف عام ، و فی‌رواية الفی عام يری اقصاه کما يری ادناه ـ اخرجه رزين[4] .

وعن‌ابوسعيدالخدری ـ رضی‌الله عنه ـ ان‌رسول‌الله ـ صلی‌الله‌عليه‌وآله قال : ادنی اهل‌الجنة الذی له ثمانون الف خادم‌و اثنتان[5] و سبعون زوجة و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و ياقوت کما بين‌الخابية[6] الی صنعاء . اخرجه الترمذی .

عن علی عليه السلام[7] قال : قال رسول‌الله ـ صلی‌الله عليه‌وآله : ان فی‌الجنة لسوقا ما فيها شراء ولا بيع‌الا الصور من‌الرجال والنساء ، فاذا اشتهی‌الرجل صورة دخل فيها ـ غريب .

---

۱ ـ بجز ز ديگر نسخه‌ها : له .   ۲ ـ ج : رضی‌الله عنه .
۳ ـ ج ، و : ـ .   ۴ ـ ج : زاين .   ۵ ـ ز : اثنان .
۶ ـ و : الحابية .   ۷ ـ ج ، ز : کرم‌الله وجهه .

مثنوی

درین صورت بیا معنی طلب کن
بیان این سخن یعنی طلب کن

بهر صورت که بنماید جمالش
جمالش بین و آن صورت خیالش

گذر کن برسر بازار جنت
که او بنمایدت معنی بصورت

بهر صورت ترا حسنی نماید
از آن صورت ترا معنی فزاید

بود هرصورتی آئینه‌ای خوب
که بنماید بتو معنی محبوب

ترا در جنت و ما را همین جا
بود این سلطنت ای جان بابا

ترجمه :

رساله در تحقیق معنی بهشت ها

گواهی میدهم که خدائی نیست جز خدای نیکوکار و بزرگوار ومهربان و بخشایشگر و گواهی میدهم که محمد بنده و پیامبر و برگزیدهٔ اوست که براه راست هدایت کرده است . درود و سلام خدا براو و بردیگر پیغمبران و تمام خانواده او و سایر شایستگان .

ای فرزند، خدا ترا بجان جانان تایید کند، بدانکه بهشت دو گونه است بهشت محسوس و بهشت معنوی . همچنانکه عالم بردو قسم است عالم لطیف وعالم کثیف (مادی) . روح را نعمتی است بآنچه از علوم و معارف دارد ونیز نعمتی است از راه لذات و شهوات ازآنچه نفس حیوانی از راه قوای حسی بدست می آورد ، از خوردن و آشامیدن و زناشوئی و لباس و بوهای خوش و آوازخوش که بگوش مربوط است، و روی نیکو وصورت زیبا که بواسطه چشم درصورتهای نیکو و رنگهای مختلف ودرختان و رودخانه ها دیده می شود: همه اینها را حواس به نفس ناطقه منتقل می کند و طبیعت نفس از آنها لذت می برد . و اگر تنها روح حساس حیوانی ازآن بهره مند شود نه نفس ناطقه ، حیوان هم باید از روی نیکو و رنگهای زیبا لذت برد .

از ابی سعید نقل است که پیغمبر فرمود دربهشت صد درجه است که اگر تمام جهانیان در یکی ازآن درجات جمع گردند وسعت آنها را دارد . این حدیث را ترمذی روایت کرده است .

از ابی‌سعید خدری روایت شده است که پیغمبرخدا فرمود : خدای عزوجل به‌اهل بهشت گوید: ای‌اهل‌بهشت؟ گویند: لبیك پروردگارا وسعدیك وتمام نیکی‌ها بدست‌تست. خدا فرماید: آیاخشنود شدید؟ گویند: پروردگارا چرا خشنود نباشیم که توبما چیزی عطا فرمودی که بهیچیك ازمخلوق‌نداده‌ای. خدا فرماید: آیا بهتراز آن بشما ندهم ؟ گویند: بهتراز آن چیست ؟ فرماید: رضای خود را برشما فرود آورم وپس‌از آن هیچگاه برشما خشمگین نشوم (این حدیث مورد اتفاق است) .

بدانکه بهشت‌اعمال‌را صد درجه‌است. دربهشتی ازبهشتهای‌هشتگانه، وبالاترین آن بهشت عدن‌است. وآن مرکزبهشت‌است. درآن تلی‌است که‌مردم برای دیدن خدا برآن گرد می‌آیند واین بالاترین بهشت‌ها است . و درمیان بهشت‌ها بمنزلت خانهٔ پادشاه است . برگرد آن هشت حصار است و درمیان هردو حصاربهشتی‌است . پس‌ازبهشت عدن بهشت فردوس‌است که‌آن دروسط وبهترین‌بهشت‌ها است وپس‌از آن دارالجلال وپس‌از آن بهشت‌خلد وپس‌از آن بهشت نعیم وپس‌از آن جنت‌المأوی و بعدازآن دارالسلام وسپس دارالمقامة است. ودربعضی‌ازکتب حدیث نام بهشت‌ها را چنین‌دیدم : نخست‌بهشت عدن و دوم بهشت فردوس سوم بهشت نعیم چهارم جنت المأوی پنجم بهشت دارالسلام ششم بهشت خلد هفتم بهشت طوبی هشتم دارالجلال . و اما **وسیله** آن بالاترین درجه است دربهشت عدن که ازآن رسول خدا است که ویژهٔ او بوجود آمده است . درجات بهشت شامل پنجهزار و صد و پنج درجه است . اهل‌بهشت‌برچهار دسته‌اند : پیغمبران و انبیا ، و اولیا که پیروان‌پیغمبران‌اند با بینائی ازطرف پروردگارشان ، و دیگر مؤمنان‌اند که سخن آنهارا تصدیق کرده‌اند و دیگردانشمندانند که توحید خدا را از ادلهٔ عقلیه بدست‌آورده‌اند؛

واین چهار دسته در بهشت عدن هنگام دیدار حق بر جایگاه بلند سفیدی خوشحالی می کنند و در چهار مقام‌اند. طایفه‌ای بر بالای منبرها هستند که طایفهٔ برترین‌اند یعنی پیغمبران و انبیا. طایفهٔ دوم اولیا هستند که در گفتار و کردار و حال وارث انبیااند و آنان بر تخت‌ها هستند. طبقهٔ سوم دانشمندانی هستند که از راه نظر و برهان عقلی بوجود خدا معتقد شده‌اند واینها صاحبان کرسی هستند و طبقهٔ چهارم مؤمنان‌اند که در توحید تقلید کرده‌اند وآنها هم مراتبی دارند ولی در حشر بر اصحاب نظر عقلی مقدم‌اند و در آن جایگاه رفیع هنگام دیدار اصحاب نظر عقلی بر مقلدان مقدمند. وقتی که خدا بخواهد در دیدار عام برای بندگان خویش تجلی کند، منادی حق در همه بهشت ها ندا در دهد: ای اهل بهشت همگی بشتابید بسوی منبر بزرگ و مقام قرب و منظر اعلی. بشتابید به‌زیارت پروردگارتان در بهشت عدن همه داخل بهشت شوند و هر طایفه مرتبت ومنزلت خویش بشناسد، پس در جایگاه خویش قرار گیرند و امر شود تا مائده‌ها آورند و مائدهٔ خاص هر طایفه دربرابر آنها نهند. چیزی بینند که در زندگی خویش و در بهشت اعمال مانند آنرا ندیده و خیال هم نکرده‌اند. خوراکها خورند که در منازل خویش نظیر آنرا نچشیده‌اند و همین گونه شرابها نوشند که نظیر آن ننوشیده باشند. آنگاه که فارغ شوند خلعت‌ها بر آنها بپوشانند که در گذشته مانند آن نپوشیده باشند. مصداق آن سخن پیغمبر است که فرمود: در بهشت چیزهائی هست که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است. وقتی که از همه این کارها فراغت یابند برخیزند و بسوی جایگاه بلندی از مشك سفید روند و در منازل خویش جای گیرند و مرتبت آنها بر قدر علم آنها بخدا است نه بر اندازه عملشان، زیرا عمل مخصوص نعیم بهشت است و ربطی بمشاهدهٔ پروردگار ندارد. پس حق جل جلاله در پشت یك پرده

بنام «جمیل لطیف» در پیش دیدگان آنها جلوه کند و همه یك چشم باشند ، و نوری در ذوات آنها پراکنده شود که بوسیله آن همه گوش باشند، در حالی که جمال رب آنهارا ظاهر ساخته و ذات آنها بنور آن جمال اقدس نورانی گردیده است.

پیغمبر خدا فرمود: پس خدای تعالی می فرماید: سلام برشما بندگان من و مرحبا بشما، خدا برشما درود فرستاد، سلام برشما ازخدای رحمن رحیم حی قیوم . پاکیزه شوید پس داخل بهشت شوید و جاودان بمانید که بهشت برشما خوش آیند باد. خودرا بنعمتهای جاویدان و ثواب ازخدای کریم و خلود همیشگی خوشحال سازید شما مؤمن و ایمن هستید و من خدای مؤمن مهیمن . برای شما نامی از نامهای خویش مشتق ساختم، خوفی برشما نیست وشما غمگین نمی شوید. شما دوستان من وهمسایگان و برگزیدگان و ویژگان واهل محبت من هستید، درخانه من که دارالسلام است. من روی خودرا بشما نشان میدهم، همچنانکه سخن مرا شنیدید. آنگاه که برشما تجلی کردم وپرده‌ها از رخسار خویش برداشتم مرا ستایش کنید ودرخانهٔ من بی حجاب داخل شوید ودرسلامت و ایمنی باشید . پس بازگردید بسوی من و اطراف من بنشینید تابسوی من نگاه کنید واز نزدیك مرا ببینید . من تحفه‌ها بشما میدهم و ازملك خویش بشما می بخشم و باشما می خندم و شما را درآغوش می گیرم وبوی دلپذیر خود را بمشام شما می رسانم . من پروردگار شما هستم که مرا می پرستیدید ونمی دیدید ، مرا دوست داشتید و ازمن می ترسیدید . به عزت وجلال و علو و کبریا و بزرگی خود قسم که من ازشما راضی هستم وشمارا دوست دارم و آنچه بخواهید بشما می بخشم و آنچه دلتان بخواهد و چشمتان از دیدنش لذت برد بـرای شما آماده است . شما هرچه بخواهید نزد من دارید ازمن بخواهید ، نه شرمگین شوید و نه حیا کنید و نه وحشت بخود راه دهید .

من‌خدای بخشنده بی‌نیاز باوفای راستگوهستم و اینست خانهٔ من‌که شمارا درآن مسکن داده‌ام وسایه‌ام برسرشما گسترده‌است که‌این‌سایه‌را ازشما بازنمی‌گیرم. من‌بشما نگاه‌می‌کنم وچشم‌ازشما برنمیدارم پس‌هرچه‌می‌خواهید ازمن بخواهید که برای شما مهیا است و من جلیس و انیس‌شما هستم، دیگر نه نیازی هست و نه فقری و نه سختی و نه بیچارگی و نه ناتوانی و نه پیری و نه خشم و نه تغییرمکان. جاودان در اینجا هستید نعمت شما همیشگی‌است شما ایمن هستید و دراینجا می‌مانید و مورد احترام هستید و نعمت می‌بینید. شما سروران بزرگانی هستید که از من اطاعت کردید و از آنچه نهی کردند اجتناب نمودید. حاجات خویش نزد من آورید تا آنرا انجام دهم و شمارا بزرگ دارم ونعمت بخشم. گویند پروردگارا این‌آرزو و امید ما نبود ولی حاجت‌ما اینست که‌همیشه‌بروی کریم‌تو نظرکنیم وتو ازما راضی‌باشی. خدای علی‌اعلی مالك ملك تبارك‌وتعالی فرماید: این روی من است آشکارا همیشه برای شما ظاهراست، پس بآن نگاه کنید وخوشحال باشید که من‌ازشما راضی هستم. اینك بهره‌مند شوید و نزد همسران خویش روید وآنهارا درغرفه‌های خویش درآغوش گیرید ودربستانهای‌خویش داخل‌شوید، تفریح کنید، براسبان خود سوارشوید وبرتخت‌های خویش بنشینید. بزنان وکنیزان‌خویش دربهشت بنگرید ومأنوس‌شوید وهدایای‌پروردگارخویش‌را بنگرید وبپذیرید. لباس‌های خویش بپوشید و در مجالس خود بنشینید و سخن گوئید. بخواب قیلوله‌ای فرو روید که نه‌خوابی درآن است و نه زیانی، درسایهٔ همیشگی و همسایگی پروردگار بزرگ. سپس بروید بسوی نهرکوثر و کافور و آب پاك و تسنیم و زنجبیل وسلسبیل وخودرا بشوئید ومتنعم‌شوید. خوشا بحال شما که عاقبتی نیك داشتید. این‌حدیث‌را امام همام ابوعبدالرحمن شیخ عبدالله یافعی درحرم

شریف بسال ۷۶۳ بمن خبرداد و نقل کرد ازسید شرف‌الدین مکی از محمودبن سراج‌الدین محدث بغدادی ازفقیه عبدالسلام دمشقی از عبدالله‌بن محمد عربی ازابی‌محمد یونس‌بن یحیی از ابوالفضل‌ارموی از ابی‌بکرمحمدبن حسن‌نقاش ازمحمدبن حمید رازی از ابی‌صالح ازقاسم بن حکم ازسلام طویل ازغیاث‌بن مسیب ازعبدالرحمن‌بن عمیم از ابن مسعود ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله .

وگفته شده‌است‌که بهشت‌ها سه‌گونه‌است. بهشت ویژهٔ الهی که‌درآن اطفالی‌داخل‌می‌شوندکه بمرحله عمل‌نرسیده‌اند وحدآنها ازآغازتولد تا پایان شش‌سالگی‌است و خدا هرچه بخواهد به بندگـان خویش از بهشت ویژه خود می‌دهد. دیوانگانی‌هم‌که عقل‌ندارد دراین‌بهشت‌اند وهمچنین اهل‌توحید علمی و اهل فترات که دعوت رسول‌خدا بآنها نرسیده است و آنها موحد باشند. بهشت دوم میراث‌است هرکدام ازآنان‌که گفتیم داخل بهشت شود باین مقام نیز می‌رسد وآنجا مکانی است که برای اهل آتش معین شده بود اگر ایمان می‌آوردند. بهشت سوم بهشت اعمال است و آنجائی‌است که مردم باندازهٔ اعمال خود درآنجا مقام می‌گیرند، هرکه از دیگری افضل‌است ازاین‌بهشت سهم بیشتر دارد. هیچ عملی از اعمال صالحه از فرایض و نوافل نیست مگر برای آن بهشتی است و امتیاز آنها باندازه مراتب آنها است. بدانکـه خدا بهشت معنوی را نیز خلق کرده است و آن روح بهشت محسوس است. آنها ازفرح الهی‌آفریده‌است که منشأ آن صفت‌کمال و ابتهاج وسروراست. پس‌بهشت محسوس‌همچون‌جسم‌است وبهشت‌معنوی همچون روح وباین‌جهت خدا آن را **دارحیوان** نامیده است که اهل آن بظاهر و معنی متنعم‌اند.

ازابی‌هریره نقل‌است که‌از رسول‌خدا نقل‌کردکه پائین‌ترین‌مردم‌بهشت درمقام کسی است که درملك خویش باندازه مسیر هزار سال نظاره می‌کند.

ودر روایتی‌است که مسیر دوهزارسال : دورترین نقاط آن‌را همانگونه می‌بیند که نزدیکترین آن را . این‌حدیث‌را رزین از ابوسعید خدری‌ازپیغمبرخدا نقل کرده است که فرمود : کمترین اهل بهشت کسی‌است‌که برای او هشتاد هزار خادم و هفتاد و دو زن باشد و قبه‌ای از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت برای او نصب شود که مابین خابیه تا صنعا وسعت آن باشد . این حدیث را ترمذی ازعلی علیه‌السلام نقل کرده‌است که گفت حضرت‌رسول‌فرمود: دربهشت بازاری‌است که درآن خرید و فروش نمی‌شود مگر صورتهای زنان و مردان ، پس‌هرگاه مردی صورتی‌را آرزو کند داخل درآن بازار شود (حدیث‌عجیبی‌است) .

تحقيق الایمان[1]

(۸)

---

۱ - ی : رسالهٔ ایمان .

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

ایها الاخ المؤمن : ارشدك الله وايانا الى تحقيق الايمان . اعلم ان الايمان واجب على العاقل البالغ ، فرض عين يجب على كل مكلف ، والايمان اول واجب بالذات لذاته ، وبالغير لغيره ، كالنظر فى معرفة الله تعالى . وفى الشرع ، تصديق الرسول ، فيما علم ضرورة مجيبه به عليه السلام [1] .

والتصديق هو الايمـان ، وهو مؤمن [2] الآمن . قال الله تعالـى ، خبرا عن اخوة يوسف : **وما انت بمؤمن لنا** (١) ، اى بصدق لنا .

بيت

تصديق خدا و مصطفى ایمانست مؤمن باشد چو اعتقادش آنست

وحده لاشريك له (٢) ، وهو حى ، عالـم ، قادر ، مريد ، سميع ، بصير ، متكلم ، لا ندله ، ولا ضدله ، ولا جنس له ، ولا فصل له ، ولا حدله ، ولا اشارة اليه ، الا بصريح العرفان العقلى ، **وهو الاول والآخر والظاهـر والباطن وهو بكل شيى عليم** (٣) .

---

١ - ج : ندارد . ٢ - ى : عين ، ج : من .

---

(١) - سورة ١٢ آية ١٧ : وتو مارا باور ندارى.

(٢) - سورة ٦ آية ١٦٣ : اورا شريكى نيست .

(٣) - سورة ٥٧ آية ٣ .

بیت

دانسته‌ام خدای تعالی که او یکی است
ذات و صفات او به‌کمال است و بردوام
حی[۱] است[۲] لایزال و قدیم است[۳] لم یزل
ما بنده‌ایم و خالق ما اوست والسلام

و ایمان به ملایکه اعتقاد است برآن، که ملایکه عباد‌الله اند، **لایعصون‌الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون** (۱).

بیت

بندهٔ فرمان و حق را بنده‌اند روز و شب دربندگی‌پاینده‌اند

وایمان به‌کتب، تصدیق‌مجموع کلام[۴] است، وکتب‌منزل[۵] صدوچهار است، ده صحایف نازل شده[۶] برآدم، و پنجاه برشیث، و سی براخنوخ[۷] یعنی‌ادریس، و ده برابراهیم، وتورات برموسی، و انجیل برعیسی، و زبور برداود، و قرآن برخاتم انبیا محمدمصطفی ـ صلی‌الله علیه‌وعلیهم اجمعین.

و ایمان به روز آخر، یعنی اعتقاد به قیامت و جزا و حشر و نشر ومیزان وحساب وصراط و بهشت و دوزخ، وبدان‌که حلال را حساب‌است و حرام را عذاب، و اعتقاد کنی که خیر و شر به تقدیر الله تعالی است.

مصراع: ولی ازکفر و شر راضی نباشد.

۱ ـ ی: حق. ۲و۳ ـ ج: واو +. ۴ ـ ج: کمال. ۵ ـ ج: منزله.
۶ ـ ج: شد. ۷ ـ ب: اخنوع.

(۱) ـ سورهٔ ۶۶ آیهٔ ۶: آنچه خدا ایشان را امر کند نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که امر شود می‌کنند.

بیت

به خدا و ملایکه به کتاب — به‌رسولان‌و روزحشروحساب
دارم ایمان به خیر و شر هردو — که[۱] به تقدیر او بود دریاب

و ایمان نزد کرامیه عبارت است از گفتن : اشهد ان لا اله الاالله ، و اشهد ان محمد رسول‌الله ، لقوله[۲] صلی‌الله علیه‌وآله : امرت ان‌اقاتل‌الناس حتی یشهدوا ان لا اله الاالله ، و ان محمد رسول الله ، و یقیموا الصلوة ، ویوتوا الزکوة ، فاذا فعلوا ذالك ، اعصموا منی ، دمائهم[۴] و اموالهم ، الا بحق‌الاسلام ، و حسابهم علی‌الله ـ عزوجل .

و بعضی بر آنند که گفتن کلمهٔ توحید ایمان‌است[۴]. عن‌معاذ ـ رضی‌الله‌عنه ـ قال[۵] : قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله : من کان آخر کلامه لا اله الاالله دخل الجنة .

و گفته‌اند که کلمهٔ توحید ایمان است به شرط تصدیق دل[۶]. قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وآله : ما من احد یشهد ان لا اله الاالله ، وان محمد رسول‌الله صدقا من قلبه ، الآخر ، مدالله علی‌النار ـ رواه معاذ .

و ارکان ایمان نزد امام شافعی تصدیق‌جنان‌است، و اقرار به‌لسان، وعمل به ارکان ، و جمعی از سلف براین قول قایل‌اند ، و امام[۷] ابوحنیفه تصدیق و اقرار را از ارکان ایمان میدارد ، و عمل از حقوق ایمان[۸] ، نه از ارکان[۹] .

---

۱ ـ ج : هم . ۲ ـ ج : ـ . ۳ ـ ج،و،ی : وماهم . ٤ ـ ی : واو+ .
۵ ـ ی : ـ . ٦ ـ ج : و . ۷ ـ ج : اعظم + . ۸ ـ ی : است+ .
۹ ـ ی : ایمان .

ومتأخرین متفق اند که ایمان اذعان جنان است، والاذعان عزم القلب، والعزم جزم الارادة بعدالتردد ، لان من صدق بالله و رسوله ، و مات قبل اشتغاله بالطاعة ، مات مؤمنا بالاجماع .

و نزد معتزله اصول ایمان پنج است : توحید ، و عدل ، و اقرار به نبوت انبیا ، و اقرار به وعدو وعید ، و قیام به امرمعروف ونهی ازمنکر.

و نزد امامیه ایمان[1] تصدیق است به وحدانیت الله تعالی. وعدل در[2] افعال حق جل و علا ، و تصدیق به نبوت انبیا ، و به امامت ائمهٔ « معصوم ، و معاد »[3] .

فصل ـ اگرمصدقی تصدیق کند وحدانیت الله تعالی ، و[4] رسالت رسل، و مهلت نشد ، که[5] اقرار کند ، عندالله مؤمن باشد ، واگرمهلت شد ، و اقرار نکرد ، مؤمن بود عندالله ، و فاسق بود عندنا ، به ترك ذکر ، زیرا که ایمان متحقق نشود ، عندالناس ، به غیر اقرار . وگفته اند که اقرار ازبرای[6] اجرای احکام است ، و دال برتصدیق قلبی ، و دال غیرمدلول . فافهم .

فصل ـ نزد اهل[7] سنت وجماعت مؤمن به فسق ازایمان خارج نشود .

مصراع : گرچه کامل نماندش ایمان ه

اما معتزله گفته اند که خارج شود[8] ازایمان ، و داخل نشود درکفر ، یعنی مرتکب کبیره ، نه مؤمن است و نه کافر، وهو منزلة بین المنزلتین[9] . اما خوارج برآنند، که مرتکب صغیره و کبیره کافراست[10]. لاجرم خارجی مسلمان کم توان یافت .

---

۱ ـ ج : ـ .
۲ ـ ج : و .
۳ ـ ج : معصومین .
٤ ـ ی : به+ .
۵ ـ ج : ـ .
٦ ـ ی: زیرلبی+ .
۷ ـ ی : اصحاب .
۸ ـ ج : است .
۹ ـ ج : المنزلین .
۱۰ ـ ج : نیست .

فصل - ایمان نزد امام شافعی - رحمة‌الله علیه - یزید وینقص ، اعنی یزید بالطاعة ، و ینقص بالمعصیة ، و عندالامام ابوجعفر - رحمة الله علیه [۱] - لایزید ولا ینقص ، اعنی بالذات .

بیت

ذات تصدیق بیش و کم نشود　　به‌صفت بیش و کم تواند بود
نظری کرده‌اند اهل نظر　　آن‌چنان گفت‌واین‌چنین‌فرمود

و گفته‌اند که [۲] ایمان زیادت نشود ، الا [۳] به انضمام طاعات [۴] ، و ناقص نگردد [۵] الا [۶] به ارتکاب معاصی. بلکه زیادتی ایمان ازحیثیت‌تجدد امثال تواند بود ، زیراکه ایمان تصدیق عبد است به دل ، به مجموع ماجاء به النبی - ﷺ - وهو والعرض ، العرض لایبقی زمانین . لاجرم بقا به تجدد امثال بود ، چون سایر اعراض .

و گفته‌اند که زیادتی ، از حیثیت ثمره ، و اشراق نور ایمان‌است . قال الله تعالی : **افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه** (۱) . یا گویند : ایمان‌الرسل - علیهم‌السلام - لایزید ولا ینقص ، و ایمان‌الصحابة یزید بالتفضیل ولاینقص ، و ایمان سایرالامة [۷] یزید بالطاعة ، وینقص‌بالمعصیة .

و امام - رضی‌الله عنه [۸] - درعالم و متعلم فرموده که تصدیق کرده‌ایم وحدانیت الله‌تعالی [۹] و ربوبیت‌اورا ، همچنانکه تصدیق کرده‌اند ، انبیا ورسل - صلوات‌الله علیهم اجمعین .

۱ - ج : ابوحنیفة - رضی‌الله عنه .　۲ - ی : - .　۳ - ج : و .
۴ - ج : طاعت .　۵ - ی : نشود .　۶ - ج : - .　۷ - ی : الائمة .
۸ - ی : - :　۹ - بجز ج دیگر نسخه‌ها : را + .

(۱) - سورهٔ ۳۹ آیهٔ ۲۳ : آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشادگی داد ، پس او است برنوری از پروردگارش .

فصل - نزد اصحاب امام شافعی ، صحیح است که مؤمن گوید : انا مؤمن انشاءالله ، و نزد بعضی‌ازعلماء حنیفیه استثنا اینجا صحیح نیست[۱] .

بیت

گر ترا شك است[۲] در ایمان خود بنده را شك نیست درایمان‌خویش

اما ایمان معتبر ، منجی درآخرت ، موقوف است ، بربقاء ایمان تا نفس آخرین ، و ولی را خوف خانمت[۳] است .

مصراع : حال[٤] او جز خدا نمی‌داند .

لاجرم تفویض کند ، به مشیت الله‌تعالی ، وگوید انا مؤمن انشاءالله .

دیگر بقاء ایمان عارض ایمان بود ، و شك در عارض ، مستلزم شك نباشد درمعروض . و روایت‌است که امام اعظم فرموده : الآن انا مؤمن حقا عندی[٥] ، ومؤمن عندالله انشاءالله ، و لفظ انشاءالله ازبرای تبرك‌وتواضع استعمال کرده‌اند ، کما قال بریدة[٦] : کان رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله - یعلمهم اذ اخرجوا الی‌المقابر : السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ، و انا انشاءالله بکم لاحقون ، سأل[۷] الله لنا و لکم العافیة .

بیت

مؤمنی گر هست ایمانت تمام عاقبت محمود بادا والسلام

فصل - ایمان مقلد صحیح است نزد اهل سنت و جماعت ، خلافاً للمعتزلة ، و تقلید قبول‌کردن امری است به غیر دلیل ، یعنی اعتقادی جازم ، مطابق غیرموجب ، و مصدق مقلد ، مؤمن است به تصدیق ، و عاصی به ترك نظر و استدلال ، و عندالمعتزلة لیس بمؤمن ولا کافر.

۱- ج : است . ۲ - نسخه‌ها : هست . ۳ - ی : خاتم . ٤ - ج : - .

۵- ج : عبدی . ٦ - ی : بریده . ۷ - ج : فسأل .

فصل - ایمان غیر اسلام است نزد امام شافعی ، لقوله تعالی : **قالت الاعراب آمنا ، قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا** (۱) . اثبات اسلام فرمود ، ونفی ایمان ، وحدیث جبرئیل - علیه السلام - فانه سئل النبی - صلی الله علیه و آله - عن الایمان ، فقال : ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله ، والیوم الآخر ، و تؤمن بالقدر[۱] خیره و شره ، من الله . فقال : صدقت . قال : فاخبرنی عن الاسلام . فقال[۲] : الاسلام[۳] ان تشهد : لا اله الاالله ، وان محمدرسول‌الله ، و تقیموا الصلوة ، و توتی الزکوة ، و تصوم رمضان ، و تحج البیت ، ان استطعت الیه سبیلا ، قال صدقت .

و دانسته‌ای که اصل اسلام استسلام است و اصل ایمان تصدیق .

دوبیتی

آن یکی انقیاد خوانندش ... وین یکی[۴] اعتقاد دانندش
آن یکی ظاهر این[۴] یکی[۵] باطن ... خوش بود گر بهم رسانندش

و چون اسلام به معنی استسلام گیرند ، هر مؤمنی مسلمانی باشد[۶] ، اما لازم نیست که هرمسلمانی مؤمنی بود ، و علماء حنیفیه فرموده‌اند که : اسلام وایمان ازاسماء مترادفه‌اند ، همچنان‌که قعود وجلوس. قال الله‌تعالی: **و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه** (۲) .

۱ - ی : قدر . ۲ - ی : قال . ۳ - ی : - .
۴ - ج : آن . ۵ - ی : بود . ۶ - ی : بود .

(۱) - سورهٔ ۴۹ آیهٔ ۱۴ : بادیه نشینان گفتند که گرویدیم ، بگو ایمان نیاورده‌اید اما بگوئید که اسلام آورده‌ایم .

(۲) - سورهٔ ۳ آیهٔ ۷۹ : هرکه بجز اسلام دینی را بجوید هرگز از او پذیرفته نشود .

اگراسلام غیرایمان بودی حق‌تعالی قبول نفرمودی ، وقال‌الله تعالی : **و وصی بها ابراهیم ، بنیه و یعقوب ، یا نبی ان‌الله اصطفی لکم الدین ، فلاتموتن الا وانتم مسلمون** (۱) . ای منقا دون[۱] الیه ، و جاء الدین بالالف والام للتعریف ، فهودین‌معلوم ، وهوقوله‌تعالی : **ان‌الدین‌عند الله‌الاسلام**(۲).

بیت

اگر به ظاهر و باطن ترا بود اسلام تو مؤمنی و مسلمان کاملی و سلام

و آداب سلوك در خدمت ملوك نزد نعمت‌الله ، یـا قیام بدن است به وظایف احکـام ، و هوالاسلام ، یا قیـام دل است به وظایف استسلام ، وهوالایمان ، یا قیام روح‌است به‌مشاهدهٔ ملك علام ، وهوالاحسان.چنانکه رسول‌خدا ـ صلی‌الله علیه و آله ـ فرمود : **الاحسان ان تعبدالله‌کانك تراه ،** یعنی عابد درحال عبودیت باید که معبود را مشاهده فرماید .

مصراع : یعنی به صفات حضرتش را بیند :

کانك تراه . لاحقیقة فان لم تکن تراه فانه یراك ، یا قایـم باش به عبودیت به آن که خدای تو[۲] ترا می‌بیند ، و[۳] در اول مریدی و محجوب به ارادت‌خود ودرثانی مراد . والمرید لایکون الاموجودا ، والمراد لایکون الا معدوما . « والسلام علی من اتبع الهدی »[٤] .

---

۱ ـ ب : نقادون . ۲ ـ ج : ـ . ۳ ـ ج : نه + . ٤ ـ ی : تمت‌الرسالة .

---

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۲٦ : وبآن ابراهیم پسرانش و یعقوب‌را وصیت‌کرد ، ای‌پسران‌من بدرستی‌که خدا برای شما دین را برگزید پس نباید بمیرید مگر مسلمان باشید .
(۲) سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۷ : بدرستی‌که دین نزد خدا اسلام است :

فی تحقیق الایمان

(۹)

بسم الله الرحمن الرحیم [1]

الحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد و آله [2] - یا اخی - ایدك‌الله بروح‌القدس-معلوم فرموده باشی که بنّا چون بنای بیتی کند اول زمینی‌اختیار فرماید [3]، بعد از آن به‌آلات و ادوات چهار دیواری برآورد، آنگاه سقفی بر آن نهد.

بیت

باشد آن تکیه‌گاه درویشان	خانه‌ای چون سراچهٔ ایشان

واگر طینین(۱) [4] گردانند ومجصص(۲) سازند، و منقش کنند.

مصراع : قصر سلطان ممالك باشد آن.

و بنّای حقیقی که معمارعالم است، و سید اولاد آدم صلی‌الله علیه وآله وسلم [5].

مصراع : خانهٔ دین ما بنا فرمود.

وفرمود: **بنی‌الاسلام علی خمس**، و زمین خانهٔ اسلام ایمان‌است.

مصراع : ور زمین نیست خانه ویران است:

---

۱ - الف: و به نستعین + .	۲ - ح،ج،و: - .	۳ - الف، ب: کند.
۴ - الف: طینی.	۵ - ج: علیه‌السلام.

---

(۱) - گلی.	(۲) - گچ اندود شده.

قالت الاعراب آمنا قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا (۱)، و ایمان نزد متأخرین تصدیق است یعنی تصدیق الرسول بالقلب فیما علم ضرورة مجیئه به[۱] علیه السلام ، و تصدیق واحد ، و به قوت و ضعف متفاوت .

بیت

به دل تصدیق اگر داری بدان تصدیق ثابت باش

به تحقیق این سخن بشنو دراین تحقیق ثابت باش

وجدار اول خانهٔ دین شهادت : **ان لااله الاالله وان محمدا رسول‌الله** و ثانی : **و اقام الصلوة** (۲) ، و ثالث : **وایتاء الزکوة** (۳) ، و رابع : **صوم رمضان** ، و سقف این بیت : **و حج البیت من استطاع الیه سبیلا** (۴) .

مصراع : این چنین خانه چون تمام شود .

و من دخله کان آمنا (۵) ، واگر به محبت طینین[۲] شود و به تخلق مجصص گردد[۳] و به تحقق منقش :

بیت

بارگاه سرای آن شاه است — خلوت خاص نعمت‌الله است

و اسلام به هیأت اجتماع ارکان خمسه و مرتبهٔ ستهٔ کامله دارد . فافهم ، تم[۴] والحمدلله والمنة[۵] .

---

۱ ـ ج : عمه ب بحبدله . ۲ ـ الف : طینی . ۳ ـ بجز ، ج : ـ .
۴ ـ ج : تمت . ۵ ـ ج : والشکر لنعمةالله علینا + .

---

(۱) ـ سورهٔ ۴۹ آیهٔ ۱۴ : بادیه نشینان گفتند که ایمان آوردیم ، بگو ایمان نیاورده‌اید ، اما بگوئید که اسلام آورده‌ایم .
(۲و۳) ـ : سورهٔ ۲۴ آیهٔ ۳۷ و سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۷۳ .
(۴) ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱ . (۵) ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۹۱ .

بخش دوم

در تحقیق معنی ولایت[1]

(۱۰)

---

۱ ـ الف : رساله در تحقیق ولایت ـ ب : رسالة بیان حقیقة المحمدیة (ص)

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين [1]

هوالاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیی علیم (۱) .

بیت

عارفانه سخن بجان بشنو گفتهٔ عارفان چنان بشنو

باطن ولایت مشتمل وحدت حقیقیه است ، که آن غیب مطلق است : اما کثرت علمیه حضرت اعیان ثابته است ، و همیشه ظاهر پوشیده به کثرت است ، و اعیان ثابته صور اسماء الهیه‌اند درحضرت علمیه ، و ظهور اسماء و صفات الهیـه از حیثیت خصوصیات موجبهٔ تعدد اسماء است ، و هر اسمی او را صورتی[2] مخصوصه .

هر آینـه اعیان ممکنات متکثر باشند به‌کثرت معنویـه ، و هر اسمی طالب ظهور و سلطنت و احکام خوداند ، لاجرم نزاع و خصومت در اعیان خارجیه حاصل می‌شود ، وبعضی اسماء متقاربه‌اند وبعضی متقابله ، و اعیان محتجب‌اند[3] از اسم الظاهر درغبر ، وازبرای رفع[4] نزاع حاکم مطلق‌وحکیم بحق حکم فرمود که: حاکم عادل میان ایشان تحکم فرماید ، ازبرای‌نظام دنیا و آخرت .

---

۱ ـ الف : ـ . ۲ ـ الف : صورت . ۳ـ ب : مستحجب . ٤ ـ و: دفع .

---

(۱) ـ سورهٔ ۵۷ آیهٔ ۳ .

و تحکم این حاکم به رب او است ، و رب او رب الارباب ، و به عدالت هراسمی‌را به‌کمال می‌رساند ظاهراً وباطناً ، واو نبی‌حقیقی‌است، و قطب ازلی و ابدی ، اولاً وآخراً و ظاهراً و باطناً ، یعنی‌حقیقت محمدیه صلی‌الله علیه وآله وسلم . چنانکه اشارت فرموده بقوله[1] ﷺ :

کنت نبیا و آدم بین‌الماء والطین ای بین‌العلم والجسم .

این‌مرتبه خاصهٔ سلطان انبیاء است اما حکم میان مظاهر به‌غیر اسماء مرتبهٔ نبیی‌است که حاصل‌باشد اورا نبوت ازنیابت نبی‌حقیقی ، ومبعوث باشد به امرحق به‌خلق ، تاتصویرحق[2] کند درعقول خلق ، و ارشاد فرماید به‌کمالی که مقدراست خلایق‌را درحضرت علمیهٔ الهیه ، به اقتضای استعدادات اعیان ثابتهٔ ایشان ، و تصرف انبیاء ـ علیهم السلام ـ درمظاهر اسماء بود ، و نبی حقیقی متصرف دراسماء و مظاهر اسماء . و نبوت مختصه به ظاهر .

و انبیاء شریك‌اند در دعوت. و هدایت و تصرف در خلق ، و تمیز درمیان انبیاء درمرتبه‌بود ، به‌حسب حیطهٔ تامه ، چون اولوالعزم ـ صلوات‌الله علیهم‌اجمعین‌ـ وغیرتامه چون انبیاء بنی‌اسرائیل ، ونبوت دایره‌ای‌است تامه، مشتمله بردوایر متناهیهٔ متفاوته درحیطهٔ ولایت .

شعر

در مراتب نگر نکو دریاب منصب هریکی به او دریاب
سخن از زلف صورتش بشنو آن معانی تو مو بمو دریاب

تأیید وقوت وقدرت وتصرف وعلوم که‌ظاهرازحق‌استفاضه‌می کند، به وسیله باطن بود ، وباطن مقام ولایت ، و ولی به‌معنی قریب وحبیب‌است، و باطن نبوت ولایت ، و ولایت منقسم به عامه و خاصه .

---

۱ ـ الف: ـ . ۲ ـ اصل نسخه‌ها : خلق .

اما ولایت عامه مشتمل براهل ایمان ، به حسب مرتبهٔ هرمؤمنی ، کما قال‌الله تعالی : **الله ولی الذین آمنوا** (۱) ، الآیة .

بیت

هر که مؤمن بود ولی باشد تابع حضرت علی باشد

وولایت خاصه ، خاصهٔ سالکان کامل وعارفان واصل است ، وخاصه عبارت‌است از فنای سالك درحق ، و ولی فانی‌است در حق و باقی به حق ، ومراد به این فنا ، فنای‌جهت بشریت‌است درربانیت ، وهربنده را جهتی‌است ازحضرت الهیه ، چنانکه فرمود : **ولکل وجهة هو مولیها** (۲) ، الآیة .

و بنده پیش‌از انصاف‌او به ولایت ، مبدء افعال وصفات‌خود بود ، ازحیثیت جهت بشریت ،و بعداز اتصاف به‌مقام ولایت ، مبدء افعال وصفات حق‌است ، ازحیثیت جهت الهیت . کما قال جل ذکره : **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه ، فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به** ، الحدیث .

و سلطنت این ولایت ولی را حاصل نشود الا بتوجه تام به جناب[۱] حق مطلق ـ سبحانه ـ تاجهت حقیه غلبه کند برجهت خلقیه .

بیت

چو آفتاب برآید ستاره ننماید کدام ذره درآن‌حال‌درحساب آید

و توجه تامهٔ کامله به محبت ذاتیه تواند بود که پوشیده است در عین ثابته و ظهور آن توجه به اجتناب از غیر .

---

۱ ـ الف ، ب : جانب .

---

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیه ۲۵۸ : دوست آنان که گرویدند خدا است .

(۲) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۴۳ .

قطعة

محبت مرکب است و زاد تقوی　　به این مرکب نشین و زاد بردار
چو مردان بر سر دار فنا شو　　که در دار بقا گردی تو سردار
فنا شو تا بقا یابی ز باقی　　سخن از نعمت‌الله یاد می‌دار

و به این فنا سالك متعین شود به تعینات حقانیه وصفات ربانیه .

بیت

گر شوی فانی زخود باقی شوی　　مدتی رندی کنی ساقی شوی

چون ولی متعین شود به تعینات حقانیه ، آن تعین مطلقا از وی زایل نباشد ، و به مقتضای: **لانبی بعدی** ،

بیت

نبوت ختم شد برحضرت او　　چنین فرمود مارا حضرت او

وولایت باطن‌نبوت‌است وشامل انبیاء و اولیاء، «وانبیاء و اولیاء»[۱]ـ علیهم‌السلام ـ فانی‌اند درحضرت حق و باقی به حق .

بیت

محرم اسرار سلطان دانمش　　سید و بنده سزد گر خوانمش

و نزد اهل‌الله این‌اختصاص‌الهی‌است غیرکسبی، بلکه جمیع مقامات اختصاصیه عطائیهٔ غیرکسبیه‌است ، وحاصل عین‌ثابتهٔ ولی‌است ازفیض‌اقدس، و ظهورآن به تدریج به حصول شرایط و اسباب ، و اول ولایت سفر است از خلق به حق ، به ازالت تعینات خلقیه ازمظاهر و اغیار ، و خلاص[۲] ازقیود و استار ، و عبور ازمنازل و مقامات و حصول برمراتب و درجات .

---

۱ ـ الف : ـ .　　۲ ـ ب : خلوص .

و به‌علم یقینی و کشف شهودی سالک را این مقام حاصل نشود، زیرا که این مقام موجب فنای شاهد است درمشهود ، و محو عابد درمعبود ، و عارفی که به‌قوت استعداد مشاهد[1] اسرار غیب بود و متصف به‌صفات حمیده و اخلاق مرضیه ، غیرسالك طریق حق است به فنای افعال و صفات و ذات .

بیت

این ولی واصل است تا دانی شاید ار واصلش همی‌خوانی

عارف مستعد غیر واصل است ، درحقیقت به حجاب علم و شهود محجوب است ، واصحاب طریقت مقامات کلیه‌را قسمت فرموده‌اند به علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین. وعلم‌الیقین تصور مطلوب است چنانکه مطلوب است ، و عین‌الیقین شهود محبوب است چنانکه او است ، وحق‌الیقین فناء درحق و بقاء به حق ، به طریق حال ، نه به علم و شهود فقط .

وکمال ولایت‌را نهایت نیست ، ومراتب اولیا غیرمتناهیه ، و رسل جامع مراتب ولایت و نبوت و رسالت‌اند ، و انبیاء جامع مراتب ولایت و نبوت ، و هر رسولی نبی‌است و هر نبی ولی . اما مرتبهٔ نبوت نبی فوق مرتبهٔ رسالت رسول‌است ، و مرتبهٔ ولایت نبی فوق مرتبهٔ نبوت او . فافهم .

بیت

سخن عارفان نکو دریاب صبر کن یك‌زمان دمی‌مشتاب[2]

ولایت عامه شاملهٔ انبیاء و اولیاء است ، وولایت انبیاء عام‌است ، و ولی‌چون‌فانی‌شود درحق‌اطلاع یابد برحقایق ومعارف‌الهیه ، اما اورا نبی نخوانند ، و انبیاء عام را نبی نگویند زیرا که نبوت تشریع منقطع است .

۱ ـ ب : شاهد . ۲ ـ ب : نکو دریاب .

بیت

نبوت به ختم رسل ختم شد کمالات اجزا به‌کل ختم شد

اما اخبار ازمعارف ربانیه و اسما و صفات الهیه غیرمنقطعه .

بیت

در دنیی و آخرت چنین است میراث من از نبی همین است

کما قال ـ صلی‌الله علیه وآله : **العلماء ورثة‌الانبیاء** ، و قال ﷺ : **نحن معاشرالانبیاء لانرث ولانورث** ، و اولیاء ورثهٔ بواطن انبیاءاند و علماء ورثهٔ ظواهر انبیاء ، و ولی کامل مجتهد ورثهٔ جمع .

بیت

خوش امامی که عارفان دارند مجتهدی ولی چنان دارند

مراد به علم ، علم وراثت است نه علمِ دراست ، علم کشفی است نه علم کسبی .

بیت

علم کشفی آفتاب و علم کسبی چون قمر

کون جامع را به بین و جامع هردو نگر

و رسل جامع مراتب ثلاثه‌اند ، و مرتبهٔ رسالت و نبوت متناهیه ، اما مرتبهٔ ولایت ابدا باقیه ، ونبوت نعت مخلوق‌است ، وولایت‌صفت‌خالق. الولی اسمی‌است از اسماءالله ، و اطلاق کنند برعبدی که فانی باشد از خود درحق و باقی به حق :

دوبیتی

هر که فانی شود بقا یابد خوش بقائی از آن فنا یابد

چون ز ذات‌وصفت‌شود فانی صفت و ذات از خدا یابد

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌و آله : **لودلیتم بحبل لهبط علی‌الله .**

دوبیتی

این سخن از ولایت او فرمود — هرچه فرمود او نکو فرمود
در بیان بدیع آن بنگر — این معانی بدان‌که چو فرمود

یعنی در سلسلهٔ حاجت ، اعیان عالم متناهی شوند به اعیان ثابته ، و اعیان ثابته به‌اسماء الهیه ، و اسماء الهیه به اسم اعظم ، و اسم اعظم عین مسمی است . **فمنه بدأ و الیه یعود** [۱] .

---

۱ ـ الف ، و : تمت‌الرسالة ، والحمدلله والمنة + .

مراتب[1]

(۱۱)

---

۱ - ج : رسالهٔ ولایت و نبوت .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

الحمد لولی الحمد[2]، والسلام علی صاحب لوای الحمد[3] صلی الله علیه و آله[4].

قال امام الاولیاء - علیه السلام - : **الولایة احاطة بکل شیی** و[5] قیل: **الولایة هی فلك المحیط العام**[6]. وولایت یا عامه است یا خاصه. اما ولی به ولایت عامه:

شعر

مؤمنان سربسر ولی باشند　　　تابع حضرت علی باشند[7]

وولی به ولایت خاصه: **الولی فان فی الحق و باق بالحق**. و[8] این مرتبه سالك را حاصل شود به فنای الفناء فی الله احدیت ذاتیه، و به بقاء البقاء بالله احدیت اسمائیه.

وولی درمرتبهٔ بقاء بعد از فناء اطلاع یابد به معارف وحقایق الهیه.

مرتبه - به مقتضای حدیث نبینا - صلی الله علیه و آله[9] - که فرمود: **لانبی بعدی**، نبوت تشریع[10] و رسالت منقطع شده، و ولایت باقیه.

و این حدیث پشت[11] اولیا را شکسته، زیرا که بندهٔ فقیر تمام خواهد که عبادت کاملهٔ تامه از او در وجود آید، لاجرم اجتناب نماید از دعوی

---

۱ - ج: و به نستعین + ، و به ثقتی.　۲ - و: والصلوة.
۳- ه: المحمد(ص) + .　۴- ج: - .　۵ - و: او.　۶ - ه: العالم.
۷ - ج: این مصراع را ندارد.　۸ - و: - .　۹ - ج: - .
۱۰ - ج: تشریعی.　۱۱ - و، ه: دل.

مشارکت ، به اسمی از اسماءِالله با حضرت الله تعالی . و **اتصاف اولیاءالله** به اسماءِالله مقتضی ذوات ممکن‌الوجود نیست ، بلکه عرضی‌است[1] ، حاصل می‌شود درحالت فناءِ بنده درحق .

مرتبه ـ ارادت این‌طایفه آن است ، که ظاهر شوند چنانکه اقتضای ذوات‌ایشان‌است ، ومرتبهٔ عباد عبادت، وعبدالله قطب عباد، ونبوت‌و رسالت مختص به عباد .

وولی اسمی‌است از اسماءِالله تعالی ، کما قال‌الله تعالی: **الله ولی الذین آمنوا** (۱) ، وقال تعالی[2] : **وهو الولی الحمید** (۲) ، واین‌اسم با ولی باقی‌است دردنیا و آخرت . هر آینه ولی را ذوق عبودیت‌کامله حاصل نشود ، و مرتبهٔ عبودیت تامه خاصهٔ انبیا است ـ علیهم‌السلام .

مرتبه ـ نبوت تشریع [3] به حکم: **لانبی بعدی** ، منقطعه ، اما نبوت عامه ، یعنی‌اخبار ازمعارف اسماءِ الهیه ، باقیه به‌عنایت و رحمت‌الهیه‌درحق امت‌مرحومهٔ محمدیه ـ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ـو انباء عام‌را نبوت‌نگویند، و ولی‌را به‌اخبار ازمعارف‌ربانی نبی نخوانند. ومجتهدان وارث‌انبیاءاند‌ـعلیهم‌السلام‌ـ کما قال نبینا ـ صلی‌الله علیه و آله [4] : **العلماء ورثة الانبیاء** ، و میراث انبیا دفاین‌وخزاین‌اخراویه‌است نه‌اموال دنیاویه . کما قال ﷺ : **نحن‌معاشرالانبیاء لا نرث ولا نورث** .

و اولیا وارث بواطن انبیا ـعلیهم‌السلام‌ـاند ، وعلما وارث‌ظواهر.

و بعضی اولیاءِ کامل مکمل ، ورثهٔ بواطن و ظواهر .

---

۱ ــ ج : که .　　۲ ــ ج : ــ .　　۳ ــ ج ، ه : تشریعی .　　۴ ــ ج : ــ .

---

(۱) ــ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۵۸ .　　(۲) ــ سورهٔ ۳۲ آیهٔ ۲۷ .

بیت

گر شیخ کامل است و مکمل بر آن بود سلطان اولیـا بریاران چنان بود

مرتبه ـ اگر نبی ﷺ تکلم فرماید به کلامی خارج از تشریع ،

بیت

از ولایت بود چنان دریاب آن معانی ازین بیان دریاب

کما قال رسول‌الله ـ صلی الله علیه و آله[۱]: **لودلیتم بحبل لهبط علی الله.** و افشاء اسرار الهیه ازمقام ولایت بود ، نه از مقام نبوت .

و ولایت جهت حقانیه است ، و نبوت جهت ملکیه ، و رسالت جهت خلقیه به ارسال « کلام ربانیه »[۲] ، وگفته‌اند : **الولایة اعلی من النبوة** ، یعنی ولایت نبی[۳] اعلی است از نبوت نبی .

وهررسولی نبی‌است ، وهر نبی ولی[٤] «وولی‌رسول» [٥] جامع مراتب ثلاثه . از وجهی که باحق دارد ولی‌است ، و از وجهی که با ملك دارد نبی ، واز وجهی که باخلق دارد ، به ارسال رسالت ، رسول . هرآینه رسول از وجهی که ولی‌است اعلی باشد ، از وجهی که نبی است اعلی بود از وجهی که رسول‌است . و با سه وجه اعلی که با دو ، و با دو اکمل که بایکی ، وولی مجرد ابدا تابع است[٦] و نبی متبوع .

بیت

ابدا تابعیم و او متبوع نزد شارع چنین بود مشروع

ومرجع نبی ورسول[۷] به ولایت‌است ، زیراکه نبی ورسول به‌ولایت

---

۱ ـ ج : ـ . ۲ ـ ج ، ح : ـ . ۳ ـ الف ، و : ولی . ٤ ـ و : ـ .
٥ ـ ح : رسولی+ . ٦ ـ ج ،و : ـ . ۷ ـ ح : ولی .

عالم‌اند به‌علم یقینی ازشهود ذاتی، واطلاق‌اسم ولی ، به‌ولایت‌خاصه‌برخلق، به حسب تخلق بود به اخلاق الهیه . و حصول این مرتبه ، بعد از فنای افعال و صفات بنده بود ، درافعال و صفات حق ، و تحقق به ذات .

ازاین‌جهت گفته‌ایم : ولایت تخلق‌است به اسما و صفات ، وتحقق به‌ذات ، وتعلق به بقاء بعداز فنا . و ولایة النبی اعلی من نبوته ، ونبوةالرسول اعلی من رسالته. و نبی ازآن‌رو که ولی‌است به‌حقایق الهیه ، مشاهدهٔ ظهور حق می‌کند درجمیع مراتب .

بیت

در جمله مراتبش توان دید   آنکس[1] که بدید آن‌چنان دید

ومراتب‌الهیه اصلیه ، ومراتب‌خلقیه‌ظهوراحکام مراتب‌الهیه . فافهم .

مرتبه ـ انبیا ـ علیهم‌السلام ـ مظاهرامهات‌اسماء حق‌اند. واین‌اسماء داخله در اسم اعظم . و مظهر اسم اعظم حقیقت محمدیه . هرآینه امت مرحومهٔ حضرت او ـ صلی‌الله علیه وآله ـ خیرامم باشند .

بیت

سید ما سید هردو سرا   امت او اولیاء و انبیاء

مرتبه ـ قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله : **کنت نبیا و آدم بین‌الماء والطین** ، ای بین‌العلم والجسم . اول انبیاء است و نبوت او ﷺ نبوت ذاتیهٔ دایمهٔ غیر منصرفه .

مصراع : آن تعین[2] که اول همه اوست :

---

۱ ـ ج : هرکس .   ۲ ـ ج : حقیقت .

و به حکـم : **ما کان محمدابااحد من رجالکم ولکن رسول‌الله و خاتم النبیین** (۱) ، ختم مراتب نبوت و رسالت به حضرت او شد .

بیت

اول و آخر است می‌دانم ظاهرو باطنش[1] همی‌خوانم

مرتبه ـ ولایت باطن‌نبوت‌است وغیرمنقطعه ، واین‌مرتبه ظاهرمی‌شود در اولیا ، به حسب استعدادات .

بیت

در ولایت والی مطلق حبیب زان ولایت هر ولیی با نصیب

مرتبه ـ دایرهٔ ولایت ، به نقاط وجود اولیا در دور است ، تا برسد به نقطهٔ اخیره[2] ، یعنی خاتم اولیا که متمم دایرهٔ ولایت است . و همچنانکه ختم[3] انبیا ﷺ فرمـود : **کنت نبیا وآدم بین‌الماء والطین** ، ختم[4] اولیـا[5] فرماید: **کنت‌ولیاوآدم بین‌الماء والطین** ، خاتم‌انبیا فرمود[6] : **لانبی بعدی**، خاتم اولیا بگوید: لاولی‌بعدی . وهرولیی از اولیا حصه‌ای دارد ازولایت ، و خاتم اولیا جامع جمیع مراتب ولایت[7] باشد .

بیت

مانندهٔ او نیست ولیی به ولایت مجموعهٔ مجموع‌کمالات ولایت

مرتبه ـ نبوت و رسالت‌ازصفات‌کونیهٔ زمانیه‌اند ، ومنقطع به‌انقطاع

۱ـبجزح : دیگرنسخه‌ها باطن‌وظاهرش. ۲ـ ج : آخریه. ۳و۴ـ ج،الف : خاتم.
۵ ـ و : نیز + . ۶ ـ ج : گفت . ۷ ـ ج : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۳۳ آیهٔ ۴۰ .

زمان نبوت و رسالت. وولایت صفت الهیه ازلاوابدا. **وهوالولی الحمید**(۱).
و ولایت الهیه مطلقه.

بیت

از ازل تا ابد ولی والی‌است بندهٔ این ولی ما عالی است

مرتبه- نبوت ورسالت منقسم‌اند بردو قسم: قسمی متعلق‌است به‌تشریع، واین قسم منقطع، زیراکه ختم سبب او غایت[1] کمال‌است، و زیادت برکمال نقصان، وقسمی غیرمنقطع[2]، واین ازعنایت الهی‌است، وآن[3] اخبار است، از اسماء وصفات الهی، و انوار کشفیه و اسرار غیبیه. وختم ولایت عامه تابع شرع محمدیه بود.

بیت

عیسی مریم است تا دانی آنکه ختم ولایتش خوانی

مرتبه - روح مطهر[4] محمدی‌را مظاهراست درعالم و اکمل مظاهر[5] مظهر قطب‌زمان. قال: رسول‌الله[6] صلی‌الله‌علیه‌وآله: **من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة**.

و ولایت منقسم است بردوقسم: مطلقه و مقیده. اما مطلقه صفت الهیه، و از آن رو که مستند به انبیا و اولیـا است مقیده. و ولایت مقیده مقومه به[7] مطلقه، ومطلقه ظاهره به‌مقیده. هرآینه ولایت انبیا و اولیا جزئیات ولایت مطلقه بود، ونبوت انبیا جزئیات نبوت مطلقه، و نسبت ولایت مقیده با ولایت مطلقه، نسبت نبوت سایر انبیا است با نبوت مطلقهٔ محمدیه[8].

---

۱ - ح : - . ۲ - ح : است + . ۳ - ح : این . ٤ - الف،و : - .
۵ - و : - . ٦ - بجز ج : - . ۷- ج : به ولایت + . ۸- ج : - .

---

(۱) - سورهٔ ٤۲ آیهٔ ۲۷ .

بیت

ای امت حضرت محمد   اینست نبوت محمد

مرتبه ـ خاتم‌ولایت‌سلالهٔ‌اخلاق خاتم انبیا است، وصورت درجه‌ای از درجات او ، و حسنه‌ای از حسناتش ، و مظهری از مظاهر .

بیت

مظهر کاملش چنان دریاب   گر بیابی برو به جان دریاب

مرتبه ـ نبوت‌مختصه‌است به‌ظاهر، کما قال ﷺ : نحن‌نحکم بالظاهر. ودر دعوت وهدایت‌وتصرف‌درخلق، **لانفرق بین‌احد من‌رسله**(۱) وبه‌مقتضی: **تلك‌الرسل‌فضلنا بعضهم علی‌بعض**(۲) ، درمرتبه‌ای بود به‌حسب حیطهٔ تامه ، چون اولواالعزم از مرسلین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ وحیطهٔ غیرتامه چون انبیاء بنی‌اسرائیل :

وتمیز میان‌اولیا به‌حکم: **والله فضل بعضکم علی‌بعض**(۳) ، ، به‌قوت و ضعف استعداد ، و به قدر معرفت ذات و اتصاف به صفـات و تربیت از ارباب و فیوضات از اولی الالباب . و فرق میان عبدالواحد و عبدالاحد فرق[۱] است میان واحد واحد .

بیت

فرقی است لطیف اگر بدانی   ذوقی یابی چو خوش بخوانی

۱ ـ ج : فرقی .

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۸۵ : فرق نمی‌گذاریم میان احدی از رسولانش .
(۲) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۵٤ : آن رسولان را برخی از ایشان را بر برخی افزونی دادیم .
(۳) ـ سورهٔ ۱۶ آیهٔ ۷۳ : و خدا برخی ازشما را بربرخی افزونی داد .

مرتبه ـ نبوت دایره‌ای است تامه ، مشتمله بردوایر متناهیهٔ متفاوته درحیطهٔ ولایت ، انتهای سفر است از خلق به حق ، به ازالت تعین از مظاهر و اغیار ، وخلاص ازقیود و استار ، و عبور ازمنازل و مقامات ، وحصول مراتب و درجات ، به فناء شاهد در مشهود ، و محو عابد در معبود . **وهوالغفور الودود** (۱) .

بیت

از ولای ولـی ولایت جو آن ولایت دربن ولایت جو[۱]

۱ ـ الف : تمت‌الرسالة ـ و،ح : تمت‌الرسالة والحمدلله والمنة .

(۱) ـ سورهٔ ۸۵ آیهٔ ۱۴ : و او آمرزنده و دوست دارنده است .

ارشاد الطالبین[1]

(۱۲)

۱ ـ ز : مقامات محبت سالکان ـ ح : رسالةالحقایق ـ و : بیان نفس .

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین[۱]

اعلم ایدنا الله و ایاك «که با»[۲] علایق و عوایق خلایق[۳]، سلطان سراپردهٔ حقایق ذاتیه از تتق رقایق[٤] صفاتیه و افق شاهق[٥] دقایق[٦] افعالیه، بر گدایان حضیض شقایق آثاریه تجلی نمی‌فرماید، و با محبت حق، دوستی باطل راست نمی‌آید. گردانی روی از همه گردانی، تا از جمیع وجوه او را یابی.

بیت

روی از همه بتابی مقصود را بیابی   چون جمله را بمانی مطلوب رخ نماید

لاجرم طالب حق باید که از جواهر و اعراض و اغراض[۷] باطل اعراض نماید، و از طریق یاری به حضرت باری عزیمت فرماید، و نگذارد که غبار خاك تصرف[۸] محسوسات، و گرد تراب تعلقات، از روزن حواسش درآید، و گرد خلوت‌خانهٔ وجودش برآید، که تربیت صفات ذمیمه، و تقویت نفس اماره از آن است. و امارات نفس اماره به نفاق، طلب[۹] امارت است به غیر استحقاق.

۱- و: و به ثقتی.   ۲- بجز ح،ز،و: تاترك.   ۳- بجز ح،ز،و: نکنی+.

٤- بجز ز: دقایق.   ٥- بجز ز،ح: -.   ٦- بجز ز،ح: رقایق.

۷- ج، ز: -.   ۸- بجز ز،ح،ج: تصرفات.   ۹- ح: طالب.

و سالك باید که به متابعت : **قل ان کنتم تحبون‌الله ، فاتبعونی یحببکم‌الله** (۱) ، نفس اماره را [۱] که از آمره است ، مأموره گرداند ، و به فرمان‌برداری : **وتوبوا الی‌الله جمیعا** (۲) ، ازفیافی(۳) جهالت نفسانیه [۲] و از صحرای ضلالت حیوانیهٔ [۳] : **اولئك کالانعام بلهم اضل**(۴) ، به ولایت انسانیهٔ [٤] : **ولقد کرمنا بنی‌آدم**(۵) ، به سلامت مراجعت نماید .

بیت

بعد از آن تایبی بود عامی زاهدی باشد او ولی طامع

وحقیقت زهد [۵] آن است که تزهد نماید به ارادت ازدنیا وآخرت ، کما قیل[٦] : الزهد عند غیرالعارف معاملة ، کانما [۷] یشتری بمتاع الدنیا متاع الآخرة ، و عندالعارف تنزه [۸] عما یشتغل سره عن‌الحق[۹] و تکبرعلی کل شیی غیرالحق . پس باید که پیش آید و بیش از این درآن[۱۰] مقام نپاید ، که به‌عزل‌حواس ، وقطع طمع[۱۱] ازناس ، وسواس نفس‌الخناس منقطع نمی‌شود[۱۲] .

بیت

این مرتبهٔ مبتدیانست ولیکن قومی که‌ندانند ، نهایات‌شمارند

۱ - بجز ح،ج : - . ۲ - ح : نفسانیت . ۳ - ح : حیوانیت .
٤ - ح : انسانیت . ۵ - بجز ح : زاهد . ٦ - بجز ح : قال :
۷ - و : کما . ۸ - ز : یتزه . ۹ - ج : الحقایق .
۱۰ - بجز ح : این . ۱۱ - ز : - . ۱۲- بجز الف،ز،ح،و: میشود.

(۱)- سورهٔ ۳ آیهٔ ۲۹ : بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی‌کنید تا خدا شمارا دوست دارد .
(۲) - سورهٔ ٢٤ آیهٔ ۳۱ : و همه بسوی خدا بازگشت کنید .
(۳) - جمع فیفاء بمعنی بیابان فراخ و بی‌آب (فرهنگ نفیسی) .
(٤) - سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۷۸ : آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه‌تراند .
(۵) - سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۷۲ : و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی گردانیدیم .

مصراع : اغیار چنین بود ولیکن ابرار .

در لیل و نهار و نهان و آشکار ، درمکارم اخلاق می‌کوشند ، و به‌عشق « مستی مشاهده ، ازجام مجاهده »[۱] شراب ریاضت می‌نوشند ، « و به تصفیه و تزکیهٔ نفس و قلب مشغول می‌باشند »[۲] ، و برساز دلنواز : **ان‌الحب ماثبت[۳] وکل حب یزول فلیس‌بحب[٤]** ، به نغمهٔ : **دائی دوائی** ، این بیت می‌سرایند[۵] :

بیت

درد تو دوای دردمندان رنج تو شفای مستمندان

اما نظار[٦] ، که سردفترجریدهٔ تجریدند ، وخطبهٔ دیباچهٔ سفینهٔ تفرید[۷] ، مجذوب جذبهٔ : **جذبة من جذبات‌الحق توازی عمل‌الثقلین** ، زبدهٔ حقایق عالم‌اند ، وخلاصهٔ حقیقت آدم ، وارسته ازآراستن[۸] ظاهر به‌معاملات ، وپیراستن باطن به مجاهدات . از باطل گسسته[۹] و به حق پیوسته ، و دلق زرق خلق ، از گردن چو[۱۰] من بدر کرده ، و قطـره وار دربحر[۱۱] **المحو فی‌الله** غوطه خورده ، و از نعوت خلقیت فانـی شده ، و به حکـم : **تخلقوا باخلاق‌الله** به صفات حقیه[۱۲] باقی گردیده .

بیت

فانی ز خود و به دوست باقی باشد هم جام و[۱۳] می و حریف و[۱٤] ساقی باشد

فافهم ، تاظن غلط نبری ، و خفاش‌وار ، ازآشیان یقین و اقرار ،

---

۱ ـ بجز ، ح ، ی : حق‌ومشاهده مشاهد . ۲ ـ ز ، ج : ـ . ۳ ـ و ، ز : ـ .
٤ ـ ج : الحب . ۵ ـ بجز ز ، و : که + . ٦ ـ بجز ح ، ی ، و : نظاره .
۷ ـ بجز ح ، ی : تفریدند . ۸ ـ و ، ج : آراسته . ۹ ـ و : پیوسته + .
۱۰ ـ بجز ح ، ز ، و : چون . ۱۱ ـ بجز ی : بحار . ۱۲ ـ بجز ز : حقیقت .
۱۳ و۱٤ ـ بجز ز : واو ـ .

به‌آستان گمان و انکار نبری ، وگوئی که می‌گوید[۱]: اوخدا است . او بندهٔ خدا است ، وازخلق‌جدا است ، وعندالله اسم اوعبدالله‌است ، کما قال‌الله‌تعالی فی‌حق رسوله ـ صلی‌الله علیه وآله : **وانه لما قام عبدالله** (۱) ، الآیة :

بیت

اینست مقام نعمت الله خوش‌مرتبهٔ‌خوشی‌است‌والله

مصراع : آیا تو کجا و ما کجائیم :

چنانکه حبشی گوید :

اره بره کنگره کرا کره منکره[۲]

یعنی به‌لسان ظاهر فرماید ، و به سمع باطن شنود ، مبانی[۳] مناجات ، مبانی[۴] نباهت ، معانی محاجات ، معانی[۵] قضیة[۶] .

بیت

باحق بود او دایم از خلق جدا باشد

پیوسته به‌حق چون ما او عبد خدا باشد

محرم حرم قدم[۷] بود ، وعالم وجود وعدم . گاهی[۸] به بصر: کنت بصره الذی یبصر به ، جمال برکمال بی‌مثال شاهد غیب بی‌عیب ، در مشهد شهادت : **فاینما تولوا فثم وجه‌الله**(۲) ، مشاهده فرماید . وگاهی[۹] به سمع :

---

۱ ـ و : که + . ۲ ـ بجز ح،ز : کبیرا کبیره مندره .
۳ ـ ز : منعانی ، ج،ه،و : مثانی . ٤ ـ و،ج،ه : معانی .
۵ ـ بجز ح : مبانی . ٦ ـ بجز ح ، ز : قصب . ۷ ـ ح : قدیم .
۸و۹ ـ ز،ج : کماهی .

---

(۱) ـ سورهٔ ۷۲ آیهٔ ۱۹ : و اینکه چون بندهٔ خدا برخاست .
(۲) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۰۹ : هرجا روی آورید آنجا روی خدا است .

کنت سمعه الذی یسمع ، به‌خطاب مستطاب : **اننی معکما اسمع واری** (۱)، شنود ، وبی‌خلاف ، خلیفة : **انا جعلناك خلیفة‌فی‌الارض**(۲) بود ، و معانی : **ان‌الله خلق‌آدم علی‌صورته** ، درتقریر: **رأیت ربی فی‌احسن صورة** ، بیان فرماید ، و به تبسم این‌ترنم سراید که : **ان‌الله جمیل یحب‌الجمال** .

عربیه

جمالك فی کل‌الحقایق سافر　　ولیس له الا جلالك ساتر

بیت

در هرچه نظر کردم بی‌ما و من او دیدم
بی‌ما و من او دیدم در هرچه نظر کردم

واین‌حکایت بدایت‌حالت[1] درویشان است نه حقیقت ولایت ایشان .

مصراع : این اول کشفِ عارفانست .

و تحقیق کلام در این مقام عروسی‌است که لم یزل [2] ولا یزال درتتق عزت و جلال به قناع امتناع متقنع[3] است . اما جمعی پریشان روزگار[4] که شعاع نور[5] : **الله نورالسماوات والارض** (۳) ، خلوت‌خانهٔ مکدر ایشان را منور نگردانیده ، و تاب آفتاب : **و جعلنا الشمس علیه دلیلا** (٤) ، آسمان

۱ - بجز ز : حال - .　　۲ - نسخه ها : لم یزال .
۳ - بجز ز : منتقع و : مقنع .　　٤ - بجز ز،و : - .　　۵ - ی : شمس .

(۱) - سورهٔ ۲۰ آیهٔ ٤۸ : بدرستی‌که من باشمایم می‌شنوم و می‌بینم .
(۲) - سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۲۵ : بدرستی‌که ترا در زمین خلیفه‌گردانیدیم .
(۳) - سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۳۵ : خدا نور آسمان‌ها و زمین است .
(٤) - سورهٔ ۲۵ آیهٔ ٤۷ - آفتاب را براو دلیل گردانیدیم .

جبروت و دريچهٔ ملكوت برايشان نتافته ، وازظل ظليل : **الم تر الى ربك كيف مدالظل** (۱) ، نصيبى نيافته ، چون بوتيمار بيمار«بى‌تيمار»[۱]، دربيابان هندوستان‌سمعت(۲) وريابى‌برگ و نوا درمانده‌اند ، و ازغايت بى‌استعدادى وبد اعتقادى‌وبى‌زادى،چون‌غولان[۲]مغولان‌مفلوك‌وگولان(۳)ابلوك[۳](۴)منحوس در حبس تركستان عجب و تكبر ، مأيوس ومحبوس گشته‌اند ، و از بحرى به قطره‌اى ، وازشهرى به تره‌اى[۴](۵) وازآفتابى به ذره‌اى، وازكتب[۵] خانه‌اى به روايتى و حكايتى و شكايتى قانع و مغرور شده ، و از لوايح [۶] و لوامع و طوالع [۷] اثر نديده [۸] ، دعوى بى‌معنى از مخاطره [۹] و مكاشفه ومشاهده [۱۰] كرده ، **اعوذ بالله ان اكون من‌الجاهلين** .

اى‌عزيز اگردرد دين دارى ، دردمندانه طبيب‌حبيب‌حاذق‌صادقى[۱۱]را طلب ، تادل‌خستهٔ شكستهٔ بستهٔ ترا به‌عهد درست‌علاج‌فرمايد، وسبل(۶)[۱۲]هستى خود پرستى كه‌حجاب مردمك‌ديدهٔ رمد ديدهٔ انسانيه‌است، به‌موس(۷)[۱۳] الماس مجاهده بردارد ، و به گوشهٔ نظرى چشم روشن ترا به‌سرمهٔ : **مازاغ البصر و ما طغى** (۸) مكحل گرداند .

۱- ز : برتيمار بيمار، ج : بر ندارد . ۲- ز،ح،ح : - . ۳- بجز ز،ح،و: اهلوك .
۴ - بجز ز،ح : يره‌اى . ۵ - و : كتاب . ۶ - الف : روايح .
۷ - بجز ح،ز : طوامع . ۸ - و : و + . ۹ - ج : محاضره .
۱۰ - ز : - . ۱۱ - و : صادق . ۱۲ - ج : سبيل . ۱۳ - و : موى .

(۱) ـ سورهٔ ۲۵ آيهٔ ۴۷ ـ آيا نمى‌بينى كه چگونه پروردگارت سايه را پهن گردانيد .
(۲) ـ ريا و دو رنگى (فرهنگ‌نفيسى) .
(۳) ـ ابله و نادان (فرهنگ‌نفيسى) .
(۴) ـ مردم منافق و دورنگ و فضول (دهخدا) .
(۵) ـ هرسبزهٔ بستانى‌عموماً وچغندر و اسفناج وگندنا وكرفس‌خصوصاً (فرهنگ‌نفيسى).
(۶) ـ بادوفتحه : سرخى‌كه درچشم پيدا مى‌شود .
(۷) ـ تراشيدن .
(۸) ـ سورهٔ ۵۳ آيهٔ ۱۷ : بجانبى چشم نگرديد واز حد تجاوز ننمود .

بیت

چون دیده گشائی همگی او بینی   بد دیده نباشی همه نیکو بینی

فافهم .

قطعة

گر طبیبی طلب کند بیمار   ما طبیب حبیب دانائیم
نعمت‌الله اگر کسی جوید   گو بیا سوی ما که او[1] مائیم

والله یدعوا الی دارالسلام ، و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم(۱)، و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله[2] اجمعین «الطیبین الطاهرین»[3] ، والسلام ، «والحمدلله رب العالمین»[4] .

۱ ـ بجز ز : آن .   ۲ ـ بجز ز : و صحبه .
۳ ـ بجز ز،ح : وسلم تسلیما کثیرا کثیرا .   ٤ ـ فقط در ح بود .

(۱) ـ سورة ۱۰ آیة ۲۵ .

قطبیه[1]

(۱۳)

۱- د ، و ، ك : رساله دربیان اقطاب .

بسم الله الرحمن الرحیم

« و به ثقتی » [1]

الحمدلله الذی یوجب الدنو والتدلی ، و اشکرله شکرالقائله یحصل التحلی والتجلی ، واصلی علی نبیه محمد المصطفی الموصوف بالتعلی فی مقامات التحلی ، صلی‌الله علیه وعلی آله صلواة متوالیة متعاقبة یحکم[2] لقایلها بالسرور الدائم والتسلی :

اما بعد یا ولدی ـ ایدك‌الله بروح القدس ـ گفته‌اند که انسان مهمان خلوت‌خانهٔ آب وگل است ، و سلطان سراپردهٔ جان و دل ، و قوا و جوارح رعایای او ، و رعایت رعیت بروالی ولایت واجب . قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه وآله : **الا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته .**

بیت

ای شاه رعیتی که سلطان بتو داد   در ذمت تست آن رعایت میکن

و رعایت اعضاء و جوارح که رعیت انسان است ، آن است که هرواحدی را به طریق حکمت ، به وجه متابعت ، چنانکه مناسب منصب او باشد ، نصب فرماید[3] ، تا تمامی مملکت بندگان تمام[4] بندگی حضرت باشند ، وعبد کامل آن است که به‌صورت ومعنی ، ظاهراً وباطناً ، عابد حضرت معبود بود ،

---

۱ ـ ل،ك : ـ .   ۲ ـ و،ج : تحکم .   ۳ ـ ز : فرمایند .   ٤ ـ الف،ج،و : به+ .

و مقصود از عالم وجود انسان است ، و مراد از انسان [1] عبادت‌الله تعالی ، کما قال ـ جل و علا ـ فی‌التوراة :

یا ابن‌آدم خلقتك لاجلی[2] و خلقت الاشیاء لاجلك .

بیت

مقصود همه بندگی‌حضرت تست[3]
وزخدمت تو مراد او بندگی‌است

وکمال بندگی حاصل نشود مگر به این نشئهٔ انسانیهٔ کامله ، وانسان غیرکامل ، اگرچه انسان است ، اما انسان حیوان است ، المسمی «باسمه» [4] حیوانا ناطقا . و اقطاب از کاملانند و انسان کامل کون جامع است ، یعنی ظاهراً جامع جمیع کمالات کونیه ، و باطناً متصف به صفات الیهه ، مربای تام رب است و مربی تمام مربوب .

شعر

من کل شیی لبه و لطیفه
مستودع فی‌هذه المجموعة

بیت

مجموعهٔ مجموع کمال است که در وی
ساقی بتوان دید چو در ساغر مامی

و اعلم ان الاقطاب المحمدیین[5] علی نوعین ، اقطاب بعد بعثته ، و اقطاب قبل بعثته وهم‌الرسل ، و هم ثلاث مائة وثلاثة عشررسولا ، والاقطاب من‌بعده الی یوم القیامة اثنی عشر قطباً ، والختمان خارجان عنهـم فهما من‌المفردین ، یعنی عیسی ومهدی ـ علیهماالسلام ـ ازمفردین‌اند نه ازاقطاب ، و مدار امت براین دوازده قطب‌است تاروزقیامت ، واگرمدار این‌درویشان نه به ایشان بودی کار امت پریشان بودی .

---

۱ ـ ج : آن‌است‌که قیام نماید بوظایف عبودیت و + . ۲ ـ ز : من اجلی .
۳ ـ ج ، و : اوست . ۴ ـ ل : اسمه باسم . ۵ ـ ل : المتکلمین .

وهرقطبی از اقطاب برقلب نبیی از انبیاء است ، یعنی بواسطهٔ روح مطهرآن نبی ، آن ولی ازحضرت فیاض استفاضهٔ فیض می کند .

و[۱] **قطب اول** برقلب نوح علیه‌السلام بود ، وسورهٔ یس بسیارخواند، وتفسیر وتحقیق این‌سوره نکو داند[۲] ، و یس قلب قرآن‌است . قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله:

لکل شیی قلب و قلب القرآن یس.

و قلب کامل جامع جمیع کمالات است ، والله تعالی[۳] این اکمل اقطاب را ظاهراً مظهر اسم الظاهر گردانیده ، و باطناً مظهر اسم‌الباطن ، واوخلیفهٔ حق بود، درظاهر به شمشیر و درباطن به همت .

بیت

درظاهر و باطن او امام است درصورت‌ومعنی‌او تمام است

و[۴] **قطب دوم** برقلب ابراهیم علیه‌السلام است ، و مخلص سورهٔ اخلاص است ، زیرا عالم‌است که خواندن‌سورهٔ اخلاص سبب خلاص مخلصان است و موجب دخول جنان است . و قرائت این سوره[۵] ثواب ثلث قرآن است ، و این قطب صاحب حجت و دلیل و برهان است ، وهو حکیم الهی متوغل فی‌التاله والبحت[۶] ، فله‌الریاسة وهو خلیفةالله فی‌الارض .

بیت

خلعتش خلت خلیل بود صاحب حجت و دلیل بود

اما **قطب سیم** برقلب موسی علیه‌السلام است ، و فتوح روح او از :

۱ - ج : اما . ۲ - ج : نیکو می‌داند .
۳ - ز،ج،الف : جل‌وعلا + . ۴ - ج : اما . ۵ - و : اخلاص + .
۶ - و ، ل : البحث .

اذا جاء نصرالله والفتح (١) ، و او از اوتاد بود ، که مرتبهٔ قطبی یافت ، چون قطب ثانی که از ائمه بود و به سلطنت قطبی رسید ، و صاحب جهاد بود ، و تا بود از اشتغال منفك نبود .

بیت

مشغول جهاد و کار دین بود　　تا بود همیشه او براین بود

اما **قطب چهارم** برقلب عیسی عليه السلام است ، و سورهٔ او سورهٔ : **قل یا ایها الکافرون** (٢) ، و دائم متحلی[1] بود بحلی تجلی ، و مزیل شبهات و مبین حقایق کائنات[2] ، به دلایل منقولات ومعقولات .

بیت

مشکل خلق جمله حل می‌ساخت　　عالمی را به علم خود بنواخت

اما **قطب پنجم** برقلب داود عليه السلام است، وسورهٔ او: **اذا زلزلت**(٣) ، و او را مقام محبت است و دردمند و معلول حب ـ **فدائه دوائه** .

بیت

دوای درد دل ای یار[3] درد است　　بحمدالله که ما داریم در دست

وسخن آن محب[4] است که : **ان الحب ما ثبت ، وکل حب یزول فلیس بحب** .

بیت

آن دوست که ثابت نبود در یاری　　شاید کـه ورا بدوستی نشماری

١ ـ ز،ل،ك،و : متجلی .　　٢ ـ ك : کلیات .　　٣ ـ الف،ج : دوست .
٤ ـ الف ، ج : محبت .

(١) ـ سورة ١١٠ .　　(٢) ـ سورة ١٠٩ .　　(٣) ـ سورة ٩٩ .

و نیست او را علمی[۱] که تقدم جوید بردیگر اقطاب الا علم ثبوت محبت الهیه ، وگویند او از ائمه بود که[۲] منتقل شد به قطبیت .

و **قطب ششم** برقلب سلیمان علیه‌السلام است و سورهٔ او : **اذا وقعت**(۱) است ، و مخصوص به علم حیات و حیوان ، و حال او متنوع به تنوع : **کل یوم هو فی‌شأن** (۲) .

بیت

هردم ازحالی به حالی دیگراست هرزمان اورا کمالی[۳] دیگر است

اما **قطب هفتم** برقلب‌ایوب علیه‌السلام است ، وسورهٔ او **البقرة** (۳) است[۴] وحال او عظیم[۵] است به حیثیتی که او از ذوق درعالم نمی‌گنجد[۶] .

بیت

ذوق‌او درجهان نمی‌گنجد حالتش در بیان نمی‌گنجد

و ذوق او آن‌است « که مشاهده[۷] می‌فرماید »[۸] گنجی که در گنجینهٔ عالـم نمی‌گنجد ، و[۹] در دل او گنجیده و قد ورد فی‌الخبر ان‌الحق یقول : **ما وسعنی ارضی ولاسمائی و وسعنی قلب عبدی[۱۰] المؤمن .**

مصراع : این چنین ذوقی که ما داریم درعالم که را است .

من ذاقه یعرفه .

---

۱ ـ و : علیمی . ۲ ـ و،ج : و . ۳ ـ ج . جمالی .
۴ـ و،ج : البقرة او راست . ۵ـ و،ج : عظمت . ٦ـ الف،و،ج : نگنجد .
۷ـ الف،ج : دوست + . ۸ ـ ج،و : + . ۹ ـ و،ج : ـ .
۱۰ ـ ز : عبد .

---

(۱) ـ سورهٔ ٥٦ . (۲) ـ سورهٔ ٥٥ آیهٔ ۲۹ . (۳) ـ سورهٔ ۲ .

شعر

آن گنج که مخفی بود ازعالم و از آدم
پیدا شده است برمن ، من‌محرم آن گنجم
گنجی که نمی‌گنجد در مخزن موجودات
درکنج دلم گنجید ، درکون کجا گنجم

اما **قطب هشتم** برقلب الیاس ﷺ است، وسورهٔ او : **آل عمران**(۱)، وعالم به متشابه « کلام‌الله ، آن علم »[۱] که لایعلم تأویله الاالله .

بیت

عالم است اما به اعلام اله حاکم ملک است ولی ازحکم شاه

اما **قطب نهم** برقلب لوط نبی ﷺ است ، وسورهٔ او : **الکهف** (۲) ، و محفوظ است ازهرشیئی که مؤدّی شود به بی‌ادبی ، که اورا بعید گرداند[۲] از بساط قرب .

بیت

وقت‌او محفوظ باشد بردوام ناظر حق است دائم والسلام

اما **قطب دهم** برقلب هود ﷺ است ، وسورهٔ او : **سورهٔ انعام**(۳) ، و اورا علم بسیار است وفضایل بی‌شمار[۳] . وازآن جمله یکی علم استحقاق خلق‌است، یعنی عالم‌است که هرمخلوقی دراصل خلقت مستحق چگونه خلعتی است ازحضرت خالق :

---

۱ ـ ك : العلم . ۲ ـ ج : کرده‌اند . ۳ ـ ج،و : ازحضرت خالق + .

---

(۱) ـ سورهٔ ۳ . (۲) ـ سورهٔ ۱۸ . (۳) ـ سورهٔ ٤ .

بیت

چنین شاهی سزای هرگدا نیست　　　محیط علم اورا منتها نیست

اما **قطب یازدهم** موجود برقلب صالح علیه‌السلام است، واین‌قطب اگرچه[۱] درمرتبه فرود سایراقطاب‌است اما بشرف **سورهٔ طه** (۱)که اورا است اشرف اقطاب‌است، وشرف سورهٔ طه بردیگرسور[۲] ازقرآن آن‌است که درعالم سعید حضرت حمید مجید درکثیب[۳] مسك بلاواسطه بربندگان‌خود خواهد خواند، و قرائت[۴] اهل بهشت از قرآن سورهٔ طه و یس باشد.

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : **لایقرء اهل‌الجنة من‌القرآن الا طه و یس**.

وقال صلی‌الله‌علیه‌وآله: **ان‌الله قرء طه ویس قبل ان یخلق آدم** علیه‌السلام **بالفی عام**.

و این‌قطب‌را علم کثیراست و قوت و بطش. چنانکه سلطان‌العارفین ابویزید بسطامی[۵]ـرحمة‌الله‌علیه‌ـ استماع فرمود که قاری می‌خواند: **ان بطش ربك لشدید**. (۲) قال: **بطشی اشد**، وکان حاله حال من ینطق بالله.

رباعی

بشنو که لطیفه‌ها نکو می‌گویم　　　با قطب نشسته روبرو می‌گویم
هرچند تو از گفتهٔ سید شنوی　　　اما بخدا که من ازو می‌گویم

اما **قطب آخر** برقلب شعیب علیه‌السلام است، و سورهٔ او : **تبارك الذی بیده الملك** (۳)، و او را علم براهین است، و موازین علوم و معرفت،

---

۱ ـ و : ـ .　　۲ ـ و : سوره .　　۳ ـ الف : کتب، ز : کتیب .
۴ ـ ز : قرآن .　　۵ ـ ج، و : البسطامی .

---

(۱) ـ سورهٔ ۲۰ .
(۲) ـ سورهٔ ۸۵ آیهٔ ۱۲ : همانا گرفتن پروردگار تو سخت است .
(۳) ـ سورهٔ ۶۷ .

و مؤید شریعت « است و حاکم »[۱] برطبیعت ، و در هرعلمی از علوم منطقیه و ریاضیه و الهیه و غیرها او را ذوقی .

مصراع : دائم متبسم است و بشاش .

رباعی

چون قطب مدام در ترنم می‌باش بشاش و لطیف و با تبسم می‌باش
جام می ذوق نعمت‌الله می‌نوش جاوید به ذوق در تنعم می‌باش

واین قطب ازائمه است که منتقل‌شده‌است[۲] به قطبیت ، وغیراقطاب اثنی‌عشریه[۳] درهر اقلیمی قطبی‌است که دور امر[۴] جماعت آن اقلیم بر وی است ، چون بدلاء سبعه .

بیت

این هفت ابدال جمله یاران من‌اند یاران من‌اند و دوستداران من‌اند

یکی دراقلیم اول‌است ، برقدم ابراهیم خلیل علیه‌السلام ، اسم اوعبدالحی ، و یکی در اقلیم دوم برقدم موسی کلیم[۵] علیه‌السلام اسم او عبدالعلیم [۶] ، و یکی در اقلیم سوم برقدم هارون علیه‌السلام ، اسم او عبدالمرید ، و یکی دراقلیم چهارم برقدم ادریس علیه‌السلام ، اسم اوعبدالقادر، ویکی دراقلیم پنجم برقدم یوسف علیه‌السلام ، اسم او عبدالشکور، ویکی دراقلیم ششم برقدم عیسی علیه‌السلام اسم اوعبدالسمیع ، ویکی دراقلیم هفتم برقدم آدم علیه‌السلام اسم او عبدالبصیر ، وهریکی[۷] ازاین‌هفت[۸] ابدال عارف‌اند به لطایفی که الله تعالی از امور[۹] و اسرار درکواکب سبعهٔ سیاره بودیعت نهاده است .

۱ ـ ز : ـ .   ۲ ـ بجز ز : خواهد شد .   ۳ ـ و : عشره ـ ز : عشر .
۴ ـ الف : اوامر .   ۵ ـ ز : ـ .   ۶ ـ د : المعلم ـ ج : العلم .
۷ ـ ج : هریك .   ۸ ـ ز : ـ .   ۹ ـ ل : رموز .

بیت

این هفت ممد رونق اسلیمند سلطان سراپردهٔ هفت اقلیمند

اما اوتاد چهارند ، یکی درمغرب است ، اسم اوعبدالودود ، ویکی درمشرق ، اسم او عبدالرحمن ، ویکی درجنوب ، اسم او عبدالرحیم ، ویکی در شمال ، اسم او عبدالقدوس ، و جهات اربعه معمور[۱] بوجود این چهار اوتاد است ، وچنانکه کوه سبب ساکنی[۲] زمین است ، اوتاد واسطهٔ معموری جهات اربعه‌اند ، وهولاء قد[۳] یعبرعنهم بالجبال ، لقوله‌تعالی. **الم‌نجعل‌الارض مهادا ، والجبال اوتادا** (۱) .

بیت

درچارجهات این چهارند اقطاب[٤] اوتاد ولایت و مدار اصحاب[٥]

و سئل عن بعضهم بماذا کانت لهم هذه‌المنزلة ، فقال بالاربعة التی ذکرها ابوطالب مکی ، یعنی: الجوع والسهر والصمت والعزلة .

رباعی

هرچار ازین چار کمالی دارند خوش یارانند و نیک‌حالی دارند

جانم بفدای صحبت ایشان باد کایشان به‌جلال خوش‌جمالی دارند

وچهل ابدال‌اند که درویشان ایشان‌را رجبیون می‌خوانند ، زیراکه هرسال از استهلال هلال رجب تاانفصال[٦]، جام زلال وصال‌ازساقی‌جلال ، به‌کمال وجمال ، نوش‌کنند ، و باشاهد غیب درمشهد شهادت دست درآغوش‌کنند .

۱ ـ ك : معموره . ۲ ـ الف : سکون . ۳ ـ الف : الاوتاد .
٤ ـ ك : این چهار اوتادند ۵ ـ ك : اصحابند . ٦ ـ ز : اتصال + .

(۱) ـ سورهٔ ۷۸ آیه‌های ۶و۷ : آیا زمین را بستر قرار ندادیم ، و کوهها را میغ ها .

رباعی

چون جام شراب عشق او نوش کنند   خود را و همه خلق فراموش کنند
بی‌زحمت‌دست، دست بادلبر خویش   مستانه چو عاشقان در آغوش کنند

روز اول رجب حال ایشان قائم به عظمت‌الله تعالی‌است ، به‌حیثیتی غلبه می کند که گوئیـا طبقات سماوات بر[۱] ایشان نهاده‌اند ، آن روز تاصبح صادق روز ثانی بریك حال‌اند ، اما روز دوم تخفیفی یابند ، ودر[۲] سیم‌چون آفتاب طلوع کند ، مطلع شوند برمغیبات ومشرف شوند به تشریف‌مکشوفات و تجلیات . **فاذا تم‌الشهر ودخل شعبان قام‌کانها انشط من‌عقال**[۳]

رباعی

درویشانند بی نوا افتاده   شاهند ولی همچو گدا افتاده
از اول ماه تا بآخر شب و روز   برخاك سرکوی فنا افتاده

اما نقبا دوازده‌اند بعدد بروج فلك وهریك از این دوازده عالم‌اند[۴] به خاصیت مجموع بروج و اسرار افلاك و عالـم به حقایق علوم شرایع ، و به اسراری‌که ملك علام درآن مقام به ودیعت نهاده ، و عارف‌اند به معرفت مکر نفس وخداع او ، و ابلیس پرتلبیس به هیچ لباس خود را از نظـر این صاحب نظران محجوب نمی‌تواند کرد . **یعرفون منه ما لایعرف من نفسه** ، وعلم فراست‌الهیه به‌کمال دارند ، که‌هر گاه‌که اثر وطأة[۵](۱) شخصی‌مشاهده فرمایند معلوم‌کنندکه‌وطأة سعیدی‌است یا شقی، خبیثی یا نقی[۶]، فاسقی‌است یا تقی[۷] .

۱ ـ ك،ل : سر + .   ۲ ـ الف ،و : روز + .
۳ ـ ز : قاموا کانها انشط عن عقال .   ٤ ـ ج،و : ـ .   ۵ ـ الف،ج،د: وظاهر.
٦ ـ ك،ج : تقی .   ۷ ـ ك،ج: نقی .

(۱) ـ وطأة بمعنی جای پا است (فرهنگ‌نفیسی) .

رباعی

این علم فراست الهی بنگر   وین سلطنت نامتناهی بنگر
این جمع گدا نگر که‌از دولت‌شاه   سلطان شده‌اند و پادشاهی بنگر

و سیصد ابدال‌اند برقلب آدم ﷺ، موجود تا قیامت، لایزیدون ولاینقصون، واگریکی‌برود یکی بیاید، منقلبوننند[1] درمعارف‌الهیه، وازمقام اقدم[2] به واسطهٔ روح آدم ﷺ مستفیض می‌باشند. والله تعالی جل‌وعلا را سیصد خلق‌است که اگرموحدی به واحدی ازآن سیصد خلق متخلق[3] گردد، دولت ابدی وسعادت سرمدی یابد، و هریك ازاین سیصد «ابدال»[4] به سیصد صفت الهی موصوف‌اند.

بیت

چون کمال این معانی یافتند   روی صورت از همه برتافتند

وچهل[5] برقلب نوح‌اند ﷺ وقبض ایشان بربسط غالب و دعای‌ایشان دعای نوح‌است ﷺ: **رب‌اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی‌مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات** (۱)، ومقام این‌رجال‌الله غیرت دینیه‌است، واین منزلی‌است عالی و مرتبه‌ای است والی.

قال رسول‌الله ﷺ: **ان‌الله غیور و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، ای، علم و ما لم یعلم[6].**

بیت

ز غیرت من نمی‌خواهم که غیری روی تو[7] بیند
مرا خود رشك می‌آید که این گل دیگری چیند

۱ـ ك: مشغولند. ۲ـ ك،ز: اقدام. ۳ـ ك: متصف.
۴ـ ك: خلق که‌ابدال باشند. ۵ـ ج: تن +. ۶ـ الف: لایعلم. ۷ـ ج: او.

---

(۱) ـ سورهٔ ۷۱ آیهٔ ۲۹: پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و کسی را که با ایمان داخل خانهٔ من شد و مردان و زنان مؤمن را بیامرز.

و هفت برقلب ابراهیم‌اند علیه‌السلام ، و دعای ایشان دعای خلیل علیه‌السلام بود: **رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین**(۱) . قایل‌اند به‌قول فصیح وعالم‌اند به علم صحیح .

بیت

ایمن‌اند ایشان زظن و وهم و شك   دیده‌ام دیده است نور یك بیك

والله تعالی غل و غش از سینهٔ این پاکان برداشته و میان ایشان و شرور انسان[۱] حجابی فروگذاشته تا نمی‌بینند جز نیکی[۲] ما : **اللهم احشرنا فی زمرتهم ولا تجعلنا محرومین من برکاتهم** .

و پنج برقلب[۳] جبرئیل‌اند علیه‌السلام[٤] که ملوك اهل طریقت‌اند و علم ایشان بعدد قوای جبرئیل علیه‌السلام که‌معبراست به اجنحه ، وعلم ایشان ازمقام جبرئیل علیه‌السلام تجاوز نمی‌کند ، و بواسطهٔ جبرئیل استفاضهٔ فیض می‌کنند از غیب ، و روز قیامت با جبرئیل علیه‌السلام باشند درموقف .

بیت

شاهان طریق بدلا ایشانند   سلطان من‌اند اگرچه درویشانند

و سه برقلب[٥] میکائیل‌اند ، و ایشان را خیر محض است و رحمت و عاطفت و رأفت غالب ، و به تبسم دائم ، ولین‌الجانب[٦](۲) وشفقت برخلایق ، و لهم من‌العلوم علی قدر ما لمیکائیل[٧] من القوی .

بیت

سلیم و حلیم[٨] و لطیف‌وظریف   همه نازنینان پاك عفیف

---

۱ ـ ج : انسانی .   ۲ـ الف،ج :ـ ز : روی+ .   ۳و۵ ـ ك : قدم .
٤ ـ ك : وسادات اهل این طایفه‌اند + .   ٦ ـ ج،و : این اجابت ، ز : لین‌جانب .
۷ ـ و : قدره المیکائیل .   ۸ ـ ج : حکیم .

---

(۱) ـ سورهٔ ۲٦ آیه ۸۳ : پروردگارا مرا حکمی عطا کن و به شایستگان برسان .
(۲) ـ ظریف ، خوش و نیك سیرت (فرهنگ‌نفیسی) .

و یکی برقلب[1] اسرافیل ﷺ است جامع طرفین[2] است و ناظر ملك و ملکوت و مشرف ناسوت‌است ولاهوت ، و علم او همچوعلم اسرافیل ﷺ ، و مسکنش درجبل[3] قمر برسر[4]چشمهٔ نیل .

بیت

این آخرین[5] جمله بوجهی مقدم است — امرونقیض امرمر اورا مسلم‌است

[6] اما قطب‌الاقطاب عندالله اسم او[7] عبدالله است . قال‌الله تعالی : **و انه لما قام عبدالله** (۱) ، یعنی محمد ﷺ ، و او را دو وزیر است ، یکی بریمین و یکی بریسار ، یکی ناظر ملکوت است و اسم او عبدالملك ، و یکی حاضر ملك است و اسم او عبدالرب ، و این عبد مضاف است به الله که اسم جامع است ومجموع کمالاتی که متکلمین‌را به تفاصیل حاصل‌است ، کون جامع را به وجه اجمال جمع است .

بیت

سلطان سراپردهٔ میخانهٔ جود است — مجموعهٔ‌مجموع کمالات‌وجوداست

وچون‌قطب‌الاقطاب متوفی‌شود خدای‌تعالی‌عبدالملك‌را قطب‌الاقطاب گرداند واسم اوعبدالله نهد ، وعبدالرب‌را منصب عبدالملك بخشاید ، و اورا عبدالملك خوانند ویکی که برقدم اسرافیل ﷺ است اورا مرتبهٔ عبدالرب دهند و نام او عبدالرب نهند .

بیت

این است عطای خدمت شاه — خوش مرتبهٔ خوشی‌است والله

۱ ـ ك : قدم . ۲ ـ الف،ك : الطرفین . ۳ ـ ك : ساحل . ۴ ـ ك : ـ .
۵ ـ ك،ز : + . ۶ ـ ج،و: واین‌را قطب گویند . ۷ ـ ز : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۷۲ آیهٔ ۱۹ : همانا چون بندهٔ خدا برخاست .

و[1]هروقت که یکی‌ازسیصد ابدال متوفی‌شود یکی از زهاد اهل‌اسلام بدل او گردد ، و اگر یکی از چهل متوفی شود یکی از سیصد بدل او شود ، و یکی از چهل بدل هفت و یکی از هفت بدل پنج و یکی از پنج بدل سه و یکی از سه بدل یکی .

مصراع : نه بیش همی شوند و نه کم[2]

والله تعالی اعلم .

۱ - و، ج : - .   ۲ - ك، ز : - .

خلیفهٔ حق[1]

(۱۴)

---

۱ ـ ی : تکثیر اسماء .

بسم الله الرحمن الرحيم

« و به ثقتی » [1]

الحمدلله رب العالمین و به نستعین - چون اقتضا کرد حکم[2] ظهور سلطنت ذات ازلیه و اظهار صفات علیه ، بسط مملکت الوهیت و نشر لوای ربوبیت ، به اظهار خلایق و تسخیر و امضاء امور و تدبیر ، و حفظ مراتب وجود و رفع مناسب شهود ، ومباشرت این امور[3] از ذات قدیمه به غیر واسطه بعید بود ، چه میان عزت قدم و ذلت عدم مناسبتی نیست[4] حاکم مطلق و حکیم برحق ، حکم فرمود به خلافت خلیفهٔ ذوجهتین ، که خلیفهٔ او باشد در تصرف ولایت وحفظ مملکت و رعایت رعیت ، واو مرآت حضرتین است ومشرف به تشریف شریف[5] صورتین .

بیت

جام است و شراب و رند و ساقی   آن[6] مغربی است و این[7] عراقی

وچون انسان العین که عین انسانی است ، اورا انسان خوانند ، به امکان وقوع انس میان او وخلق ، به رابطهٔ جنسیت[8] و واسطهٔ انسیت ، وحق تعالی او را به اسم الظاهر والباطن معنیی باطنه و صورتی ظاهره کرامت فرموده ،

---

۱ - ی : - ج : و به نستعین .   ۲ - ج : و + .   ۳ - الف،و،ج : امر .
٤ - الف،ج،ز،و : مناسبت نبود .   ۵ - ی : - .   ۶و۷ - ج،ز : هم .
۸ - الف،ی،و : - .

تا متمکن باشد به ظاهر و باطن درتصرف ملك و ملکوت ، و حقیقت باطنهٔ این خلیفه روح اعظم است .

بیت

این چنین خوش خلیفه‌ای دانم مستحق خلافتش خوانم [۱]

و عقل اول وزیر اوست ، ونفسِ کلیه خازنه ، وطبیعت کلیهٔ عامله .

اما صورت ظاهرهٔ او :

مصراع : از عرش تا بفرش همه صورت[۲] وی است .

بیت

عالم تن و[۳] جان و حضرتش جانان است

انسان کبیر نزد یاران آنست

و او خلیفهٔ حق‌است در« سماء ارواح و ارض‌اشباح[٤] » وانسان‌صغیر خلیفه‌است درزمین ، و او نسخه‌ای‌است منتسخه[٥] و نخبه‌ای منتخبه ، به مثابت ولد از والد ، حقیقتی‌دارد باطنه ، وصورتی‌ظاهره ، وحقیقت‌باطنهٔ او روح جزوی‌است « که منفوخ است در وی از روح اعظم ، وعقل‌او جزئی‌است» ونفس‌او جزئیه وطبیعت‌او جزئیه ، وصورت انسان صغیر به مثل آئینه‌ای‌است مصقوله که تمثال جمال بی‌مثال انسان کبیر در او هویدا است :

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : [٦] الولد سرابیه ، وصورت هرشخص‌انسانی نتیجهٔ آدم و حوا است و معنی او نتیجهٔ روح اعظم :

---

۱ ـ ی : دانم . ۲ ـ ی : معنی . ۳ ـ الف،و : او .

٤ ـ الف ج،ز،و : سماوات و ارض . ۵ ـ ی : ـ . ٦ ـ ج : وسلم .

بیت

پدر و مادر ار چنین دانی   این نسب نامه را فروخوانی

از فناء جزئی فناء کلی لازم نیاید ، اما فناء کلی مستلزم فناء جزئی باشد :

تاج نامه

(۱۵)

بسم الله الرحمن الرحیم

و به ثقتی

الحمدلله علی کل حال والصلواة والسلام علی نبیه محمد و وصیه و اولاده علی احسن المقال .

بیت

تاج سر عارفان آگاه — فرزند رسول نعمت‌الله

آن حضرت[1] ـ علیه‌الرحمة ـ می‌فرماید :

بدان ای عزیز که تاج دوازده ترك است و دوازده طلب . فی‌المثل چنانچه دوازده برج است درآفاق دوازده‌هم[2] درانفس‌است. درویش می‌باید که درهرترك ، ترك یك فعل قبیح کند ، و طلب یك فعل احسن نماید ، چنانچه ذکر کرده شود :

بدان که‌الف تاج دلیل‌است برذات‌احدیت، چنانکه محقق کاشی‌اشاره به‌آن کرده است[3] : الالف یشار به الی ذات الاحدیة من حیث ازل[4] الآزال ، فی‌المثل‌چنانچه جملهٔ ذرات کائنات‌ومخلوقات مکونات درصحیفهٔ نون والقلم مسطوراست ، درلوح درویش باید که این ترك‌ها و طلب که ذکر کرده شد محفوظ بود :

بدان ای عزیز که دونقطهٔ تاء تاج اشاره به قرص شمس‌وقمر است :

---

۱ ـ الف،د،و : ـ .   ۲ ـ و : ـ .   ۳ ـ الف : ـ .   ٤ ـ د،و،ج : الازل .

شمس اشاره به حضرت محمد است ﷺ ، و قمر اشاره به حضرت شاه ولایت علی ﵇ ، و دوازده ترك اشاره به ائمهٔ اولاد پیغمبر است، علیهم السلام، چنانچه درحدیث آمده که: **انا کالشمس و علی کالقمر و اولادی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم** ، یعنی من چون آفتابم و علی چون ماه بدر ، و فرزندان من مانند ستاره‌های درخشان ، به هرکدام از این‌ها که[1] اقتدا می‌کنید راه نجات می‌یابید :

قطعه

ای که می‌پوشی لباس اهل دل یك ره بدان
کز ره معنی ده و دو ترك دارد تاج شاه
ترك بخل و ترك بغض و ترك قهر و ترك کین
ترك خود بینی و ترك عیب کن بی‌اشتباه
ترك نخوت ترك شهوت ترك آزار کسان
ترك خور پس ترك خواب و ترك افعال تباه
نقطه را اثبات برعلم است و اسرار نهان
پس الف دال است برذات احد[2] ای نیك‌خواه
راه سید جو طریق نعمت‌الله هست نیست[3]
راه رو باید که آید برطریق شاهراه

و دوازده فعل که ترك باید کرد :

اول ـ ترك بخل است که : **البخیل لایدخل الجنة ولوکان عابدا** ، و طلب فعل احسن[4] سخاوت است که: **السخی لایدخل النار ولوکان فاسقا** .

۱ـ الف : ـ .   ۲ـ ب : خدای .   ۳ـ ب: راه سید جوطریق نعمت‌الله نیستی‌است.
٤ـ و : اول + .

دوم ـ ترك بغض است که: **بغض الفقراء من الکفر.** وطلب محبت که: **حب الفقراء من الایمان.**

سیم ـ ترك قهر است که: **والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس**(۱)، و طلب رحمت که: **رحم الله من یرحم الناس.**

چهارم ـ ترك کینه است که: **لاسودد مع انتقام.**

قطعه

صولت انتقام از مردم / دولت مهتری کند باطل
از ره انتقام يك سو شو / که نمانی ز مهتری عاطل

و طلب عفو که: **لایرحم الله من لایرحم الناس.**

پنجم ـ ترك خود بینی است که شیطان از خود بینی ملعون گشت که: **و ان علیك لعنتی الی یوم الدین**(۲)، و طلب افتادگی و شکستگی:

بیت

پیوسته شکسته باش چون ماه / کو کار شکستگان برآرد

ششم ـ ترك عیب جوئی:

بیت

با عیب کس چکارت ای شوخ چشم کج بین
عیب کسان چه بینی رو عیب های خود بین

هفتم ـ ترك نفس اماره است که: **و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی، فان الجنة هی المأوی** (۳).

---

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۲۸: فرو خورندگان خشم و عفو کنندگان از مردم.
(۲) ـ سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۷۹: همانا تا روز جزا لعنت من برتو است.
(۳) ـ سورهٔ ۷۹ آیه های ۴۰ و ۴۱: اما آنکه از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از خواهش باز دارد بهشت جایگاه او است.

بیت

نفس را گردن بزن فارغ نشین　　　هین بیان کـردم سلوك راه دین

و طلب معرفت که : **من عرف نفسه بالفناء عرف ربه بالبقاء** .

هشتم ـ ترك شهوت که گفته‌اند :

بیت

جادوی رعنا است شهوت اژدهای تند خو

گر خردمندی بترس از فتنهٔ آن اژدها

وطلب ریاضت و تزکیهٔ نفس که : **ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین**(۱).

نهم ـ ترك آزار کسان که گفته‌اند : هرچه نه آزار نه گناه .

بیت

درد آزار اگر بدانی تو　　　خاطر پشه‌ای نیازاری

و طلب راحت بمردم رسانیدن که گفته‌اند : هرچه نه راحت نه طاعت .

دهم ـ ترك خواب .

بیت

دولت جاوید خواهی خیزوشب را زنده دار

خفته نابینا بود دولت به بینایان رسد

و طلب بیداری که : **من طلب العلی سهر اللیالی** .

بیت

گر شوی بیدار از غفلت دمی　　　حاصل هردو جهان آری به‌کف

یازدهم ـ ترك خود گفتن که گفته‌اند :

(۱)ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۲۲ : خدا توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد .

بیت

ازخود بگذر تابخودت راه دهند و آنگاه ندای لی مع‌الله دهند

وطلب بقا زیراکه بقای همهٔ موجودات ازبقای حق‌است. قوله‌تعالی. **کل من علیها فان ، و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام** (۱) .

دوازدهم ـ ترك ظن بد است درحق‌برادران دینی ، قال رسول‌الله‌ـ ﷺ : **انما الاعمال بالنیات** .

بیت

بد مکن ای عزیز و نیك‌اندیش تا نیابی جزای آن درپیش

و طلب اخلاق حمیده .

مثنوی

خلق خوش با خلق نیکو یار کن ترك خود بینی و استکبار کن

من ندیدم در جهان جستجو هیچ خاصیت به از خلق نکو

درگذر از فضل و از جلدی فن کار خدمت دان دگر خلق حسن

و نعم ماقیل :

درعمل کوش‌وهرچه خواهی‌پوش تاج بر سر نه و علم بردوش

زاهدی در پلاس پوشی نیست زاهد پاك باش و اطلس پوش

بیت

هرکس که نهد تاج سرما برسر فارغ شود از درد سر هردوسرا

یافت از سرّ عشق آگاهی هر که او گشت نعمت اللهی

---

(۱) ـ سورهٔ ۵۵ آیه‌های ۲۶ و ۲۷ : هرکسی درمعرض فنا است و ذات پروردگار تو پاینده است که صاحب جلال وگرامی‌داشتن‌است .

فقريه

(١٦)

بسم الله الرحمن الرحیم [1]

قال رسول الله ـ صلی الله علیه وآله [2] : الشریعة اقوالی، والطریقة افعالی، والحقیقة حالی [3] والمعرفة رأس مالی، والعقل [4] دینی، والحب اساسی، والشوق مرکبی، والخوف رفیقی، والعلم سلاحی، والحلم صاحبی، والتوکل ردائی، والقناعة [5] کنزی، والصدق منزلی، والیقین ماوائی، والفقر فخری و به افتخر علی [6] سایر الاعمال المرسلین [7] .

و فرمود [8] : **الفقر سواد الوجه فی الدارین** و باز فرمود که [9] : **کاد الفقر ان یکون کفرا .**

و علما «درباب هریکی [10]» سخنی گفته‌اند . و موحدان نیز اشارتی کرده‌اند، و خلاصهٔ این مجموع [11] آن است که فقر [12] حقیقی عبارت از عدم «تملك است [13]» ، پس هروقتی [14] که فقیر [15] به [16] مرتبه‌ای رسد که او را اصلاً تملیك نماند ، او را فقر حاصل شده باشد ، «و او را رسد [17]» که افتخار بر کائنات کند ، که رسول صلی الله علیه وآله بدین فقر فخر فرموده [18] است ، نه به فقر صوری . [19] چه درمکه بسیار کسان بودند که به حسب صورت فقیر بودند ، و [20] عدم تملیك را نداشتند .

۱- بجز ی دیگرنسخه‌ها : و به نستعین+ . ۲- ز : اما بعد+ . ۳ ـ ل : احوالی.
٤ - بجز ی : الفضل . ٥ - ل : الفاتحة . ٦ - ل : الی . ۷ - بجز ی : - .
۸- بجز ز: که. ۹- بجز ز: که ـ ی: فرمودی. ۱۰ ـ هـ، ج : هریکی دراین باب، و: دراین باب هریکی، ز: هریك دراین معنی. ۱۱ ـ ل: مجموعه. ۱۲- ز: فقیر. ۱۳- ی، ج: تملیك است. ز: و اسقاط مفاضات+ . ۱٤ ـ ل : هروقت. ۱۵- بجز ی : فقر. ۱٦- ز : در.
۱۷- ز : - . ۱۸- ل، ز: نموده . ۱۹- ز : اگر+ . ۲۰- ك، ل، و : اما .

[1] وعدم تملیك را معنی آن‌است که فقیر را هیچ چیز نباشد که آن را به حسب ملك باخود اضافه تواندکرد ، تا غایتی که ازخود فانی‌شود، چنانکه فرموده‌اند[2]: **الفقیر لایحتاج الی شیی ولایحتاج الیه شیی** . واین‌مقام‌وحدت صرف‌است وتوحید محض[3] ، اگرچه هروقت که اضافت ساقط گشت وحدت ثابت شد ، کـه **التوحیـد اسقاط الاضافات** . و از اینجا[4] فرموده‌اند که: **اذا تم الفقر فهوالله** .

اما آنچه فرموده‌اند[5] که: الفقر سوادالوجه فی‌الدارین ، اگرتحقیق کنند[6]، به حسب این‌مقام همین‌معنی‌دارد ، که مراد ازسواد[7] فنای سالك‌است در دارین ، یعنی « دنیا و آخرت[8] » ، زیراکه سواد ظلمت است ، هرجا که آمده‌است. به‌معنی عدم وفنا آمده‌است. کما قال جل‌ذکره[9]: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من‌الظلمات‌الی‌النور ، والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت، یخرجونهم من‌النور الی الظلمات** (۱) .

پس‌معنی فقرحقیقی آن‌باشد ، که فقرحقیقی ثابت‌نشود، الابه فناء سالك دردارین ، وآن‌هم عدم تملیك‌است ، واسقاط اضافات ، وآنچه‌اضافه بدو بوده است ، از وجود خود و توابع آن را ، اسقاط کرده باشد ، و اورا[10] هیچ تملیك نماند، هیچ شك نیست که فقیرباشد، ومرتبهٔ فقر اورا حاصل‌شده

---

۱ - بجز ز،و : اما + . ۲ - بجز ز : فرمود ، ی: فرمود که . ۳ - بجز ز: - .
٤ - ز : آنجا . ٥ - ز : فرموده . ٦ - بجز ز،ی : کند . ۷ - ك : - .
۸-ی، ك،ز،ح : در دار دنیا و در دارآخرت- ج،ه،و : در دنیا وآخرت .
۹- ز: قوله عزوجله-ی : بقوله‌تعالی. ۱۰ - ی : آن‌را .

---

(۱) - سورهٔ ۲ آیه‌های ۲۵۸و۲۵۹ : خدا دوست کسانی‌است که گرویدند ، ایشان را از تاریکی‌های کفر به‌روشنائی ایمان‌آورد ، وآنان که نگرویدند طاغوت دوستان ایشانند وآنان را از روشنائی بتاریکی آورد .

باشد ، و[1] سفید روی دنیا و آخرت شود[2] . قوله تعالی : **وجیها فی الدنیا والآخرة و من المقربین**(۱) .

وهر که بدین صفات مذکوره نرسیده باشد[3] ، ودعوی فقر کرده باشد ، سیاه روی دنیا و آخرت باشد ، قوله تعالی : **فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقواالعذاب بما کنتم تکفرون**(۲) .

واما آنچه فرموده‌اند که : **کادالفقران یکون کفرا** ، یعنی به‌حقیقت ، همین فقر نزدیك باشد به کفر. یعنی[4] چون نهایت فقرحقیقی[5] عدم تملیك باشد و اسقاط اضافات آنچه مضاف است با وی[6] ، پس آن چیز[7] نماند الاوجود صرف[8] ذات واحد ، که آن وجود حق است ، و این معنی اقتضای آن کند[9] که شخص[10] گوید : **سبحانی ما اعظم شأنی** و[11] **لیس فی جبتی سوی الله** و دیگر[12] : انا الحق .

و معلوم است که در شریعت به حسب ظاهر کفر است ، اگرچه به‌حسب طریقت[13] وحقیقت حق‌است . « اما گوئیم[14] » نبأهم اذا جاوز شیئی « حده انعکس[15] » ضده ، تا بدین‌جا[16] سخنم جمله[17] سر است .

۱- ی،و:-. ۲- ز: باشد . ۳- ل : موصوف نباشد. ٤ - بجز ی،ك،ل : که+.
۵ - بجز ز،ی،ك،ل : که عبارت‌از+. ٦ - ج،و،ه : به‌او. ۷- بجز ی،ز: چیزی.
۸ - بجز ز : و+. ۹ - ز : هم‌کند ، بجز ی : می‌کند . ۱۰- بجز ز: شخصی.
۱۱ - ك : و دیگری گوید ، ی : و دیگری ، ج،و،ه : و دیگر گوید .
۱۲ - ل : دیگری گوید که . ۱۳ - ی : - ، ك : بجای‌طریقت: جامعیت وحقیقت.
۱٤ - ز : گوئیم ، ی : - ، ج،و،ه : گوئیم - . ۱۵ - ی : لعکس .
۱٦ - ز : بدانجا . ۱۷ - ك،ل : جمله سخنم ، ز،ج،و، ه: سخنم .

(۱) - سورة ۳ آیة ٤٠ : صاحب جاه در دنیا و آخرت و از نزدیکان .
(۲) - سورة ۳ آیة ۱۰۲ : پس آنان که روی‌هایشان سیاه شد ، آیا کافر شدید بعداز ایمانتان ، پس بچشید عذاب را بسبب آنچه که کافر شده‌اید .

بیت

ره نورد بیان قوی تند است　　ترسم از دست من عنان بجهد

العاقل یکفیه‌الاشارة [۱] .

چون نهایت فقر[۲] بدایت‌الوهیت و ربوبیت است موجب کفر نباشد . لیکن اگر[۳] سالك صاحب کمال باشد « داندکه[۴] » به رفع وجود غیر ، وعدم تملیك مجازی، موجب‌الوهیت و بقاء ربوبیت و غنا [۵] نگردد[۶]، اما سبب بقاء استغنا و انفراد فقیر گردد[۷] ، و در[۸] مقام توحید صرف و وحدت محض باشد، و ذالك‌المراد من‌الفقر باتفاق اهل‌الله[۹] ، والله اعلم بالصواب « والیه‌المرجع والمآب » [۱۰] .

۱ـ ی : یکفی بالاشارة . ۲ـ ز : که + . ۳ ـ ی : ـ . ۴ ـ ی،ك،ل؛و : ـ .
۵ـ بجزز: و غنا ـ . ۶ ـ ی،و،ك،ز : ـ ، ی : و+. ۷ـ ی : نگردد .
۸ ـ ك : له . ۹ ـ ز : تعالی‌وسلم تسلیما کثیرا + . ۱۰ ـ بجز ی : ـ .

نسبت خرقه

(۱۷)

بسم الله الرحمن الرحيم [۱]

الحمدلله علی نواله والصلوة والسلام علی محمد و آله [۲] .

چون به مقتضای : **الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف** ، اخوان صفا را ، یعنی اعیان ثابته ، که صور «علمیه اند و مظاهر اسماء حضرت الهیه » [۳] معرفتی و الفتی بوده » و [۴] هست وخواهد بود اولاً درعلم وثانیاً درعین ، وبحکم : تخلقوا باخلاق الله ، ای اتصفوا [۵] بصفات الله ، درجهان اشباح ازمتابعت متبوعی [۶] مطبوع چاره نیست ، تا بواسطهٔ آن صاحب کمال ، تحصیل کمالات ، که احاطه است برجمیع مراتب وجود ، میسر گردد ، و درسلسلهٔ طریقت باحضرت سرحلقهٔ حقیقت یعنی صاحب شریعت ـ علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ـ

مصراع : [۷] نسبت خوذ صحیح گرداند :

لاجرم به جذبهٔ : جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ، درویش طالب وطالب درویش ، الاخ فی الله ـ سلمه الله [۸] ـ تشریف فرمود و دست ارادت در دامن ولایت درویشان زد و نسبت خرقه با [۹] فقیران صحیح گردانید .

---

۱ ـ ج : و به نستعین + ی : رب وفق علی اتمامه+ .　　۲ ـ ی : اجمعین + .

۳ ـ ی : اسماء الهیه اند .　　۴ ـ ی : ـ .　　۵ ـ و ، ی : متصف .

۶ ـ ی : متبوع .　　۷ ـ ی : ـ .　　۸ ـ ی : ـ .　　۹ ـ ی : این + .

دوبیتی

نسبت خرقه‌ای که من دارم بشنو از من که تاشوی آگاه
این‌چنین‌است که‌می‌دهم‌شرحش تا بجدم رسد رسول الله

نسبت[۱] خرقهٔ این فقیر نعمت‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله‌الحسینی ازحضرت با رفعت قطب‌المحققین قدوة السالکین حافظ بلادالله ناصرعبادالله شیخ‌عبدالله یافعی ـ رحمة‌الله‌علیه[۲] ـ واو ازسالك مسالك مکاشفات‌وعالِم‌عالم[۳] مشاهدات شیخ صالح‌البربری ـ رحمة‌الله‌علیه ـ واو ازمرشدکامل و«مکمل‌واصل»[۴] شیخ کمال‌الدین‌الکوفی ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازشهسوارمیدان‌ریاضت وتاج فرق اهل[۵] ولایت شیخ ابوفتوح الصعیدی ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازمجرد جهان تجرید و مفرد عالـم تفرید شیخ ابی مدین‌المغربی[۶] ـ رحمة‌الله علیـه ـ و او از ساکن سراپردهٔ انسی ومعتکف خلوت‌خانهٔ قدسی شیخ ابوسعید[۷] الاندلسی[۸] ـ رحمة‌الله علیـه ـ و او از مقدم اصحاب مقامات و سرور ارباب حالات شیخ ابوالبرکات ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازمجاور کعبهٔ حقیقت ومفتی‌خانقاه طریقت و مدرس‌مدرسهٔ شریعت شیخ ابوالفضل بغدادی ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازمظهر جمال ذوالجلالی شیخ احمد غزالی ـ رحمة‌الله علیـه ـ و او از محق محقق[۹] و صدیق مصدق شیخ ابوبکرنساج ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازشیخ المشایخ شاکر عالم و ذاکر دایم شیخ ابوالقاسم ـ رحمة‌الله علیه ـ واو از رهنمای سالکان

---

۱ ـ الف ، ز ، و : ـ .

۲ ـ ی : در این نسخه از رسالهٔ نسبت خرقهٔ منظوم شاه نعمت‌الله بعدازهرقطب شعر مربوط به‌وی نوشته شده است .

۳ ـ ز : علم . ۴ـ و : کامل مکمل . ۵ ـ ی،الف،و : ـ . ۶ ـ ج،و : مغربی.

۷ ـ ز : سعود . ۸ ـ ج ، و : اندلسی . ۹ ـ ج ، و : محقق محق .

و مقتدای و اصلان شیخ ابوعثمان المغربی ـ رحمة‌الله علیه ـ و او از حافظ مکتب‌خانهٔ علم: **و علمنا من‌لدنا علماه** (۱) شیخ ابوعلی کاتب ـ رحمة‌الله علیه ـ و او از مظهرالطاف باری شیخ علی رودباری ـ رحمة‌الله علیه ـ و او از سید طایفهٔ صوفیه [۱] شیخ جنید بغدادی :

بیت

مصر معنی دمشق دلشادی   شیخ مرشد جنید بغدادی

رحمة‌الله علیه ـ واو از سرخیل عارفان و مربی عاشقان شیخ سری سقطی ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازعارف [۲] معرفت‌رموز [۳] کلی‌شیخ معروف کرخی ـ رحمة‌الله‌علیه ـ واو از ودود حضرت کبریائی شیخ داود طائی ـ رحمة‌الله‌علیه ـ واو ازطالب [٤] مطلوب و محب محبوب شیخ [٥] حبیب عجمی ـ رحمة‌الله علیه ـ واو ازهمای آشیان [٦] ملکوت و شاهباز فضای جبروت [۷] شیخ حسن‌البصری ـ رحمة‌الله علیه ـ واو از [۸] امام الائمة محیی‌السنة والجماعة سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء مظهرالعجایب امیرالمؤمنین [۹] علی بن ابیطالب « علیه الصلوة والسلام [۱۰] » ، واو از « حضرت نقطهٔ [۱۱] » دایرهٔ ظهور احدیت و مرکز اظهار

۱ ـ ی : سیدالطایفةالصوفیه . ۲ ـ ی : معارف . ۳ ـ و : کنوز ـ ج : رموزکنوز.
٤ ـ ی : حضرت . ٥ ـ ی : ـ . ٦ ـ ی : از حضرت آستان .
۷ ـ ی : شیخ‌الملة والدین + . ۸ ـ ی : امام العلم والحلم والکرم + .
۹ ـ ی : اسدالله الغالب + . ۱۰ ـ ی : الدین‌المجتبی علی‌المرتضی صلوات‌الله‌علیه، ج ، ز : کرم‌الله وجهه . ۱۱ ـ ی : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۱۸ آیهٔ ٦٤ : و او را از نزد خود دانش آموخته بودیم .

محیط واحدیت ، اول به معنی و آخر به صورت ، صدرصفهٔ اصطفی[۱]، محمد مصطفی ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم[۲] :

بیت

نسبت خرقه را بیان کردیم   خرقه پوشان بسی روان کردیم

والحمدلله والمنة وصلی الله علی خیرخلقه محمد و آله اجمعین وسلم[۳] .

۱ ـ بجز ی دیگر نسخه‌ها ندارد .

۲ ـ ی : صلی‌الله علیه و سلم ، الف،ز : صلی‌الله علیه و آله و اصحابه رضی‌الله عنهم .

۳ ـ ز: والحمدلله والمنة ، ج ، و : والحمدلله رب‌العالمین .

سلوك[1]

(١٨)

---

١ - ز : سلوكيه .

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین[1]

الحمدلله علی صفاته العلی[2] والسلام والصلوة[3] علی عباده الذین اصطفی. قال مظهر الحقایق ومظهر الدقایق سلام‌الله‌علیه: **الطرق الی‌الله بعدد نفوس‌الخلایق**. یعنی[4] راه طالبان و سبیل سالکان به حضرت حقیقة الحقایق به عدد نفوس[5] خلایق است.

دوبیتی

ز خاری به پرهیز کو خنجری است ز موری بیندیش کو صفدری است
مرنجان دل خستهٔ پشه ای[6] که‌ازهردلی‌سوی‌حضرت‌دری‌است(۱)

آری ازهرنفسی ونفسی[7] به‌حسب‌اعمال و اعتقاد وقابلیت واستعداد به درگاه الله راهی‌است ، اما اقرب‌طرق و انورسبل[8] صراط‌مستقیم مشتاقان[9] ما است که[10] شروع درشرح آن خواهیم کرد ، و بالله التوفیق :

---

۱ - ی : - . ۲ - به جز ز،و،ی: العلیا . ۳ - ز: - . ٤-ز: که+.
۵ - ز،ج : انفاس . ٦ - ی : خسته‌ای - الف،ب،و،د،ه : بسته‌ای .
۷ - ز : نفیسی. ۸ - ز : مشتاقان + . ۹ - ز : یاران . ۱۰ - م : - .

---

(۱) - م : اضافه دارد :
مکس را به چشم حقارت مبین که‌او نیز در بارگه مهتری‌است
به‌کفر و به اسلام یکسان نگر که‌هریك زدیوان‌حق‌دفتری‌است
خرابات را نیز عزت بدار که‌او نیزدرملك‌حق‌کشوری‌است

بیت

راهها گرچه بی‌شمار بود　　راه عشاق ما یکی باشد

و[1]طرق مختلفه باکثرت عدد و معنی واحد محصوراست در سه نوع[2] : یکی طریق ارباب معاملات‌است[3] ، به‌کثرت صوم و صلات و تلاوت قرآن و حج و جهاد و غیرها از اعمال ظاهره :

بیت

این طریق[4] رفیق اخیار است　　رهروی[5] کن که اول کاراست

و بدان که[6] صوم برسه قسم است :

اول ـ **صوم عام** است وآن امساك ازشراب و جماع و طعام است[7] از اول[8] فجر تا آخر نهار مع النیة[9] .

دوم ـ **صوم خاصان** است که به[10] مجموع قوا و اعضاء ، ازجمیع ذنوب و عیوب ، دائم صایم باشند :

سوم ـ **صوم « خاص الخاص** است که[11]» مقربان‌درگاه رحمان‌واند»[12] وملازمان بارگاه سبحان ، که به[13] آشکار و نهان ازغیرمحبت حق همه‌روزه روزه دارند ، و خلعت لطیف و تشریف شریف این مژده پوشند که : **الصوم لی وانا اجزی به** .

دوبیتی

از غیر تو دارم همه روزه روزه　　هرشب کنم از عطای تو دریوزه

تا روزهٔ من ترا قبول افتاده　　جان‌و دل من به روزه‌اند هرروزه

۱ـ بجز ز، الف: دیگرنسخه‌ها ـ .　۲ـ ج،ز،ی : انواع .　۳ ـ و،ی : که+.

٤ ـ ز : و+.　۵ ـ م : پیروی.　٦ ـ ز : ـ .　۷ ـ ز : ـ .

۸ ـ الف،ب،و،ج : طلوع + .

۹ ـ ز: آخر معینه. ز،م : ـ الف،ج : تا غروب نهار مع‌النیة .

۱۰ـ بجز ی: دیگرنسخه‌ها ـ .　۱۱ـ م،ی ـ .　۱۲ـ م،ی: ـ .　۱۳ـ و،م : در.

و[۱]بدان که صلات خدمت و قربت و وصلت است . اما خدمت شریعت است[۲] وقربت طریقت و وصلت حقیقت ، و نماز جامع این[۳]خصال ثلاثه است .

مصراع : گر جمع شود[٤] نماز تو جمع بود .

بیت

این است نماز با نیازم پیوسته چنین بود نمازم

تو نیز به حکم « قوموا فتوضئوا و صلوا رکعتین ، بهرآن [٥] یگانه ازسر هردوکون برخیز و به‌آب « طهور به حضور[٦] » دل طهارت کن، وسجادهٔ عبودیت عابدانه بازکش ، و قدم بندگی عارفانه برآن نه که ترا به . و روی به قبلهٔ : **فاینما تولوا فثم وجه‌الله**(۱) آور ، وتکبیر فنا برچهار رکن وجود ، ازبرای‌بقای[۷]مقصود، فروخوان، وثنای ملك وهاب ازفاتحهٔ فایحهٔ[۸] ام‌الکتاب افتتاح‌کن ، و بعد از قرائت کلام خدا [۹] در رکوع تواضع درآ و به اطمینان طریقت : **الا بذکرالله تطمئن‌القلوب**(۲) آرام گیر :

آنگاه آگاه به استقامت شهادت به قیام شریعت بازگرد : بعدازآن به عالم غیب حقیقت سجدهٔ : و اسجد و اقترب (۳) عزیمت فرما ، تا کرم[۱۰] معبود از برای تکمیل وجود موجود، کاملانه ترا به جهان قعود بازگرداند ، تا التحیات حضرت[۱۱] معشوق عاشقانه به لسان: کنت لسانه الذی یتکلم به ،

۱ - ی : دیگر + . ۲ - ی : - . ۳ - ز : - . ٤ - ز،م : شوی .
۵ - ی : - . ٦ - ز : دیدهٔ . ۷ - م : لقاء . ۸ - ز : فایحةالفایحةی: - .
۹ - م : ملك علام . ۱۰ - م: حضرت+. ۱۱ - و،م،ی،ج،ب : ثنای .

(۱) - سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۰۹ : به هرسو رو کنید رو به خدا است .
(۲) - سورهٔ رعد آیهٔ ۲۸ : آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد .
(۳) - سورهٔ علق آیهٔ ۱۹ : سجده کن و نزدیك شو .

فروخوانی ، وبدانی معنی‌قوله‌تعالی: **الذینهم علـی صلوتهـم دائمون.**(۱)

بیت

این‌است نماز تو اگر مرد خدائی هر گه که گذاری‌تو به‌معراج بر آئی

کما[۱] قال « النبی - صلی الله علیه وآله » [۲] : **الصلوة معراج المؤمن** .

و دیگر تلاوت قرآن‌است و آن کلام قدیم[۳] سبحان‌است [۴] و به‌حقیقت خواندن آن بی‌حرف[۵] و صوت و زبان والحان است .

بیت

عروس خلوت قرآن نقاب آنگه براندازد

که دارالملك ایمان را مسلم بیند از غوغا

ازخدا بشنو[۶] و از خود بدرآ و درآ درمکتب «خانهٔ» [۷] : **الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان** (۲) ، تا معانی قرآن باتو[۸] بیان‌کنم .

مثنوی

پاك شو تا معانی مکنون آید از پردهٔ حروف برون

قول باری شنو هم ازباری که حجابست صنعت قاری

مرد دانا به‌جان سماع کند حرف‌وصوتش‌همه‌وداع کند

قول شیخ مرشد جنید بغدادی است که لفظ قرآن [۹] و جسم انسان[۱۰] توأمانند ومعنی قرآن[۱۱] ومعنی[۱۲] انسان توأمانند ، وحقیقت قرآن[۱۳] وحقیقت

۱- ی: - . ۲- ز: علیه‌السلام . ۳- ی : عظیم،م : ملك . ٤- م : جل‌وعلا + .
۵ - و،م : حروف . ٦- م،ج،د،ی : بشنو ازخدا . ۷ - بجز ز،ج دیگرنسخه‌ها - .
۸ - م : به‌تو. ۹و۱۱و۱۳- ز: القرآن. ۱۰- م : انسانی. ۱۲- و،د : روح .

---

(۱) - سورهٔ معارج آیه ۲۳ : آنان‌که همیشه در نمازاند .
(۲) - سورهٔ الرحمن آیه‌های ۱و۲و۳- خدای مهربان قرآن‌را یاد داد ، انسان‌را آفرید، وی را بیان آموخت .

انسان یکی‌است[1] ، وهوحقیقة الاشیاء .

بیت

هر کـه قرآن چنین نکو دانـد حافظی باشد او و خوش خواند

و دیگر حج فرض‌است : من استطاع الیه سبیلا (1) . اما تحقیق حج آن‌است که روی ارادت به‌هدایت وعنایت باری برآری ، و قدم ازشهرستان هستی‌بیرون[2]نهی، وگام ناکامی دربیابان نیستی زنی، تا به‌موضع احرام‌رسی، ومجردانه لباس بی‌اساس ناس[3] و دلق خلق ازگردن‌خود «چومنی[4]» بدرکنی، و احرام تجرید و خلعت تفرید خلیلانه درپوشی .

و عالمانه از بین‌العلمین[5] صفتین عبور فرمائی ، و عارفانه برعرفات معرفت برآئی ، وکبش‌کبش[6] را قربان سازی ، و صوفیانه به صفای دل[7] و[8] مروهٔ جان فرود آئی ، و احجار افعال ناپسندیدهٔ انکار، به‌دست ذوق‌وشوق اقرار، به‌تاب پرتاب کنی،و روی به کعبهٔ: **و من دخله کان آمنا** (2) آوری .

چون درآئی گرد خود برآئی ، و در دم از زمزم یم نم دم[9] دیده غسل برآری[10] ، و به محبت کرم والطاف‌قدم، به‌طواف حرم مشغول‌گردی ، چون واصل[11] شاهد حجرالاسود شوی ، مستانه برقبلهٔ او قُبله نهی ، و بعد از

---

١ - م : توامانند و،م : اضافه دارد : و حقیقت قرآن و انسان یك شیی واحد است .
٢ - بجز ز دیگر نسخه‌ها : بدر . ٣ - ز : ناموس. ج : الناس .
٤ - م : من - و : - . ٥ - ز : و+. ٦ - ج،ز،و : کیش . ی : نفس .
٧ - م : برآئی + . ٨ - م : به + . ٩ - ز : - .
١٠ - ی : کنی. و،ج،د : آوری . ١١ - ی : وهم چون واصلان .

---

(1) - سورهٔ آل عمران آیهٔ ٩١ : کسی‌که استطاعت طی راه بسوی او را دارد .
(2) - سورهٔ آل عمران آیهٔ ٩١ : کسی‌که درون کعبه شود ایمن باشد .

ادای فرایض و سنن به وجه احسن دست درحلقهٔ در توکل زنی[1] ، وناچار نه « به اختیار عاشقانه[2] » وداعی کنی[3] ، و خرم و شاد به متابعت مرشد[4] آزاد به‌جانب بغداد شریعت مراجعت‌نمائی[5] ، یا درعقب عشق به‌طرف دمشق طریقت عزیمت فرمائی[6] . [7]چون بازآئی حاجی زیبا باشی[8] :

بیت

حاجی خانهٔ دل این باشد ٭ حج یاران ما چنین باشد

ودیگرجهاد و جهاد بردوقسم است : اکبراست[9] و اصغر ، چنانکه[10] پیغمبر - صلی الله علیه وآله - فرمود[11] : **رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر** . و جهاد اکبر آن‌است که به قوت عساکر روح بافتوح باجنود جهود نفس‌اماره محاربه کنی[12] و جهاد اصغر مشهور است .

بیت

این هر دو جهاد کار اخیارانست ٭ هر کس که کند بدانکه اخیار آنست

فالواصلون بهذا[13] الطریق فی الزمان الطویل أقل من القلیل .

دوم - اصحاب مجاهدات و ارباب ریاضاتند که در تبدیل اخلاق می‌کوشند ، و به‌تزکیهٔ نفس[14] مشغول می‌باشند ، و شب و روز ، به‌ساز وسوز ، به سوهان لای نفی و صیقل الای اثبات رنگ زنگ کثرت بشریت به عشق دلبر از مرآت دل برمی‌دارند ، لاجرم بعد از تخلیه وتجلیه وتصفیه دل‌وجان ، جمال[15] ذوالجلال تجلی می‌فرماید ، و به تبسم این ترنم می‌سراید :

---

۱ - و، ج، د، م : زن . ۲ - م : مستانه اختیار را . ۳ - و، ج، د، م : کن .
٤ - ج، و، د : مرشدی . ۵ - و : نما . ٦ - و، ج : فرما . ۷ - ی : ع + .
۸ - م : وچون بدین‌طریق روی و بازآئی حاجی زیبا باشی .
۹ - م : - . ۱۰ - م : حضرت + . ۱۱ - م : فرمودند که . ۱۲ - ز : کنند .
۱۳ - ی : هذا . ۱٤ - ی : و به تحلیه قلب + . ۱۵ - ز : جلال + .

بیت

گر زنگ تو ز آئینهٔ دل پاك کنی   چون در نگری جمال دلبر بینی

کما قال النبی-صلی الله علیه و آله : قلب المؤمن کمرآة اذا نظر فیها تجلی ربه .

بیت

دل آینهٔ جمال شاهنشاهی است   مگذار که گرد گرد او برگردد

المؤمن مرآت المؤمن والله المؤمن .

بیت

جام جهان نمای من روی طرب فزای تست

گرچه حقیقت من است جام جهان نمای تو

وطالبان این معنی سعی درعمارت باطن می‌نمایند نه درعبادت[1] ظاهر.

شعر

این است طریق هرکه ابرار بود   درمجلس وخلوت[2] همه بایار بود

بیت

یك چند دربن مقام بودیم[3]   بسیار دری ازین گشودیم[4]

و سالکان این سبیل و واصلان این طریق « اکثراند از آن[5] » فریق ، و اما وصول ایشان ، به حقیقت اصول درویشان ، از نوادراست ، چنان که مغفور مشهور حسین بن منصور - رحمة الله علیه - از غواص خاص ابراهیم خواص سئوال کرد که درکدام مقام نفس نفیس را ریاضت می‌دهی ؟ گفت : درگوشهٔ رضا وکنج توکل مدت سی سال است که نفس را ریاضت می‌دهم و داغ ناامیدی

---

۱ - ز،ی : عمارت .   ۲ - م : ظاهر و باطن . و ، د : خلوت و جلوت .
۳- و،الف،ی : بودم .   ٤- و،الف،ی : گشودم .   ۵- ی : وراهروان این.

ازغیر دمبدم برجبینش می‌نهم. حسین‌منصور گفت: ای برادرمن درخوش‌مقامی[۱] گشته‌ای ساکن، اما عمر خود را فوت کرده‌ای[۲] در عمارت باطن، مگر نه‌ای آگاه ازفناء الفناء فی‌الله[۳].

شعر[۴]

فافنوا ثم افنوا ثم افنوا　　فابقوا بالبقاء فی‌قرب[۵] ربی

بیت

فنا شو از وجود خود فنا شو　　که‌تا یابی‌حیات[۶] از رب‌باقی
درآ در بزم خاص نعمت‌الله　　که تا مستت[۷] کند انعام ساقی

سوم ـ سبیل سایران[۸] السیر[۹] الی‌الله وطریق طایران الطیر بالله است.

رباعی[۱۰]

این است طریق هرکه طیار بود　　درظاهر وباطن[۱۱] همه با یار بود
چشمش چو به نور عشق بینا باشد　　در دیدهٔ او مدام دیدار بود

اما این طایفه را اهل محبت خوانند و سلوك ایشان درویشان به جذبه دانند.

بیت

درصد هزارسال به برج دلی رسد　　ازآسمان عشق بدینسان ستاره‌ای

واین‌طریق مختار، ای یار مبنی برموت ارادی‌است، چنانکه جان انام و جانان ایام ـ ﷺ ـ فرمود: [۱۲] موتوا قبل ان تموتوا.

بیت

بمیر ای‌دوست پیش‌ازمرگ اگرمی[۱۳] زندگی‌خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

۱ـ ی: مقام. ۲ـ و: کردی. ۳ـ ی: بالله. ٤ـ ز: ـ. ۵ـ ز: القرب.
٦ ـ م: بقا. ۷ ـ ز،ج،د: هستت. ۸ ـ ز: السایران. ۹ ـ م: سیر.
۱۰ـ ز: بیت. ۱۱ـ ز: خلوت‌ومجلس. ۱۲ـ ز: که+. ۱۳ـ م،ز: تو.

وقول حکماء خلف وعلماء سلف است که : موتوا حتی لاتموتوا .

بیت

گر بمیری ز خود بقا یابی ورکشی زحمتی عطا یابی
هرکه‌مرد او دگرنخواهد مرد ور[۱] نمردی بمیر تا یابی

قال[۲] الشبلی ـ رحمةالله علیه ـ الموت ثلاثة ، موت فی‌الدنیا و موت فی‌العقبی وموت فی‌المولی. فمن مات فی‌حب‌الدنیا مات منافقا ، ومن‌مات فی‌حب‌العقبی مات زاهدا و من مات فی‌حب‌المولی مات عارفا .

دوبیتی

زاهدان[۳] جانب بهشت روند منکران در تك سقر میرند
ای‌خوشا وقت ما وآن یاران پیش معشوق چون‌شکر میرند

و وصول به موت ارادی در ده اصل[٤] تقریر و تحریر آن خواهد رفت : و بالله التوفیق :

اصل اول ـ توبه‌است، و توبه ندامت‌است از معصیت، به‌حیثیتی که اگر قادر شود[۵] برمثل آن میل لنماید[٦] .

مصراع : این توبهٔ عام است « ولی توبهٔ خاص[۷] » :

آنست که تایب بیرون آید از لذات[۸] صورت ظاهره و درآید در خلوت خانهٔ معنی باطنه .

بیت

توبه کن از دنیی و لذات آن تا درآئی در بهشت جاودان

---

۱ ـ ج : گر . ۲ ـ ی : الشیخ+ . ۳ ـ م،ج : عارفان . ٤ ـ ز،و : اصول .
۵ ـ و،د : شوند. ٦ ـ و،د : ننمایند. ۷ ـ ز: وتوبه‌خاص آنست‌که. ۸ ـ بجز ز: لذت.

اما توبهٔ **خاص‌الخاص** مراجعت‌است به‌حضرت‌عزت‌به‌عین[۱] ارادت، چنانکه موت‌مراجعت‌است به غیر ارادت. کقوله[۲] تعالی: **ارجعی الی ربك راضیة مرضیة** (۱). یعنی از جواهر و اعراض و[۳] اغراض باطل اعراض نما[٤] و ازطریق یاری به درگاه باری مراجعت فرما[٥]، و مخلصانه ازجمیع ذنوب و عیوب خالص‌شو[٦] تاخلاص یابی[٧]، وبدانی که‌گناه آن‌است که ترا محجوب می‌گرداند ازخدای‌تعالی ازمراتب دنیا و عقبی.

و برطالب واجب‌است که ترك محبت غیرمحبوب کند به‌عشق مطلوب، چه اگر[٨] همه وجود او باشد: کما قیل: **وجودك ذنب لایقاس به‌ذنب**.

بیت

بشنو ز من ای یار گذر کن ز مناهی

رو توبه کن ازخویش‌که یك باره گناهی

اصل دوم[۹] زهد است و زاهد پرهیزکار باید که بیرون آید از خلوت‌خانهٔ لذت‌جسمانی[۱۰] وتزهد نماید ازمتاع دنیائی[۱۱] و استمتاع نفسانی، از اندك وبسیار ازمال و جاه و یار و اغیار، چنانکه به‌موت‌اضطراری ازهمه بیزاری می‌نماید. و حقیقت زهد آنست که تزهد نمائی به اراده[۱۲] از دنیا و آخرت، چنانکه مظهر هدایت و عنایت فرمود ـ ﷺ[۱۳]: الدنیا حرام علی اهل‌الآخرة والآخرة حرام علی اهل‌الدنیا و هما حرامان علی اهل‌الله[۱٤].

۱ ـ بجز نسخه ی دیگر نسخه‌ها ـ . ۲ ـ ز: قوله . ۳ ـ ج: ـ .
٤ ـ ی: نماید . ٥ ـ ی: فرماید . ٦ ـ ی: شود .
۷ ـ ی: خلاص یابد ـ ز: خلاصی یابی . ۸ ـ ج،د: اگرچه . ۹ ـ ج،د: ثانی.
۱۰ ـ ج، د: حلاوت، ی: ـ . ۱۱ ـ ز: دنیوی . ۱۲ ـ ی: ـ .
۱۳ ـ بجز ی دیگر نسخه‌ها: که + . ۱٤ ـ بجز ز دیگر نسخه‌ها: تعالی + .

(۱)ـ آیهٔ ۲۸ سوره حجر: بسوی پروردگارت برگرد درحالی‌که تو از او خشنود باشی و او از تو.

بیت

دنیا و آخرت دو سرای‌است عام را قفل نفور بردر هردو سرا زدیم[۱]

نقل‌است که سلطان‌العارفین بایزید ـ رحمة‌الله علیه ـ فرموده‌است که: مدت زاهدی بایزید سه روز بود، اول از دنیا و ما فیها، دوم از آخرت و ما فیها، سوم ازما[۲] سوی‌الله تعالی:

شعر

روز چارم ز زهد وارستم[۳] زانکه بااصل خویش پیوستم[۴]

بیت

زاهد[۵] زاهدانه این باشد[۶] عاشق[۷] عاشقانه این باشد[۸]

اصل سوم توکل‌است ـ برخدای تعالی، ثقة[۹] بالله الواحدالوهاب[۱۰].

شعر

توکلنا علی رب السماء و سلمنا باسباب القضاء

بیت

توکل برخدای خویشتن کن وداع محنت‌مردم چومن کن[۱۱]

و متوکل باید که بیرون آید از نسب و اسباب.

حکایت ـ نوبتی موحد مقدم ابراهیم ادهم ـ رحمه‌الله[۱۲] ـ دربغداد آزاد عزم مکه معظم محترم[۱۳] مصمم فرمود[۱۴]. فقیری حقیری خبر یافت به حضرت او شتافت، گفت:

بیت

آخر چه شود که باخودم یار کنی هرتوشه که باشد به‌من آن بار کنی

۱ـ بجز ز دیگرنسخه‌ها: سرای زن. ۲ـ ج،ب،د،ز،م: عما. ۳ـ ز: وارستیم.
۴ ـ ز: پیوستیم. ۵ ـ بجز ز دیگر نسخه‌ها: زاهدی و ـ و: زاهدی.
۶و۸ ـ بجز ز دیگرنسخه‌ها: بوده. ۷ـ بجز ز دیگرنسخه‌ها: عاشقی‌وـو: عاشقی.
۹ ـ ز: ثم. ۱۰ ـ القهار. ۱۱ ـ ز،م: ـ.
۱۲ ـ بجز ز دیگرنسخه‌ها: رحمة‌الله‌علیه. ۱۳ ـ ی: ـ. ۱۴ـ ی: کرد.

شیخ محترم[۱] چون بشنود[۲] درِ درج[۳] معانی را بگشود وگفت[٤] : دراین طریق با تو رفیق باشم[٥] به شرط آنکه توشه برنداریم و اگر دهند قبول نکنیم و نخواهیم و بخوانیم : **ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه**(۱) .

بیت

این است توکل صحیحم بشنو سخن خوش فصیحم[٦]

اصل چهارم قناعت است . و قانع آنست که از شهوات نفسانی[۷] و تمتعات حیوانی[۸] پیوسته وارسته باشد ، کما هو بالموت .

بیت

کنجی و[۹] قناعتی اگر[۱۰] دست دهد پیش‌تو فرشته دست بردست نهد

القناعة کنز لاینفد[۱۱] (۲) .

بیت

ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ دولت[۱۲] نیست

من قنع شبع .

بیت

قناعت کن ز دون حق وگرنه دون دنیائی

مخواه ازغیراو[۱۳] چیزی[۱٤] اگرتو مرد دانائی

۱ ـ بجز دیگر نسخه‌ها ـ . ۲ـ م،ح،د،و : بشنید . ۳ـ ج،ب،م : درر+ .
٤ ـ بجز ز دیگر نسخه‌ها : فرمود . ٥ ـ ج ـ : می‌باشم . ی : می‌شوم .
٦ ـ ج : هرکس‌که توکل بخدا کرد چوما ایمن بود از دردسر هردو سرا + .
۷و۸ ـ ج،ب،م : نفسانیه و حیوانیه . ۹ ـ بجز ز،م : دیگر نسخه‌ها : گرکنج .
۱۰ ـ بجز ز،م دیگر نسخه‌ها : ترا . ۱۱ ـ ز: لایفنی .
۱۲ـ م،ح : نعمت . ج،ب،و : طاعت . ۱۳ـ م،و : حق . ۱٤ ـ ی : خیری .

(۱) ـ سورهٔ طلاق آیهٔ ۳ : کسی‌که برخدا توکل کند او را کافی است .
(۲) ـ قناعت گنجی‌است که از بین نمی‌رود .

مگر به قدر کفایت از مالابد انسانی[۱] از برای قوت جهت طاعت ، **والعارف یکفی[۲] بالاشارة** [۳] ، وباید که درمأکول وملبوس اسراف ننمائی[٤] که : **ان الله لایحب المسرفین** (۱) .

دخل البهلول یوما فی دار مأمون الخلیفة. فاستقبله وقال عظنی. فاخذ بهلول بیده [۵] فحما و کتب علی الحایط المجصص : یا مأمون رفعت الطین و وضعت الدین ، ان کان من مالك فقد اسرفت والله لایحب المسرفین ، و ان کان من مال غیرك فقد خاینت والله لایحب الخائنین .

بیت

اسراف مکن بجز که درمی‌خواری　　لیکن می عشق تا نیابی خواری

اصل پنجم عزلت است . وعزلت آن است که بیرون آید[٦] ازمخالطت خلایق به انقطاع علایق و عوایق .

بیت

چون مردمك دیدهٔ ما گوشه نشین شو
در زاویهٔ چشم درآ و همه بین شو

وعارف عزلت گزین خلوت نشین[۷] باید که کنج[۸] خلوت را [۹] گوشهٔ تابوت تصور فرماید :

۱ – ج،ب،و : انسانیت . ۲ – ج،ب : یکفیه . ۳ – ج،ب : الاشارة .
٤ – م : ننماید . ۵ – ی : – . ٦ – ی : آیند.م : آئی .
۷ – ی : عارف گزین خلوت‌نشین ، ز : عارف گزین کنج عزلت نشین – بجز الف دیگر نسخه‌ها : عارف گزین عزلت نشین . ۸ – ز : – . ۹ – ی،و،ج : – .

(۱) – اشاره به آیهٔ ۱٤۲ سورهٔ ششم : انه لایحب المسرفین : خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد .

بیت

تو عزلت کن ز غیر او به غیرت / که تا عالی شود هرلحظه سیرت

و یك دم همدم دیگری مشو[۱] مگر به خدمت شیخ کامل مکمل که به اجازت و اشارت[۲] او قیام نمائی . و شیخ کامل آن است که مکمل بود درشریعت و طریقت و حقیقت ، به حیثیتی که دیگری را دراین‌علوم ثلاثه عالم و کامل[۳] تواند گردانید[٤] :

بیت

گر بیابی این چنین صاحبدلی / خدمت‌او کن که گردی مقبلی

و مرید باید که چون مرده[٥] از مراد[٦] بگذرد ، و رشیدانه[۷] خودرا به پیری[۸] مرشد سپارد[۹] تـا مراد[۱۰] مرید را برتختهٔ نامرادی خوابانـد ، و چنانکـه خواهد به آب ولایت و ماءِ ورد نبوت به هدایت وی را بشوید و به عین عنایت وجود اورا از لوث جنابت[۱۱] اجنبیت وحدث حدوث نفسانیت غسالانه غسل فرماید .

بیت

من‌مرده بدم[۱۲] شیخ مرا پاك‌بشست / ایندم به دمی‌هزار از آن[۱۳] می‌شویم

واصل عزلت آن است که معزول گرداند حواس را ، به خلوت از تصرفات در محسوسات ، از آن‌که تعلقات ممکنات[۱٤] آفات و بلا و فتنهٔ جان و دل[۱٥] است .

رباعی

بنشین به درخلوت دل ای کامل / مگذار که غیر او درآید در دل
زیرا که اگر غیر درآید به وثاق / آسان تو دشوار شود حل مشکل

---

۱ ـ ج،م : مباش . ۲ ـ ب : ارشاد . ۳ ـ ج،ب : عامل . ٤ ـ و،ب،ی : کرد .
٥ ـ الف : مرده‌وار . ٦ ـ م : خود+. ۷ ـ ز : شهیدانه . ۸ ـ ی،م : پیر .
۹ ـ ز : که+ ـ ی : رساند و بسپارد . ۱۰ ـ ز : ـ . ب،ج : مراد ـ .
۱۱ ـ ی : خباثت ـ ب: جنایت . ۱۲ ـ ی : شدم . ۱۳ ـ ز : این .
۱٤ ـ ی : به ممکنات . ۱٥ ـ و : و دانش .

مگذار که غبار خاك تصرف محسوسات و گرد تراب تعلقات از روزن حواست[1] درآید ، و گرد سراپردهٔ وجودت[2] برآید، که تقویت نفس اماره و تربیت صفات ذمیمه از آن است ، و روح نفیس را [3] دراین معامله[4] زیان است، زیرا که چون روح نفیس با نفس خسیس مؤانست گیرد ، به اتفاق[5] روی به اسفل السافلین نهند ، و گفته‌اند :

بیت

روح [6] بانفس هردو جمع شدند   دل چو فرزند در وجود آمد

اگر فرزند گرامی از غایت نادانی درعقب مادر نفسانی رود ، پدر عقل نیز به‌محبت فرزند بایشان متفق گردد و باهم روی[7] بدارفنای[8] دنیا [9] نهند. اما اگر فرزند دل [10] بالغ و رسیده باشد ، به امر **فاتبعونی**(۱) متابعت پدر حقیقی کند، مادر نفسانی نیز برسبیل مرافقت بایشان موافقت نماید، و به‌طریق صراط‌الله ، ازجهان صورت ظاهره ، به عالم معنی باطنه مراجعت نماید :

بیت

برخیز و بیا نفس مطیع خود کن   مگذار که روح عاجز نفس شود

وبدان که به‌خلوت وعزلت عزل حواس وقطع طمع ازناس، واستمداد[11] نفس الخناس ازدنیای دون وشیطان ملعون منقطع ومنفصل نمی‌شود، بلکه عزلت[12]

---

۱ - و : حواس . ۲ - ز،و : وجود . ۳- بجز ی دیگر نسخه‌ها : روح را بانفس.
٤ - ی : - . ۵ - ب،ج : به طریق نفاق + . ٦ - ز،ج : عقل .
۷- ی : رو. ۸ - ج،ب : دارالفنای . ۹- ز : دنیای فانی . ۱۰-ی،م : دل‌بند.
۱۱- ی: استبداد ، و: اشتداد . ۱۲ - ی : و خلوت+.

---

(۱)- اشاره است به آیهٔ ۲۹ سورهٔ سوم : قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم‌الله ونیز آیهٔ ۹۲ سورهٔ بیستم : فاتبعونی و اطیعوا امری .

همچنان است که احتما کردن و درخستگی طعام و شراب زاید[۱] ناخوردن ، زیرا که طبیب حبیب صادق[۲] حاذق ، در معالجهٔ بیمار ، از برای تیمار ، اول احتما فرماید ، بعداز آن چون[۳] مادهٔ خام پخته گردد ، و مدد[٤] مواد فاسد که مرض از آن می‌انگیخت و در وی می‌آویخت ، باقی نماند :

بیت

به سبیل نصیحت از حکمت — آن طبیب این سخن براو[۵] خواند

که : **الحمیة رأس کل دواء** . آنگاه آن طبیب آگاه[٦] حکیمانه آن مزاج محتاج را به مسهل ذکر[۷] علاج فرماید وقوای طبیعی وحرارت غریزی‌را به‌حبّ حب[۸] : **یحبهم‌ویحبونه** (۱) قوتی و تقویتی بخشاید .

بیت

آن زمان از سقم به کلی رست — چون طبیعت به صحتش[۹] پیوست

وبدان که‌انبیا و اولیا اطبای اخرویند، که قدم‌ازقدم دراین‌بیمارستان سراچهٔ جهان نهاده‌اند ، و بعد از احتماء عزلت و تنقیهٔ مواد به خلوت ، از حکمت و مرحمت[۱۰] ، رنجورمهجورمنزوی طالب را از شربت شفا خانهٔ[۱۱] : **وننزل من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة للمؤمنین**(۲)، مسهلی[۱۲] ازذکرداثم تعیین و تلقین کرده‌اند[۱۳] .

۱ ـ ی : زایده . ۲ ـ ی : ـ . ۳ ـ ز : ـ . ٤ ـ ز : ماده .
۵ ـ بجز ی دیگر نسخه‌ها : فرو . ٦ ـ ی : نیز + . ۷ ـ ج ، ز : ـ .
۸ ـ ی : ـ . ۹ ـ ی،م : به صحتی . ۱۰ ـ ز : به رحمت .
۱۱ـ ز: شربت‌خانه شفاء . ۱۲ـ ز: مسهل . ۱۳ـ ج،ب: گردانند ، و : گرداند.

(۱) ـ سورهٔ پنجم آیهٔ ۵۹ .
(۲) ـسورهٔ بنی‌اسرائیل‌آیهٔ ۸٤: وفروفرستیم ازقرآن‌آنچه برای‌مؤمنان‌شفاء ورحمت‌است.

بیت

ذکر حق قوت خویشتن سازد
هرکه را هست با منش[1] یاری
همچو مسهل که می‌خورد رنجور
تا بیابد شفا[2] ز بیماری

اصل ششم ملازمت ذکر است . وعلامت ملازمت ذکر آن است که درآن کوشی که از ذکر غیرحق بدرآئی به فراموشی :

بیت

باطل بگذار و فارغ از باطل شو
آنگاه به ذکر حق چوما واصل شو

کما قال‌الله تعالی[3] : و اذکر ربك اذا نسیت ([1]) غیرالله[4] .

بیت

یعنی که‌بگو تو ذکرما ازدل و جان
وقتی‌که فراموش کنی هردوجهان

بیت

چنان بیاد تو مشغول گشته‌ام ای جان[5]
که یاد جان و دلم در ضمیر می‌ناید

و نسبت ذکر کردن بامسهل خوردن نسبتی‌است حکیمانه به‌اشارت و عبارت ، وکلمه لااله الاالله معجونی است مرکب[6] از نفی و اثبات ، لاجرم حکیم کریم به‌شربت لای نافیه، مواد فاسده و اخلاط زایده که رنجوری دل[7] و مهجوری جان و تربیت و تقویت نفس‌اماره از آن است زایل می‌گرداند ، وعلامات خستگی‌دل وبستگی‌جان[8] از اخلاق ذمیمهٔ نفسانیه و اوصاف‌شهوانیهٔ حیوانیه و تعلقات کونیه[9] است :

۱ - ج،ب : قوت . ۲ - ز: بود صحتش . ۳ - ی : - . ٤ - ی : - .
۵ - بجز ی،ز دیگر نسخه‌ها : جانا . ٦ - ی : - . ۷ - ز : - .
۸ - ج،و : روح . ۹ - و،ز،ی،م : کونین .

۱ - سورهٔ کهف آیهٔ ۲۳ - خدا را یاد کن آنگاه که (غیر اورا) فراموش کردی .

بیت

گر زانکه زنفی شربتی نوش کنی   وین جملهٔ خستگی فراموش کنی

در یاب که به اثبات الاالله صحت و سلامت دل و جان می‌افزاید و سدهٔ تهمت و عقدهٔ شبهت از رذایل اخلاق ملامت‌انگیز به‌سلامت می‌گشاید، تامزاج محتاج، به‌علاج، به‌اعتدال اصلی: کل‌شیئ یرجع الی اصله، باز آید. آن زمان به یقین بی‌گمان «بقاء و[1]» استواء مزاجت ونورحیاتت به نور: الله «نورالسماوات والارض»[2] باشد، وشاهد[3] روح با فتوحت به شواهد حق مزین و متجلی گردد، و به تجلی ذات و صفات آراسته و پیراسته شود، و خطاب مستطاب ملك وهاب در رسد که: **واشرقت‌الارض بنور ربها** (۱) یعنی زمین استعداد نفس به نور: **الله نورالسموات والارض** (۲) منور شد، و ظلمات تعلقات نفسانی[4] به ضیاء رحمانی مبدل گشت: **یوم تبدل‌الارض غیرالارض والسموات و برزوالله الواحدالقهار**(۳).

بیت

آن‌زمان جان‌ودل‌بود[5] همه‌یار   لیس فی الدار غیره دیار

قال‌الجنید ـ قدس‌الله سره[6] : النهایة الرجوع[7] الی البدایة.

بیت

سید چوهمه‌اوست چه پیدا وچه‌پنهان   احوال بدایات و نهایات چه باشد

۱ ـ ز: ـ.   ۲ ـ ی: ـ.   ۳ ـ ج، ب: شاید.   ۴ ـ ز: نفسانیه.
۵ ـ ج،ب،و،م: شود.   ۶ ـ و،ی،م،ج: رحمةالله.   ۷ ـ ز،ی: رجوع.

(۱) ـ سورهٔ الزمر آیهٔ ۶۹: و زمین به نور پروردگارش روشن شد.
(۲) ـ سورهٔ نور آیهٔ ۳۵: خدا نور آسمانها و زمین است.
(۳) ـ سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۴۹: روزی‌که زمین مبدل شود غیراین زمین‌وآسمانها و ظاهر شود برای خدای یکتای غالب.

و دانسته‌ای که نهایت ظلمت بدایت نور است چنانکه غایت شب بدایت روز ، لاجرم برقضیهٔ : **فاذکرونی اذکرکم** (۱) مذکور ذاکر می‌شود و ذاکر مذکور ، والله الناصر والمنصور[1] . و چون ذاکر آگاه[2] در ذکرالله فانی شود ، آنگاه چون نعمت‌الله اگر ذاکرجوئی مذکور یابی واگر مذکور طلبی ذاکر بینی :

شعر

لقدکنت‌دهرا[3] قبل ان‌یکشف‌الغطاء — اخا لك انی ذاکر[4] لك شاکر
فلما اضاء اللیل اصبحت شاهدا — بانك مذکور و ذکر و ذاکر

فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنی[5] .

دوبیتی

ز مجنون باز پرسیدند خیلی — که ای مجنون چه نامی گفت لیلی
بگفتند روز[6] مجنون چیست فرما — بگفتا روز[7] مجنون روی[8] لیلی

شعر

انا من‌اهوی ومن اهوی انا — نحن روحان حللنا بدنا

دوبیتی

روزوشب می گفت‌مجنون‌این‌سخن — من‌کیم لیلی و لیلی کیست من
نیست لیلی غیر من من غیر او — ما دو روحیم[9] آمده دریك بدن

اصل هفتم توجه‌است : وتوجه کامل به حضرت عزت آن است که

۱ ـ ز: الناضر والمنضور. ۲ ـ ز: ـ . ۳ ـ ی : انی . ٤ ـ ز : عینی شاکر.
۵ ـ ز : ابصرتنا . ۶و۷ ـ ی : روی . ۸ ـ م،و،ب،ج : هست .
۹ ـ ز : جانیم .

(۱) ـ سورهٔ بقرهٔ آیهٔ ۱٤۷ : مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم .

متوجه حق شوی بکلی ظاهراً و باطناً ، جوهراً و عرضاً ، و بیرون آئی از هر داعیه‌ای که ترا به غیر حق می‌خواند :

مصراع : بدان نمط که به مرگ از همه شوی آزاد .

چنانکه باقی نماند ترا محبوبی و مطلوبی و مقصدی و مقصودی و رغبتی[۱] و مرغوبی غیر خدای تعالی[۲] .

بیت

کلی ز سر وجود برخیز و[۳] آنگاه توجهی به حق کن

و اگر مقامات انبیا و اولیا برتو عرض کنند ، التفات نباید نمود لحظه‌ای، به اعراض ازحضرت معبود[٤].

بیت

ما را به غیر او نبود التفات هیچ زیرا که نیست جز کرم او نجات هیچ

[٥] سخن جنید است که اگر صدیقی هزار[٦] سال گام تصدیق در طریق تحقیق زند، ولحظه‌ای بلکه لمحه‌ای اعراض کند و طرفة العینی[٧] تغافل[٨] نماید، اکثر کمالاتش وبیشتر حاصلاتش[٩] به هیچ برآید، و زیانش زیادت از[١٠] سود آید:

بیت

زنهار که اعراض مکن از[١١] دریار تا دور نیفتی چوفلان از بر[١٢] یار

اصل هشتم صبر است که : الصبر مفتاح الفرج .

بیت

صبری کنیم تا ستم او چه می کند بااین دل شکسته غم او چه می کند

---

۱ ـ و،ج : رغبت .   ۲ ـ ز،م : جل‌وعلا+ .   ۳ ـ و،ج : ندارد .
٤ ـ ی : التفات بازننمائی و به لحظه‌ای بلکه لمحه‌ای.   ۵ ـ و،ج : واو + .
٦ ـ و : هزار+ .   ۷ ـ ز : العین .   ۸ ـ ی : تغفل ـ ز : تعلل .
۹ ـ ز،ج،ب : حالاتش.   ۱۰ـ و،ج : بر.   ۱۱ـ ز : بر.   ۱۲ـ ز،م : در.

و صابر باید کـه بیرون آیـد از حظوظ[۱] نفسانی و مراد جسمانی به‌مجاهده ومکابده(۱) ، وبایدکه ثبات نماید برنظام معنی‌این کلام تا « اورا مرادات نفس »[۲] و محبوبات و تعلقاتش راکب نشود .

بیت

بلکه مرکوب او شوند همه　　　گر[۳] ز شهوت به صبر باز آید

وملازمت بر[۴]طریق‌اخیار واستقامت برسبیل ابرارنمودن وبرتصفیهٔ‌دل و « تخلیه جان مداومت »[۵] کردن :

بیت

صفت صابران همچون ما است　　　وین[۶]دلیل من ازکلام خدا است

قال‌الله تعالی : **و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون** (۲) .

بیت

تلخی صبر اگر گلوگیر است　　　عاقبت خوش گوارخواهد بود

و مجموع صبر برسه[۷] نوع است : یکی برطاعت ویکی‌از[۸] معصیت « ویکی درمصیبت »[۹] .

بیت

در همه حال صابری می‌باش　　　واندرآن صبر حاضری می‌باش

---

۱ ـ ز : حدود .　۲ ـ و،ج،ب : امارات ـ ی : از وامارت نفس ـز: او امرادات.
۳ـ ی : کوـم : چون .　٤ـ م،ز: به .　٥ـ و،ب،ج : تجلیه روح ملازمت.
ی : مداومت .　٦ ـ ز،م : این .　۷ ـ و،م،ب،ج : وصبرمحمود بردو .
۸ ـ بجز م دیگر نسخه‌ها : بر .　۹ ـ بجز ی دیگر نسخه‌ها ـ .

---

(۱) ـ رنج کشیدن و سختی دیدن .

(۲) ـ سورهٔ ۳۲ آیهٔ ۲٤ : از آنها پیشوایانی را قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند ، چون شکیبائی‌کردند و به آیات ما باوری داشتند .

وگفته‌اند که محافظت کن آنچه میان تو و[۱] یاران[۲] است و صبر کن بر[۳] آنچه میان تو و[۴] اغیار[۵] است.

بیت

صبر کن در[۶] بلای آن محبوب — تا که باشی صبور چون ایوب

الصبر حبس النفس عن الشکوی بغیر[۷] الله لا[۸] الی الله.

و بدان که شکایت بر سه وجه است:

اول شکایت است از حبیب نزد غیر حبیب و آن اقتضای بیزاری می‌کند از یاری.

دوم شکایت است از غیر حبیب نزد حبیب و آن شرك است[۹] در محبت حبیب[۱۰].

اما[۱۱] شکایت از دوست[۱۲] پیش[۱۳] دوست[۱۴]، و آن عین توحید و محض تفرید است.

بیت

گر صبر کنی صبر چنین کن به تمام — این است تمامی سخن‌ها و سلام

اصل نهم مراقبت است و مراقب باید که از حول و[۱۵] قوت و قدرت خود[۱۶] بیرون آید:

مصراع[۱۷]: بدان صفت که مراقب[۱۸] به موت می‌گردد:

۱- ج،ی: میان +. ۲- م: یار. ۳- ز،م،ی: -. ۴- ی،م،ج: میان +.
۵- و،ج،ز: اغیاران. ۶- م: از. ۷- بجز ز دیگر نسخه‌ها: لغیر.
۸- بجز ی دیگر نسخه‌ها: الا. ۹- ب،ج: شرکت. ۱۰- ز: - م: وآن نوعی‌است از منت +. ۱۱- ب،ج: سوم. ۱۲- ب،و: حبیب.
۱۳- ب،و: نزد. ۱۴- ب،و: حبیب. ۱۵- ز: از +.
۱۶- ز: -. ۱۷- ز: -. ۱۸- ز: مراقبت.

مراقب[1] حق‌شود، و[2] ازبرای نفحات[3] الطاف‌وجود مطلق[4] اعراضش ازغیرخدا باشد و استغراقش دربحرمحبت چو[5] ما باشد ، و مشتاق[6] لقای : **الاطال شوق الابرار الی لقائی** ، بود[7] و آشفتهٔ : **و انی الیهم لاشد شوقاً** گردد، وجان و دلش نه‌آب‌وگلش روز و شب به‌حضرت‌او شتابد ، و روحش حیات از او یابد .

بیت

فانی زخود و به دوست باقی باشد   باجام می و حریف و[8] ساقی باشد

و پناه ازفراق او به وصال او گیرد و مدد و استعانت از درگاه او به او جوید و شکایت از او به او کند ، چنانکه حسین بن[9] منصور گفت قدس‌الله سره : الهی ان عرفتنا حیرتنا و ان جهلتنا[10] عذبتنا و ان ترکتنا احرقتنا[11] لامعك طاقة ولابد ونك راحة والمستغاث[12] منك الیك .

بیت

گر از تو به تو در نگریزم چه کنم   پیش که‌روم قصه بدست که‌دهم؟

اعوذبك منك .

بیت

هرشکایت که باشدت از یار   هان مکن نزد غیر یار اظهار

تا مسبب الاسباب و مفتح الابواب درهای رحمت وصال بگشاید چنانکه لایزال بسته نشود، ودرفراق در بندد چنانکه[13] لم یزل گشاده نگردد[14].

۱ ـ ز : که مراقب و متوجه ، ب،ج،و : و متوجه مواهب . ۲ ـ ز،ب،ج ـ .
۳ ـ ز : نفخات . ٤ ـ ب،ج : و+. ۵ ـ ب،ج : چون .
٦ ـ ز،م : مشتاقان . ۷ ـ م : شود . ۸ ـ ی : و ـ . ۹ ـ و،ج : ـ .
۱۰ ـ ز : انکرتنا . ۱۱ـ ی : اغرقتنا . ۱۲ ـ م : والمستعان .
۱۳ ـ ی : تا + . ١٤ ـ ز : نگرداند .

و به‌نظرمرحمت پادشاهی و به نورساطع از رحمت نامتناهی‌ظلمات امارات نفس اماره را به لحظه‌ای چنان زایل گرداند [۱] که به مجاهدات[۲] و ریاضات سی‌ساله [۳] زایل نگردد [٤] :

بیت

بجز از رحمتش نمی‌دانم [٥]　　که چنین لطف‌ها کند باما [٦]

قال‌الله تعالی : **« ان‌النفس لامارة بالسوء[۷] » الاما رحم ربی** (۱) .

مصراع : این مرتبهٔ مردم اخیار بود .

بلکه ملك وهاب سیئات نفس را به حسنات روح مبدل گرداند [۸] :

قوله تعالی[۹] : **فاولئك یبدل‌الله سیئاتهم حسنات** (۲) :

مصراع : این سخن از مقام ابرار است :

و حسنات ابرار سیئات مقربان [۱۰] و نقص درجات واصلان است ، لاجرم [۱۱] سیئات [۱۲] روح به حسنات [۱۳] الطاف **صفات** [۱٤] مبدل گرداند [۱٥] .

لقوله جل ذکره [۱٦] : **للذین احسنوا الحسنی و زیادة** (۳) .

و دانسته‌ای که زیادت حسنات‌الطاف حق است وآن رحمت است[۱۷]

---

۱ ـ ی : کند .　۲ ـ ز : مجاهدهٔ .　۳ ـ ز : سال .　٤ ـ ز : نگرداند .
٥ ـ ز : نمی‌دانیم .　٦ ـ ز : من .　۷ ـ ی : ـ ، و : وما ابرء نفسی + .
۸ ـ م : به مجاهدات و ریاضات بی‌سببی زایل نگردد + .　۹ ـ ی : ـ .
۱۰ ـ ز : مقربین ـ ی : است + .　۱۱ ـ م : صفات + .　۱۲ ـ م : نفس‌را به‌صفات + .
۱۳ ـ م : از الطاف خویش .　۱٤ ـ ی : ـ .　۱٥ ـ ز : گردانید .　۱٦ ـ ی ـ .
۱۷ ـ ی : صفا .

---

(۱) ـ سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۵۳ همانا نفس به‌بدی‌امر می‌کند مگرآنکه پروردگارم رحم‌فرماید.
(۲) ـ سورهٔ ۲۵ آیهٔ ۷۰ ـ پس‌آن‌گروه خدا بدی‌هایشان را به نیکوئی‌ها مبدل‌می‌فرماید.
(۳) ـ سورهٔ ۱۰ آیهٔ ۲۷ : برای آنانکه نیکی کردند نیکی و زیادتی است .

و لقاء و قربت است و بقاء « و احسان و عطاء »[۱] . لقوله : **ذالك فضل الله يوتيه من يشاء** (۱) .

بيت

لطفی نماند کان صنم خوش لقا نکرد
ما را چه جرم گر[۲] کرمش باشما نکرد

اصل دهم رضا است .

قال علی عليه السلام :

شعر

رضيت بما قسم الله لی و فوضت امری الی خالقی
لقد احسن الله فيما مضی كذالك يحسن فيما بقی

و راضی باید که از مستقبل و ماضی آزاد آید و برسر کوی حال نشیند ، « هرچه آید از محبوب بیند[۳] » و **کل ما يفعل المحبوب محبوب** « برخود خواند »[٤] .

مصراع : که هرچه دوست کند همچو دوست محبوب است :

و رضا بیرون آمدن است از رضای نفس خود ودر آمدن در رضای خدای تعالی[۵] ، به تسلیم احکام ازلیت و تفویض امور کلی و جزوی به حضرت مقدر تقدیر و[٦] تدبیر ابدیت ، بلا اعراض و اعتراض[۷] . و بدان که رضا ترك اعتراض است برافعال و اقوال محبوب ، « با پاکی نفس بقضائه و قدره[۸] » .

۱ - فقط درنسخه ز . ۲ - ز : چون . ۳ - ز،ی : ندارد . ٤ - و،ج : - .
۵ - ب،و،م : حق . ٦ - ی : - . ۷ - م : الاعتراض - ی : اغراض .
۸ - ی : - .

(۱) - سورة ۵۷ آية ۲۱ : آن فضل خدا است به هرکه خواهد می‌دهد .

بیت

از [1] کوچهٔ اعتراض دیگر مگذر بنشین بسر کوی رضا باقی عمر

بیت

بیا و ترک «رضا و مراد»[2] خویش بگو

بدان صفت که رضایت رضای‌او باشد

چنانکه کلام با نظام آن عاشق صادق است :

شعر

و کلت الی المحبوب امری کله فان شاء احیانی و ان شاء اتلف

بیت

مائیم و مراد یار و تسلیم و رضا گر می‌کشد ارمی‌هلد او می‌داند

و گفته‌اند که با یزید ـ رحمة‌الله علیه ـ گفت[3]: سی‌سال آن کردم که رضای دوست بود ، این زمان[4] سی‌سال‌است که دوست‌آن می‌کند که رضای ما است : **رضی‌الله عنهم و رضوا عنه** (1) . »

بیت

گر ترک رضای خود بگوئی یابی ز خدا بسی نکوئی

و شیرمردی که از اوصاف ظلمانیت مرده شود[5] ، «حی‌غفور[6]» به هدایت «نامحصور و»[7] به نور عنایت نامتناهی اورا زنده گرداند .

بیت

چون زنده شود زندگیش‌او باشد والله[8] بخدا که مرد نیکو باشد

۱ـ ز،م،ج : بر. ۲ـ ی : مراد و رضای. ۳ـ و : که+. ۴ـ ب،و،م : اکنون.
۵ـ م : باشد . ۶ـ ز : یزدان-و،م،ب،ج : میدان که+. ۷ ـ ز،ب،ج،م : الهی.
۸ ـ ز : بالله .

(۱) ـ سورهٔ ۵ آیهٔ ۱۱۹ ـ خدا از ایشان خشنود شد و از او خشنود شدند .

کما قال‌الله تعالی : **اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورایمشی به فی‌الناس کمن مثله فی‌الظلمات لیس بخارج منها** (۱) .

یعنی‌آن دلی[1] که به اوصاف ظلمانیت درشجرهٔ وجود انسانیت مرده بود، به اوصاف ربانیت والطاف رحمانیت زنده‌گردانیدیم[2]، و به‌انوارجمال ذوالجلال منور ساختیم[3] .

بیت

آن[4] زنده دلی کو[5] نه به‌حق زنده بود مانند کسی بود که او مرده بود

بیت

آن دل که[6] ز جهل بود مرده هان مژده که شد بعلم زنده

لاجرم بعد از آن فارسانه برمرکب فراست نشیند ، ودرمیدان جهان جولان کند ، و درسایر بنی‌آدم به فراست نگرد[7] و شاهد احوال وناظرافعال ایشان باشد .

و مثل معنی‌آن دل درصورت این[8] آب و گل ، همچنان‌است که‌حقیقت نورانیت درظلمات[9] شجرهٔ انسانیت ، که[10] از آن شجرهٔ طیبه جاوید[11]خارج[12] نباشد ، و اوراق اسلامیت و شکوفهٔ مؤمنیت ابدا مثمر بود به اثمار ولایت و میوهٔ نبوت .

بیت

آن دل که چنین بود صفاتش بنگر چه بود حیات ذاتش

۱ ـ م : دل را . ۲ ـ و : گردانیم . ۳ ـ و : سازیم . ٤ ـ م : هر .
۵ ـ ز،و : که او،ی : بیت را ندارد . ٦ ـ م ، ی : به . ۷ ـ ی : رسد .
۸ ـ ز ، م : ـ . ۹ ـ و،ج،م : ظلمت . ۱۰ ـ ز : ـ . ۱۱ ـ ز : ـ .
۱۲ ـ و : خالی .

(۱)ـ سورهٔ ٦ آیهٔ ۱۲۲ : آیاکسی‌که مرده او را زنده ساختیم وبرایش نوری قراردادیم که‌باآن بین‌مردم راه برود چون‌کسی‌است که‌درتاریکی‌ها است وازآن بیرون‌نمی‌آید؟

والله اعلم بالصواب [۱]

خاتمه [۲] - قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : من صمت نجی :

بیت

هر که خاموش و با ادب باشد در همه حال در[۳] طرب باشد

و قال «امیرالمؤمنین علی[٤]» علیه السلام : **سکوت اللسان سلامة الانسان .**

بیت

گرچه باشد[٥] فصیح وخوش گفتار[٦] خامشی خوش‌تر[۷] است از آن[۸] صدبار

وخاموشی بر[۹] دوقسم است : خاموشی به زبان ازسخن[۱۰] غیرالله تعالی با غیرالله[۱۱] تعالی ، وخاموشی به دل است ازتفکر وتصورغیر ، واین[۱۲] نعمتی بی‌بدل است .

بیت

به زبان و به دل شدم خاموش تا همو[۱۳] گوید و همو[۱٤] شنود

و هر که را زبان از حدیث[۱٥] غیرخاموش باشد و دل خاموش نباشد وزری مخفی باشدش . و هر که را دل و زبان[۱٦] ازکلام غیرصامت شود[۱۷] ، ظاهر شود او را سرتجلّی باری - جل جلاله :

بیت

زبان به بند ازین سو و زآن طرف بگشا

که این سخن به[۱۸] زبانی‌است که بی‌زبان باشد

---

۱ - ز ، م : - .　۲ - و : درفواید خاموشی سالك + .　۳ - ج ، ی : با .
٤ - ز: النحل .　٥ - م : باشی .　٦ - ج : گفتارم .　۷ - م،و : بهتر .
۸ - ز : او .　۹ - م : - .　۱۰ - م : - .　۱۱ - ج،ز : خدای .
۱۲ - ج : آن .　۱۳و۱٤ - م : همه او .　۱٥ - ز : حدیث از .
۱٦ - ز : زبانش .　۱۷ - ج،م : شد .　۱۸ - و،ج: ز .

وهرکس که به‌دل خاموش‌باشد[1] و به‌زبان نه ، باید[2] به لسان‌حکمت متکلم باشد .

بیت

گر زانکه سخن گوئی ای یار به حکمت گو
تا اهل خرد گوید[3] گفتار ترا نیکو

وهرکه‌را[4] دل وزبان‌ازحدیث‌غیرخاموش‌نیست، مملوك[5] شیطان‌است و مسخر فرمان او . و صمت دل از کلام‌غیر، صفت[6] مقربان است که اهل مشاهدات اند ، و خاموشی زبان ، سالکان‌را سلامت‌است «ازآفات»[7] و مقربان را خطاب است به مؤانست .

وهرگاه‌که دل و زبان ازسخن[8] غیرخاموش‌شوند، چون‌ناطق‌گردند، به نطق باصواب ناطق خواهند[9] بود ، زیرا که ازخدای‌تعالی ناطق باشند[10] .

و ما ینطق عن‌الهوی ان هوالاوحی یوحی(۱) .

بیت

من کیم تا زبان من گوید   سخن از من نگوید الا هو

هو متکلم علی لسانی وهو لسانی(۲) .

بیت

چون نغمهٔ بلبل ز پی گل شنوی   گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی

۱ – و،ج : بود .   ۲ – ج : که،و : نشاید که جز .   ۳ – م : گویند.
٤ – ج،و : به .   ۵ – و،ج : مملکت .   ٦ – ج،م،ز : صفات .
۷ – ز : – .   ۸ – م : کلام .   ۹ – ز : خواهد .   ۱۰ – ز: باشد.

(۱) – سورهٔ ۵۳ آیه‌های ۳و٤ : ازخواهش نفس سخن نمی‌کند وآن نیست مگر وحیی‌که به وی می‌شود .
(۲) – او به‌زبانم گویا است و او زبان من است .

ونطق به صواب نتیجهٔ خاموشی‌است ازخطا ، وسخن باغیرحق‌تعالی خطا است بهمه[1] حال ، و به غیر مؤانست گرفتن شر است ازجمیع وجوه : قال‌الله تعالی : **لاخیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین‌الناس**(۱) . **والسلام علی من اتبع الهدی**[2] (۲) .

۱ ـ ز : با همه . ۲ ـ ز : ـ .

(۱)ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ۱۱٤ : خیری دربسیاری ازنجوای‌آنها نیست مگرکسی‌که به‌صدقه‌ای یا کار خوبی یا اصلاح میان مردم امر کند .

(۲)ـ سورهٔ ۲۰ آیهٔ ٤۹ ـ و سلام برآن که پیرو هدایت شد .

محبت نامہ

(۱۹)

بسم الله الرحمن الرحیم

و به ثقتی[1]

الحمدلله الذی عین عین حبیبه[2] بحبه[3] یجد[4] فی علمه ، وجعل عینه عین اعیان العالم فی شهادته و غیبه ، والصلوة والسلام علی خلیله و صفیه و رسوله و نبیه محمد و آله .

قال الله تعالی : **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**(۱) .

و فی التوراة : **یا ابن آدم انی وحقی لك محب ، فبحقی علیك کن لی محبا** ،

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله :

ان الله جمیل یحب الجمال .

بیت

محبت مقام الهی بود — محبت به از پادشاهی بود

و این مقام شریف را القاب اربعه است .

بیت

اول حب است بشنو ای دوست — از یار بیان آن که نیکوست

و علامت حب صفاوت[5] قلب محب است از کدورات اعراض ،

---

۱ – ج : و به نستعین .   ۲ – ل : عینه .   ۳ – الف : یحبه .

٤ – و : – .   ٥ – ل : صقالت . ج : صفاء .

---

(۱) ــ سورة آل عمران آیه ۲۹ : بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد .

و اغراض ، و محب باید که ازمحبوب محبوب جوید وغیرمحبوب نپوید .

شعر

سخنی خوش ز یار می‌گویم راز با یار غار می‌گویم
هرکه از یار یار می‌جوید آن چنان یار یار می‌گویم

ودیگر ودّ است و آن[1] اثبات[2] است درمحبت ، **وبهی سمی الودودا**[3] **لثبوته فی الارض** .

بیت

در محبت ودود باید بود زانکه محبوب این چنین فرمود

قال الله تعالی: **سیجعل لهم الرحمن ودا** (۱) ای ثباتا[4] فی[5] المحبة[6] فی قلوب عباده ، هذا معنی الود .

سوم **عشق** است و آن افراط محبت است. قال الله تعالی: **والذین آمنوا اشد حبالله** (۲) .

رباعی

عشق آمد و عقل رخت بربست و برفت
آن عهد که کرده[7] بود بشکست و برفت
چون دید که پادشه درآمد سرمست
بیچاره غلام چست برجست و برفت

باظهور نور آفتاب غیرت غیر سوزعشق ، پرتو چراغ عقل را فروغی

۱ ـ الف،و : این . ۲ ـ ج : ثبات . ۳ ـ الف : المودودآ . ٤ـ الف : ثابتا .
۵ ـ ل : ـ. ٦ ـ الف،ج : واو + . ۷ ـ ل : بسته .

(۱) ـ سورة ۱۹ آیة ۹٦ .
(۲) ـ سورة ۲ آیة ۱٦۰ : آنان که گرویدند بشدت خدا را دوست دارند .

نباشد ، و چون سلطان سلطنت عشق سریر سرا پردهٔ مملکت وجود عاشق فرو[۱] گیرد ، به تیغ غیرت دمار ازغیر برآورد .

دوبیتی

آتش غیرتش بر افروزد غیر خودرا بیك نفس سوزد
لیس فی‌الدار غیره دیار این سخن را بما درآموزد

عشق دردی است ، تا ترا نگیرد ندانی ، و این محبت نامهٔ ما اگر به عقل خوانی نتوانی[۲]، لفظ عشق مشتق است ازعشقة ، هرگاه‌که‌گرد شجرهٔ وجود عاشق برآید :

بیت

از سرش تا قدم فرو گیرد آن‌شجر«هم بپای[۳]» اومیرد

و چون افراط و تفریط درصفات قدیمه نمی‌تواند بود ، وعشق‌افراط محبت‌است ، به‌طریقی‌که یافته‌ای[٤] اگریافته‌ای . ولایطلق علی‌الحق اسم‌العشق والعاشق[٥] .

وچون آب حیات محبت درمجموع انهار قوای روحانیه وجداول اجزای‌جسمانیه محب‌ساری‌وجاری‌گردد ، وسراب وجود محب‌را به‌صدمات «سیلاب حب ، ابحار[٦]» محبت گرداند :

دوبیتی

نزد ما او ز عاشقان باشد غرقهٔ بحر بی‌کران باشد
در «دل‌او[۷]» محبت محبوب[۸] همچوجان دربدن روان باشد

صوتی‌که شنود ازمحبوب شنود ، وسخنی‌که‌گوید ازمحبوب‌گوید ، ودرهرچه نظرکند محبوب بیند وازمحبوب محبوب جوید .

---

۱ ـ ج : فرا . ۲ ـ ل : بتوانی . ۳ ـ ل : هیمه‌سای . ٤ـ ج : یافته‌اند .
۵ـ ل: والمعشوق. ٦ـ ل: حب‌بحارسیلاب. ۷ـ ج،ل: وجودش. ۸ـو: معشوق.

بیت

وه وه چه خوش‌است این محبت گر هست ترا بیا به صحبت

حکایت ـ نوبتی چون خون درمجرای عروق زلیخا بجوش‌آمد و دلش درخروش افتاد[1]، ازبرای دفع فساد، فصادی[2] اورا فصدکرد، هرقطره دم که در آن دم برلوح زمین[3] می‌چکید، برآن[4] موضع صورت اسم یوسف علی لبینا و ؑ نقش می‌بست.

بیت

چون خاك درش بخون خود آغشتی
یوسف یوسف به خون دل بنوشتی

و این مرتبهٔ محبی است که در محبت محبوب مستهلك باشد[5].

بیت

چارم لقب محبت ای یار هوا است
خود خوش‌تر ازین هوا که مارا است که‌راست

هوا مقتضی‌محو ارادت محب‌است درمحبوب، وتعلق « به محبوب دراول به هرچه[6] » در دل او گذرد.

بیت

هرکه را این چنین هوا باشد در دل او هوای ما باشد

وسبب حب یاجمال‌است یا احسان، اگرجمال‌باشد: **ان‌الله جمیل یحب‌الجمال**، واگراحسان‌است[7]: **ماثم احسان الا من‌الله ولامحسن‌الاالله.**

---

۱ ـ ل: آمد. ۲ ـ ل: فصاد. ۳ ـ ل: ـ. ۴ ـ ل: همان.
۵ ـ ل: بود. ۶ ـ ل: محبوب هرچه دراول. ۷ ـ ل: باشد.

بیت

چنین باشد طریق دوست داری / که عالم را به عشقش دوست‌داری

چون به دلیل: **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه** ، الی آخر الحدیث، نوافل سبب حب باشد ، ونوافل زیادت[1] ، وصورعالم زیادت در وجود ، و نافله محبوب[2] محبوب‌است ، پس صورعالم محبوب محبوب مطلق‌باشد، وغیرت محبوب مطلق مقتضی‌آن‌است که‌غیرخودرا دوست‌ندارد، لاجرم بجزای : **فاذا احببة کنت‌سمعه‌الذی یسمع به وبصره الذی یبصربه** :

مصراع : سمع و بصری بما عطا فرماید .

بیت

تا که محبوبش نباشد غیر او / بس‌دقیق‌است این‌سخن‌فافهم نکو

و هذه مسألة غامضة دقیقة :

و حب یا الهی است یا روحانی یا طبیعی :

بیت

از حق است این سخن خیالی‌نیست / حب ازین هرسه قسم خالی نیست

وحب‌الهی آن‌است که حق‌تعالی مارا هم ازبرای‌خود دوست می‌دارد و هم ازبرای ما ، ومعانی: **کنت کنزا مخفیا** ، الحدیث ، بیان محبت حق می‌کند باخلق از برای خود .

بیت

از برای معرفت ما را هویدا کرده‌اند

گنج اسما را درین گنجینه پیدا کرده‌اند

و دانسته‌ای که عبودیت و معرفت حضرت او سبب نجات و درجات ما است :

---

۱ ـ ج : زیادات . ۲ ـ ل : محبوبه .

بیت

با ما ز برای ما محبت دارد ما را باما ازین سبب نگذارد

و حب روحانی حبی است جامع درمحب [۱] و این همچو حب الهی مقتضی آنست که محب محبوب را هم ازبرای خود دوست دارد و هم ازبرای محبوب محبوب را ، و غایت حب [۲] روحانی آن است که محب محبوب را عین خود یابد و خودرا عین محبوب بیند .

بیت

من عین‌تو و توعین من وین عینین یك عین بود ظهور او درکونین

وهرلقبی ازالقاب محبت اورا حالی‌است وهرحالی اورا کمالی :

رباعی

بشنو ز هوا که باتو گویم سخنی هرچند هوا خوش ننماید ز منی
بگذر ز هوا که این‌هوائی دگراست مارا است هوای یوسف[۳]وپیرهنی

وهوا اسمی‌است ازاسماء حب، یقال هوی[٤] النجم، اذا سقط . وهوا دونوع است .

اول[٥] ظهور حب است ازغیب به شهادت در دل محب :

بیت

خوش هوائی وزید بر[٦]دل ما زین هوا باد برد جمله هوا

شعر

فلولا کم ما عرفنا الهوی و لولا الهوی ما عرفنا کم
وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی ولولا الهوی فی القلب ما عبد الهوی

۱و۲ ـ الف،و : محبت . ۳ ـ ل : یوسفی . ٤ ـ بجزل : هو .
٥ ـ ج،و،الف،ل : ـ . ٦ ـ ل : در .

قال‌الله‌تعالی: **افرأیت من اتخذ الهه هواه** (۱) ، **وسبب‌حصول‌هوا** در دل محب یانظراست یا سماع یااحسان ، و اتم و اعظم اسباب نظراست که به لقاء تغییر نمی‌یابد ، **و لیس کذالک السماع فانه یتغیر باللقاء** .

دوبیتی

ماحبیبی چه‌خوش[1] نکو داریم — همچو آئینه رو برو داریم
دیگری گر شنود ما دیدیم — در دل و جان هوای او داریم

و محب حب احسان ، حب او معلول‌است ، و زایل شود به‌نسیان :

رباعی

حبی که چنین بود کمالش نبود — از یار بجز نقش خیالش نبود
هرچند محبت است اما یاران — قدرش ننهند و ذوق وحالش نبود

و نوع دیگر از هوا محاب احباب است و انسان مأمور به ترک محاب خود ، چنانکه داود پیغمبر علیه‌السلام را نهی فرمودند ، «و فرمودند»[2] : **ولا تتبع الهوی** (۲) ، ای لا تتبع محابك بل‌اتبع محابی وهوحکم بمارسمته‌لك.

بیت

ز سودای جهان بگذر اگر سودای ما داری
هوای خویشتن بگذار اگر ما را هوا داری

و استهلاك در محبوب[3] آنرا غرام خوانند و مستهلك را مغرم . قال‌الله تعالی : **ان عذابها کان غراما** (۳) ، ای مهلکا . چه ملازمت شهود محبوب موجب هلاك محب‌است ، وغرام اکمل‌صفات حب‌است،واحاطت‌او اعظم و اتم .

۱ ـ الف : خوشی . ۲ ـ ل : که . ۳ ـ ل : واو+.

(۱) ـ سورهٔ جاثیه آیهٔ ۲۲ : آیا دیدی اورا که هوای خودرا خدای خود گرفت .
(۲) ـ سورهٔ ۳۸ آیهٔ ۲۵ . (۳) ـ سورهٔ ۲۵ آیهٔ ۶۶ .

مثنوی

می صاف دگر در جام کردم
محبت نامه‌اش زان نام کردم

محبانه به محبوبی نوشتم
ز طالب سوی مطلوبی نوشتم

بخوانش خوش که اسرار[1] الهی است
معانی بیان پادشاهی است

همه دردت ازو یابد دوائی
بود آئینهٔ گیتی نمائی

بهر صورت بتو حسنی[1] نماید
ز هر معنی ترا عشقی فزاید

کلام دل پذیر عاشقان است
اگر معشوق جوید عاشق آن است

همه عشق است و غیر از عشق خود نیست
بنزد او همه نیک‌اند و بد نیست

همه عالم بعشق از عشق پیدا است
نظر کن عشق درعالم هویدا است

نباشد عاشق و معشوق بی‌عشق
نیابی خالق و مخلوق بی‌عشق

محب ار وصل محبوبش تمنا است
مرادش در محبت می‌شود راست

محب و حب و محبوب ار بدانی
محب را غیر محبوبش نخوانی

اگر دریا و گر موج و حباب است
بنزد ما همه جام شراب است

سبیل ما است میخانه سراسر
اگر می می‌خوری پیش آر ساغر

بشادی نعمت‌الله نوش کن می
که کم یابی حریفی مست چون وی

محبت نامه‌اش از یاد مگذار
محب خویشتن را یاد میدار

---

۱ ـ الف : اسماء . ۲ ـ ل : حبی .

في بيان مقامات القلوب

(٢٠)

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین[1]

الحمدلله[2] والسلام علی عباده الذین اصطفی، ولاحول ولا قوة الابالله، والصلوة علی نبیه و صفیه محمد وآله :

قال ابوالحسن النوری رحمةالله علیه : مقامات القلوب اربعة ، وذالك ان الله تعالی سمی القلوب[3] باسماء اربعة، سماه : صدرا و قلبا وفؤادا و لبا .

فالصدر معدن الاسلام، لقوله تعالی: **افمن شرح الله صدره للاسلام**،(۱) والقلب معدن الایمان لقوله تعالی: **ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم** (۲)، والفؤاد معدن المعرفة، لقوله تعالی: **ماکذب الفؤاد مارآی**(۳)، واللب معدن التوحید ، لقوله تعالی: **ان فی ذالك لذکری لاولی الالباب**(۴) .

فاللب وعاء التوحید ، والفؤاد وعاء المعرفة ، والقلب وعاء الایمان ، والصدر و عاء الاسلام. فالتوحید تنزیه الحق عن درکه ، والمعرفة اثبات الحق

---

۱ ـ الف : و به ثقتی. ۲ ـ الف : والصلوة + . ۳ ـ الف : القلب.

---

(۱) ـ سورة ۳۹ آیهٔ ۲۲ : آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشادی داد .

(۲) ـ سورة ٤۹ آیهٔ ۷ : اما خدا بشما ایمان‌را محبوب گردانید ، وآن‌را دردل‌های شما آراست .

(۳) ـ سورة ۵۳ آیهٔ ۱۱ : آنچه را دل نمی‌دید تکذیب نکرد .

(٤) ـ سورة ۳۹ آیهٔ ۲۲ : همانا درآن پندی‌است مرخردمندان‌را .

بصفاته العليا و اسمائه الحسنی ، والایمان عقدالقلب بنفی جمیع ما تولهت القلوب الیه من المضار والمنافع سواه عزوجل . والاسلام استسلام الامور کلها الی‌الله تعالی سراواعلانا .

فهذه الانوار کائنة من‌انوارالموحدین ، ولایصح‌المعرفة الابالتوحید ، ولا یصح الایمان الابالمعرفة ، ولا یصح‌الاسلام الا بالایمان . فمن لاتوحید له لامعرفة له ، ومن لامعرفة له لاایمان له ، ومن لاایمان له لا اسلام له ،ولاینفعه ما سواه من‌الاعمال والافعال والاخلاق .

فنورالاسلام یذکرالعواقب، ونورالایمان ینبه‌الطوارق، ونورالمعرفة یذکر السوابق ، و نور التوحید یکشف الحقایق ، و ذکر[1] العواقب یوجب سیاسةالنفوس ، و انتباه‌الطوارق یوجب ریاضةالنفوس ، وذکرالسوابق‌یوجب حراسةالقلوب ، و مشاهدة الحقایق یوجب رعایةالحقوق .

فبالسیاسة یصل العبد الی التطهیر، و بالریاضة یصل الی التصدیق و بالحراسة یصل الی التحقیق،والسیاسة حفظ النفس و معرفتها ، والریاضةادب النفس و هلاکها ، والحراسة ذکرالله تعالی فی‌الضمایر، والرعایة مراعات حقوق المولی بالسرایر. والرعایة توجب الوفاء بالعهود ، والحراسة توجب حفظ‌الحدود ، والریاضة توجب الرضاء بالموجود ، والسیاسة توجب الصبر عن‌المفقود .

هذه الخصال جمیع ما کلف‌الله تعالی عباده من‌العبودیة سراوا علانا و باطنا و ظاهرا [2] .

---

۱ ـ الف : یذکر . ۲ ـ الف : تمت ـ و : تمت الرسالة والحمدلله اولا وآخرا .

ترجمه:

رساله دربیان مقامات دل

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان و از او یاری می‌جوئیم

سپاس مرخدای‌را ، وسلام بربندگان برگزیده‌اش ، وحول وقوه‌ای نیست مگر به خدا . درود برپیغمبر و برگزیدهٔ او محمد و یاران وی .

ابوالحسن نوری که خداش رحمت کند ، فرماید : مقام های دل چهار است ، زیرا که خدای بزرگ دل را به‌چهار نام نامیده است:

صدر ، قلب ، فواد ، لب .

صدر جای اسلام است ، چنانچه حق تعالی فرماید ، **افمن شرح‌الله صدره للاسلام** ، و قلب معدن ایمان است ، چنانکه حق تعالی فرماید : **ولکن‌الله حبب الیکم الایمان وزینه فی‌قلوبکم** ، و فؤاد معدن معرفت‌است ، که حق تعالی فرماید : **ما کذب الفؤاد مارای** ، و لب معدن توحید است ، چنانچه حق‌تعالی فرماید: ان فی‌ذالك لذکری لا ولی‌الالباب. پس‌لب‌جایگاه توحید ، و فواد محل‌معرفت ، و قلب مخزن ایمان ، وصدرمکان اسلام‌است.

توحید منزه داشتن حق از درك او است. معرفت اثبات‌حق به‌صفات عالیه و اسمای حسنای او می‌باشد . ایمان بستگی دل است به نفی جمیع آنچه دلها شیفتهٔ آنند ، از مضار ومنافع ،جز ذات‌اقدس‌او. اسلام واگذاشتن جمیع امور به ذات‌مقدس‌او درآشکار و نهان‌است، واین‌انوار انوارموحدین‌است.

معرفت‌حق جز به توحید درست نیاید ، وایمان جز بامعرفت صحیح نباشد ، و اسلام جز باایمان راست نیاید . پس‌هرکه‌را توحید نیست،معرفت نباشد ، وهرکه را معرفت نیست ایمانی ندارد ، وهرکه را ایمان نیست اسلام نباشد ، و جز اینها اورا ازکردار وگفتار و منش‌ها سودی نبخشد .

نور اسلام عواقب را یادآور می‌شود . نور ایمان دل را به حوادث بیدار می‌سازد . نور معرفت انسان را به سوابق آشنا می‌کند ، و نور توحید حقایق را مکشوف می‌دارد .

یادآوری عواقب موجب سیاست نفوس‌می‌شود ، بیداری به‌حوادث ریاضت نفوس‌را سبب می‌گردد. یاد سوابق نگهبانی دل‌ها را باعث می‌شود، و شهود حقایق موجب رعایت حقوق می‌گردد .

به‌سبب‌سیاست بنده به‌پاکی می‌رسد، ریاضت موجب‌تصدیق‌می‌گردد. حراست به تحقیق می‌رساند . سیاست نگهداری نفس و شناسائی اوست . ریاضت‌تهذیب‌نفس و از بین‌بردن او است، حراست یاد خدا در دل‌ها است، و رعایت مراعات حقوق مولی درنهانی‌است .

رعایت موجب وفای به عهدها ، حراست‌سبب‌حفظ‌حدود، ریاضت موجب رضای به موجود ، و سیلست موجب شکیبائی برآنچه از دست رفته می‌باشد . اینها تمام خصائلی‌است که خدای‌تعالی ازبندگان‌خود خواسته‌است از بندگی درنهان و عیان و ظاهر و باطن .

توكل

(۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

قال عزوجل : **ومن یتوکل علی الله فهوحسبه**[1] .

بیت

هر کس که توکل به خدا کرد چوما ایمن بود از دردسر هردو سرا

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه و آله : **یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب، هم الذین لایسرفون ولایقترون[1] وعلی ربهم یتوکلون.**

بیت

درباب توکل صحیحم بشنو سخن خوش فصیحم

اقول : **التوکل ترک الاسباب و نسیان الاحباب و اتکال القلب علی الملک الوهاب « فی کل الابواب »**[2] .

بیت

مسبب جو چه می‌جوئی تو[3] اسباب توکل با تو گفتم نیک درياب

و قال ذوالنون : **التوکل انقطاع الطماع**[4].

بیت

قطع طمع از غیرخدا باید کرد وآنگاه توکلی چوما باید کرد

---

۱ ـ ك،و: یتطیرون. ۲ ـ ی،و: ـ . ۳ ـ ج : ز. ٤ـ الف : المطامع .

---

(۱) ـ سورهٔ طلاق آیهٔ ۳ : کسی که برخدا توکل کند او را کفایت می‌کند .

و قال الجریری[1] : **التوکل معاینة الاضطرار .**

بیت

عاجزی خلق اگر بینی تمام کاملت باشد توکل والسلام

قال شاه الکرمانی : **التوکل سکون القلب فی الموجود والمفقود.**

بیت

ساکن شده دل به لطف معبود از بود و نبود خود برآسود

قال الجنید : **التوکل اعتماد القلب علی الله فی جمیع الاحوال .**

بیت

در همه حال اعتماد براوست اعتمادی مکن به دشمن و دوست

و قال الکتانی : **التوکل فی الاصل استعمال العلم «وفی الحقیقة[2]» استعمال الیقین .**

بیت

عمل به علم و یقین گرکنی چنین باشد

کمال حال توکل یقین همین باشد

و قال القصار : **التوکل هوالاعتصام بالله .**

بیت

دست کوتاه کردم[3] ازغیرت پیش غیرت نبردم از غیرت

قال الحلاج : **التوکل هوالمحمود بحسب[4] الموارد .**

بیت

هرچه آید بەسرت سرمکش ازفرمانش گرکشد ورنکشد باش چومن قربانش

قال الخواص : **التوکل اسقاط الخوف والرجاء بما سوی الله.**

---

۱ - و،ج : الحریری . ۲ - و،ی : فی . ۳ - ی : گردد .
۴ - و،ج : تحت .

بیت

خوف و امید ما ز غیری نیست ‏ ‏ ور ز غیری بود به[1] خیری نیست

قال ابویزید : **التوکل طرح البدن فی‌العبودیة و تعلق القلب بالربوبیة والطمأنینة الی‌الکفایة ، وان اعطی شکر وان منع صبر، الراضی موافق القدر .**

و قال الانصاری : **التوکل نسیان التوکل فی وقت‌الحضور .**

رباعی

وقتی که توکلت فراموش کنی ‏ ‏ با دلبر من[2] دست‌درآغوش کنی
ور[3] زانکه‌سبوکشی‌ومنت‌داری ‏ ‏ جامی ز می توکلم نوش کنی

قال السهل : **من طعن علی‌الاکتساب فقد طعن علی‌السنة ومن طعن علی‌التوکل فقد طعن علی‌الایمان .**

بیت

گرکسب و توکلت بهم جمع شود ‏ ‏ افروخته مجلس‌تو چون شمع شود

و قال بعض الفقراء : **التوکل‌سکون‌السر الی‌موعودالله عزوجل[4] و ایقان القلب بان‌القول لایبدل .**

دوبیتی

در وعدهٔ حق خلاف نبود ‏ ‏ هروعده که کرد آن‌چنان‌کرد
بر قول خدا توکلی کن ‏ ‏ کاین قول دگر نمی‌توان کرد

و قال‌النبی ـ صلی‌الله علیه وآله : **من توکل و قنع کفی الطلب .**

بیت

توکل برخدای خویشتن کن ‏ ‏ وداع منت مردم چو من کن

---

۱ ـ و : ز . ‏ ۲ ـ الف : ما . ‏ ۳ ـ ج : گر . ‏ ٤ ـ الف : تعالی .

خلوت

(۲۲)

بسم الله الرحمن الرحیم

یا اخی[۱] - اعزک الله فی الدارین - معلوم فرما که خلوت از جملهٔ مستحسنات متصوفه[۲] است، وخلوت مجموعه‌ای است ، ازچندگونه مخالفت نفس و ریاضات تألیف یافته ، از تقلیل طعام و قلت منام وصوم ایام و قلت کلام وترک مخالطت انام ومداومت ذکر ملک علام و نفی خواطر ودوام مراقبت .

وسالک چون خواهدکه به خلوت درآید اول غسلی کامل برآورد[۳] و بعد از اداء صلات صبح به‌خلوت متوجه شود ، و چون بر در خلوت رسد[۴] بگوید : **رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا**(۱) .

و چون برمصلی رود، پای راست پیش نهد و بگوید : **اللهم‌اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک** ، و بعد از طلوع آفتاب دو رکعت نماز بگذارد به خشوع وخضوع از سر صدق و اخلاص، ودرحالت جلوس برهیأت تشهد نشیند ، وبعد از فرایض و سنن به ذکر مشغول شود، و مشایخ از جملهٔ اذکار ذکر لااله‌الاالله را[۵] اختیارکرده‌اند .

---

۱ - ز : یا عزیز. ۲ - الف ، و ، ح : صوفیه . ۳ - ح : خانه اوباطنا+.
٤ - ز ، و ، ج : ایستد . ۵ - و، ج :-.

---

(۱) - سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۸۲ : پروردگارا مرا داخل گردان داخل گردیدن راستی و بیرون آور بیرون‌آوردن راستی، واز نزد خود برای من تسلطی یاری دهنده قرار ده .

بیت

عارفانه چو ذاکر آگاه خوش بگـو لااله‌الاالله

و بایدکه مواطات میان دل و زبان نگاه دارد، ودرطرف نفی جملهٔ محدثات به‌نظر فنا مطالعه کند، ودرطرف اثبات وجود قدیم به‌عین‌بقا مشاهده نماید، و صاحب خلوت باید که جمیع اوقات را به این اوراد موزع[1] دارد تا طریق واردات بروی گشوده شود ، و گفته‌اند : **من لاورد له فلا وارد له.**

هرآینه چون همت علیه[2] سالک از زیغ التفات بـه زینت مزخرف[3] دنیای دون‌مصون‌ماند، ینابیع حکمت از دل او منفجر گردد و به زبانش روان شود ، کما قال رسول‌الله ﷺ :

من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.

بیت

این‌چنین خلوتی مبارک‌باد باچنان‌حضرتی مبارک‌باد

به محمد[4] وآله‌الامجاد :

---

۱ ـ ز : مورواع . ۲ ـ الف : عالیه . ۳ : ز ، د : خرف . ٤ ـ ز ، ک : به حق محمد .

مراتب رندان[1]

(۲۳)

---

۱ - ج، و: رند.

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

الحمد لولی الحمد و به نستعین .

دوبیتی

سخن از ذوق رند می‌گویم رند مستی خوشی همی‌جویم
بلکه رند خوشی اگر جوئی نعمت‌الله بجو که من اویم .

مرتبه ـ رند شجر طیب الرایحه است ازشجربادیه، وعود را نیز رند می‌گویند.

بیت

از بوی خوش رندان عالم همه خوشبو شد
عالم همه خوشبو شد از بوی خوش رندان

بشنو که رند طیب ، طیب طینت ، طیب‌الرایحه‌را رندانه بیان‌می‌کند و می‌فرماید :

شعر

ومن انا ایاها الی حیث لا الی عرجت وعطرت الوجود برجعتی

یعنی از ابتدای انفصال تاغایت اتصال عروج کردم ، بلکه به‌غایتی که غایت نماند ، و آن را غایت الغایات گفته‌اند .

---

۱ - ج ، و : و به نستعین + .

بیت

در طریق عاشقی رفتم بسی تابدان غایت که غایت هم نماند

و بعد از ازالت قیود وجود ممکنه و خیال نعوت حادثه ، وجود را به عطر صفات الهیه معطر گردانیده ، از برای تطهیر مظاهر ظاهر ، از عالم غیب به مشهد شهادت مراجعت نمودم .

رباعی

در کوی خرابات بسی کوشیدم تا جمله شراب میکده نوشیدم

تا رهبر رندان جهانی باشم رندانه قبای عاشقی پوشیدم

مرتبه ـ نسیهٔ رند نقد است وعیش او[1] ارغد وجام قابلیتش مالامال است ، و جدول استعدادش از میاه معارف ربانیه مملو ، و سخن بعضی رندان از رعونتی خالی نیست ، چنانکه گفته‌اند : انا الفاعل فی هذا العالم .

اما ایمای رند واجد[2] **انا الحق** است و رمزِ رند متمکن : **انا الباقی ببقاء الحق و انا الموجود بوجوده .**

بیت

رندان سرا پردهٔ ما مستانند انگشت زنانند وازین دستانند

مرتبه ـ زاهد راغب هوا است و عارف طالب لقا[3] . زاهد جام را جوید و رند می. عاقل خودرا بیند وعاشق وی . منظور اهل نظر افعال است و مشهود رند فاعل . برّی ماء را به صفت ماء طلبد و بحری ماء را به ماء جوید .

بیت

رند بجان عاشق رندان بود مرتبهٔ عالی رند آن بود

---

۱ ـ ح : «او» ندارد . ۲ ـ و،ج : واحد . ۳ ـ الف : بقا .

مرتبه ـ قول رندان آگاه است که عالم جمال الله است ، و حق جمیل و محب جمال ، و یاری که عالم را به دوستی حق دوست دارد حقیقتاً[1] حق را دوست داشته باشد به دوستی حق ، زیرا که جمال صنعت در حقیقت راجعه است باصانع ، وهذه مسألة دقیقة .

بیت

رند دایم جمال دارد دوست همه را برکمال دارد دوست

مرتبه ـ بعضی رندان سراپردهٔ میخانه عشق ، راح روح بخش روح افزا ، از جامات افعال نوش کنند ، و با شاهدان سرمست مشهد شهادت دست در آغوش .

بیت

رندانه مدام جام می نوش کنند چون مست شوند خرد[2] فراموش کنند

اما بعضی شراب تجلیات از کاسات صفات [3] نوشند و تشریف شریف و خلعت لطیف از جامه خانهٔ : **تخلقوا باخلاق الله** ، پوشند.

بیت

ذات موصوف در صفت نگرند آن یکی در هزار می‌شمرند

اما رندان کامل افعال را آثار صفات یابند وصفات را [4] مندرج در سطوت ذات .

بیت

دریا و حباب و موج دریاب با ما بنشین خوشی در این آب

۱ـ ح ، د : حقیقت . ۲ ـ الف : خود . ۳ ـ الف ، و : نشاط .
٤ ـ ج ، الف: ـ.

غزل

مدام همدم جام شراب باشد رند همیشه عاشق ومست وخراب باشد رند
حجاب زاهدبیچاره زهد وطاعت اوست [۱] ولی به مذهب ما بی‌حجاب باشد رند
چو رند جام می بی‌حساب می‌نوشد بنزد عقل کجا در حساب باشد رند
لبش پرآب حیات و نهاده برلب ما نگرچوجام حباب پرآب [۲] باشد رند
بهرطریق که یابد رفیق راه رود نه ماندهٔ سرآب و سراب باشد رند
به هیچ چیز مقید نباشد آن مطلق کجا مقید علم و کتاب باشد رند
طریق رندی سید ز نعمت‌الله جو که بی‌خطا رود و درصواب باشد رند

مرتبه ـ از صفت واحده جز فعل واحد متصور نیست ، اما از فعل واحده [۳] آثار کثیره [۴] متصور است .

شعر

ان الذی شاهدته فعل واحد بمفرده لکن بحجب الاکنة

کتابت فعل واحده است [۵] ومکتوب آثار متعدده .

بیت

گر بگویم هزار یک‌سخن‌است یوسفی را هزار پیرهن است

مرتبه ـ غایت هرطریقی ونهایت هر سالکی سعادت مواصلت اوست به رب او ، و طریق محقق و راه مقلد منبعثانند از اصل واحد ، ومتناهی به اصل واحد ، وطریقان متغایرانند ، اما بدایت و نهایت هردو یکی ، همچو صورت‌ها ، اما راهی سهلهٔ سمحه‌است و راهی مخوف و[۶] پرعقارب وحیه .

---

۱ ـ ج ، الف ، و : طاعات است . ۲ ـ ج،د،الف،ه : پرآب حباب.
۳ ـ نسخهٔ ح ، الف ، و : واحد . ٤ ـ نسخهٔ ح : کثرت .
۵ ـ نسخهٔ ج ، ه ، د ، الف : ــ. ٦ ـ به‌جز ح دیگر نسخه‌ها: واو ندارد.

بیت

به‌هر راهی که می‌خواهی روان شو   در آ در ره رفیق ره‌روان شو

مرتبه ـ حروف تهجی اسماء حروف مبسوطه‌اند ، و ترکیب کلام از حروف مبسوطه ، ولام الف برزخی‌است جامع میان کاف ومیم ، و حروف تهجی به ترتیب ابجد ، در علم جمل، اصل مراتب آحاد و عشرات و مآت و الوف یکی‌است تا هزار ، و اعداد را بیست مرتبه است و باقی تکرار :

بیت

گر هزاراست وگر [۱] هزارهزار   اول او یکی بود به شمار

و اول هرحرفی ازحروف تهجی حرفی است از حروف مبسوطه که مسمای آن حرف است، وگفته‌اندحرف [۲] هیأتی‌است که عارضهٔ صوت [۳] شده، و مسمای الف اول اسم اسم اعظم ، ولام اول این اسم اشارت با محو، و لام ثانی اشارت است [٤] با محو محو ، درکشف هاء هویت که ساریه است در همهٔ [٥] موجودات ، و وجود مفاض عام است ، وآن اخذ وجود است لا بشرط شیئی و لا بشرط لاشیئی . و ها اعتبار ذات است به‌حسب حضور و وجدان : و هو اعتبار ذات است به حسب غیبت [٦] و فقدان ، و ها با واوکه اشارت است به‌جهات سته هو، و هو به ازالت واوها ، وصورت ه دایره‌ای که خط محور درمیان درآمده و محیط بشکل قوسین ظاهر گشته .

بیت

عارفان چون دم از قدیم زنند   های هو را میان دو نیم زنند

مرتبه ـ جمیع [۷] اسماء حق منسوب اند به‌اسم جامع ، و او منسوب

۱ ـ نسخهٔ ج ، ه : ور .   ۲ ـ ج ، و : حروف ، الف : که حرف .
۳ ـ ج ، و : صورت .   ٤ ـ الف: ـ.   ٥ ـ و : جمیع .
٦ ـ ح : غیب .   ۷ ـ ك : جمع .

نیست به اسمی از اسماء . قوله تعالی :

ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها (۱) . و این اشارت است به عظمت و جامعیت اسم اعظم، **هوالله الذی لااله الاهو**(۲) :

و دانسته‌ای که الفاظ دلالت می‌کند برمعانی، و معانی امور ذهنیه ، و صاحب نظری که از مسافت بعیده جسمي را بیند ، وظن او آنکه صخره‌ای است، حکم فرماید بانّه[۱] صخرة . و چون قریب شود وحرکت آن مشاهده نماید گوید طیر ، و چون تمام نزدیك شود[۲] گوید انسان . لاجرم اختلاف اسماء به اختلاف تصورات ذهنیه بود :

معلوم شد که مدلول الفاظ تصورات ذهنیه‌اند نه اعیان خارجیه که اگر لفظ دلالت کند بروجود خارجی ، چون حکیم گوید: العالم قدیم، ومومن فرماید[۳] : العالم حادث، لازم آید که عالم قدیم باشد وحادث معاً ، وهومحال.

دوبیتی

این گفتهٔ عاشقانه دریاب	اسرار محققانه دریاب
ازنام ونشان نشان‌چه‌پرسی	بگذر زنشان نشانه دریاب

مرتبه ـ اسماء الهی لا یتناهی است و دول اسماء که داخله‌اند در مبدعات ازلی ابدی است، و دول اسمائی که داخله‌اند درآخرت ابدی، و دول اسمائی که داخله‌اند در دنیا نه ازلی است و نه ابدی ، و از تناهی[٤] دول[٥]

۱ ـ تمام نسخه‌ها : یانه . ۲ ـ الف : نزد او شود . ۳ـ ك :که +.
٤ـ ج : واو +. ۵ ـ ك: ـ.

(۱) ـ سورهٔ ۷ ، آیهٔ ۱۷۹ : خدارا نام‌های نیکو است پس به‌آنها بخوانیدش .
(۲) ـ سورهٔ ۵۹ ، آیهٔ ۲۲ : اوست خدائی که خدائی جز او نیست .

بعضی [۱] اسماء تناهی اسماء و تناهی [۲] دول دیگر اسماء لازم نیاید .

بیت

دولت جاوید خواهی ملك باقی را طلب
ذوق می داری بیا رندانه ساقی را طلب

از تصنیف و تألیف ربانی ، حروف علمیه را طلب ابراز کلمات اسمائیه و حقایق کونیه است ، و مادهٔ این تألیف نفس رحمانی است که خزانهٔ جامعهٔ ام‌الکتاب است [۳] ، فا فهم .

مرتبه ـ مراتب عالم [۴] کبیر مخارج صورت حضرت الهی است ، و صورت حضرت الهی نامتناهی، لاجرم‌از [۵] نتیجهٔ صورت‌الهی‌صور و کلمات [۶] لایتناهی است :

بیت

دریاب که عارفانه گفتیم
درّی‌است محققانه سفتیم

مرتبه ـ درهر نفسی امداد تجلیات حق واصل می‌شودبه‌عالم، و [۷] در تحقیق تجلی واحد است که به‌حسب قوابل و استعداد تعینات که مراتب کلیه‌اند ظاهر می گردد .

دوبیتی

در جملهٔ مرتبه برآید
در مرتبه ها همه نماید
وین طرفه که‌این‌همه مراتب
در وحدت او نمی‌فزاید

مرتبه ـ وجود مفاض عام کتاب کبیراست وعلم‌الهیه حقیقت [۸] مجردهٔ

---

۱ ـ ك : دول + ـ و : بعضی دول . ۲ ـ ك : و + .
۳ـ الف ، ك: ـ . ٤ ـ الف : علم . ۵ ـ الف: ـ . ٦ ـ و،ك،الف،د: کمالات . ۷ ـ الف : او . ۸ ـ نسخه الف : ـ .

کلیه ، و امتیاز علم حق از غیب مطلق به تعین مرتبه‌است از حیثیت تسمیه ، و علم کاشف [۱] اموراست ، وغیب مطلق مقدس از تعین و مرتبه ، لااسم له ولا نعت‌له ولاصفةله الا بحسب‌المظاهر .

بیت

یك وجوداست ومظاهر بی‌شمار　　آن یکی را در مظاهر می‌شمار

مرتبه ـ وجود حلال [۲] مطلق است .

بیت

بر قوابل در خزانهٔ جود　　بگشودند و یافتند وجود

و حرام مطلق احاطه است به‌کنه حق و مشاهدهٔ او [۳] ، هم چنانکه شهود ذات او بذات او .

مصراع : که‌شناسد ترا چنانکه توئی

قال رسول الله ـ صلی الله علیه وآله ـ : ان الله غیور و من غیرته حرم‌الفواحش ما ظهر منها و ما بطن .

بیت

زغیرت من نمی‌خواهم که‌غیری [۴] روی تو بیند

مرا خودرشك‌می‌آید که‌این گل‌دیگری‌چیند

مرتبه ـ حق اظهراشیاء است به‌حسب انیت ، واخفی به‌حسب‌حقیقت.

شعر

سبحان من اظهر ناسوته　　سرسنا لاهوته الثاقب

ثم بدافی خلقه ظاهرا　　فی‌صورة الآکل‌والشارب

لاجرم معرفت حق اسهل معارف باشد و اشکل معارف .

۱ـ الف :کشف .　۲ـ ج ، ح: جلال .　۳ـ الف،ك، : ـ .　۴ـح:غیرت.

نظم

آن حقیقت که اول همه اوست مشکل حل وحل مشکل ما[1] است

مرتبه ـ غنا را مراتب اربعه است ظاهره و باطنه .

اما ظاهره محل حکم او دار دنیا و مادهٔ اواطعمهٔ دنیا ویه ، اما مرتبهٔ باطنه غنای نفسی است، وغنای نفسی منقسم‌است بر قسمین ، وموقوف است به[2] این جهان ، و این غنای اهل نفوسی است که متمکنه‌اند از تصرف در موجودات به اسرار اسماء و حروف و توجهات باطنه و تعلم[3] به کیمیا و تسخیرات ، وقسمی غیر مقید است به موطنی و حالی چون‌حال : الواثق‌بالله و المتوکل علی‌الله ، که با وجود تمکن از تصرف تارک تصرفند ، و قسمی جامع سایر اقسام مذکوره‌اند .

وهرمرتبه‌ای از مراتب فقر، در مقابلهٔ مرتبه‌ای از مراتب مذکورهٔ[4] غنا است ، وفقرجامع صحیح نیست الا انسان‌کامل‌را ، و فقر تام مثمر[5] غنای تام است .

شعر

و تممتها[6] بـالفقر لـکن بـوصفه[7] غنیت[8] والقیت افتقاری «وثروتی[9]»

بیت

خوش فقرتمامی وفقیری بکمال است

لب تشنه نمایـد بتو و عین زلال است

مرتبه ـ جمعیت رندان رفع مباینت است و اسقاط اضافات و ابراز شهود حق ، و صباحی کـه شمس حقیقت حق از غیوم شام بشریت وکسوف

---

۱ ـ الف : او .　۲ ـ الف ، و : بر　۳ ـ الف : بقلم ـ ج: تعلیم.
٤ ـ الف، ك ، و، ج: ـــ.　۵ ـ الف، ج ، و : ثمر　۶ ـ ج ، ك: یممتها .
۷ ـ الف : یوصفه .　۸ ـ الف ، ك : غیبت .　۹ ـ الف ، و : اثره .

محاق خلقیت طلوع کند و متجلی گردد ، احکام ظلالات متکثره و مراتب اسمائیهٔ متعدده مستور و مخفی[1] شوند :

رند سرمست جام را عین می یابد و خود را آن وی .

بیت

می جام می است و جام می می   نازک سخن خوشی‌است هی‌هی

مرتبه ـ اول اسم هر حرفی مسمای آن اسم است .

بیت

در مکتب ما هجی چنین می‌خوانند   طفلان‌همه‌حرف[2] را چنان[3] می‌دانند

و نزد علمای علم[4] حروف ، حروف یا منفصله یا متصله است : چنانکه در رسالهٔ دیگر گفته شده ، و ماهیت بی‌قید وجود و لوازم حرف غیبیه گفته‌اند ، و ماهیت با لوازم بی اعتبار وجود کلمهٔ غیبیه ، و ماهیت با وجود بی لوازم حرف وجودیه ، و ماهیت با وجود و لوازم کلیه کلمهٔ وجودیه ، و کلام حق عبارت است از تجلی که حاصل شده از تعلق ارادت و قدرت از برای اظهار آنچه درغیب است .

قال‌الله‌تعالی[5] : **انما امره اذا اراد شیئا ان یقول‌له‌کن فیکون(۱).**

وسمع حق عبارت است ازتجلی حق به علم حق، که متعلق است به حقیقت کلام ذاتی در مقام جمع‌الجمع و به کلام اعیانی[6] در مقام جمع و تفصیل ، ظاهراً و باطناً از غیر[7] شهود . و بصر حق عبارت است از تجلی‌حق

۱ ـ بجزج دیگر نسخه‌ها : مختفی .   ۲ ـ الف : جزو .   ۳ ـ بجزج دیگر نسخه‌ها: چنین.   ٤ ـ بجز ح دیگرنسخه‌هاندارد .   ۵ ـ ج : ـ   ٦ ـ ح : اعیان.   ۷ ـ ک، الف : عین ـ بجز ح دیگرنسخه واو اضافه‌دارد

(۱) ـ سورهٔ ۳٦ آیهٔ ۸۲ : همانا امرش‌چنان است‌که چون چیزی‌را خواهد اورامی‌گوید بشو ، پس می‌شود .

و تعلق علم او به حقایق به طریق شهود : سبحان من تجلی فی کلامه[1] علی خلقه و هم لایعلمون ، و مجموع عالم کلمات الله‌اند و اصل همه کلمهٔ واحده .

بیت

این یک کلمه اگر بدانی مجموع کلام او بخوانی

شعر

کلامی نازل من فـوق عرشی الی لـوح الوجـود الکایناتی

مرتبه ـ قرآن‌مجید[2] مجدد الانزال‌است برقلوب تالین[3]، و ازتجدید[4] نزول قرآن ازحضرت حکیم قدیم مجید[5]، قلوب‌تالین درحالت تلاوت، عرش استوای قرآن است .

و ازسیدالطایفة جنیدـ قدس سرهـ سئوال کردند ازمعروف‌وعارف ، فرمود : **لون الماء لون اناله** ، واگر عارفی سئوال کند از قرآن و ازدلی که قرآن منزل است بر وی ، مسئول جواب گوید مثل جوابی کـه شیخ گفت :

بیت

آب در هر قدح که جا گیرد در زمان رنگ آن انـا گیرد

وغواصی که در این بحرجامع غوطه خورد، و از اصداف عباراتش لآلی معانی بدست آورد[6] ، عرایس اعتقادات را بحلی[7] تجلیات آن منحلی[8] گرداند ، و اگر در این بحر عمیق در یتیم بیابد، با ذهب نبوت منضم گرداند و درگوش ولایت کشد .

نظم[9]

هرکه قرآن بدین نمط خواند حافظی باشد اووخوش‌خواند

---

۱ ـ و: بکلامه. ۲ ـک، ح:ـ. ۳ ـ بجزح دیگرنسخه‌ها «درحالت‌تلاوت»+.
٤ ـ الف، ج ، و : تجدد . ۵ ـ و، ح ، ک: بر+. ٦ ـ ج ، ح : محیط.
۷ ـ نسخه‌ها : تجلی . ۸ ـ بجز ک و دیگر نسخه‌ها : متجلی . ۹ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها : بیت .

مرتبه ـ منازل اولیاء الله بر دو نوع است : حسیه و معنویه .

اما حسیه درجنت افعالیه[۱] صد درجه‌دارد ، ودر دنیا صد ، وهرمنزلی از منازل حسیهٔ دنیاویه واخراویه متضمن منازل کثیره‌است ، اما منازل‌معنویه در معارف الهیه دویست هـزار و چهل[۲] وهشت هزار است[۳] و این سلطنت از خصایص امت مرحومه است ، و درهرمنزلی نزلی[۴] است و هرنزلی[۵] را ذوقی و هر ذوقی را وصفی خاص . یعرفه من ذاقه .

و این عدد منحصر است در مقامات اربعه : مقام علم لدنی و علم نور و علم جمع و تفرقه و علم‌کتاب[۶] الهیه . بعضی از اهل الله بعضی‌منازل قطع کرده‌اند ، لاجرم بعضی مقامات یافته‌اند ، و بعضی مجموع منازل طی فرموده‌اند و مالک ممالک مقامات اربعه‌اند .

بیت

علم این عـالمان چنین باشد　　　　حاصل عمرشان همین باشد

مرتبه ـ رند مست درغلوای (۱) سکر[۷] ساقی‌را به‌ساقی مشاهده نماید و باقی را به باقی .

شعر

رایت‌الله فی عینی بعینه　　　　و عینی عینه فانظر بعینه

اما درحالت‌سرخوشی ، اسماء الهیه را در اعیان ثابته‌که صوراسماء الهیه‌انـد مطالعه فرماید ، و اعیان را در ارواح و ارواح را در اشباح : گاه مجموعهٔ اسماء[۸] به اسم جامع خوانـد و گاه اسم جامع را بـه تفصیل اسماء

۱ ـ بجز ک ، ح دیگر نسخه‌ها: افعال .　　۲ ـ الف : هزار اضافه دارد .

۳ ـ الف، ک، و : است ندارد.　　۴ و ۵ ـ و،ج : منزلی.　　۶ ـ ک : کتابت.

۷ ـ بجز ک و ح : جوش + .　　۸ ـ بجز الف دیگر نسخه‌ها اسم‌ها .

(۱) ـ سرکشی واز حد درگذشتگی (فرهنگ نفیسی) .

تکرار نماید[۱] .

بیت

جمع و تفصیل این چنین داند سخن ما بذوق می‌خواند

مرتبه - درمملکت کثرت تفرقه وپریشانی است ، و در ولایت وحدت جمعیت و شادمانی ، در تفرقه محجوبی از حق به خلق ، و در مقام جمع از خلق به حق .

شعر

تسترت[۲] عن دهری بظل جناحه فعینی تری دهری و لیس ترانی

ولو[۳] تسال الایام ما اسمی مادرت و این مکانی ما ادر[۴] این مکانی

اما در مقام جمع‌الجمع به حق از خلق غافل نمانی وبه خلق ازحق در حجاب نباشی . عاقل مخمور خدا را به خود بشناسد[۵] ، و عاشق سرمست خود را به خدا ، و محقق خدا را به خدا .

بیت

از بهر خدا بیا و یک دم بخود آ بشناس خدائی ، خدا[۶] را ، بخدا

در مقام تفرقه اثبات خلق است و در مقام جمع نفی خلق و درجمع الجمع اثبات حق است[۷] به حق .

مرتبه - دائرهٔ ولایت به مثل خطی است مستدیر ، مؤلف از نقاط وجودات اولیا ، وکون‌جامع حایز[۸] مجموع مراتب ومقید بهیچ مرتبه واسمی و صفتی نه .

۱ - ح : می‌نماید ، ج ، و : فرماید . ۲ - ج ، و : تستر . ۳ - ك : لیس.
۴ - نسخه‌بدل : ماعرفن ۵ - الف : شناسد . ۶ - ح : خدای خود.
۷ - ك : حقیت . ۸ - ك : جایز .

بیت

جامع مجموع مراتب وی است　　ملتفت مرتبهٔ خود کی است

و فانی فی‌الحق و باقی بالحق را ولی خوانند .

بیت

فانی لایزالی و باقی لم یزل　　هستندو نیستندو سخنگوی وابکمند

مرتبه - بعضی از جام حباب آب نوشند و مستانه گویند :

جامات حباب عین آبند　　بر آب حجاب اگر نمایند[1]

و بعضی فرمایند :

کاسه و کوزه چو بشکستیم ما　　در میان آب بنشستیم ما

مرتبه - علم یا متعلق است به حق یا به غیر حق ، اما متعلق بحق یا متعلق است ازحیثیت اعتبار غنای حق از تعلق به غیر از آن‌روکه غیر است ، یامتعلق است ازحیثیت تعلق او به غیر ، یا ازحیثیت معقولیت جامعه میان‌امرین ، یا از حیثیت نسبت اطلاق از تقید به اطلاق و از مجموع قید وحصر .

بیت

باین ترتیب آن هر پنج دریاب　　اگر دریافتی پنج گنج دریاب

مرتبه - قال‌الله تعالی : **ان اکرمکم عندالله اتقاکم** (۱) . متقی آن است که حق تعالی را[2] وقایت گرداند در ذات وصفات و افعالش ، تامستور ماند ذات وصفات و افعال متقی در ذات و صفات و افعال حق - لاجرم به مقتضای کنت سمعه و بصره که نتیجهٔ قرب نوافل است عبد باطن باشد و حق ظاهر ، و این عبدالله اعظم بنی‌آدم است به منزلت عندالله ، و احق است به

۱ - بجز ح دیگر نسخه‌ها این بیت را ندارد .　　۲ - الف : — .

(۱) - سورهٔ ۴۹ آیهٔ ۱۳ : همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارتر شما است .

معرفت[۱] ، بلکه در عین معرفت[۲] کبری است ، و عندنا اقـوا[۳] است در ظهور قدرت تامه از خرق عادت و اظهار کرامت ، زیرا که سمع و بصر وید او حق است .

شعر

سمع وبصر ولسان ودست وپایم چون حق باشد بغیر اوچون پایم[۴]

اما به حکم حدیث نتیجهٔ قرب[۵] فرایض ، چون بنده سمع و بصر حق باشد[۶] ، حق باطن بود وعبد ظاهر ، چه هویت حق است که مندرجه است در صورت این بندهٔ کامل وهرآینه عالم این معنی ممتاز بود از غیر عالم .

قال الله تعالی : قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انمـا یتذکر اولوالالباب . (۱)

نظم

محبانه بیا محبوب دریاب اگر تو طالبی مطلوب دریاب

سوی الله درسرایت گر بیابی چو فراشان بکش جاروب دریاب

طالبی که با همه مطلوب را مشاهده فرماید[۷] ، بلکه محبی که همه را محبوب مطالعه نماید، مساوی نباشد با نابینائی که دیدهٔ رمد دیدهٔ او به غطاء بشریت وسبل وجوهات امکانیه محجوب بود .

بیت

آن یك بیناست وبن[۸] یکی نابینا نابینائی کجا بود چون بینا

۱ و ۲ – ح : مغفرت . ۳ – ك : اقرب . ۴- بجزح دیگرنسخه ها: یابم.
۵- ح: –. ۶- ك : و+. ۷ – الف،و : نماید . ۸- ح : بینائیست این.

(۱) – سورهٔ ۳۹ آیهٔ ۱۲ : بگوآیا آنان که می‌دانند وآنان کـه نمی‌دانند یکسانند ، جز این نیست، که خردمندان یادآور می‌شوند .

شتان بین محمد و محمدی . فافهم .

مرتبه ـ محب صورت محبوب است و محبوب روح محب ، ونسبت محبوب با محب نسبت روح جزوی است بابدن خود [1] ، و روح جزوی مدبر صورت معینه است ، وحق مدبر عالم ، کما قال : **مدبرالامرمن السماء الی الارض** (۱)

و عالم باسره عبارت است از اسم الظاهر ، و من حیث المعنی والحقیقة روح ، و این روح عبارت است از اسم الباطن ، لاجرم همه حق باشند و برحق باشند و از حق باشند .

قوله تعالی : والله یقول الحق و هو یهدی السبیل (۲) .

بیت

قول ما حق‌است و ازحق می‌شنو   گه مقید گاه مطلق می‌شنو

حقیق علی ان لا اقول علی‌الله الا الحق .

بیت

بگذر از باطل و شنو ازحق   از سر صدق خوش بگو صدق

مرتبه ـ مستدل حق را به استدلال جوید و محقق حق را بـه حق . عاقل آیت : سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم (۳) خواند ، و صدیق تفسیر : اولم یکف بربك انه علی کل شیئی شهید (٤) نیکو داند . حکیم به معرفت عرضیات عارف

۱ـ الف : — .

(۱) ـ سورهٔ ۳۲ آیهٔ ٤ .   ۲ ـ سورهٔ ۳۳ آیهٔ ٤ : و خدا راست می‌گوید و راه را هدایت می‌کند .

(۳و٤) ـ سورهٔ ٤۱ آیهٔ۵۳ : بزودی آیت‌های خودرا درآفاق و درخودهاشان می‌نمائیم آیا کافی نیست پروردگارت راکه او برهمه چیزی گواه است .

است ، و عارف از معرفت ذاتیات واقف .[1] او از لازم به ملزوم رود و این از ملزوم به‌لازم آید . بعضی به علم نظری فکری عالم‌اند ، و بعضی بـه علم صحیح وکشف صریح .

بیت

عارفان چون[2] بر آب بنشینند　　عین ما (۱) را به عین‌ما (۲) بینند
ثمرات بهشت روحانی　　از درخت وجود ما[3] چینند

مرتبه ـ روح‌ازآن‌روکه جوهر مجرده است و متعلق به بدن ، به‌تعلق تدبر[4] و تصرف ، مغایر بدن‌است ، و قایم است بنفسه ، وغیر محتاج به‌بدن در بقاء و قوام ، اما ازآن‌جهت[5] که بدن صورت[6] ومظهرکمالات اواست در عالم شهادت .

مصراع : محتاج بود بمظهر خویش .

و نزد اهل نظر روح ساری است در بدن به سریان حلول‌واتحاد ، و اما نزد اهل الله ساری است در بدن به سریان حق در جمیع موجودات ، و عارفی که تحقق یافته باشد به اشیاء ، به‌کیفیت ظهور حق در اشیاء ، داند که ازکدام وجه مغایرند و ازکـدام وجه عین ، و روح رب بدن خـود است و بدن مربوب[7] و عالم مربوب است و حق رب‌العالمین .

بیت

رب و مربوب اگر چنین دانی　　سخن ما بذوق خوش خوانی

---

۱ ـ بجز الف : واو اضافه دارد.　۲ ـ ك ، ز ، ج : در.　۳ ـ ح :خود.
٤ ـ ك ، ج ، د :تدبیر .　۵ ـ ج : وجه .　٦ ـ بجز ك دیگر نسخه‌ها : است اضافه دارد .
۷ ـ الف،ج،د : است اضافه دارد .

---

(۱) و (۲) : این هردو ما در حقیقت ماء بمعنی آبند .

مرتبه ـ قدم‌را مراتب‌است، و مجموع[1] مراتب در وجود مساوی‌اند اما عقل‌استیثار[2] می‌کند، بعضی به بعضی قدیم واقدم می‌گردد ، هم چنانکه ترتیب بعضی اسماء بربعضی، و ممکن نیست که شیی مرید باشدالا بعدازآنکه عالم بود، وعالم نتواند بود الا حی، و جمیع اسماء وصفات الهیه مستنده‌اند به‌حضرت ذات، وذات را مقام‌اقدم‌است از حیثیت مرتبهٔ احدیت، اگر چه[3] اسماء و صفات الهیه قدیمه‌اند . فافهم .

بیت

بشناس وجود را عدم هم   درباب مراتب قدم هم

مرتبه ـ متحرك نشود شیئی از موجودات عینیه[4] الا به تحرك اعیان علمیه، و حرکت اعیان علمیه[5] از اسماء الهیه، واسماءالهی برصراط مستقیم، وچون رب تجلی فرماید درحضرت عینیه ، به تجلی خاص از حضرت خاصه ظاهر شود اثرآن‌تجلی‌درصورت‌اسمی که عین‌ثابته است، بعد ازآن‌درصورت روحیه ، بعدازآن درصورت نفسیه، بعدازآن درصورت‌حسیه. لاجرم‌حرکات مجموع عالم جبریه بود ، و حرکت وجود[6] ارادیه .

بیت

همه عالم بجبر گردانند   نکته‌ای نازکست اگر[7] دانند

مرتبه ـ اسماء الهی من‌حیث‌الوجود[8] و احدیت ذات عین مسمی‌اند[9] و مسمی عین هویت حق ، و به اعتبار کثرت غیر ، و هویت ساریه است در جمیع موجودات .

۱ـ ك ، و : را +.   ۲ـ ك : استیثال .   ۳ ـ ك،و،الف : چه ندارد.
٤ـ ج ، الف ، ه : عیبیه.   ۵ـ ك : ـ.   ٦ـ ك : وجودیه.   ۷ـح: گر.
۸ ـ ك : الوجوه .   ۹ - ح : است .

بیت

همه از جود او بود موجود بلکه جود وجود اوست وجود

مرتبه ـ وجود عالم به[1] تجلی[2] وجودی حقانی است درمرایای اعیان ثابته، و وجود اعیان به‌غیرتجلی وجودی محال، لاجرم تجلی وجودی ظاهر گشته در اعیان عالم.

دوبیتی

بی تجلّی وجود او وجودی هست نیست
بلکه بی‌جود وجودش هیچ بودی هست نیست
مجلس عشق است و ما سرمست و ساقی درنظر
خوش‌ترازاین قول ماگفت‌وشنودی هست‌نیست

مرتبه ـ وجود کثرت اسمائیه عین ذات الهیه است، ظاهره به حسب شئون، و مختلفه بـه صور اعیان ثـابته، و ذات واحده، و کثرت اسماء به صفات وصفات نسب، ونسب معقوله، وامور عدمیه به‌نسبت باخارج، اگر چه وجودیه‌اند در عقل، فافهم.

بیت

دریاب که قول نازکانست یابندهٔ قول نازک آنست

مرتبه ـ دایره عبارت است ازخطی مستدیر، مولف ازنقاط‌متواصله، هرگاه‌که خط محور درمیان محیط درآید، قوسین رو[3] نماید، عاقل بحرین وجوب و امکان اعتبار فرماید. اما سالکی‌که به مقتضای: التوحید اسقاط الاضافات اضافت وجود[4] با امکان کـه عدمیه است طرح کند، دولت معنی

---

۱ ـ ج، ه، و : ـ. ۲ ـ ك : متجلی. ۳ ـ ك : دو ـ ج، د، ه : ـ.
۴ ـ ج، ك : وجوب.

فکان قاب قوسین (۱) دریابد ، و اگر اضافت وجود به واجب از حیثیت مغایرت زایل شود به تحقیق **اوادنی** (۲) تحقق یابد .

دوبیتی

ازلش با ابد در آمیزد | از ره شرك نیک برخیزد
اسم و رسمش همه شود فانی | موج با بحر چون در[1] آمیزد

مرتبه - غایت سیر معنوی وجودی که صادر گشته از غیب هویت در مراتب کلیه عرش است ، که محیط است بر جمیع اجسام محسوسه . اما حکم عام وجودی بعد از ظهور در مراتب اربعهٔ کلیه مفصل[2] می‌شود در مراتب تفصیلیه ، و نور وجود محض منبسط است بر ممکنات موجوده ، کما اخبر سبحانه و تعالی : **الله نور السماوات والارض** (۳) .

آنگاه ذکر مراتب ظهور و امثلهٔ مواد فرمود : **مثل نوره کمشکوة فیها مصباح** (۴) .

مثنوی

نور چشم است و در نظر داریم | از مراتب همه خبر داریم
نور چشم است و در نظر پیدا است | نظری کن به‌بین که او با ما است
همه عالم منور است از وی | خواه جامش شمار و خواهی می

مرتبه - عوام مؤمنین برجادهٔ شریعت مصطفویه راه روند ، و خواص به شریعت غراء و بر طریق[3] طریقهٔ احمدیه طارقند ، و خاص الخاص جامع الطریقین[4] اند ، و محقق به حقیقت محمدیه .

---

۱ - ج ، ح : بر . ۲ - بجز ح دیگر نسخه‌ها : منفصل . ۳ - بجز ح دیگر نسخه‌ها : طریق و بر . ٤ - بجز ح دیگر نسخه‌ها : الطرفین .

---

(۱) و (۲) - سورهٔ ۵۳ آیهٔ ۹ . (۳) - سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۳۵ . (٤) - سورهٔ ۲٤ آیهٔ ۳۵ .

بیت

آن یکی جسم دارد واین جان وان دگر جسم و جان و هم جانان

مرتبه - ان للدنیا ابناء وللآخرة ابناء وللمجموع[1] ابناء ، فالسعید من جمع بین البنونین[2] ، وهوالوارث المکمل من اولاد آدم . بعضی میراث صوری یافته‌اند و بعضی میراث معنوی ، بعضی میراث صورت و معنی .

بیت

لاجرم او اکمل اولاد اوست این چنین میراث اگر یابی نکوست

مرتبه - مرایا متنوعند و تمثال متنوع می‌نماید ، لاجرم نمایندهٔ واحده از حیثیت ظهور متنوع بود و تعدد ارواح به تعدد اشباح است و تعدد اعیان به تعدد ارواح[3] ، و تعدد اسماء به تعدد اعیان ، وهرآینه تعدد و تکثر مرایا به تعین و تشخص تواند بود .

بیت

کثرت اینجا اعتباری گفته‌اند با شما و ما بیاری گفته‌اند

اما اگر در جوهر[4] مرایا نگرند :

دوبیتی

جمله آئینه یک حدید بود خواه[5] عتیق است وخواه[6] جدید بود

آینه روشن است نزدیک آ کور ازین رمز ما بعید بود

در اشباح وارواح و اعیان و اسماء کثرت است من وجه ووحدت من وجه .

---

۱ - بجز ج : المجموع . ۲ - ج ، ه ، و : النبین . ۳ - ك : بود+.
۴ - الف : جواهر . ۵ - بجز ك ، و ، دیگر نسخه‌ها : خود . ۶ - بجز ح دیگر نسخه‌ها : حال .

بیت

ذات او واحد علی الاطلاق　　خواه جفتش شمار و خواهی طاق

مرتبه ـ بنی آدم در استقامت براقسام سبعه‌اند : یامستقیم‌اند به‌قول، یا مستقیم‌اند به فعل ، یا مستقیم‌اند به قلب، یا مستقیم‌اند به قول وفعل به غیر قلب، یا مستقیم‌اند به فعل و قلب به غیر قول ، یا مستقیم‌اند به قول و قلب به غیر فعل ، یا مستقیم‌اند قولا و فعلا و حالا ، کما قال‌الله تعالی : **فاستقم کما امرت** (۱) ، المراد المراقبة لله فی تلوینه .

شعر

المستقیم الذی قامت قیامته　　من غیر موت ولا یدری به احد

ولا یصرفه عن امر خالقه　　من الخلایق لااهل ولا ولد

مرتبه ـ امداد وتجلیات حق واصل می‌شود به‌عالم درهرنفسی، و در تحقیق اتم ، تجلی واحد است که به‌حسب قوابل و مراتب استعدادات تعینات ظاهر می‌گردد ، و نعوت مختلفه و صفات متعدده می‌نماید .

قطعه

گر بصد آینه نماید رو　　درحقیقت یکی است او صد نیست

می‌نماید تعددی ورنه　　نزد یاران تعددی خود نیست

و سالك را در هر زمانی یا تفرقه براو غالب است یاجمع وحدانی النعت . اگر در حال تفرقه یعنی در وقت «عدم خلو»[۱] باطن سالك از احکام کونیه وشوایب تعلقات ممکنه ، حق تجلی فرماید، آن تجلی متلبس[۲] شود به‌حکم صفتی که حاکمه باشد بردل ومنصبغ گردد به حکم کثرتی که مستولیه بود بروی

۱ ـ الف : خلوت .　　۲ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها : ملتبس .

(۱) ـ سورهٔ ۱۱ آیهٔ ۱۱۴ .

و آن حکم ساری شود در سایر صفات نفسانیه و قوای بدنیه ، و در هر چه ظاهر شود از سالك از آثار و اعمال و اولاد و اقوال . قال رسول الله ـ صلی الله علیه و آله وسلم ـ الولد سر ابیه و الرضاع یغیر الطباع [۱] .

دوبیتی

در عین تو او چو خود نماید | حالی بصفات تو برآید
گر نیك و بد است از تو بر تست | آن نور تـو را بتو نماید

اگر حق تعالی به امر ارادهٔ ذاتیه بوحدت احدیات که حاصله‌اند از احدیت اصلیه در جمیع مراتب ، برقلب وحدانی [۲] النعت که مرآتی است مصقوله از رین [۳] اکوان و شین تعلقات امکان تجلی فرماید ، دل حکم آن تجلی گیرد ، و منصبغ شود به انصباغی که موجب اضمحلال احکام کثرت بود.

و تجلی اسمائی یا به‌حسب مرتبهٔ اسم الظاهر بود ، یا به‌حسب مرتبهٔ اسم الباطن ، یا به حسب مرتبهٔ اسم جامع . اگر مختص به اسم الظاهر بود مفید توحید باشد در مرتبهٔ طبیعت و در قوای حسیه و خیالیه .

بیت

لاجرم زهد مهره بر چیند | هر چه بیند همه خدا بیند

و اگر مختص بود به اسم الباطن افادهٔ معرفت احدیت وجود کند ، و نفی وجود از غیر حق ، و سر توحید ظاهر شود در مرتبهٔ عقلیه و اعراض از موجودات محسوسه و اجتناب از کثرت احکام ظاهره .

واگر مختص به‌اسم جامع باشد ادراك مدرك ازحیثیت مرتبهٔ وسطی بود که جامعهٔ غیب [۴] وشهادت است ، لاجرم مشرف [۵] مشرف گردد به‌استشراف

۱ ـ الف : ایضاً + . ۲ ـ الف : وجدانی . ۳ ـ ك : این .
۴ ـ ح : جامعه به غیب . ۵ ـ بجز ح ، ك ـ .

برطرفین ، و فایز بجمع میان حسنین. و علو توحید به‌حسب نسب اسما مرتبهٔ صفات روحانیه است ودنو توحید در مراتب طبیعت . اما چون اشعهٔ شمس ذات که سبحات وجه اشارت برآنست شارق شود :

مصراع : آتش غیرت او غیر بسوزد بتمام .

و در این مقام ، که قیامت کبری است ، لسان حق گوید : لمن الملك الیوم(۱) ؟ و چون نسبت کونیه زایل شده وکثرت خلقیه درخلف حجاب غیب رب العالمین مستور گشته ، حق جواب حق فرماید: **لله الواحد القهار**(۲) ، و در آن[1] حال لسان مرتبهٔ الله گوید : **الله لااله الاهو له الاسماء الحسنی**(۳) ، و رسول خدا گوید : ان الله قال علی لسان عبده سمع الله لمن حمده .

بیت

از حق بشنو که ما ز حق می‌گوئیم حقیم و مدام حق بحق می‌جوئیم

مرتبه ـ حقیقت حق عبارت است از صورت علم حق به ذات حق از حیثیت تعین حق در تعقل حق[2] و علم و عالم و معلوم وصفیهٔ ذاتیه ، و ذات او متعینه است به‌نسبت با ظهور او در متعینات ؛ اما من حیث هوهو غیر متعین ، و حکم بر او به‌تعین بواسطه قصور[3] ادراك مدرك است که ادراك نمی‌کند حق را الا در مظاهر ، اعم از آنکه مظهور[4] را عین ظاهر داند یا غیر ؛ وحقیقت خلق عبارت است ازصورت علم رب او به او ، و این علم ذاتیهٔ الفقر مثمر غنا است . فافهم .

---

۱ ـ ج ، و : این . ۲ ـ بجز ، الف ، ك : ـ . ۳ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها تصور . ۴ ـ بجز ح دیگر نسخ : ظهور .

---

(۱) ـ سورهٔ ٤٠ آیهٔ ١٦ . (۲) ـ سورهٔ ٤٠ آیهٔ ١٦ . (۳) ـ سورهٔ ۲۰ آیهٔ ۷ .

رباعی

فقری که ازو غنای مطلق آیـد گرزانکه بجان‌طلب کنی می‌شاید
من فقرهمی‌جویم وآن‌خواجه‌غنا از خواجه و من فقروغنا می‌زاید

مرتبه ـ ثمرهٔ تنزیه عقلی تمیز حق است از غیرحق[۱] به‌صفات سلبیه ، و ثمرات تنزیهات شرعیه نفی تعدد وجودی‌است و اشتراك در مرتبهٔ الوهیت، و ثمرهٔ تنزیه کشفی نفی غیر حق است با[۲] نفی تعقل کمالی‌که مضاف گردانند به‌حق‌به‌اثبات مثبت .

بیت

گهی تنزیه و گه تشبیه می‌کن وزین تنزیه هم تنزیه می‌کن

مرتبه ـ حاکم عادل کامل حکم نفرماید[۳] بـر محکوم علیه الا[٤] بقدر قابلیت او ، مثلا مریضی[۵] مرض خود به‌عرض حکیم رساند و آن حکیم‌رحیم بعد ازتعلق او به‌معلوم می‌خواهد‌که[٦] آن الم‌ازسقیم زایل‌شود، حکم‌می‌فرماید، و حکم او تـابع ارادت اوست وارادتش تـابع علم و علمش تابع‌معلوم .

بیت

حکم خود[۷] برخویشتن خود کرده‌ای گـر همه نیك است یـا بـد کرده‌ای

مرتبه ـ بعضی عرفا فرموده‌اندکه مرآت را در نماینده اثری است، نعم این قول صحیح است ، اما من وجه لا مطلقا ، زیرا کـه اثر مرآت وقتی صحیح بودی‌که در حقیقت منطبع اثر نمودی و آن غیر واقع است .

---

۱ ـ الف : ـ . ۲ ـ ك ، ح : با . ۳ ـ بجز ح ، ك : مگر + .
٤ ـ بجز ح ، ك : آن . ۵ ـ ج ، ه : مریض . ٦ ـ ج : ـ .
۷ ـ الف ، و : او .

رباعی

یاری که بذوق این سخن برخواند معنی کلام عارفان را داند
آئینه اگر چه می‌نماید تمثال در ذات نماینده اثر نتواند

و اثر آئینه درنماینده از حیثیت ادراك قاصرالمعرفت است ازحقیقت منطبع ، زیرا که مدرك‌ناقص[۱] ادراك نمی کند مطلوب‌را الا درمرآت، وآئینه محل حقیقت نماینده نیست، بلکه محل تمثال ومحل‌بعضی ظهورات اواست، ونسبتی است مضاف به‌منطبع از حیثیت انطباع صورت او درآینه، وتجلیات ذاتیه که مقصودکلیه بود نه در مظهر تواند بود ونه در مرآت .

بیت

نه مرتبه و نه مظهر و نه مرآت آنجانبوداسم[۲]، کدام‌است‌صفات

و این تجلی ذاتیهٔ برقیه حاصل محققی است که تمام فارغ بود از اوصاف و احوال و احکام وجوبیهٔ اسمائیه و امکانیه .

بیت

فارغ البال این چنین باشد فارغ از قیدکفر و دین باشد

و این فراغ[۳] مطلقاً مغایر اطلاق حق نیست ، اما بارقه‌ای است که می‌نماید ونمی‌پاید[٤] . کماقال نبینا ﷺ : **لی مع الله وقت** ، الحدیث، وسبب عدم[۵] دوام این تجلی حکم جمعیت حقیقت انسانیه است .

و وراثت این تجلی ذاتیه‌درآن لمحه اوصاف کمال وعلوم نامتناهی است. من ذاقه یعرفه . و این مشهد : **العلماء ورثة الانبیاء** است .

---

۱ - بجز ك دیگر نسخه‌ها : ناقض . ۲ - بجز ك دیگر نسخه‌ها : و + .
۳ - نسخه‌ها : فراق،ج : فارغ . ٤ - ك ، الف : می‌پاید . ۵ - بجز ح دیگرنسخه‌ها: علوم .

مصراع : اگرمعلوم گردانی بدانی، سر قول ﷺ : **کان الله ولم یکن معه شیی**، و سر قوله تعالی : **ومامرنا الاواحدة کلمح بالبصر**(۱) .

بیت

هـر دو عالم فدای آن دم باد هرکه این دم نیافت درغم باد

مرتبه ـ سالك صاحب معراج بود و سلوك او عروج ، و هر فردی به اسمی عروج کند و انسان کامل به اسم اعظم .

دوبیتی

رهروو[۱] میر مـا خلیل الله در همه راه با همه همراه
جمع کن همرهان وخوش می گو وحده لا اله الا الله

تعلق علم به معلومات به حسب اقتضای حقایق معلومـات است ، و حقایق معلومات برنحوین، یکی تعقل معقولات است ازحیثیت استهلاك کثرت معلومات در وحدت حق ، و آن تعقل مفصل است در مجمل .

بیت

یك دانه بکارو[۲] تـا ابـد بردارش
تخمی است نکو توهم نکو می کارش

وجهی دیگر تعقل احکام وحدت است درکثرت، وآن وجود واحد است درصور متعقلات متعدده ، واین عکس استهلاك کثرت است دروحدت، و محقق ازحیثیت اطلاق و احاطت حق را متعین به وصفی و مسمی به اسمی نخواند ، و نسبت اقتضاء بحق[۳] از نسبت لااقتضاء اولی نداند .

و اقتضای ذاتی او را مراتب ثلاثه است. مرتبه اولش موقوف نیست

---

۱ ـ ح،ك : رهرود. ۲ ـ ك : ـ. ۳ ـ و ، الف : بحکم .

---

(۱) ـ سورة ٥٤ آیة ٥٠ : وامر مانیست مگرواحدی چون نگریستن به چشم بشتاب .

به شرطی یا موجبی که سبب تعین او باشد ، و حکم مرتبهٔ ثانیه موقوف است برشرط واحد، و حکم مرتبهٔ ثالثه بر شروط و اسباب و وسایط، اقتضاء ذاتی واحد و مراتب متعدد ، و مراتب عبارت است از تعینات کلیه ، و اقتضای اول فیض ذاتی است که متعقل نیست درمقابلهٔ قابل ، و حکم ثانی مشروط به شرط واحد، وآن عقل اول است وحکم اقتضاء از حیثیت مرتبه ثالثه که ظهور اثر اوست موقوف است بر شروط شیی کیانی[1] ، و اقتضاء حقیقت واحده و او را مراتب ثلاثه .

شعر

درجمله مراتبش توان یافت هر کس که بیافت آن چنان یافت

مرتبه ـ اختلاف حکم به اختلاف حال حاکم است و محکوم، یا هر دو ثابت یا هر دومختلف . اگر حاکم ثابت بود حکم او ثابت و اگرمنقلب الاحوال حکم او منقلب بود چون او ، و اگر احوال محکوم متنوع باشد به حسب تلبس اوحکم جاری گردد بروی ، و اگر از شأن محکوم ثبات «بود حکم بر وتیرهٔ»[2] واحده، هم چنانکه علم تابع معلوم است، چه علم ازوجود[3] منفك نتواند بود .

و تفاوت علم به حسب تفاوت وجود است و قابل بوجه اتم علم او انم ، و نقص علم بمقدار قبول ناقص و غلبهٔ احکام امکان براحکام وجوب. و این اذواق مختصه است ، به خصوص مقام کمال . اما لسان عموم از اذواق «مقیدهٔ حاصلهٔ»[4] ارباب مقامات مخصوصه است که مستندند به اسمی یا صفتی از اسماء و صفات الهیه .

و هرمدرکی که[5] انسان ادراك آن[6] کند به علم نظری یا کشفی یا حسی

---

۱ ـ بمعنی طبیعی و طبیعتی (فرهنگ معین) . ۲ ـ ح : بود حکم براو تنزه ـ دیگر نسخه‌ها : حکم بود برو تیره . ۳ ـ ح : خود . ۴ ـ بجز ح ، ك : خاصه . ۵ ـ الف ، ك ، و : کمال + . ۶ ـ بجز ح و،ك : ـ .

یا خیالی بقدر قوت ادراك مدرك بود ، و بعد از کشف غطاء صورت‌ومعنی ، اطلاع برذاتیات و لوازم کلیهٔ اشیاء حاصل گردد .

دوبیتی

چون برسی به‌بحر ما واقف حال ما شوی
تا نرسی چو ما بما عارف ما کجا شوی
موج‌وحباب‌را بمان‌آب چوتشنگان‌بخور[1]
تا که بعین ما چو ما واصل عین ما شوی

مرتبه ـ احدیت الهیه بـه اصطلاح اهل‌الله مقام جمع وجود است ، و احدیت مسمی[2] الله گفته‌اند که[3] عبارت است از بودن[4] مجموع اسماء الهی که ارباب متعینه‌اند بالقوه در ذات الهیه : و احدیت الهیه مغایر احدیت ذات است ، زیرا که احدیت جمع مسما است به واحدیت ، واحدیت ذات به‌جمع الجمع ، و جمیع اسماء و صفات در احدیت ذات مستهلکه «اند»[5] .

دوبیتی

اسم و صفت ومظاهر و مظهر کو خود نام و نشان باطن و ظاهر کو
معشوقه و عشق و عاشق آنجا نبود منظور کجا نظر کجا ناظر کـو

مرتبه ـ مراتب کلیه شش است و مجلی پنج :

۱ ـ وحدت جمع است ، و مقام اوادنی و طامة الکبری و حقیقة‌ـ الحقایق و غایة‌الغایات گفته‌اند .

۲ ـ برزخیت‌اولی و مجمع‌البحرین ومقام قـاب قوسین و حضرت الهیه فرموده‌اند .

۳ ـ عالم جبروت :

---

۱ ـ ح : مخور. ۲ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها : اسماء . ۳ ـ ج : ـ .
٤ ـ ه : بود . ٥ ـ و ، ح ، ك : ـ .

۴ ـ ملکوت .

۵ ـ ملك .

بیت

مجلی پنج است و شش مراتب　　نیکو مجلی و خوش مراتب

مرتبهٔ اولی مرتبهٔ احدیت ، ثانیه مرتبه الهیت ، ثالثه مرتبهٔ ارواح مجرده ، رابعه مرتبهٔ ملکوت ، خامسه مرتبهٔ ملك ، سادسه مرتبهٔ کون جامع که مجمع مراتب و مظهر مجموع مظاهر و مرآت حضرتین است ، و ذات احدیت مجلی غیرنیست وحق ازاحدیت ذات تجلی نفرماید الا برانسان کامل.

مرتبه ـ بعد از رفع استار و کشف اسرار و ظهور انوار، سالك را معلوم شود که واحدی در واحدی تجلی فرموده و وجوه متعددهٔ اعتباریه از عین واحده به عین واحده نموده ، و انشاء عدد به تکرار واحد است[۱] ، و ظهور واحد به اظهار عدد ، و عدد به‌حسب وجود واحد ، و من‌حیث‌الظهور متعدد ، وکثرت ظاهره راجعه‌اند باواحد حقیقی .

رباعی

مقصود ازین سخن اگر دریابی　　هر چند که قطره‌ای ولی دریابی
از جام حباب می‌خوری‌آب ولی　　خوش باشد اگر بذوق ما دریابی

مرتبه ـ وجود ساری است درمخلوقات ومبدعات، وحق عین‌وجود وبه ذات محیط براشیاء، واشیاء که صور[۲] حضرت اویند محافظت‌می‌فرماید[۳] از انعدام ، و چون حق علیم است بر اشیاء و حفیظ ، ظاهر نشود صورتی به غیرصورت او ، بلکه صورتی غیر صورت او محال بود ، و حقا که حق مشاهد[۴] حقیقی است از هر شاهدی و مشهود حقیقی از هر مشهودی ، و عالم که انسان کبیر است از آن رو که «عالم است[۵]» صورت او است ، و وجود

---

۱ ـ د ، ك ، الف : واحدیت .　۲ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها : صورت .
۳ ـ بجز ح دیگرنسخه‌ها : می‌فرمایند .　۴ ـ الف : شاهد .　۵ ـ بجز ح : آن‌عالم.

واجب الوجود روح او:

بیت

عالم همه صورت است واو جان خواهی تبریز و خواه[1] اوجان(۱)

مرتبه ـ حروف[2] اصلیهٔ الهیه عبارت است از تعقلات حق اشیاء را از حیثیت کینونت اشیاء در وحدانیت او ، و حروف اصلیه مفاتیح اول‌انـد که معبراند به مفاتیح‌الغیب و اسماء ذاتیه و امهات شئون اصلیه ، و ماهیات از لوازم امهات شئون اصلیه‌اند ، و تعقل ثانی تعقل ماهیات است در عرصهٔ علم[3] ذاتی از حیثیت امتیاز نسبی :

واکابر واشراف ازمحققین وحکما تعقل ماهیات‌را حضرت ارتسام گفته‌اند ، وفرق است میان ذوق حکیم ومحقق در این مسأله ، زیراکه‌ارتسام نزد محقق وصف علم است از حیثیت امتیاز نسبی از ذات، نه وصف ذات[4] من‌حیث هی‌هی، ونه وصف علم ازآن‌روکه عین ذات است :

رباعی

دریاب تو این قول حکیمانهٔ ما آنگه بخرام سوی میخانهٔ مـا
زین‌پس‌من‌ورندی‌و[5]خرابات‌مغان رندانه شنو گفتهٔ مستانه ما

مثنوی

جامی بستان بذوق و می نوش ور بتوانی ز عقل می‌پوش
با ذوق درآ و ذوق می جو خوش گفتهٔ اهـل ذوق می گو
علمی‌که بذوق حاصل ما است از ما بطلب که در دل ما است

۱ ـ بجز ح ، ج : خواهی . ۲ ـ نسخه‌ها: حروفات . ۳ ـ بجز ك: عالم.
٤ ـ الف : ذاتی . ۵ ـ بجز ح : رندان .

(۱) ـ یکی از دهستان‌های‌چهارگانهٔ بخش بستان آباد تبریز (فرهنگ معین) .

مرتبه ـ ابتدای هر تجلی ذوق آن تجلی است ، و تجلیات لایتناهی است ، و هر تجلی مستلزم علمی و هر علمی مستلزم ذوقی[۱] باشد .

بیت

لاجرم ذوق را نهایت نیست　　ابتدا دارد او و غایت نیست

و تجلی الهی یا در صورت است یا در معنی ، و ذوق مختلف به اختلاف تجلی ، و اگر تجلی در صورت بود منتج ذوق خیالی است ، واگر در معنی باشد مفید ذوق عقلی ، و اثر ذوق خیالی درنفس بود واثر ذوق‌عقلی در دل ، واعطای‌حکم[۲] اثرذوق نفسی‌مجاهدات بدنیه‌است، واعطای حکم اثر ذوق عقلی[۳] ریاضات نفسیه و تهذیب اخلاق و تبدیل اوصاف ، و ریاضت متضمن مجاهده است و مجاهده متضمن ریاضت نیست ، و ریاضت در حکم اتم است ازمجاهده .

قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله : **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق .**

بیت

خلقی به کمال حاصلت باد　　پیوسته حبیب واصلت باد

مرتبه ـ بعضی مرایا منورالذات و مظاهر مظهرالصفات معصوم و محفوظ‌اند ، و گرد تراب امکانیه وزنگ کثرت خلقیه بر ذیل عصمت ووجه طهارت ایشان[٤] ننشسته :

بیت

چون صفائی[٥] خوش به غایت باشدش
صیقل و سوهان چه حاجت باشدش

اما اگر غبار اغیار و علایق خلایق گرد او برآمده باشد ، و آینهٔ

---

۱ ـ بجز ك : ذوق .　۲ ـ الف ، ك ، ح : ـ .　۳ ـ ك : عقل .
٤ ـ ح : انسان .　٥ ـ الف : صفاتی .

قلبش به‌کدورت عصیان مکدر ، سوهان مجاهده و صیقل ریاضت باید :

بیت

تا کنند آئینه‌اش روشن دگر[1] باز بنماید درو رو چون قمر

مرتبه ـ شرب[2] استفاده است در نفس ثانی مضاف با نفس اول که ذوق است .

بیت

نفسی همدم ما باش که ذوقی یابی ور کنی شرب بیاو دو نفس همدم باش

و اهل جنت بعد از شرب از حوض کوثر و ازالهٔ عطش ، شرب ایشان[3] شهود[4] بود و التذاذ .

بیت

از برای لذت است این شرب ما تشنگی اینجا کجا و ما کجا

و شرب مختلف گردد به اختلاف مشروب ، و اگر مشروب نوع واحد بود ، مختلف شود به اختلاف امزجهٔ شاربین .

مرتبه ـ درجنت که دار رؤیت وتجلی است ، حق تعالی انهار اربعه که صور تجلی علوم‌اند آفریده : فیها انهار من ماء غیرآسن و انهارمن لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی(۱) .

بیت

ما ازین مجموع شربی کرده‌ایم آب شیر وشهد با هم خورده‌ایم

و تجلی علمی واقع نمی‌شود الا در صور انهار اربعهٔ مذکوره ، و

---

۱ ـ ج ، ح ، ه : اگر . ۲ ـ الف ، و ، ه : شراب . ۳ ـ الف : به + .
۴ ـ ح : شهوت .

---

(۱) ـ سورهٔ ۴۷ آیه‌های ۱۶ و ۱۷ : در آن نهرهائی از آب نامتغیر است و نهرهائی از شیر که طعم آن نگشته و نهرهائی از خمر که برای آشامندگان موجب لذت است و نهرهائی از شهد بی‌غش .

بعضی از شاربین به ریان(۱) قایل‌اند ، و بعضی نعرهٔ هل‌من‌مزید(۲) ، چون با یزید می‌زنند ، وبعضی مشروبهٔ واحده دارند ، وبعضی متنوع‌اند درمجموع مشروبات .

بیت

انسان به‌کمال جام‌ها می‌نوشد   وزخلعت ذوق‌جامه‌ها می‌پوشد

مرتبه - تجلی علم حق درصورت ماءِ غیرآسن معانی مجرده وخطاب و نصوص عطا می‌فرماید ، و این علم الهی است ، طبیعت را در آن دخل نیست ، و علم به اسرار شرع و اسلام و معرفت میزان احکام به علم اوقات و احوال ، از تجلی علم حق است در صورت لبن .

مصراع : تغییر درین علم نباشد ابدا .

لم یتغیر طعمه . اما علم ذوقی که محوکنندهٔ عقول[1] است از جهت علم نظر فکری از تجلی علم حق است در صورت خمر .

بیت

ظاهرش منهی است باطن نوش کن   پند رندانست نیکو گوش کن

و چون خمر مزیل عقل‌است ، و دنیا دار تکلیف ، و ایاز بی‌تربیت و معاونت حسن به خدمت محمود قیام نتواند نمود ،

مصراع : لاجرم خمر خاص شد به بهشت .

و لذت اوانم بود از لذات سایرمشروبات .

مرتبه[2] -

۱ - بجز ح : عقل .   ۲ - ك : - .

(۱) - مرد سیرآب (فرهنگ نفیس) .

(۲) - سورهٔ ۵۰ آیهٔ ۲۹ : آیا هیچ زیادتی هست .

بیت

معنیش می‌نوش و صورت را بمان تا در آئی در بهشت جاودان

و هم چنانکه خمر را اثری است در عقول و استیلا دارد بر سلطنت وهم، علم ذوق موثر است در اصناف علوم.

رباعی

جائی که چنین علم و کمالی باشد علم علما نقش و خیالی باشد
از علم اشارات شفا نتوان یافت شمسیه کجا بود چو حالی باشد

اما علم به طریق وحی و ایمان و صفای الهام و آنچه صحیح است که دانسته شود، و معلوم کردن آنچه صحیح نیست که دانند، از تجلی علم حق است درصورت عسل مصفی، وشاربی که جامع مشروبات بود - صلی الله علیه وآله - فرمود: **علمت علم الاولین و الآخرین.**

مرتبه - اسم‌الباطن حق تعالی و تقدس به فیض اقدس معطی وجود و استعداد[۱] اعیان ثابته است درحضرت علمیه، واعطای اسم الظاهر بقدرقابلیت قوابل و به فیض اقدس هرچه خواست[۲] داد، و به فیض مقدس: **وآتاکم من کل ماسألتموه**(۱)، ای بلسان الاستعداد. لاجرم هرچه ظاهرشود برمااقتضای عین ما است.

شعر

فالکل لنا فینا عنا علینا معنا الینا
بر سر آب خانه‌ای ز حباب چون بسازند آب دان بر آب

و سالک واصل بعد از قطع سفر ثانی و ثالث، وصول یابد به مقام

۱ - الف، و: استعدادات. ۲ - ك: حق است.

(۱) - سورهٔ ۱۴ آیهٔ ۳۷: و هرچه خواستید دادیم.

اقطاب وافراد، و آن‌خلاصهٔ واصل‌را خاصة الخاصة[1] خوانند . چون‌مراجعت نماید از حق بحق[2] بخلق صفای او علوم است و حقایق حقانیه‌که صافیه‌است از شوایب اکوان و نقایص امکان .

غزل

صوفی صافیست در عین صفا — می‌نماید نور اواو «را به ما»[3]
ذره‌ای از آفتاب نور او — نیست خالی در همه ارض و سما
نقطه نقطه دایره پیموده[4] است — وصل کرده ابتدا بـا انتها
سیدم مست‌است وجام می بدست — گر تـو رندی باده می‌نوشی بیا

مرتبه ـ انسان از حیثیت صورت و روح جامع فعل و افعال است ، و افعال ذاتیه است و ارادیه و طبیعیه و امریه ، و انسان به حسب روحانیه‌در حال انسلاخ به معراج روحانی او را افعال و آثـار است کـه مقتضی امور شتی(۱) ونتایج‌جمة[5](۲)اند، به‌ابقای علاقهٔ بدنیه وتقیید به بعضی وجوه به‌حکم داردنیاویه و نشأهٔ عنصریه .

امـا بعد از مفارقت از نشأهٔ عنصریـه بکلیه او را در نشأهٔ بـرزخیه و حشریه و جنانیه و غیرها احوال و افعال مختلفه است ، و دانسته‌ای که نفس انسانی مستغنی نباشد از مظهر ، و مظهر انسانی عاری نتواند بود از طبیعت .

مرتبه ـ انسان کامل عین مقصوده است ومثال[6] اتم و ادل دلایل ، ونسخه‌ای است جامعه از نسخ کتب خانهٔ الهیه ونخبه‌ای است منتخبه از لوایح حروف[7] وکلمات بسیط و مرکبه .

---

۱ ـ ك : خاصة الخاص .   ۲ ـ الف : ـ .   ۳ ـ ك : دایماً .
٤ ـ بجز ح : بنموده .   ۵ ـ بجز ح : رحمت .   ٦ ـ بجز ح : تمثال .
۷ ـ نسخه‌ها : حروفات .

---

(۱) ـ بمعنی پراکنده و مختلف ـ ك : شیئی .
(۲) ـ بمعنی‌جمع ـ ج،ه،و: رحمت .

رباعی

گنجینهٔ گنج کنت کنزا خوانش
یا صورت الطاف الهی دانش
عین اللهست[1] پیش صاحب نظران
آن نور دوچشم برنظر بنشانش

صورت اسما در صفات طلب، و معنی از ذات ، و وجود در تجرد و توحد و تفرد ، و روح عین اشعهٔ وجه است ، و دایرهٔ او قمریه ، و نفس ظل ذات است و دایرهٔ او شمسیه ، ووصول به حق متصور نیست الا به‌صفات حق ، و نبوت نعت مخلوق است، وولایت صفت خالق ، لاجرم نبی به‌نبوت منفصل باشد ، وبه ولایت متصل .

رباعی

دریاب بیا که نازکانه سخنی است
دانستن این سخن سزای چو منی است
در صورت و معنیش نظر کن بتمام
تا دریابی که یوسف و پیرهنی است

مرتبه - مراتب عبارت‌است ازتعینات ووحدت را مراتب ثلاثه‌است، به‌اعتباری که مختص بود به‌مرتبهٔ اول، که اعتبار وحدت است من‌حیث‌هی‌هی، مغایراحدیت نیست، بلکه عین[2] است و نعت واحد است ، بلکه حقیقت‌واحده است ، و هرموجودی احدیتی داردکه مختصه‌است به‌وی از حیثیت عدم‌مغایر هر شأنی از شئون ذاتیه ، از ذاتی که منعوته است به احدیت .

اما وحدت به اعتباری که نعت واحد باشد وحدت نسب[3] خوانند ، و احدیت صفات و اضافات گویند، و اضافهٔ احدیت صفات به حق ازحیثیت اسم جامع بودکه مجمع اسما و منبع وحدت وکثرت است ، واحدیت‌افعال ناتجه[4] است از ربوبیت .

۱ - ح : او + .   ۲ - ج ، ه : او + .   ۳ - ج ، ه : نسبت .
۴ - بجز ح ، الف : نتیجه .

بیت

مفعول بسی فعل یکی فاعل یك　　　مجعول همه‌جعل یکی جاعل یك

مرتبه ـ فرق میان نور حقیقی و وجود محض آن است که وجود مدرك می‌شود در مقابلهٔ معلومات معدومهٔ متعینهٔ در علم حق ، اما ادراك نور محض ممکن نیست الا در مظهر موجودات ، دریاب تا دریابی فرق میان حقایق اسماء الهیه ، و تمیز بعضی اسما از بعضی و فرق میان حکم وجود و حکم علم و حکم نور ، و حکم وجود محض[1] متعقل[2] است در مقابلهٔ عدم‌که مضاد وجود است .

هرآینه عدم را تعینی بود در تعقل متعقل[3] ، و عدم را ظلمت[4] است و وجود را نورانیت ، ونور حجاب است هم چنانکه ظلمت حجاب است ، و کشفی‌که واقع شود به ضیاء بود ، و ضیاء برزخی است میان نور محض و ظلمت صرف ، و عدم «که در تعقل»[5] متعقل «صورت می‌بندد»[6] . تحققی ندارد در خارج ، بلکه او را تعینی[7] است در تعقل متعقل .

بیت

بر مراتب خوشی‌گذر کردم　　　عالمی را همه خبر کردم

مرتبه ـ کثرت مشهوده‌اند در عین واحده ، و عین واحده معقوله در کثرت مشهوده ، چون صورموجودات درهیولای[8] کلیه ، که قابل صورروحانیه و جسمانیه است ، وهیولای[9] معقوله در جمیع صور واقعه ، و محقق ، کثرت را درواحد حقیقی‌که وجود مطلق است ، وظاهر به صور موجودات ، مشاهده فرماید ، چون رؤیت قطرات در بحر ، و ثمر در شجر ، و شجر در نبات . ودانسته‌ای که کثرت اسماء الهیه که به‌حسب‌مفهوم مختلف‌الحقایق‌اند

---

۱ ـ الف : ـ .　۲ ـ بجز ح : متعلق .　۳ ـ بجز ح : ـ .
۴ ـ ح : ظلمتی .　۵و۶ ـ بجز ح : ـ .　۷ ـ الف : تعلقی .
۸ و ۹ ـ نسخه‌ها : هیولي .

راجعه‌اند با ذات الهیه و هویت که در صور مستوره است ، در قیامت کبری حق بذاته ظهور فرماید و صور[1] موجودات مستور گردند[2] .

بیت

نه دار بماند و نه دیار　　نه‌یار به ماند و نه اغیار

مرتبه ـ وجود کتاب کبیر است ، و علم حقیقت مجردهٔ کلیه ، و او را نسب است وخواص و احکام وعوارض و لوازم ، و عالم اسمی است از اسماء ذاتیه ، و امتیاز علم از غیب مطلق به تعین مرتبه است از حیثیت تسمیه ، و علم کاشف امور است، وغیب ذات را اسمی و صفتی و مرتبه‌ای نیست الا به حسب مظاهر و مراتب ، و علم عین نور است :

او را به او توان دید و غیر او را به او توان شناخت ، و از شدت ظهور علم تعریف علم ممکن نیست ، زیرا که از شرط معرف آن است که اجلی باشد از معرف ، و سابق باشد بروی ، و سابق برعلم غیب ذات است: هرآینه علم[3] به غیب ذات دانسته شود ، وتقدم نسبت حیات به علم تقدم شرطی است به اعتبار مغایرت لامطلقاً ، و تقدم حیات برعلم هم به علم ثابت است. از اینجا گفته‌اند :　　لایعرف الله الاالله :

بیت

عالم ذات عین ذات وی است　　علم ومعلوم غیر ذات کی است

مرتبه ـ انسان کامل محضرهٔ الهیه است بسبب[4] اتحاد در احدیت جمع که معبر است به اسم جامع ، که مشتمل است بر خصایص مجموع اسماء ، و براحکام تفصیلیهٔ اسمائیه ، وبه[5] نسبت، اسماء متفرعه[6] اند از این اسم .

---

۱ ـ ك : ظهور .　　۲ ـ بجز ك ، ح ، و ، ج : گرداند .　　۳ ـ الف ، ك : غیب ذات ، دیگر نسخه‌ها : غیب .　　٤ ـ بجز ك ، ح : بحسب .
۵ ـ ك : ـ .　　٦ ـ ك : متفرقه .

بیت

اسم اعظم اول اسما بـود　　　صورتش معنی جد[1] ما بود

و آخر است به حسب انتهای احکام به وی ، و این اسم جامع یعنی الله واسطه است میان سایر اسما و مسمی ، و اسمی دیگر واسطه نیست میان او و ذات ، و صورت ایـن اسم از حیثیت حقیقت عبارت است از برزخیت جامعیه[2] میان احکام وجوب و احکام امکان ، و محیط بود بر طرفین از این جامعیت .

و او را انسان حادث ازلی و نشأهٔ دایم ابدی گفته‌اند ، و اولیت و تقدم دارد برموجودات و آخریت[3] به‌حسب انتهای احکام به وی ، وجامعیت دارد ظاهرا و باطنا ، و حکم شأن حق که جامع شئون است دوری است ، و به امهات شئون که معبراند به‌مفاتیح‌الغیب ظاهرمی‌شود سیر دور او دراحوال موجودات .

بیت

خوش سماعی و عارفان در دور　　　همه در چرخ و این وآن در دور

و افلاك صوریه نتیجهٔ افلاك معنویه‌اند ، و عقول و نفوس متفاوت الدرجاتند به سبب کثرت وسایط و قلت عوارض ، و در عرصهٔ عقل منور و شهود محقق واخبارات الهیه،[4] وصول امداد است به موجودات و عودحکم آن به جناب الهی . فمنه بدأ والیه یعود .

ومدد الهی به‌تعین ازمطلق فیض‌ذاتی به‌برزخیت اصلیه واصل‌می‌شود، آنگاه به عقل[5] اول ، بعد از آن بـه نفس کلیه ، بعد از آن به عرش ، آنگاه به‌کرسی ، بعد از آن به افلاك سبعه ، فلکا بعد فلك ، بعد از آن در عناصر

---

۱ ـ الف ، ك ، ج : جان .　۲ ـ ك : جامعه .　۳ ـ بجز ح دیگرنسخه‌ها : اخرویت .　۴ ـ و ، ح ، الف : و + .　۵ ـ ح : تعقل .

اربعه به‌ترتیب، باز درموالید ثلاثه ، تا متناهی شود به انسان منصبغ به‌جمیع خواص .

بیت

از عرش فرود[1] آمد و بر فرش نشست
وز فرش برفت و باز بر عرش نشست

چون سالك به سیر معنوی عروج کند و متحد شود به نفوس وعقول به مناسبت اصلیهٔ ذاتیه، واز انسان تجاوز نماید تامتحدگردد به برزخیت که مرتبهٔ اصلیه است ، و بعد از انتهای کثرت وصول به اقصی درجات کثرت به احدیت کثرت منصل گردد ، و آن برزخی است که وحدانیت[2] از جملهٔ نعوت اوست و تالیهٔ احدیت است .

بیت

دایره اینجا شود اورا تمام　　اول و آخر بداند والسلام

خاتمة ـ عارفـان را معرفت حقیقت ملك وسجود و ابلیس و جحود و شهود اشهاد روز میثاق و شروق انوار یوم‌التلاق روزی باد ، و غره غراء[3] اکبر و مقام اظهـر و اشهر و عظمت اعظـم و اکبر میسر ، و ذوق و[4] حـال سرّسرّی که علانیه است در سرّسرّ و لطیفه‌ای که اخفی است از سر محصل، وتوفیق‌علم‌علامت‌مضطروحقیقت: **وبرزوالله الواحدالقهار**(۱) و قیام‌پروردگار در دارالقرار رفیق، و مطالعهٔ ذهاب مظاهر واشباح وصور و ارواح واعیان و اسماء ، و مشاهدهٔ کیفیت صدور عالم از حق و رجوع آن به حق به‌علم[5] صحیح وکشف‌صریح مهیا باد. بمحمد وآله الامجاد .

۱ ـ ح : فردوس ؟　۲ ـ الف : واحدیت .　۳ ـ الف ، ح : عزت عزاء .
۴ ـ ح : ـ .　۵ ـ بجزك و الف : عمل .

(۱) ـ سورهٔ ۱٤ آیهٔ ٤۹ : و برای خدای یکتای غالب ظاهر شد .

بلوغ کمال و کمال بلوغ[1]

(۲۴)

(۱) ـ ج ، و: رساله دربیان فرق میان بلوغ کمال و کمال بلوغ ـ ح : رسالهٔ بلوغات
ـ ع : رسالهٔ بلوغ .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و لااله الاالله و الله اکبر.[1] سائلی سلمه‌الله سئوال کرد[2] که فرق میان کمال بلوغ و بلوغ کمال چیست ؟

بیت

آن سئوالش‌را جوابی گفته‌ایم[3] در معنی را به حکمت سفته‌ایم[4]

فناء در صفات کمال بلوغ است وفناء در ذات بلوغ کمال ، وفناء در ذات کمال بلوغ[5] است و فناء از این فناء بلوغ کمال ، فناء از افعال خود در افعال فعال لمایرید بلوغ کمال و فناء در صفات حقیقیه و اضافیه و سلبیه الهیه کمال بلوغ[6]، فناء در ذات قدیمه کمال بلوغ وبقاء به افعال وصفات و ذات بلوغ کمال ، بقاء به تخلق صفاتیه کمال بلوغ و تحقق بذات الهیه بلوغ کمال .

و بالغ شرعی آن است که منی از او بیرون آید و بالغ طریقتی آن است که او از منی بیرون آید .

قال علی علیه‌السلام : من عرف نفسه کمال‌بلوغ فقد عرف ربه بلوغ کمال ، مشاهدۀ حق در اشیاء کمال بلوغ و مشاهدۀ اشیاء در علم حق بلوغ کمال ، و رؤیت حق به مقتضی **مارایت شیئا الاورایت الله فیه** کمال بلوغ و رؤیت

---

۱ - ز ، ج : و بعد + . ۲ - ز ، ج : فرمود . ۳ - ی : گفته‌ام .
۴ - ی : سفته‌ام . ۵و۶ - ز : بلوغ کمال.

به اشارت مارایت شیئا الا ورایت الله قبله بلوغ کمال ، **عرفت‌الاشیاء بالله** کمال بلوغ و **عرفت ربی بربی** بلوغ کمال .

کمال بلوغ ولایت و بلوغ کمال نبوت ، کمال بلوغ منصب خلیل و بلوغ کمال مرتبت حبیب ، کمال بلوغ مرتبهٔ محبت محبیه و بلوغ کمال رتبت محبت محبوبیه ، کمال بلوغ محبت وبلوغ کمال عشق ، و آن افراط محبت است . قال‌الله تعالی :

والذین آمنوا اشد حباًلله(۱) .

کمال بلوغ مقام‌صاحب دل و بلوغ‌کمال مقام ولی بولایت خاصه ، کمال بلوغ سفر از خلق بحق و بلوغ کمال سفر از حق بخلق ، کمال بلوغ علم به اسماء و صفات الهی و بلوغ کمال علم بسانه لایعلم الغیب الاهو[1] . «والحمدلله رب‌العالمین»[2](۲) .

---

۱ - و ، ج: تمت . ۲ - بجز ز ، ی : - .

---

(۱) - سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۶۰ : آنان که گرویدند و سخت خدای را دوست دارند .

(۲) - سورهٔ ۲ آیهٔ ۱ .

بخش سوم

فی تعریف روح

(۲۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اهدنا الصراط المستقيم برحمتك یا ارحم الراحمین- یا اخی - ایدك الله بروح الارواح - معلوم فرما که اصحاب صوفیه و ارباب الهیه عارف روح انسانی[1] اند ، توهم سعی فرما:

بیت

تا به علم صحیح وکشف صریح عارف روح خویشتن گردی

قال الله تعالی خطاباً لمحمد صلی الله علیه وسلم: **و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی**(۱)

بیت

دل به من ده تا سخن گویم ز[2]جان این معانـی را کنم با تو بیـان

ارواح نورانیهٔ بشریه را مراتبی[3] است، و **اول** مراتب ارواح بشریه، روح حساس[4] است:

مصراع : گوئیا اصل روح حیوانی[5] است .

---

۱ - الف ، ج : انسان. ۲ - ی : به . ۳ - و،ز، ج ، الف : مراتب .
٤ - ج : حساسه . ۵ - ج : حیوانیه .

---

(۱) - سورهٔ ۱۷ آیهٔ ۸۷ : ترا از روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است .

و این روح در صبی رضیع موجود بود . **دوم** مرتبهٔ روح خیالی است ، و هرچه ازحواس به او رسد در خزینهٔ خود به قوت حافظه محافظت کند[۱] ، و در زمان حاجت به حضرت روح عقلی که فوق اوست عرضه‌کند . **سیم** روح عقلی‌است‌که معانئی[۲] که‌خارج حس و خیال است ادراك‌کند واین جوهر[۳] انسی خاص مدرك عارف کلیه است . **چهارم** روح فکری‌است‌که آخذ علوم عقلیهٔ مخفیه است ، و مرتب ترتیب نظری به تألیفات و ازدواجات[۴] مقدمتین سلبا و ایجابا ، و مستفید نتایج معارف لطیفهٔ شریفه بود ، و لایزال تألیف مقدمتین مرة بعد اخری می‌کند ، و از او[۵] نتیجه‌ای استفاده می‌فرماید:

بیت

بی‌نهایت علم می یابد[۶] چنین جاودان تحصیل او باشد همین

پنجم روح قدس نبوی است ، مختص به انبیا و بعضی اولیا علیهم السلام ، والیه الاشارة بقوله تعالی : **وکذالك اوحینا الیك روحا من امرنا** (۱) ، **الآیة** .

بیت

اگرتوطالب آبی[۹] بجوی ازدم ما[۱۰] ورای مشرب[۷] عقل است مشرب[۸] عرفا

۱ـ الف ، ج ، ز : تسلیم نماید . ۲ ـ ز : آنچه ج : معانی .
۳ ـ الف ، ج ، ی: جواهر . ٤ ـ الف : عقد . ۵ ـ و : — .
٦ ـ ز ، الف ، ی : می‌باید . ۷و۸ ـ ی : مشرع . ۹ ـ و،الف،ج،ز:آبی.
۱۰ ـ و،الف،ج،ز : آب از ما .

(۱) ـ سورهٔ ٤۲ ، آیهٔ ۵۲ : و همچنین بتو وحی فرستادیم روحی را از امرخود.

نفخهٔ روحیه[1]

(۲۶)

---

۱ ـ الف ، ج : نفسیه ـ ی : نسبت نامه ـ و : روحیه .

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعین

قال الله تعالی فی حق آدم - عليه السلام : **فاذا سویته ونفخت فیه من روحی**[1] یعنی بعداز تسویهٔ صورت انسانیه وحصول استعداد قبول روحیه، آدم را روحی بلا واسطه کرامت فرمودند .

رباعی

آدم او را دمی از آن دم دادند روحی[1] اورا ز روح اعظم دادند
هر نقد که در خزانهٔ عالم بود جمعش کردند و آن به آدم دادند

آدم عليه السلام مظهر مطهر ذات و صفات الهیه است ، و در خبر آمده : **ان الله خلق آدم فتجلی فیه بذاته وصفاته** . مرآت حضرتین است و متعلم علم : **وعلم آدم الاسماء کلها**[2] ، و مصور به صورت : **ان الله خلق آدم علی صورته** .

بیت

نزد ما عارف است و هم معروف به صفات خدا بود موصوف

والقاء اسماء آدم را درنفخهٔ : **ونفخت فیه من روحی** بوده فافهم.

---

۱ ـ الف، ج : روح.

---

(۱) سورهٔ ۱۵ ، آیهٔ ۲۹ . (۲) ـ سورهٔ ۲ ، آیهٔ ۲۹ .

و نزد علماء رسوم تعلیم اسماء ممکنات بوده ، و عندنا تعلیم اسماء الهیه است در القاء روح اضافیه .

بیت

آینه بردار و در وی کن نظر صورت لطف الهی می‌نگر
مجمع مجموع اسماء را به‌بین از کرم هر بی‌خبر را کن خبر

و آدم - عليه السلام - به حسب جامعیت عالمی است مستقل و غیر او جزوی است ازعالم . و نسبت انسانی به‌حق ازجهت باطن اکمل است در دار دنیا، امـا در نشأهٔ آخـرت نسبت انسان به حق از ظاهـر و باطن بـود ، و نسبت ملائکه به حق از جهت ظاهراتم است ، بلکه ملائکـه جزوی‌اند ازخلق آدم :

بیت

آدم دام است و روح دانه ماییم چو مرغ در میانه

و به‌این روح و بدن، عالم را انسان کبیر خوانند، و کمال عالم به انسان ، همچون کمال جسد است[1] به روح .

بیت

جان عالم آدم است و دیگران[2] همچون بدن
جان عالم خوانمت[3] گر نیك دریابی سخن

[4] مرتبهٔ روحیه ظل مرتبهٔ احدیت است و مرتبهٔ قلبیه ظل مرتبهٔ واحدیهٔ الهیه ، و روح از حیثیت جوهریت و تجرد ازعالم ارواح مجرده است .

---

۱ - ج ، الف ، ی : -. ۲ - الف ، ی ، ج : عالمش .
۳ - الف ، ی ، ج : گفتمت . ۴ - و : تنبیه + .

بیت

لاجرم محتاج نبود با بدن قایم است و بی‌نیاز از مرد و زن

اما چون صورت محسوسهٔ او و مظهر مطهر او و مُظهر کمالاتش بدن است ، درباب[1] :

مصراع : محتاج بدن بود نکو دریابش :

و هر معرفی[2] در تعریف نفس ناطقه ، رجما بالغیب ، بمذهب ضعیفه ایمائی نموده و تعریفی فرموده[3] :

بیت

بینند ز دور یوسف و پیرهنی هر کس بمراد خویش گوید سخنی

ابن راوندی برآن است که روح جزوی است لایتجزی در دل بنابر عدم انقسام نفس و نفی[4] مجردات . دیگری گفته[5] جزوی است لطیفه ساریه در بدن ، و باقیه در بدن ، از اول عمر تا آخر[6] عمر :

بیت

تغییر نمی‌یابد و تبدیل ندارد از حال نمی‌گردد و تحویل ندارد

و گفته‌اند قوتی است در دماغ و نزد بعضی قوای ثلاثه است ، حیوانیه در دل ، و نباتیه در جگر ، ونفسانیه در دماغ .

بیت

این چنین گفته است جالینوس مهره‌ای سفته است جالینوس

و بعضی از حشویه برآنند که این هیکل انسانی است . کما قال‌الله

---

۱ ــ ز : ــ .   ۲ــ و ، ز : وهرکسی معرفتی .   ۳ ــ الف،ج ،ی : کرده.
٤ ــ ز : ــ .   ٥ ــ و ، الف،ج، ز: گوید .

تعالی شأنه : **خلق الانسان من صلصال کالفخار** (۱) : ودهریه بر آنند که اخلاط اربعه است ، و نزد اطباء مزاج معتدل نوعی است . و قبل : انها[۱] الهواء ، و قیل : انها[۲] الدم المعتدل .

وگفته‌اند بخاری است لطیف ، که متکون است در تجویف ایسر دل از غذای لطیف ، وامام محمد غزالی می گوید : لطیفه‌ای است ربانی که تعلق گرفته است با قلب جسمانی انسانی که به آن تعلق ، انسان ممتاز است از بهائم و بهائم از انسان ، و کیفیت تعلق روح با بدن به مثل تعلق ، [۳] عاشق است به معشوق ، به سبب توقف تحصیل کمالات نفسانیه ولذات عقلیه به بدن انسانیه .

بیت

رجما بالغیب این سخن‌ها گویند　　　نقشی ز خیال خویش با ما گویند

و نزد اهل ملل نفس انسانیه حادثه‌است ، ولا قدیم عندهم[٤] سوی‌الله تعالی ، اما بعضی بر آنند که حدوث نفس به‌حدوث بدن‌است ، چنان که بعد ذکر اطوار بدن حق تعالی فرمود : **ثم انشأناه خلقـا آخر** (۲) ، مراد افاضهٔ روح است به بدن . و بعضی از اهل ملل گفته‌اند که حادث است پیش ازبدن ، لقوله - ﷺ - :

ان‌الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام. و این هـر دو دلیل اقناعیه‌اند ومفیدظن‌اند نه‌مفید یقین ، وگفته‌اند مراد بقوله : **انشأناه خلقاآخر ،**

---

۱ و ۲ - ی : انما .　۳ - ز : — .　٤ - و : ما + .

---

(۱)- سورهٔ ۵۵ آیهٔ ۱۳ : انسان ازگل خشکیده مانندسفال پخته آفریده‌شد.
(۲) - سورهٔ ۲۳ آیهٔ ١٤ .

جایز است که تعلق نفس باشد با[۱] بدن، وحدیث خبر واحد است وآیت مقطوعة الیقین (۱) است و مظنونة الدلالة ، و حدیث بالعکس .

بیت

عقل گوید حکایتی بکمال چون یقین نیست این حدیث بمان

۱ ـ و،ج : به .

(۱) ـ ج : الیمین ـ ی : المتن . ـ و : المتین .

روح اعظم

(۲۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالی : **کل شیئ هالك الاوجهه**(۱)

هریك[۱] از اشیاء ممکنه دو رو دارد ، وجهی به‌صورت، ووجهی به معنی . یعنی وجهی با حق[۲] دارد ووجهی با خود[۳] . ازاین‌رو که با خود دارد عدمی، و ازآن روکه باحق دارد وجودی . به وجه خود ظلمانی فانی، و به وجه حق نورانی باقی . الفانی فان لم‌یزل والباقی باق لایزال .

بیت

فانی بوجهی باقی بوجهی   رندی بوجهی ساقی بوجهی

و دانسته‌ای که حق[۴] به تجلیات اسمائی و صفاتی مبقی اشیاء است ، و به‌تجلی ذاتی مفنی‌اشیاء و درآخرت به‌ارتفاع حجب و ظهور حق به‌وحدت حقیقیه :

مصراع : روح فانی شود چه جای بدن .

و به فنای روح جمیع مظاهر فانی گردد، و[۵] قال عزمن قال :

ولله میراث السماوات والارض(۲)

۱ ـ و،الف،ج،ز : هرشیی .   ۲ ـ و،الف،ج،ز: خلق.
۳ ـ و،الف،ج،ز: حق .   ٤ ـ و،ز: تعالی +.   ٥ ـ ج،و: - .

---

(۱) ـ سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۸۸ : همه‌چیز جز وجه او زوال پذیرد .
(۲) ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۷٦ : خدا راست میراث آسمان‌ها و زمین .

بیت

بنده چون رفت از میان به‌عدم ماند میراث او و مالك برد

وتجلی ذاتی مقتضی زوال تعینات است و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت ، همچنان‌که تعینات خلقیه به تجلیات الهیه در مراتب کثرت وجود می‌یابد ، و به تجلی ذاتی درمرتبهٔ وحدت حقیقیه زوال می‌پذیرد .

بیت

اول احد است و آخر ای جان احد است

بگذر ز دوئی بگو یکی کان احد است

و مرتبهٔ روحیه ظل مرتبهٔ احدیت ذاتیه‌است ، و مرتبهٔ قلبیه ظل مرتبهٔ واحدیت الهیه ، و روح اعظم یعنی روح انسانی درعالم کبیر مظاهر و اسما دارد ، و در عالم صغیر کذالك :

و اول اثری‌که از مؤثر حقیقی صادر شده[1] روح اعظم‌است که‌رابطهٔ حدوث به قدم است و واسطهٔ وجود و عدم . کما قـال رسول الله ـ صلی‌الله علیه وآله ـ : **ما خلق‌الله خلقا[2] اعظم من‌الروح** .

بیت

روح اعظم جوهر نورانی‌است جوهر نورانی[3] ربانی است

یعنی روح اعظم جوهری است نورانی که به اعتبار جوهریت نفس واحده است[4] ، « قال‌الله تعالی : خلقکم من نفس واحدة » ([1])[5] ، و به اعتبار

۱ ـ الف،ج،ز: شد. ۲ ـ ز: به‌خلق . ۳ ـ و،الف،ج،ز: جوهریت مظهر.
٤ ـ الف،و،ز: خوانده‌اند . ۵ ـ ی : ـ .

۱ ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ۱ : یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة : ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید کـه شمـارا از یك تن‌آفرید. و سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۸۹ : هوالذی‌خلقکم من نفس واحدة : اوکسی‌است که شمارا از یك‌تن آفرید.

نورانیت عقل اول است[۱] ، کما قال رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ :

اول ماخلق الله العقل .

و عقل به اعتبار توسط میان حدوث و قدم ذوجنبین[۲] است ، جنبی با وجود دارد وجنبی با امکان، و حضرت موجد ـ جل جلاله ـ ازجنب ایسر[۳] او نفس کلیه را ایجاد فرمود، وبه‌سبب جنبیت[۴] ازطرفین تجاذب وتحسن پدید آمد، وهرآینه **الجنس الی الجنس مایل.** و چون وجود[۵] اورا تاثیراست وفعل:

مصراع : آدم معنیش می‌خوانیم ما :

و چون نفس‌را تأثر[۶] است و انفعال :

مصراع : شاید ار حوای معنی خوانیش[۷] .

و از ازدواج[۸] این هر دو ، ذکور عقول و اناث نفـوس به ترتیب متولد شده‌اند ، ومولود آخر نوع[۹] انسانی‌است .

بیت

فرزند آخرینی محبوب والدینی[۱۰]   توطالبی ولیکن مطلوب والدینی[۱۱]

و در[۱۲] انسان نهایت دایرهٔ وجود با بدایت منطبق شده، و اول شخصی که روح اعظم درصورت اوظاهرشد آدم ـ ﷺ ـ بود ، واول شخصی که نفس کلیه در او ظهور کرد حوا بود .

بیت

آدم و حوای معنی یاد دار   آدم‌وحوای صوری می‌نگر

---

۱ ـ ز : ـ .   ۲ ـ الف،ج،ز: ذوجنبتین .   ۳ـ ز : جانب .
۴ـ الف،و،ز: جنسیت .   ۵ ـ ی: ـ .   ۶ ـ ی: تاثیر.   ۷ ـ الف،ج،ز : خوانده‌اند .   ۸ ـ ز: ارواح + .   ۹ ـ ج: نفس .   ۱۰و۱۱ـ ی:اولینی.
۱۲ ـ ج،ز: به .

وگاه باشد که اطلاق روح کنند و مراد نفس بود و اطلاق نفس کنند ومقصود قلب بود و بالعکس .

بیت

روح‌اعظم روح انسانی بود   روشن از انوار ربانی بود

و هم چنانکه روح اعظم را به اعتبار نورانیت عقل اول می‌خوانند نفس کلیه‌را به‌اعتبار ظلمانیت[1] عقل ثانی می گویند.

بیت

عقل اول مرا به حق[2] خواند   عقل ثانی ترا به غیر خدا

و روح اعظم را مظاهراست و اسماء [3] .

مصراع : قلمش خوانده‌اند ومی‌خوانیم :

زیراکه واسطهٔ اخراج کلمات الهیه‌است‌ازعین جمع یعنی ذات الهیه به محل تفصیل «که نفس کلیه‌است[4] »، هم‌چنان که قلم واسطهٔ‌اخراج‌صورت[5] کلمات است از عین جمع و خفا که دوات است به محل تفصیل یعنی لوح . و روح اعظم را نفس **الرحمن** گفته‌اند ، زیرا که حضرت الرحمن، به‌رحمت عامه اجساد عالم را ارواح می‌بخشاید به واسطه روح اعظم به حکم : **ونفخت فیه من روحی**(۱) :

ونفس مادهٔ صور کلمات است ، و روح مادهٔ صور[6] کلمات فایضه بر ارواح‌اشخاص‌بشریه ، فی‌قوله‌تعالی : **وکلمة القاها الی‌مریم وروح‌منه**(۲) ،

۱ ـ ج : نورانیت .   ۲ ـ الف، ج، ی : بحق ترا .   ۳ ـ ز: اسامی .
۴ ـ ز : یعنی نفس کلیه .   ۵ ـ الف، ج، ز : صور .
۶ ـ ی : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲۹ .   (۲) ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ۱۶۹ .

اشارت است به این تناسب ، و روح انسانی خاص است به نطق به‌اختصاص او به‌صفت[۱] کلام، و نطق نفس فرع نطق روح است، و نطق ملائکه و جن فرع نطق روح و نفس .

و ملائکه نزد بعضی اجساد شفافه اند لطیفه[۲]، که متشکل می‌شوند به‌اشکال مختلفه ، باقدار الله تعالی ، و نزد حکما و محققین صوفیه ملائکه اعتصام[۳] طبیعیون‌اند ، لاجرم ارواح‌اند و نفوس قدسیهٔ مجرده، و ملائکهٔ سماویه وارضیه اجسام شفافهٔ لطیفهٔ عنصریه ، و نفوس قدسیهٔ مجرده فایضه‌اند از روح اعظم و نفس کلیه .

بیت

مستفیض و مفیض اگر دانی دفتر کاینات بر خوانی

و روح کلی و نفس کلیه باقیه، و روح جزئی و نفس جزئیه فانیه . فافهم .

---

۱ ـ ی : صفات . ۲ ـ و،ج: شفافه لطیفه‌اند .

۳ ـ ج : اصابه ، الف، و،ز: اختصام.

لطیفه [1]

(۲۸)

۱ - این رساله در همهٔ نسخه‌ها بی‌نام بود .

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

اعلم ایدنا الله و ایاك بروح القدس - که اهل الله لفظ لطیفه بر دو معنی اطلاق می‌کنند ، یکی بر حقیقت انسانی که مدبر این بدن مرکبه است، که به مثل مرکب او است، و محل تدبیر و تصرف او ، و او محب بدن[2] که بواسطهٔ او بدن تحصیل معلومات معنویه و حسیه می‌فرماید ، و این لطیفه روح مضاف است، و وجود او از نفس الهی ، فی قوله تعالی : **و نفخت فیه من روحی**(1)

بیت

بی‌واسطه روح را وجودی دادند برخلق در حیات ازو بگشادند

و آلات روح[3] معانی‌اند که قایم‌اند به محل روح نه به محل[4] ، و روح ادراك مسموعات می‌کند از آن وجه که صاحب سمع است ، نه از آن وجه که صاحب اذن است ، و البصر کذالك :

و بر اهل کشف و وجود[5] مبرهن است ، و به ذوق دانسته‌اند که همهٔ[6] عالم حی الله و ناطق به تسبیح رب خود به لسانی که لایق او است :

---

۱ - نسخه‌ها : - . ۲ - ج ، ز : زیرا + . ۳- ز: روحی .

٤- الف،ج،ز: به محل نه‌محل. ٥- ج: شهود. ٦- الف،ی : - .

---

(۱) - سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲۹ .

بیت

همه عالم به ذوق می‌دانیم همه حی و مسبحش خوانیم

و بعضی از اهل الله به تجرید این لطیفهٔ الهیه قایل شده‌اند، و بعضی فرموده‌اندکه انسان دایم در ترقی است ، و مزید علم می‌یابد دنیاءً و برزخاً وآخرتاً[۱]، و درجمیع منازل‌ومواطن این آلات یعنی معانی مذکوره منفک نباشد از[۲] لطیفهٔ انسانیه .

قطعه

گر سبوئی شکست یا جامی حضرت عشق تا ابد ساقی است

چشم و گوش ارنماند باکی‌نیست بصر و سمع دایماً[۳] باقی است

و هرموجودی از اجسام او را لطیفه‌ای‌است روحانیهٔ الهیه، که‌سبب حیات صورت خود است ، وصورت‌او واسطهٔ ظهوراو ، والعالم کذالك.

بیت

در لطیفه معنی دیگر شنو چون لطیفان خوش‌بلطف ماگرو

و اشارتی[٤] که لایح شود در عقل و عبارت قاصر بود از تقریرش ، لطیفان لطیفه می گویند، و نزد[٥] ارباب لطف ،لطیفه[٦]، مطلق تجلی اواست در افعال موجودات ، و رعایت لطف[۷] به نسبت پیدا ، و هو قوله تعالی : **والله خلقکم و ما تعملون**(۱) . واعمال دیده نمی‌شود الاازمخلوقات .

بیت

در حقیقت فاعل افعال اوست جملهٔ افعال ازآن وجهی نکوست

لطف‌او دراین و آن ساری بود هست‌مارا بس‌امیدازلطف‌دوست

۱ - ج : در دنیا و برزخ وآخرت . ۲ - ج : آن + .
۳- ج : تا ابد . ٤- ی: اشاراتی. ٥- ز،ی:- . ٦- ز، ی : لطیف .
۷- و : لطیف .

(۱)- سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۹٤ .

مجمع الاسرار[1]

(۲۹)

---

۱ ـ الف: رسالة مجمع الاستار.

بسم الله الرحمن الرحیم

و به ثقتی[1]

الحمدلله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین .

رباعی

از مبدء و از معاد بشنو خبری[2]   کز مبدی و از معید یابی اثری[3]
در آینهٔ وجود تو بتوان دید   عالم بتمام اگر تو داری نظری

سر ـ غیب هویت حق اشارت است به اطلاق حق به اعتبار لاتعین ، و وحدت حقیقیه باجمیع اعتبارات اسما و صفات و نسب و اضافات عبارت است ازعلم حق به ذات حق ازحیثیت تعین حق درعلم حق ، واین تعین اوسع تعینات است و مشهود[4] کمل[5] .

بیت

تجلی ذاتی چنین گفته‌اند   چنان گوهری عارفان سفته‌اند

و این مقام توحید اعلی و مبدئیت حق است ، و حق یلی[6] این تعین و مبدئیت مجمع[7] اعتبارات و منبع نسب و اضافات ظاهره است در وجود ، و باطنه درعرصهٔ تعقلات و اذهان ، ووجود مطلق واحد واجب عبارت است

---

۱ ـ الف : و به نستعین .   ۲ـ الف،ج،ك : یك ره بشنو .   ۳ ـ الف،ج،ك: خبری.
٤ ـ الف : شهود .   ۵ ـ ه : کل .   ٦ ـ ج : حق یعنی ـ ه : با .
۷ ـ الف ج، : مجموع.

از تعین وجود درنسبت علمیهٔ ذاتیهٔ الهیه ، و محقق حق را ازحیثیت این نسبت مبدأ می‌خواند ، و تعین اول که اصل تعینات است اسم اعظم ، و سایر اسماء حق عبارت است ازتعینات حق درعلم حق :

بیت

اسم اعظم مبدأ اسما بود . صورت این اسم عین ما بود

و گفته‌اند مبدأ اشیا وجود عام مفاض است : **فمنه بدأ والیه یعود** .

و به تجلیات وجودی و صفاتی از حیثیت اسم الباسط والمبدی خفیات ازغیب به شهادت می‌آیند و باز به اسم القابض والمعید مخفی می‌گردند . لاجرم اظهار و اخفاء عبارت باشد از تحول وجود از غیب به شهادت و از شهادت به غیب . و حق از تغیر و تبدل و تحول مقدس و منزه ، اما متنوع نماید به تعینات محلات ، و محل ظهور سر[1] قبض و بسط و ابداء و اخفاء غیب و شهادت عرش مجیداست ، و لهذا قال سبحانه و تعالی : **انه هو یبدء و یعید ، و هوالغفور الودود ، ذوالعرش المجید فعال لما یرید** (۱) درمرتبهٔ اطلاق و تقیید[2] .

سر ــ مبدء تعین قطب عالم معدن اصلیه است که مبدء تعینات ارواح است و درجهٔ اعلی ، و مبدء تعین ارواح کمل ام الکتاب است ، و مبدء تعین بعضی قلم اعلی که مسمی است به عقل اول و روح کلی ، و مبدء تعین بعضی لوح محفوظ ، و بعضی عرش اسرافیلیه و بعضی میکائیلیه از مقام

۱ ــ الف: ــ. ۲ ــ الف : واقع‌اند .

(۱)ــ سورهٔ ۸۵ آیه‌های ۱۳و۱۴و۱۵و۱۶: همانا اوست که نخست می‌آفریند و اعاده می‌کند، او آمرزنده ودوست دارنده، و صاحب عرش بزرگوار است وهرآنچه بخواهد می‌کند.

کرسی، وبعضی جبرئیلیه ازمقام سدرة المنتهی ، وبعضی ازسمائی ازسماوات ستّه باقیه[1] ، وآخرین اجناس از صور روحانیه مختص است به اسماعیلیه که رئیس‌ملائکه‌است وصاحب‌آسمان دنیا است ، ونزد حکماء مشائین‌معبراست به عقل فعال .

قطعه

چومن ز مکه بدم ، باز سوی مکه روم
چوهرکسی بسوی اصل‌خویش دارد رو
امیر مملکت ترك سوی ترك رود
ولی بجانب هندوستان رود هندو

و ارواح براختلاف[2] مراتب خالی نباشند از مظاهر ، و اول مرتبهٔ مظاهر اناسی غیرکمل[3] عالم مثال مطلق و صور خیالیه[4] است :

بیت

هرکه او مؤمن و امین باشد رفعتش نزد ما چنین باشد

و رسول رب العالمین-صلی‌الله علیه و آله و سلم-در حدیث اسری[5] فرموده است که درآسمان دنیا آدم را دیدم علیه السلام بریمین او صورت سعداء از ذریهٔ او و بریسار او صورت اشقیاء از ذریهٔ او ، و چون نظرکردی[6] بریمین تبسم فرمودی ، وچون نظرکردی بریسار قطرات مطرات ازنظرات بروجنات باریدی ، واین‌اشارت‌است برعموم مراتب سعدا و اشقیا در برزخ سماء دنیا بردرجات متفاوته :

وبعداز ذکرآدم علیه السلام یاد عیسی علیه السلام فرمود، درسماء ثانیه، ویوسف علیه السلام

۱ - ك : یافته . ۲ - ح،ك : خلاف . ۳ - الف،ه : کل .
٤ - ز،ك : جنانیه . ٥ - ج : سری . ٦ - و،ج،الف : فرمودی .

درثالثه ، و ادریس علیه السلام در رابعه و هارون علیه السلام در خامسه ، و موسی علیه السلام در سادسه ، و ابراهیم علیه السلام در سابعه ـ علی جمیعهم السلام ـ و برزخ سماء دنیا مخصوص به عموم[1] سعدا و فوق آن مخصوص به خصوص . ومراتب اشقیاء درعالم سفلی براختلاف طبقات است .

دوبیتی

این یکی برفرش افتاد و بمرد	آن دگر برعرش اعظم جان سپرد
هردو رفتند از جهان و هریکی	آنچه کرد از نیك و بد باخود ببرد

سر ـ وجود تعینات خلقیه به تجلیات الهیه تواند بود ، در مراتب کثرت ، و زوال این تعینات به تجلیات ذاتیه درمرتبهٔ وحدت ، و اعیان عالم دائماً متبدله ، وتعینات موجودات ممکنه همیشه متزایله ، کما قال‌الله تعالی:

بل‌هم فی‌لبس من خلق جدید (۲) .

وهرآینه چون آفتاب‌حقیقت[2] احدیت ذاتیه ، ازمشرق قهاریت شروق فرماید ، انوارکواکب کثرت‌را ظهور نماند ، وجه عبودیت در وجه ربوبیت مستهلك گردد ، و تبدل صورعالم‌کون و فساد برهیولی واحد دلیل واضح‌است برحقیقت سری که محققین می‌فرمایند .

دوبیتی

همه عالم یکی بود به وجود	در همه می‌نماید آن مقصود
گفتهٔ سیدم بجان بشنو	دولتت باد عاقبت محمود

۱ ـ الف : ـ .   ۲ ـ ك،د،ج،الف : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۵۰ آیهٔ ۱۴ : بلکه ایشان از آفریدن تو درتردیداند .

سر ـ عالم اجسام متناهی ومعقولات نامتناهی ، وانوار اسرار الهی وظهور سلطنت پادشاهی درغوالم متناهی و نامتناهی واضح و لایح ، و عالم شهادت مرقات (۱) عالم غیب است که سالك عاقل به سلّم محسوسات از حضیض جسمانیات به اوج روحانیات ترقی می‌فرماید و تمثال جمال بی‌مثال الهیه درمرایای اعیان ثابته به عین کشف و عیان مشاهده می‌نماید :

دوبیتی

ازین عالم بدان عالم سفر کن   وزآن عالم ببالاتر گذر کن
چوجسم‌وجان‌رهاکردی‌ورفتی   بنور او بعین او نظر کن

وحس نظری و وهم بشری ادراك صورمعقولات نتواند کرد،وحقایق آن عالم دیده نشود ، بلکه محسوسات[1]را بحس ادراك توان کرد ومعقولات را به عقل و الهیات را به انوار حضرت .

دوبیتی

عقل را نایب خدا دانش   خاطر او ز خود مرنجانش
هر کتابی که عقل بنویسد   عاقلانه به عقل[2] می‌خوانش

سر ـ عوالم روحانیات و معقولات ازحیّز و جهات مقدس و منزه است ، نه جسم بود و نه اعراض جسمانی و نه قسمت پذیر ، اما قسمی به[3] ماده تعلق گیرد به تدبیر وتصرف ، وقسمی مجرد بود ازماده ، و تمیزمیان معقولات به ذات ، وحکیم مطلق وحاکم[4] به‌حق ، به حکمت بالغهٔ تامه ، اول اصول را

۱ ـ ك : محسوس. ۲ ـ الف : فضل. ۳ ـ ك : با . ٤ ـ ج،ك : خالق .

(۱) ـ پایهٔ نردبان ، آلت بالارفتن .

ایجاد فرموده ، وازآن اصول امزجهٔ متعدده آفرید،وهرمزاجی‌را معدگردانید ازبرای نوعی از انواع ، ومزاجی که اقرب‌است به اعتدال به نوعی که اکمل انواع است انعام فرمود به انسان ، ورقاء روحانیه یعنی نفس ناطقه[1] تواند بود، و نقود خزاین غیب و شهادت و کنوز ملك و ملکوت باهم آمیخته‌اند تا ترا سلطنت صورت[2] و معنی وافر داده‌اند . قال‌الله تعالی : سنریهم آیاتنا فی‌الافاق و فی‌انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق(۱) .

مصراع : در حق مستدل چنین فرمود .

اما باعارف کامل گفته‌اند: **اولم یکف بربك انه علی کل‌شیی شهید** (۲) .

سر ـ روح انسانی جوهری‌است روحانی که‌جمال معقولات درمرآت عین او می‌نماید ، و صور معقوله قسمت‌پذیر نیست ، کما قلنا ، و اگر فرض انقسام او کنند متخیل[3] باشد نه معقول ، لاجرم حلول اودرجسم محال بود[4] ، زیرا که از انقسام محل انقسام حال لازم آید ، بلکه حصول بسیط در بسیط تواند بود،ونفس‌انسانی قبل‌ازبدن بالقوة بود و به‌حدوث بدن بالفعل‌می‌شود.

و نفس ناطقه را آلتی‌است مجاوربن[5] دماغ که آنرا روح نفسانی و روح حساس‌می‌خوانند ، و غرض درآفریدن روح نفسانی آن‌است که آلت نفس ناطقه باشد[6] و به این آلت تخیل و توهم و تفکر کند .

۱ ـ الف،ج : کلیه . ۲ ـ ج : صوری . ۳ ـ ك : مخیل. ۴ ـ الف : باشد .
۵ ـ الف : درتجاویف . ۶ ـ الف : است .

(۱)و(۲) ـ سورهٔ ٤١ آیهٔ ۵۳ : بزودی آیت‌های خود را به ایشان می‌نمائیم‌درآفاق و در خودهایشان تا آنان را آشکار گردد که او حق است آیا پروردگارت را کافی نیست که برهمه چیز گواه است .

بیت

بدن از بهر آلت و آلت از برای حیات[1] آن حضرت

سر ـ ازشأن بصر رؤیت است ، هرگاه که شعاع بصرمتحرك گردد[2] به سطح ظاهر ، مبصربصربالفعل شود ، و عقل وقتی به فعل آید که به معقول وصول یابد ، و چون از اتحاد عاقل به معقول مجرد لازم می آید که عاقل بالقوة بالفعل شود شیی که مجرد لذاته بود عاقل بالفعل باشد و نفس انسانی در ابتداء فطرت .

مصراع : ساده لوحی است همچو آئینه .

که به تصور **معقولات** بنقش ملکوت منقش[3] می‌شود ، و عقل فعال او را ازقوه به فعل می‌آورد ، و مدرك کلیات می گرداند ، و عقل فعال مدبر عالم کون و فساد است ، و عقل فعال که عقل فلك قمر است مستفید است ازعقل فلك ثانی ، و ثانی ازثالث تا متناهی[4] شود به عقل فلك تاسع ، و عقل فلك تاسع ازعقل اول ، و او منور ازنور : **الله نورالسماوات والارض**(۱) .

بیت

عقل اول به نور او روشن می‌نماید به بین بدیدهٔ من

سر ـ نفس به مثل فرزنـد عقل است ، به مقتضی : **الولد سرابیه** ، اسراری که در پدر به وجه[5] اجمال بود در فرزند مفصل شد ؛ و قلم برلوح مفصل شد[6] و عقل برنفس ؛

۱ ـ و،ك : جناب . ۲ ـ الف : و+. ۳ ـ الف،ج : منتقش. ٤ ـ ج: منتهی.
٥ ـ ج : بوجهی . ٦ ـ ك : مطلع است .

(۱) ـ سورة ٢٤ آية ٣٥ .

بیت

عقل کلی قلم حضرت اوست لاجرم هرچه نویسد نیکوست

و دانسته‌ای که ما فی‌الضمیر کاتب درحالت کتابت اول به قلم آید ، و به واسطهٔ قلم برلوح نوشته شود ، و عقل کلی به منزلهٔ قلم است و نفس لوح ، همچنان هیولی به‌منزلهٔ لوح نفس است و نفس بمنزلهٔ قلم .

بیت

صور برهیولا نگارنده اوست ز هردویکی جسم آرنده‌اوست

وکتابت کتب خانهٔ الهیه[1] به اشکال متعدد و ذوات بسیط وکلمات مرکبه ظاهرگشته ، وگفته‌اند اول امر است ، دویم عقل ، سیم نفس ، چهارم هیولا ، پنجم طبیعت ، ششم جسم ، هفتم افلاك ، هشتم ارکان ، نهم مولدات ، و مکتسب[2] نفس سه است : نباتی و حسی و ناطقه ، و هیولی چهار است : صناعی وطباعی وکل و هیولای اول یعنی بی‌صورت ، و طبیعت پنج است : طبایع اربعه و خامسه طبیعت فلك ، و جسم درمرتبهٔ شش‌است :

مصراع : درشش جهت این مراتب جسم نگر .

و مرتبهٔ افلاك هفت و ارکان هشت و مولدات سه .

بیت

معدن‌است و نبات و حیوان‌است آشکارا بود نه پنهان است

وحیات حافظ جسد است و نفس ناطقه نگاه دارندهٔ حیات ، وعقل حافظ نفس ، **فالله خیر حافظاً «وهو ارحم الراحمین»**[3] (۱) .

۱ ــ الف : الهی . ۲ ــ ج : مکتب . ۳ ــ الف،و،ك : ـ .

(۱) ــ سورهٔ ۱۲ آیهٔ ٦٤ .

سر ـ مادهٔ جسمانی عالم صغیر[۱] بمرور بمرتبهٔ نطفه می‌رسد ، وچون آب رقیق مرأة وآب غلیظ رجل در مشیمه قرارگیرد و ممتزج گردند ، بعد از ارادهٔ الهیه بواسطه اعتدال محل‌وتربیت[۲] کواکب سبعه سیاره به اطوارمختلفه جسدی بصورت انسان صورت بندد ، و چون مرآت جسد جنین مستعد فیض شود ، روحی‌از واهب[۳] بروی فایض گردد و انسانی کامل‌الاعضاء حاصل آید. **فتبارك‌الله احسن‌الخالقین**(۱) .

سر ـ جامع مطلق و حکیم برحق مجموعهٔ انسان را از لطایف عالم کبری و نفایس جهان صغری جمع فرمود ، وآهن را ازآتش بیرون آورد ، و آتش را از حدید پدید کرد ، و در آینهٔ کامل[۴] تمثال جمال بی‌مثال اسما و صفات‌به‌کمال بنمود ، و باطن را بظاهر بیاراست ، وآخر دایـره به اول پیوست ، وکتبخانهٔ عالم‌را ازآیات ، وآیات ازکلمات، وکلمات‌ازحروف تألیف‌فرمود ، و الف‌را مبدء حروف‌ساخت ، واصل الف نقاط ثلاثه گردانید، و نقطهٔ اول را به اعتبار تعین مبدء خوانده‌اند .

دوبیتی

نقطه نقطه دایره پیموده‌اند[۵] وحدت‌وکثرت‌بهم‌بنموده‌اند[۶]
صورت و معنی بهم پیوسته‌اند اول و آخر همین فرموده‌اند

فمنه بدأ و الیه یعود ، وعلم مبداء و معاد خلاصه[۷] و لباب‌حکمت است

رباعی

سری‌است که عارفان بهم می‌گویند گه گه رمزی هم به قلم می‌گویند
در غیب و شهادت ابدا می‌گردند احوال وجود با عدم می‌گویند

۱ ـ ج : صور . ۲ ـ ك : ترکیب . ۳ ـ الف : واجب . ٤ ـ ح،الف : کمال .
۵ ـ الف،ك،ج : بنموده‌اند . ٦ ـ الف،ج : پیموده‌اند . ۷ ـ ح : خاصه .

(۱) ـ سورهٔ ۲۳ آیهٔ ١٤ .

و افشای اسرار الهی با غیر محرم منهی است ، لاجرم اشاعت و اذاعت(۱) این راز محظور و ممنوع بود :

بیت

ذوقی که دلم راست به وصلش[۱] حاصل
دل داند و من دانم و من دانم و دل

من ذاقه یعرفه .

مبدء عین معاد است من وجه و غیر معاداست من وجه، واگر مبدء ابدان می گوئی : **منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری** (۲) ، واگر مبدء ارواح می خواهی قال النبی صلی الله علیه و سلم : **اول ماخلق الله روحی**، واگر مبدء اعیان ثابته می جوئی عین حقیقت انسانیه ، واگر مبدء وجود موجودات می طلبی . فمنه بدأ و الیه یعود .

سر ــ قبل المبدء هو الذی ابتدأ[۲] الخلق فی الرتبة الثانیة[۳] ، و کل ماظهر من العالم هو فیها و ماتم[۴] رتبته[۵] الثالثة ، فهی الاول و الآخر للحق ، فهو الاول فی الخلق[۶] من حیث وجوده ، لایکون فی الاول ابدا ، و انما له الآخر و[۷] الحق معه فی الآخر ، فانه مع العالم اینما کانوا وهم فی الآخرة فهم معهم فی الآخر ، ولهذا یسمی الآخر المعید کون الفعل[۸] من حیث هو الخالق[۹] و[۱۰] فاعل

۱ ـ ح : عشقش . ۲ ـ ج : یبتدی . ۳ ـ ك : ثابته . ۴ ـ ك : ضم الف: ضم.
۵ ـ الف : کرتبة . ۶ ـ الف : للخلق . ۷ ـ ج : الآخرة . ۸ ـ ج : العقل .
۹ ـ الف : خالق . ۱۰ ـ ج : ـ .

(۱) ـ فاش کردن راز (فرهنگ نفیسی) .
(۲) ـ سورهٔ ۲۰ آیهٔ ۵۷ : از آن آفریدیم و در آن شما را باز می بریم و از آن شمارا بیرون می آوریم بار دیگر .

و جاعل ، فهواذا خلق الاشیاء وفرغ خلقه عاد الی خلق آخر لانه لیس فی العالم شیی یتکرر دایما [۱] هی امثال یحدث[۲] و اعیان توجد[۳] .

سر ـ قال رسول الله صلی الله علیه وآله : **اول ما خلق الله العقل** ، وفی روایة القلم ، واومفعول ابداعی است یعنی بر غیرمثال ، لاجرم عقل اول مبدء سایرمخلوقات است ، و مبدء و خالق او مبدع ، و اول حرفی که از نفس الرحمن صدور یافت اوست ، بمثابت همزه ازنفس انسان .

و مخرج همزه اول مخارج حروف ، و همزه [۴] و الف نزد محققین[۵] حرف واحد است ، و الف عبارت است از امداد نفس ، و عقل کل اول مبدعات است ، و لوح محفوظ یعنی نفس کلیه اول موجودات انبعاثی ، و عقل اول نسبت[۶] غیر امر الهی ندارد .

اما لوح محفوظ که تفصیل لوح قضا است دو رو دارد ، وجهی با سلب مخلوق ، و وجهی باخالق ، و نفس کلیه را لوح قدر خوانده‌اند : و عقل اول طلب کتابت کرد ازآن‌رو که قلم است ، درقوت فعلیه استقلال تأثیرنداشت، تأیید یافت ازاسم الباعث بوجهی خاص ، نفس ازاوحاصل شد.

و همچنان که از نکاح اسماء الهیه عین صادرشده ، ازنکاح اسماء با عین اول که افتتاح وجود است با وی نفس کلیه در وجودآمده ، وازنکاح عقل اول و نفس کلیه ذریات کلیات متعیّن گشته ، و جزئیات ازکلیات پیدا شده [۷] ، و مجموع نکاحات نتیجهٔ نکاح اول است ، قال النبی صلی الله علیه وآله : **النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی** .

سر ـ معرفت حقیقت اسم الباعث از اغمض معلومات است ، واکثر

---

۱ ـ ج : و انما . ۲ ـ ج : الحدیث . ۳ ـ ج : الوحدت . ٤ ـ الف : ـ .
۵ ـ ك : محقق . ٦ ـ ك،و : سبب . ۷ ـ ك : گشته .

خلق ازمعرفت این اسم برتوهمات مجمله[1] و تخیلات و همیه‌اند ، و موت را عدم گفته‌اند و معلوم نکرده‌اند .

مصراع : ان للانسان خلقا للابد .

اما[2] اصحاب صوفیه‌یعنی اولیا، وارباب الهیه یعنی‌انبیا علیهم‌السلام به علم صحیح وکشف صریح بروزت‌کون حقیقت واحد مشاهده فرموده‌اند، و شعار و دثار و ظهور[3] مکون مطالعه نموده‌اند ، و به شعاع آفتاب : **الله نورالسماوات والارض**(۱)، سماء روحانیه و زمین جسمانیهٔ ممکنه‌را منور دیده‌اند ، و آن استدارت را[4] حیات خوانده‌اند ، و خفاء آن به موت . فمنه بدء و الیه یعود .

خاتمة[5] ـ برذوی‌العقل مبرهن باشد[6] که جوهر روح اشرف است‌از جوهربدن و لذت صالحه از وقاع لحظه‌ای بیش‌نیست ، بلکه گاهی‌منقلب‌شود به الم ، و بهجت حاصلهٔ عرفا ازمعرفت بالله[7] ، و اخلاق فاضلهٔ باقیه دایمه است ، و آمنه از زوال و انتقال :

بیت

این نصیحت قبول کن نیکو　　　لذت عمر جاودانی جو

و سعی فرما در تزکیهٔ نفس از عقاید باطله و اوصاف ذمیمه ، و اجتناب نما از دنیای غارهٔ غاشه ، و امتثال فرما به تحصیل نفوس کامله

۱ ـ الف : محمله . ج : الحدث .　۲ ـ الف : و .　۳ ـ ج : واو + .
٤ ـ و : را ـ .　۵ ـ ج : سر .　٦ ـ ك : شد .　۷ ـ ك،و : باشد .

(۱) ـ سورهٔ ۲٤ آیه ۳۵ .

طاهره[1] و تکمیل قوهٔ نظریه و علمیه[2]، و معارف قدسیه و علوم الهیه. ومقصود کلیه اولا معرفت الهیه است، بعدازآن معرفت نبوت، آنگاه معرفت مبدء ومعاد، و سعادت انسانیه درتحصیل این مطالب ثلاثه است. وبالله التوفیق

بیت

گر مبدء و گر معاد را دریابی موجی وحباب وقطره و دریابی[3]

بیت

مجمع الاسرار نامش کرده‌ام بی‌تکلف خوش تمامش کرده‌ام[4]

---

۱ ـ الف: ظاهره. ۲ ـ بجز و: علیه. ۳ ـ ح، الف: دریابی.
۴ ـ ك: وصلی‌الله علی محمد و آله +. ج: و صلی‌الله علی محمد وآله اجمعین.

معرفت صغیر

(۳۰)

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین

الحمدلله الذی جعل قلوب الاولیاء مطالع اقمار الانوار، و صدور الاصفیاء مشارق شموس الاسرار، فآیات الاسرار فی الآفاق و اسرار الآیات فی الانفس؛ کما قال جل ذکره: **سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق** (۱). فهم بالحق مع الحق، حقیق علی ان[۱] لااقول[۲] علی الله الا الحق، و صلی الله علی نبی المختار الذی هدی الی جنت الماوی، و علی آله و اصحابه مفاتیح الاسلام و مسابیح الدجی و سلم تسلیماً کثیرا کثیرا[۳].

یا ولدی ـ ایدك الله بروح القدس ـ معلوم فرما که علم ابدان بر[۴] علم ادیان مقدم است بر معرفت[۵]، چنان که فرموده‌اند: **العلم علمان علم الابدان و علم الادیان**. و معرفت انسان بنفسه مقدم است بر معرفت رب. کما قال ﷺ: **من عرف نفسه فقد عرف ربه**.

---

۱ – ج: علی ان حقیق. ۲ – ج: اقوال. ۳ – ج: –.
۴ – ج: به. ۵ ز: –.

---

(۱) سورهٔ ۴۱ آیهٔ ۵۳: بزودی نشانه‌های خود را در آفاق و انفس به ایشان می‌نمائیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

بیت

بشنو ز من این معرفت نیکو را خود را بشناس تا شناسی او را

بعضی از علماءِ سلف و فقهاءِ خلف نفس را تفسیر به بدن کرده‌اند، کما قال جل ذکره : **وما تدری نفس بای ارض تموت**(۱) . و نفس اینجا مراد بدن‌است و بدن مرکب است، واین‌مرکب ، مرکب‌از صورت وماده، یعنی از چهار ناسازندهٔ ناآمیزنده و ازیکدیگر گریزنده :

بیت

خاك وآب وباد و آتش هرچهار کرده‌اند ترکیب جسمی آشکار .

و مادهٔ نخستین در همهٔ کاینات این چهار است و میان هرچهار یك طبع مزاجی[۱] پدیدآمده و بساطت‌و سورت‌وصورت هریك باطل شده، وآتش جسمی است بسیط و طبع اوگرم و خشك و لطیف است علی‌الاطلاق : و هوا جسمی‌است بسیط فوق‌آب وتحت‌آتش؛ طبع اوگرم وتراست ، ولطیف است لا علی‌الاطلاق : وآب جسمی‌است‌بسیط وطبع اوسرد و تراست،وخاك‌جسمی است بسیط و طبع او سرد و خشك،وآب کثیف است لا علی‌الاطلاق : وخاك کثیف است علی‌الاطلاق .

و اخلاط در بدن چهار است : خون و بلغم وصفرا و سودا .

وخون‌گرم‌و تر است‌و تولد[۲] او درجگر، وبعضی‌از طلبه‌فرموده‌اند: **من عرف نفسه بالعجز والضعف والفناء فقدعرف ربه تعالی بالقدرة والقوة والبقاء .**

اما نزد[۳] محققان سراپردهٔ‌تحقیق عارف معروف است و اهل‌معروف

۱ ـ ج : مزاج . ۲ ـ ج : توالد . ۳ـ ز : ـ .

(۱) ـ سورهٔ ۳۱ آیهٔ ۳۴ : هیچ نفسی نمی‌داندکه بکدام زمین می‌میرد.

در دنیا اهل‌معروف‌اند در عقبی، وفی نعتهم قال‌الله تعالی: **ان‌فی‌ذلك‌لذكری لمن كان له قلب**(۱) : و تقلیب حق در صورت به تقلیب دل است در اشكال: **فمن عرف نفسه فقد عرف ربه** .

بیت

نور او را به او توان دیدن   آری حق را به‌حق توان دیدن

یا ولدی ارشدك الله ـ بدانكه[1] والداكبراست و والدكبیر ، و والـد اكبر ابوالارواح است ، و این حقیقت روحیه محمدیه است ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ و او مظهر وجود مطلق است یعنی[2] مرآت حق‌وكون جامع ، وعندالله اسم او عبدالله است .كماقال الله تعالی ؛ **وانه لما قام عبدالله**(۲)

والله اسم ذات‌است با جمیع اسما وصفات وآدم معنی بر[3] صورت اسم‌الله است ، كماقال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وسلم : **ان‌الله‌خلق آدم‌علی صورته** ، ای علی صورة اسم‌الله .

بیت

دانستن عین نعمت‌الله   خوش‌معرفت[4]خوشی[5]است‌والله[6]

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

و بعضی از فقرا گفته‌اند كه‌معرفت پنج حرف‌است ؛ م، ع، ر، ف، ت :

م : فناء نفس است ، و ع : عبـادت رب ، و ر : رغبت به وطن

۱ـ ز : ـ .   ۲ ـ ز : به معنی .   ۳ ـ ج : به .
٤ ـ ز : معرفتی .   ۵ ـ ج : خوش .   ٦ ـ ج : بالله .

---

(۱)ـ سورهٔ ۵۰ آیهٔ ۳٦ : همانا دراین پندی‌است برای آنكه مر اورا دلی‌باشد.
(۲) ـ سورهٔ ۷۲ آیهٔ ۱۹ : همانا چون بندهٔ خدا برخاست .

حب‌الوطن من‌الایمان، و ف: تفویض امور صورت و معنی در دنیا وعقبی برحضرت مولی ، و ت : **من‌هرب[1] عماسوی‌الله ومقت نفسه و عبد ربه و رغب[2] فی‌الآخرة و فوض امره الی‌الله فهو عارف بالله .**

بیت

سخن عارفانه[3] بشنودی گفتهٔ عاشقانه هم بشنو

و معلوم است که عالم منحصر است درجنسین[4]، غیب است وشهادت.

قال‌الله تعالی : **هوالله‌الذی لااله الا هو عالم‌الغیب والشهادت هوالرحمن الرحیم** (۱). و احاطت[5] علم‌او به‌غیب‌وشهادت اقتضا می‌کندعلم او به‌جمیع اشیا، و انسان مرکب‌است ازجمیع حقایق‌عالم «صورت ومعنی[6]» .

بیت

صورت و معنی توغیب‌وشهادت بود غیب‌وشهادت بودصورت‌ومعنی تو

فاذا سویته ونفخت فیه من روحی(۲)».

رباعی

لاشیءِ بوجود خویشتن شیءِ کردند[7]

چون جام. تمام گشت پر می‌کردند[8]

او کرد ظهور عین مـا پیـدا شد

زان ذات و صفات اسم مـا وی‌کردند[9]

۱ - ج : صبر . ۲ - ز: رغبة . ۳ - ج : عالمانه .
٤ - ز : جنبین . ٥ - ز : اطاعت . ٦ - ز : - . ۷و۸و۹ - ز:کردن.

(۱)- سورهٔ ۵۹ آیهٔ ۲۲ . (۲) - سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲۹ : چون اورا درست کردم و از روحم در او دمیدم .

و این صورت آراسته و پیراستهٔ انسان ازعالم شهادت است ، ونفخ روح در وی‌ازعالم غیب، و هرچه‌تعلق‌دارد به‌شهادت درشهادت انسان داخل است و هرچه تعلق دارد به‌عالم غیب درغیب او داخل[1] . ومعرفت حقیقت او لازم معرفت ماسوی‌الله ، و معرفت ماسوی‌الله لازم معرفت الله : **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

بیت

گر بدانی تمام اشیارا بشناسی حقیقت مارا

معلوم فرموده باشی که عارف عالم نامتناهی درخواست فرمود از حضرت الهی دانستن تمامی ظهور پادشاهی : **اللهم ارنا الاشیاء کما هی** .

بیت

تا تو خود را تمام نشناسی خواجه را از غلام نشناسی

و معرفت انسان به‌نفسه مقدم است برمعرفت‌او به رب او ، ومعرفت او به رب او نتیجهٔ معرفت او است به‌نفس‌او . **من عرف نفسه فقد عرف‌ربه**.

بیت

تا معتکفان حرم کعبهٔ مقصود خودرا نشناسند خدا را نشناسند

و متعلمی که حروف سطور غیب وشهادت از لوح ملک‌وملکوت در مکتب[2] خانهٔ معلم علم : **وعلمك مالم تکن تعلم** (۱) نخواند ، اول وآخر ، صورت و معنی ، ظاهر وباطن، مولا و مولی ، در دنیا و عقبی معلوم‌نگرداند.

---

۱ - ج : است +. ۲ - ج : کتب .

---

(۱) - سورهٔ ٤ آیهٔ ۱۱۳ : ترا یاد داد آنچه را نمی‌دانستی .

بیت

تا نخوانی حروف مصحف‌ما نشناسی کلام بار خدا

وشاید که این خبر منع باشد از وصول ، وعجز از معرفت :

بیت

تا تو در نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

و شاید که دلالت کند بر ثبوت معرفت . بشناس تا بشناسی که اگر نشناسی نشناسی.

بیت

ور خود بشناسی ، بشناسی اورا خودرا بشناس تا شناسی او را

وهرجزوی‌از اجزاء عالم‌دلیل است بر اصل‌اوکه‌رب‌او است. فافهم: محمد مصطفی - صلی‌الله علیه وسلم - اوضح دلیل است ومظهر کل‌و مظهر عقل کل، بل[1] عقل کل جزو[2] او است.

بیت

عقل کل جزوی ز نور رای او نفس ناطق واله و شیدای او

بیت

دراین معنی که می‌گویم دلیل[3] .روشنی دارم
دلیل[4] روشنی دارم در این معنی که می‌گویم

شعر

ان‌الوجود لحرف انت معناه ولیس لی فی الکون الا هو
الحرف‌معنی‌ومعنی‌الحرف‌ساکنة[5] وما یشاهد عینی غیر[6] معناه

۱ - ج : بلکه . ۲ - ج : جزوی . ۳و۴ - ز : دلیلی .
۵ - ز : ساکتة . ۶ - ج : وما یشاهدی عین عنی .

و ما انا[1] قلت بل جاءالحدیث به | من لا اله و هذا اللفظ فحواه
وکان عین وجودی عین صورته | وحی صحیح ولا یدریه الا هو
الله اکبر لا شیی یماثله | ولیس شیيء سواه بل هو اياه
فمایری‌الله الاالله فی نظری | و صح‌ان‌ولا وجوده[2]المدرك‌الاهو

غزل

نقطه‌ای در الف هویدا شد | الفی در حروف پیدا شد
ذات وحدت به خود ظهوری کرد | کثرتی از صفات و اسما شد
سه نقط جمع شد الف گردید | ذات و فعل و صفت بیك جاشد
الف و واو و نون عیان گشتند[3] | دوجهان زین سه‌حرف[4] یکتا شد
عقل و نون وقلم که فرمودند | این رموز است که گفتهٔ ما شد
نقطه گویا به حرف شد لیکن | نعمت‌الله[5] به نقطه گویا شد

الف اول حرفات است وآخر نقاط ، و نقطه را به‌الف ظهوراست ، والف‌را با حروف‌اظهار و مسمی یکی[6] و اسما بسیار ، ومدلول اسماءالهیه. واختلاف حقایق‌وکثرت‌آن‌از عین‌واحده[7] است و این کثرت معقوله درواحدة العین ،هم‌چنان است که کلی کثرت مشهوده درعین واحده ، چون هیولا که درجوهر صورت باکثرت صور[8] و اختلاف آن راجع است درحقیقت باجوهر واحده که هیولای آن صورت است . **فمن عرف نفسه‌بهذه‌المعرفة فقدعرف ربـه[9] علی صورة خلقه.**

قال رسول‌الله ـ صلی‌الله علیه‌وسلم- : **ان‌الله خلق‌آدم علی‌صورته،**

۱ ـ ج : انت . ۲ ـ ج : الوجود. ۳ ـ ج : گشته .
٤ ـ ج: حروف . ٥ ـ ج : سید ما . ٦ ـ ج : یك. ۷ ـ ج:وحدت.
۸ ـ ز : صورت . ۹ ـ ج ـ فانه .

و فی روایة علی صورة الرحمن ، ای ظهر[1] وجوده تعالی بظهور العالم ،کما ظهرالانسان بوجود الصور اللطیفیه .

یعنی ظاهر شدحق تعالی‌به ظهور اعیان عالم بامجموع‌صورروحانیه و جسمانیه ، هم چنانکه ظاهر شد انسان بوجود صور طبیعیه، و کون جامع صورت ظاهراواست‌و « او روح »[2] مدبر این، و او اول‌است به معنی وآخر به‌صورت، وظاهر به تغییر[3] احکام و احوال و باطن به تدبیر[4] . **وهوبکل‌شیی علیم** (۱)

بیت

گربدانی اول وآخر تمام ظاهر و باطن تو باشی[5] والسلام

و شایدکه ضمیر صورته راجع باشدباالله ، ای علی صورة اسم الله، کما ذکرنا ، وقیل علی صورة رضاه ، وقیل علی صورة علمه او علی صفته .

و اگر ضمیر عاید به‌آدم باشد ای علی صورة روحه .

و گفته‌اندکه آدم و طاووس و ماررا از بهشت اخراج «فرمودند»[6] و طاووس و مار را مسخ کردند اماآدم را خلعت صفت‌از او برنداشتند واورا به‌همان صورت گذاشتند . **ان‌الله خلق‌آدم علی صورته**.(۲)

۱ ـ ز: ظهور . ۲ ـ ج : هویت ارواح . ۳ ـ ج : تغیر .
٤ ـ ج : تدبر . ٥ ـ ج : بدانی . ٦ ـ ج :کردند .

(۱) ـ سورهٔ ٦ آیهٔ ۱۰۱ وسورهٔ ٥۷ آیهٔ ۳ .
(۲) ـ حاشیه نسخهٔ ز: و قیل‌صورت درمعنی‌تصویراست‌ای خلق علی تصویره و اوجده علی ما شاء ، لامدخل له من ملك وغیر حتی تعرض ابلیس لتصویره فلعن ابدا یعنی منظرا مابقی نوع ادمی فی‌الدنیا و بقیدالحیاة فی‌العقبی‌الفیا . فسبحان من لاشریك فی‌ملکه ولانظیر فی‌الوهیته قادر مقدر قاض‌ماض حکمه تعالی فی‌کل ما اراد ، نستغفرالله من‌الزلل ـ مستقیم زاده عفی‌الله ذنب وجوده‌بمنه‌وجوده‌بجاهه علیه‌السلام ۱۸٤ .ـ

وشاید که ضمیر راجع با غیرالله و آدم باشد . قال رسول الله ـ صلی الله علیه و سلم : **اذا ذبحت فاحسن ذبحتك[۱] و اذا قتلت فاحسن قتلتك و ایاك الوجه فان الله خلق آدم علی صورته .**

بیت

هربنده ازین صورت اوراست نصیبی
هرخواجه دراین معنی اوراست حسیبی[۲]

شعر

فوصف[۳] نفسه لنا بنا شهدنا
و من شهد نفسه فقد عرف ربه

بیت

این چنین معرفت که می‌شنوی
نزد عارف حجاب معروف است

لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا . یعنی درآئینهٔ جمال[۴] بی‌مثال مولی به یقین آن چنان رو می‌نماید که اگر صورت دنیی وعقبی ازمیان برخیزد به‌یقین ذره‌ای نیفزاید .

بیت

هرچه در غیب دارد آن تحقیق
به یقین کرده‌ام همه تصدیق

هجعت[۵] و قد کشف الغطاء فابصرت ما لیس یدرك بالعیون الهجع[۶]،

یعنی چون مفارقت کند روح ازعالم جسمانیه و متصل شود به‌عـالم روحانـی ادراك كند از حقایق و اعیان به بصیرت ، آنچه مدرك نمی شود به‌عیون بدنیهٔ نائمه، کما حصل قبل المفارقة[۷] لا[۸]میرالمؤمنین علی بن ابیطالب ـ علیه السلام ـ، قال: لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا : «الحمدلله والشکر لنعمة الله علینا[۹]» .

۱- ج : اذبحتك. ۲ ـ ز: حبیبی . ۳ ـ ج ـ فوصفه. ٤- ج : ـ .
۵ ـ ز : شجعت . ٦- ج : الهمع . ۷ ـ ز : ـ . ۸ ـ ج: الا .
۹ ـ ج : والسلام .

معرفت کبیر[1]

(۳۱)

---

۱ ـ الف : معارف ـ ج / معرفت اکبر .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم[1]

الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی نبیه و حبیبه محمد و آله اجمعین : قال‌الله تعالی : **سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم‌انه‌الحق.** (۱)

بیت

خود را بشناس تا شناسی اورا   بشنو ز من این معرفت نیکـو را

معرفتـ آفاق جمع افق است و افق ناحیه‌ای چون دایره گرد نقطه، و انفس وسط مدار و مدار مرتب[2] است بر دایره و انفس برناحیه. ورؤیت آیات درآفاق مشاهدهٔ ظهور ومطالعهٔ تجلیات حق‌است در اکوان ، و دیدن آیات در انفس‌رؤیت ظهور تجلیات‌اواست به‌حسب مراتب نفس[3]. ومجموع عالم مظاهر حق‌اند :

اما مظهرجامعهٔ‌جمیلهٔ کامله نفس‌انسانیه است و مشتمله برجمیع‌مراتب کونیه و الهیه: هرآینه عارف نفس خود عارف رب خود باشد .کماقال علی - علیه‌السلام - من‌عرف نفسه فقد عرف ربه :

---

۱ – ج: وبه نستعین +.   ۲ – ز: مزین ، ی: مزیت .
۳ – و ، ز: – .

---

(۱) – سورهٔ فصلت آیهٔ ۵۳ : بزودی آیات خودرا به‌ایشان درآفاق و در خودشان می‌نمایانیم تا آنان‌را آشکار گردد که او حق‌است .

معرفتـ معرفت عبارت است از بازشناختن معلوم مجمل درصور[1] تفاصیل ، و بـاز شناختن ذات و صفات در صور تفاصیل افعال بی‌تفکـر ، مرتبهٔ عارف .

بیت

منصب عارف است تا دانی شاید اورا که عارفش خوانی

و اگر اول دانسته بود مجملا که موجود حقیقی و فاعل مطلق حق است ، و در تفاصیل به‌تامل باز شناسد[2] ، عارفان اورا متعرف خوانند، واگر بفکر باز نمی‌شناسد ، **اولئك هم الغافلون**(۱) .

از جنید ـ رحمة الله علیه ـ پرسیدند کـه معرفت چیست ؟ فرمـود : **هوالعارف والمعروف**. معرفت و عارف ومعروف یکی باید تـا مقصود روی نماید .

معرفتـ نفس انسانیه مظهر اسم جامع الهی است و عالم مظاهر[3] او ، و او برزخی‌است میان صفات الهیه وکونیه وجامع معانی کلیه وجزئیه:

بیت

برزخی در میان بحرین است واقف سر قاب قوسین است

از وجه روحانی مقدس است از مکان و زمـان و منزه از تغیـر[4] و حدثان ، و از وجه جسمانی محتاج بود به مکان وزمان ومتغیر به تغییـرات ازمان و اکوان ، و متمم عالم علوی روحانی و سفلی جسمانی و خلیفهٔ حق

---

۱ ـ ی : صورت . ۲ ـ ج، ط : نشناسد . ۳ ـ و : مظهر.

٤ ـ ی : تغییر .

---

(۱) ـ سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۷۸ : آن گروه ایشان بی‌خبرانند .

است، ومخلوق به‌صورت الهیه که : **ان‌الله خلق آدم علی صورته . من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

معرفتـ اول‌عینی که متعین شده عین انسان کامل‌است که مظهر اسم جامع‌است، واسم‌جامع، جامع‌جمیع[۱] اسماءالهیه، وازجهت جامعیت، معرفت الهیه مشروط است به معرفت نفس انسانیه . کما قال علیه‌السلام : **من‌عرف نفسه فقد عرف ربه .**

بیت

نسخهٔ انوار انسانی بخوان　　مخزن اسرار ربانی بدان

معرفتـ قال ـ علیه‌السلام ـ : من عرف نفسه فقد عرف ربه، فمن عجز عن معرفة نفسه فقد عجز عن معرفة ربه ، و قد[۲] تکون[۳] المعرفة بالشیٔی العجز عن المعرفة ، فیعرف العارف ان هذاالمطلوب لایعرف، وان‌الشرع اغلق فی هذا القول باب‌العلم بالله، لعلمه بانه لایصل‌احد الی معرفة نفسه، فان‌النفس لاتعقل مجردة[۴] عن‌علاقتها بهیکل تدبره[۵] منورا کان‌او مظلما ، فلا تعقل کونها الا[۶] مدبرة ماهیتها ما تعقل[۷]، ولا تشهد مجردة عن هذه‌العلاقة، وکذالک‌الله لاتعقل[۸] الا الها غیر الهیة[۹] لاتعقل[۱۰].

فلا یتمکن فی‌العلم به تجریده[۱۱] عن عالم‌المربوب ، و اذا لم یعقل[۱۲] مجردا عن‌العالم المربوب[۱۳] فلم یعقل[۱۴] ذاته، فاشبه العلم به ، العلم بالنفس.

۱ ـ و،ط،ج،ز: مجموع.　۲ ـ ی: فقد.　۳ـح : یکون.
۴ ـ ز ، و ، الف : مجرده .　۵ـ و : تدبیره .　۶ـ و، ز: یعقل الاکونها .
۷ ـ ی : العقل ، ج ، ز : یعقل.　۸ ـ و ، ج : یعقل .　۹ـی:اله،ج: الهة.
۱۰ـ ز : یعقل.　۱۱ ـ ی: تجرید . ج: بقیت + .　۱۲ـ ز ، ط : تعقل .
۱۳ـ ی : ـ .　۱۴ـ ز : تعقل .

بیت

هر که او نفس خویش نشناسد / تو بگو رب خود کجا داند
کنه ذاتش نمی‌کند[1] معلوم / بجمال و جلال می‌خواند

معرفتـ حق تعالی درصور متنوعه تجلیات مختلفه می‌نماید، بواسطهٔ تقلبات قلب در صور، به حسب عوالم خمسهٔ کلیه ، و از تقلب دل تحول حق در تجلیات معلوم می‌شود. **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

قال رسول‌الله: ـ صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم ـ مثل القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن کریشة بارض فلاة یقلبها الریاح ظهر البطن[2]، وقال‌الله تعالی: **کل یوم هو فی شان**(۱)

بیت

هر زمان دل می برد از ما خدا / هرنفس جان[3] خوشی بخشد بما

معرفتـ ذات الهیه از حیثیت احدیت متعالیه است از نسب واضافات، **والله غنی عن العالمین**(۲): اما از حیثیت ربوبیت طالب مربوب است و ربوبیت نسبی[4] است ، وتحقق نسبت به منتسبین، وآن رب است ومربوب، و معرفت رب مشروط به[5] معرفت مربوب : **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

بیت

رب ومربوب را نکو دریاب / خویشتن را بدان و او دریاب

۱ـ و،ج: کجا . ۲ـ ی،ط،و،ز،ج: ظهرا و بطنا . ۳ـ ز: جانی.
٤ـ و،ج،ز: نسبتی . ۵ - ج : بر .

(۱) ـ سورهٔ ۵۵ آیهٔ ۲۹ : اوهرروزی درشأنی است.
(۲) ـ اشاره است به‌آیهٔ ۹۲ ، سورهٔ ۳ : فان‌الله غنی‌عن‌العالمین : همانا خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

معرفتـ عالم اعیان‌ثابته مظهر اسم اول مطلق و باطن مطلق‌است، وعالم ارواح مظهراسم باطن[1] مضاف وظاهر مضاف، و عالم شهادت مظهر اسم‌ظاهر[2] مطلق و آخرمن‌وجه، وعالم‌آخرت مظهر اسم آخر[3] مطلق و ظاهر من‌وجه، و نفس انسان کامل مظهر اسم جامع . **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

معرفتـ حقایق عالم‌در علم وعین مظهر حقیقت‌انسانیه‌اند، وحقیقت انسانیه مظهر اسم جامع ، و مجموع ارواح جزئیات روح‌اعظم[4] انسانی، و به ظهور حقیقت‌انسانیه درعالم، اهل‌الله عالم‌مفصل‌را انسان[5] کبیر می‌گویند.

بیت

مخزن[6] اسرار ربانی بود آن حقیقت‌نفس‌انسانی بود

من عرف نفسه فقد عرف ربه.

معرفتـ حقیقت انسانیه‌را ظهورات است درعالم تفصیلا و درعالم انسانی اجمالا .

شعر

کل‌الجمال غدالوجهك مجملا لکنه فی‌العالمین[7] مفصل

و مظهر اول حقیقت انسانیه صورت روحیهٔ مجرده مطابقهٔ نفس کلیه، وصورت نفس حیوانیه مجرده مطابقهٔ صورت عقلیه ، و صورت قلبیه مطابقهٔ نفس‌کلیه ، وصورت نفس‌حیوانیه مطابقهٔ طبیعت‌کلیه، وصورت دخانیهٔ لطیفه مطابقهٔ هیولای کلیه، وصورت دمویه‌مطابقهٔ‌جسم کلی، وصورت‌اعضائیه مطابقهٔ عالم‌کبیر، وبه‌این تنزلات مطابقت‌است میان این دو نسخهٔ صحیحه، و این‌از تدبرات[8] الهیه‌است درمملکت انسانیه . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

۱ـ و ، ج : الباطن . ۲ـ و ، ج : الظاهر . ۳ ـ و،ج : الآخر .
۴ـ ی : اسم . ۵ ـ ج: عالم . ۶ ـ ج،ط: مظهر. ۷ـ و،ی: للعالمین.
۸ـ ج،ز: تدبیرات .

بیت

همه عالم توئی اگر دانی فهم فرما کمـال انسانی

معرفت- زید وعمرو وبکر وخالد به تعین وتشخص چارند وبه حقیقت واحد .

بیت

بحر وموج وحباب وجوهر چار نزد ما آب باشد آن ناچار

و اگرچه هر ذره‌ای از ذرات موجودات به لسان حال می‌گویند : **سبحان من اوجدنی.** اما معرفت بر کمال از مظاهر[1] جمال وجلال توان[2] یافت. **من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

معرفت- اصحاب استدلال مؤثر به اثر دانند و این اول مرتبهٔ معرفت است . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.** وعرفا اثر را به مؤثر شناسند[3] وفرمایند: **عرفت الاشیاء بربی ما عرفت ربی بالاشیاء.** و محقق مؤثـر به مؤثر شناسد ، کما قال رسول الله -صلی الله علیه وآله- : **عرفت ربی بربی .**

معرفت- قال رسول الله -صلی الله علیه وآله- : **ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها لاحترقت[4] سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه .**

حجب ظلمانیه اجسام طبیعیه‌اند و حجب نورانیه ارواح لطیفه، وعالم موصوف است به لطافت وکثافت و دایراست[5] میان لطیف وکثیف، وانیت عالم که عین عالم است حجاب عالم است، لاجرم همیشه عالم به عالم درحجاب باشد .

---

۱ - و ، ز : مظهر . ۲- ج ، ز : می‌توان . ۳ - و ، ز : فهم فرمایند.
٤ - ز : لاحرقت . ۵ - و : دایره‌ایست .

بیت

بردار حجاب عارفانه گر بشناسی توئی یگانه

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

بیت

از حدوث و قدم شوی واقف مظهر و مظهرت شود معلوم

معرفتـ اگر کاتبی بر ورقی حرفی نوشت و بر لوحی سطری و بر کتابی درجی ، عارف کامل درهرحرفی بلکه در هر نقطه‌ای کاتب را بیابد ، خاصه در سطری ، اما معرفت برکمـال در خوانـدن و دانستن درج است .

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

معرفتـ مرتبهٔ روحیه ظل مرتبهٔ احدیت است ، و مرتبـهٔ قلبیه ظل مرتبهٔ واحدیت ، ونفس ناطقهٔ انسانیه اگر عارف بود به معرفت اجمالیه روح خوانند ، و اگربرسبیل تفصیل باشد قلب گویند ، ومعرفت تفصیلیه خاصهٔ قطب است .

بیت

آنکه اعیان همه نکو بیند عین هر یك به‌عین او بیند

من عرف نفسه‌اجمالا ، فقد عرف ربه‌اجمالا ، ومن عرف نفسه‌تفصیلا ، فقدعرف ربه تفصیلا .

بیت

ز[1] اجمال و تفصیل واقف بود سزد گر بگوئی که عارف بود

معرفتـ علم ذوق و شهود مقتضی اتصاف[2] ذایق است به مذوق ،

---

۱ ـ ط : به .
۲ ـ و : انصاف .

من ذاقه یعرفه . من عرف نفسه فقد عرف ربه.

معرفت- عالم از آن رو که غیر حق است[1]، در نفس خود معدوم است[2]، ومعدوم را بخود وجودی وظهوری نبود، و گفته‌اند موجود حقیقی حق است .

بیت

موجود حقیقی بجز از ذات خدا نیست
مائیم صفات و صفت از ذات جدا نیست

و اظهار عالم بظهور وجود . **من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

معرفت- معرفت انسان به رب «او»[3] نتیجهٔ معرفت انسان است به نفس او . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

بیت

گر بدانی حقیقت انسان عارفی[4] کاملی شوی زان سان[5]

معرفت- گفته‌اند که معرفت حقیقت نفس معلوم هیچ عارف نیست ، اما به حسب معرفت کمالات[6] وصفات ممکنه است ، بلکه حاصلهٔ[7] عرفا[8] است ، و معرفت کنه ذات الهیه ممتنع گفته‌اند ، اما معرفت اسما و صفات ممکن . **من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

بیت

صفت ذات او[9] توان دانست . هر که دانست آن چنان دانست

معرفت- نفس انسانیه مخلوقهٔ[10] حضرت الهیه است ، ومعرفت موجد مستلزم معرفت موجد . **من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

بیت

هر که خودرا شناخت اورا یافت بد نگویم که او نکو را یافت

۱- ز: و+. ۲- ز: - . ۳- ج: - . ٤- و، ج، ی: عارف .
۵- ز، ج: زینسان . ٦- ط، ه: نفس+ . ۷- ج، ز: حاصل .
۸- ج: عرفان . ۹- الف: تو . ۱۰- و، ز، ج: مخلوق .

معرفت- به مقتضای : **ان‌الله خلق آدم علی صورته** ، وبه‌اشارهٔ : **و علم‌آدم الاسماء کلها**(۱)، انسان کامل جامع اسماء و نعوت ربانیه است و عین ثابتهٔ او در حضرت علمیه متصفه به صفات [۱] الهیه . **من عرف‌نفسه فقد عرف ربه .**

معرفت- بعضی از بنی‌آدم محجوب‌اند از حـق به خلق و بعضی در حجاب‌اند ازخلق به حق، اماکامل را رؤیت جمال مانع نشود از جـلال و نه جلال از جمال .

مصراع : این مرتبهٔ اهل کمال‌است به‌کمال .

بیت

صورت و معنی بهمدیگر بدان جام و می همچون مه انور بدان

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

معرفت- هویت جامعهٔ‌الهیه فایضه‌است‌به‌رحمت شاملهٔ‌سابقه ازخزانهٔ صفاتیه برموجودات افعالیه .

بیت

موجود برحمت وجودیم بی جود وجود بی‌وجودیم

معرفت- مرتبهٔ اعلی‌مرتبهٔ‌الوهیت است، ومرتبهٔ ادنی مرتبهٔ مربوبیت که مقتضی[۲]عبودیت‌است ونتیجهٔ افعال، ومرتبهٔ وسط مرتبهٔ ربوبیت که‌واسطه است میان رب و مربوب . **من‌عرف نفسه فقد عرف ربه.**

معرفت- هرموجودی که[۳] وصف کنند او را به‌اطلاق، وجهی داشته باشد باتقیید، وهرچه‌محکوم[٤] بود به[٥] تقییدوجهی‌دارد به[٦] اطلاق، واین‌معرفت

---

۱ - ی : صفت . ۲ - ی : مقتضیه . ۳- ی : اورا + .
٤ - ج، ط : معلوم . ٥و٦ - ی : با .

---

(۱) سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۹ : و به آدم همهٔ اسماء را آموخت .

عارفی است که به معرفت تامه عارف حق و خالق باشد . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

بیت

عارف کامل این چنین باشد　　سخن عارفان همین باشد

معرفت- هرفردی ازافراد عالم نفسی دارد ، ناطقهٔ عارفه، که‌مسبحهٔ حضرت الهیه است به‌اسمی خاص که مربی‌اوست ، ومعرفت او لازم معرفت رب اواست، ونفس انسانیه جامع‌جمیع نفوس‌عالم است، ومعرفت اومستلزم معرفت رب‌الارباب . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

معرفت- عارف واصل‌قمررا به شمس‌مشاهده نماید ، وعاقل‌کامل شمس را به قمر . **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**

بیت

حکیم خردمند دانی که کیست　　کسی‌کوخدارا به‌اشیاشناخت

ولی‌هرکه حق‌را شناسد به‌حق　　سزدگربگوئی که‌حق‌راشناخت

معرفت- نفس انسانی از عالم مجردات است و به‌ذات مجرد ابدا،[1] و به صفت مقید به تعلق‌به‌بدن، وگاه مجرد به‌قطع تعلق، من‌عرف نفسه بالتجرید فقد عرف ربه بالتحقیق، و من عرف نفسه بالتقیید فقد عرف ربه بالتقلید[2] ، ومن‌عرف نفسه بالمخلوقیة فقد عرف ربه بالخالقیة ، ومن عرف نفسه بالعبودیة فقد عرف ربه بالمعبودیة .

بیت

بنده گر خود به بندگی داند[3]　　رب‌خود را اله خود خواند[4]

---

۱ ـ ی : اند ، الف : ابدی . ۲ ـ ی : بالتقیید . ۳ ـ ز،ج: خواند.
۴ ـ ز ، ج : داند .

معرفتــ وجود واحدی‌است حقیقی، و به‌معرفت کثرت معرفت واحد حقیقی حاصل نشود، و صحیح نیست که انسان ازآن رو که کثیر است عارف وحدت حقیقیه[1] بود، نعم ازآن وجه که حقیقی است متصفه به حیات وعلم‌و سایر اسما و صفات عارف‌حقیقت تواند بود، و این ادراك از حیثیت کثرت[2] بود نه ازحیثیت‌وحدت. **من‌عرف نفسه فقد عرف ربه**.

معرفتــ نزد حکما و محققین صوفیه وجود مضاف[3] عام ظل وجود خاص[4] است، و حضرت واجب‌الوجود اعیان موجودات را به‌خلعت وجـود عام[5] مشرف و موجود فرموده، ووجود عام[6] مشترك است میان قلـم اعلی، یعنی عقل اول، که مفعول ابداعی‌است، به فعل‌اول که‌واسطه‌ای‌است[7] میان‌او وسایر موجودات. من عرف نفسه بوجودالعام فقد عرف ربه بوجود العام و من عرف نفسه بوجودالخاص فقد عرف ربه بوجودالخاص.

بیت

خاص و عام و مقید و مطلق
هرچه یابی توحق طلب ازحق

معرفتــ مناسبت میان حق و بنده به حسب حظ عبداست ازصفات و اسماء الهیه و حظ هـرواحدی متفاوت، به حسب تفـاوت جمعیت و قلت وسایط، ومناسبت میان زید وعمرو یعنی[8] وقوع‌مزاج هردو در درجهٔ واحده از درجات اعتدالات.

بیت

همدگر را لاجرم دارند دوست
این چنین یاری اگر یابی نکوست

۱- ج: حقیقی. ۲ - ج، ط: تواند+. ۳ - ز: مفاض.
۴ - و: مطلق. ۵و۶ - ز: عالم. ۷ - ز: واسطه‌است.
۸ - و،الف،ج،ز: بمعنی.

و این[۱] اصلی عظیم است در مشرب تحقیق، و اگر به امزجهٔ مختلفه باشند:

مصراع : هریکی را مشربی باشد دگر .

و تعینات ارواح اناسی از عالم روحانیت است و درجات ارواح متفاوت، در شرف و علو منزلت ، از حیثیت قلت وسایط و کثرت . و اوسع[۲] تعینات که مشهود کمل[۳] است تجلی ذاتی است، و مقـام توحید اعلی و مبدئیت مجمع اعتبارات است ، و منبع نسبت و اضافات ظاهره در وجود و باطنـه در عرصهٔ تعقلات و اذهان .

و وجود مطلق واحد واجب عبارت است از تعین وجود در نسبت علمیهٔ ذاتیهٔ الهیه ، و محقق به این نسبت حق را مبدأ می‌گوید ، و این معرفت اصل اصول معارف الهیه است. فافهم.

معرفتـ نفس مطمئنهٔ تارك هوای نفسانیه ولذات فانیهٔ دنیاویه است، و راضیه از رب خود و مرضیه درحضرت رب، و مأموره به مراجعت به حضرت عزت ، و نفس به رجوع طلب می کند از الله‌تعالی مرتبهٔ جامعیت که مظهر کمال و مجلی[٤] انوار و محل ظهور سلطنت افعال رب الارباب باشد، اسماء الهیه ارباب‌اند و ذات رب الارباب . **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

معرفتـ مجموع موجودات علویه و سفلیه از نقود خزاین صفات و ذخایر نعوت الهی با نصیب‌اند و به قدر استعداد از نفایس نعمت و کرامت و رحمت شاملهٔ واسعهٔ : **التی وسعت کل شیی**(۱) با بهره ، بلکه انوار صفات

۱ ـ و ،ج : هم + . ۲ ـ ی : اوسط. ۳ ـ و : کل .
٤ ـ ج : مجلای .

(۱) ـ اشاره است به آیهٔ ۷ سورهٔ ٤۰ : ربنا وسعت کل‌شیی رحمة و علما و آیهٔ ۱۵۵ سورهٔ ۷ : و رحمتی وسعت کل شیی .

جامعهٔ ربوبیت درمرآت مربوباب[1] واضح ولایح می‌نماید، اما ظهور برکمال به[2] طریق اجمال از جمال و جلال در آئینهٔ کاملهٔ نفس انسانیه اجمل واظهراست.

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

معرفتـ انسان کامل آئینهٔ ذات و مجلی صفات و محل تصرف ولایت پروردگار است ، و موجود به‌جود وجود واجب‌الوجود ، و حقیقت او غیر معلومهٔ غیرحق ، بلکه عالم حقیقت او عالم حق است ، و قیل:

شعر

ولست اعرف من شیی حقیقته و کیف اعرفه[3] و انتم فیه

معرفتـ

بیت

بدان که حضرت اعلی نمی توان دانست
ز ذات او بجز اسما نمی‌توان دانست
هرآنچه ممکن دانستن است دانستیم
ولی حقیقت او را نمی‌توان دانست

بلکه عارف و معرفت و معروف یکی باید تا مقصود[4] رو نماید ، و معرفت چهار مرتبه دارد :

من عرف نفسه بنفسه، و من عرف ربه بنفسه، ومن عرف نفسه بربه، و من عرف ربه بربه .

شعر

کذاك بفعلی عارف بی‌جاهل وعارفنی بی عارف بالحقیقة

بیت

حق را بخلق هر که شناسد نه عارف است
حق را به حق شناس که عارف چنین بود

---

۱ - ج : مروبات . ۲ - ج ، و : بر . ۳ - ی : اعرف . ٤ - ز : او + .

معرفت- آیات ملکیه یعنی آثار که سمات فعلیه‌اند و ظاهره در صفحات ذرات موجودات و مؤثرات نعوت صفاتیه در ملکوت اشیاءاند ، و مشرقه به نور ذات و مشرقهٔ صفاتیه آیات ملکوتیه و مشرقهٔ ذاتیه آیات جبروتیه ، وانسان به هیأت اجتماعیه جامع آیات ثلاثه و هرفردی از افراد عالم مربای[1] اسمی از اسماء رب الارباب . **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

معرفت- زلال ربوبیت از عین الحیاة افضال الوهیت در مجاری وجود مربوبات جاری[2] است و الطاف باری از ذخایر صفات الهی و خزائن نعوت نامتناهی و ظواهر جواهر اسرار برسرایر بنی آدم و عالم نثار فرموده ، و در آینهٔ: **المؤمن مرآت المؤمن** ، تمثال جمال : ان الله جمیل یحب الجمال . به کمال[3] نموده و ذرات موجودات را از شعاع شموس تجلیات صفات قدیمه منور و موجود گردانیده ، خاصه نفس انسانیه ، کما قال - علیه السلام : **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

بیت

همه عالم منورند از او　　　نظری کن به او به بین نیکو

معرفت- لفظ لطیفه بر دو معنی اطلاق می کنند . یکی حقیقت انسانیه را لطیفه ربانیه[4] می گویند که بدن جسمانیهٔ انسانیهٔ مرکب اواست ، ومحل تدبیر و تصرف ، وآلت تحصیل معلومات معنویه وحسیه .

بیت

این لطیفه روح انسانی بود　　　فیضی از الطاف ربانی بود

و مستفیض از روح مضاف ، یعنی مضاف به حضرت الله فی قوله تعالی :

---

۱ - و : مرایای ۲۰ - ز : ساری . ۳ - ز : - . ٤ - ج ، ی : ربانی.

فاذا سویته و نفخت فیه من روحی (۱) . وبدن به‌مثل آئینه‌ای‌است مصقوله که فیض نور الهی یعنی‌روح اضافی در او ظاهر می‌شود ، چون ظهورحرف از نفس متکلم . **من عرف نفسه فقد عرف ربه** .

دیگر معنی‌لطیف[1] دقیق که درذهن‌آید و در فهم واضح و لایح بود و عبارت‌ازآن قاصر، زیراکه از علوم اذواق و احوال است لطیفه می‌گویند. من ذاقه یعرفه .

بیت

ذوقی که «دلم‌راست به وصلش»[2] حاصل
دل داند و من دانم و من دانم و دل

معرفت- بعضی از عبادالله بر آنند که لطیفهٔ انسانیه بعد از مفارقت از بدن مجرد خواهد بود ، اما کسب خلق وعلوم ومعارف و طلب درجهٔ کمال درعالم تجرید از اخوان صفا می کند ، واین طایفه اهل‌الله‌اند ، اما فکرو نظر عقلی برایشان غالب‌است، واهل‌کشف اهل‌حق‌اند، ودایم علم‌ایشان‌برمزید. وملوك اهل تدبیراند و مومن و قائل به حشر اجساد، وظهور تامهٔ این‌لطیفه به هیکل جسمانی بود، و حیات بدن به‌او، هم‌چنانکه وجود حقایق‌کونیه‌مشروط است به‌حقایق الهیه و ظهور حقایق الهیه مربوط به‌حقایق‌کونیه .

بیت

آئینهٔ روشنی بباید تا نورجمال او نماید

من‌عرف نفسه فقد عرف ربه .

---

۱ ـ ز ، ط : ـــ .   ۲ ـ و ، ی : مرا هست زوصلش .

---

۱ ـ **سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲۹** : پس چون آنرا راست‌کردم و از روحم درآن دمیدم .

معرفتـ انسان دایم در ترقی‌است از علم به‌عین آید و از عین به‌حسب ظهور در عالم ارواح و ازعالم ارواح به عالم مثال و از عالم مثال به‌عالم اشباح و درعالم اشباح[1] هر آنی در ترقی است، و از غایت لطافت حجاب و دقت و رقت نقاب و نشأهٔ صور ازتجلی: **کل یوم هو فی شأن** (۱) و از ترقی خود بی‌خبر، و هیولای‌عناصر جوهر واحداست، و ظل نفس رحمانی، که از حیثیت ظهور در صور اربعهٔ ارکان، چهار می‌نماید.

بیت

گر دریابی حقیقت چار آن چار یکی بود بناچار

و امهات اسماءِ الهیه چهـار اند : **هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیی علیم** (۲) . و ائمهٔ صفاتیهٔ الهیه هفت ، حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام ، و انسان متصف به ایـن صفات سبعه ، واین صفات سبعهٔ انسانیه ظلالات ائمهٔ سبعـهٔ الهیه‌اند **.من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

بیت

هفت دریا به‌بین ولی یك آب . نظری کن به عین ما دریاب

معرفتـ قیل : من عرف نفسه بالعجز و الضعف والفناء فقد عرف ربه بالقدرة والقوة والبقاء .

---

۱ - ز،ج،و: در+.

---

(۱) ـ سورهٔ ۵۵ آیهٔ ۲۹: هر روزی در شأنی‌است .
(۲) ـسورهٔ ۵۷ آیهٔ ۳ .

نفس عاجز است ، **والله علی کل شیئی قدیر**(۱)، و نفس ضعیف است **ان الله هوالرزاق ذوالقوة المتین**(۲) و نفس فانیه [1] است ، **والله باق ببقائه والکل باق بابقائه** [2] ؛ **یفنی الخلائق کلهم من الخواص والعوام « ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام»** (۳) .

معرفتـ به توفیق حق، صاحب تحقیق ، کثرت اسمائیه الهیه را در واحد حقیقیه به بصر : **کنت بصره الذی یبصر به**، مشاهده نماید، وامواج و حباب و قطره و جو، در بحر ما به عین ما مطالعه فرماید .

بیت

عین ما را به عین ما بینند　　　این و آن مظهر خدا بینند

من عرف نفسه فقد عرف ربه .

معرفتـ هویت الهیه در حقیقت انسانیه تجلی فرموده و آن اسم اعظم است که جامع حقایق اسماء است . **من عرف نفسه فقد عرف ربه .**

بیت

گر برقع از آن روی چومه بگشاید　　　هر آینه[3] حسن دگری بنماید

معرفتـ روح حیوانی که مخزون است در تجویف قلب صنوبری انسانی برزخی است میان روح انسانی و مزاج، بوجهی که نسبتی دارد باروح انسانی قوتی است[4] بسیطهٔ معقوله ، و از حیثیتی که متصرفه است در قوای مختلفهٔ متکثره و بذات مشتمله است برقوای متعدده نسبتی دارد با مزاج، ومزاج

۱ـ ی: فانی .　　۲ ـ ز: به بقائه .
(۳) ـ الف ، و: آن حسن دگر ، ی : حسنی .　　٤ ـ و، الف : قوتش.

(۱)ـ درآیه‌های متعددی در قرآن مجید آمده است.　(۲)ـ سورهٔ ۵۱ آیهٔ ۵۸ .
(۳) ـ سورهٔ ۵۵ آیهٔ ۲۷ : و ذات پروردگارت باقی می‌ماند که صاحب جلال و در خور گرامی داشتن است .

مرکب‌است[1] از طبایع مختلفه ، و این از لطایف حکم الهیه است که مقتضیهٔ جمع است میان اضداد در امر[2] جامع .

بیت

نظری کن به‌حکم و حکمت او — تا بدانی کمال قدرت او

من‌عرف نفسه فقد عرف ربه .

معرفتـ دل را پنج مراتب بود معنویه و روحانیه و مثالیه و حسیه ، و مرتبهٔ جامعهٔ مراتب‌اربعه. وپنج‌وجه دارد، و جهی‌مواجه[3] حضرت‌حق‌است.

بیت

بی‌واسطه فیض از خدا می‌یابد — این مرتبه اوهم از خدا می‌یابد

و همهٔ اشیاء این وجه دارند . کماقال[4] - ﷺ - **الطرق الی‌الله بعدد نفوس الخلایق** . و وجهی باعالم ارواح‌دارد چنانکه استعداد اواست‌بواسطهٔ روحی از ارواح انبیا واولیاءعلیهم‌السلام‌از ربه خود فیض می گیرد ، ووجهی مختص است به‌عالم‌مثال. و به مقدار نسبت‌از مقام جمع و[5] به حسب اعتدال مزاج و اخلاق و انتظام احوال در تصرفات و تصورات و حضور و معرفت محظوظ .

ووجهی با عالم شهادت دارد و مخصوص به‌اسم الظاهر و الآخر ، ووجهی جامع‌وجوهات اربعه مختص[6] به احدیت‌جمع، و این‌وجه‌جامع‌قریب است به مرتبهٔ هویت که منعوته‌است به اولیت و آخریت و ظهور و بطون و جمع میان این نعوت[7] اربعه .

۱ ـ بجز الف دیگر نسخه ها ندارد . ۲ ـ ی : در او .
۳ ـ ی : مواجهة . ٤ ـ ز : ـ . ۵ ـ ز : ـ .
٦ـ و ، ج : مختصه . ۷ـ ز : مراتب.

قطعه

سخن دل ز اهل دل شنود — دل یاری که ذوق جان دارد
ظاهر و باطن اول و آخر — همه از دل بجو که آن دارد

معرفتـ حضرت قادر **والله بکل شیی قدیر**(۱) به قدرت بالغهٔ شاملهٔ کامله بیست و هشت[1] طبقات موجودات علویه و سفلیه و محسوسه و معقوله را[2] به بیست و هشت[3] اسم ایجاد فرموده . به اسم **الرفیع الدرجات** مراتب را[4] تعیین کرده ، و عقل اول به فعل اول به اسم **البدیع** آفریده و عقل مظهر اواست و این اسم مظهر و حقیقت او .

و نفس کلیه به اسم **الباعث** . وطبیعت کلیه به اسم **الباطن** ، وهیولای کلی به اسم **الآخر** ، و جسم کلی به اسم **الظاهر** ، و شکل به اسم **الحکیم** ، و عرش به اسم **المحیط** . و کرسی به اسم **الشکور** ؛ و فلك اطلس به اسم **الغنی** ، فلك ثابتات به اسم **المقتدر** . و آسمان اول به اسم **الرب** . و آسمان دوم به اسم **العلیم** . و آسمان سوم به اسم **القاهر** . و آسمان چهارم به اسم **النور** . و آسمان پنجم به اسم **المصور** . و ششم به اسم **المحصی** . و هفتم به اسم **المبین** . و کرهٔ اثیر به اسم **القابض** ، و کرهٔ هوا به اسم **الحی** . و کرهٔ آب به اسم **المحیی** ، و کرهٔ تراب به اسم **الممیت** ، و معادن به اسم **العزیز** . و نبات به اسم **الرزاق** ، و بهائم به اسم **المذل**، و جن به اسم **اللطیف**، و ملك به اسم **القوی** ، و انسان به اسم **الجامع** یعنی الله.

۱ و ۳ – ز : بیست و هفت. ۲– ز ، ی ، ط : — . ٤– ز : — .

(۱) – اشاره است به آیهٔ : والله علی کل شیئی قدیر ، که در بسیاری از سوره‌های قرآن مجید آمده است .

بیت

خوش بگو الله و اسم ذات بین | جمله اشیـا مصحف آیـات بین
در زمین و آسمان می‌کن نظر | نور او در دیـدهٔ ذرات بین

من عرف[1] شیئا فقد عرف ربه و من عرف نفسه فقد عرف کل الاشیاء و من عرف کل الاشیاء فقد عرف رب‌الارباب . والله اعلم بالصواب « و الیه المرجع والمآب[2] » .

۱ ـ ی : نفسه +. ۲ ـ ط ، ز : ـــ .

نفسيه

(۳۲)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

و به ثقتی ١

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین[٢].

اما بعد: «این ذکری است در بیان آنکه»[٣] درویشی از روی استفاده سؤال کرد که یونس(ع) در بطن ماهی «چهل روز متمکن شد مقصود چه بودو دروجود انسانی چیست؟ چرا که درکلام ربانی آمده است قوله تعالی»[٤]:

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم (١). ٥

جواب ـ بدان[٦] که مراد از یونس روح است و مراد از ماهی تن[٧] و مراد از بحر اشیاء است. قال النبی[٨] (ص): **«خلق الله تعالی ارواح»** ٩ **قبل**

١ـ الف: ـ. ٢ ـ ع: ـ. ٣ ـ الف، ج: ـ.

٤ ـ الف، و،ج: در دریا چهل روز بودن چیست ویونس در بطن ماهی و دریا چهل روز در نفس انسان مراد ازاین چه بوده است زیراکه هرچه درآفاق است در انفس است، چنانچه خدای تعالی فرموده است. ٥ ـ الف،ج، اضافه دارد: یعنی هرچه درآفاق آفریدیم درنفس انسان آفریدیم و این را جواب باید گفت تا فایده دهد طالبان را.

٦ ـ الف، ج: ای طالب +. ٧ ـ ع: نفس است. ٨ ـ الف، ج: چنانکه رسول. ٩ ـ الف،ج: خلق الارواح.

(١) ـ سورهٔ ٤١ آیهٔ ٥٣: بزودی نشانه‌های خودرا درآفاق ودر خودهاشان به ایشان می‌نمائیم.

الاجسام: و جائی دیگر فرموده است: **اول ماخلق‌الله العقل، واول ما خلق‌الله الروح**[۱]. پس معلوم شد[۲] حضرت حق سبحانه و تعالی روح انسان را پیش ازجسم بیافرید، وخواست که آن‌را آشکارا کند، از مقام اجمال آن را مفصل[۳] گردانید و از علم به عین آورد و از غیب به شهادت و از احدیت به‌واحدیت، که اظهارکمال اسماء و صفات نماید[٤].

بعدازارواح، حق- سبحانه و تعالی- آتش و بادو آب وخاک را بیافرید و عالم را از اینها مرتب گردانید و بعد از آن تخمیر آدم کرد[٥]: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا**: یعنی بسرشتم گل[٦] آدم را به دو دست قدرت خود به چهل صباح و قالب آدم[۷] را ازاین چهار چیز آفریدم[۸].

بیت

دوست چهل بامداد درگل ما دست داشت
ماچو گل از دست دوست دست به دست آمدیم

و روح[۹] در وی دمیدم. قال‌الله تبارک و تعالی: **فاذاسویته ونفخت فیه من روحی**(۱).

بدان ای دوست[۱۰] که چون قالب انسان را خدای تعالی، از آتش و باد وآب وخاک بیافرید هریکی از ایشان را خاصیتی دادکه دیگری ندارد. آتش گرم و خشک است و باد گرم وتر وآب سرد و تر وخاک سرد و خشک.

۱- الف، ج: -.　۲- الف،ج: وچون.　۳- ع: هست.
٤- ع: مقصود اوست.　٥- الف، ج: چنانکه رسول (ص) فرمود.
٦- الف، ج: تخمیرکردم خاک.　۷- الف،ج: انسان.　۸- ج: بیافریدم.
۹- الف، ج: انسان‌را راست‌کردم و.　۱۰- الف،ج: اکنون بدان‌که.

(۱)- سورهٔ ۱٥ آیه ۲۹.

اما عارفان هرعنصری را به نفسی تشبیه‌کرده‌اند و خاصیت هریك‌را دانسته‌اند[1] «، آتش را نفس اماره و بادرا نفس لوامه وآب را نفس‌ملهمه و خاك را نفس مطمئنة . و ایشان را چهل مراتب داده‌اند .

حق تعالی‌در محکم تنزیل فرموده : **ان‌النفس‌لامارة بالسوءالامارحم ربی** (۱)[2] و نفس اماره را ده مراتب است : ۱- جهل ۲ ـ خشم ۳ ـ بغض ٤ ـ قهر ۵ ـ کبر ٦ـ کینه[3] ۷ ـ حسد ۸ ـ بخل ۹ ـ کفر ۱۰ ـ نفاق[4].

«اما لوامه ـ این نفس را به باد تشبیه‌کرده‌اند و او را نیز ده مراتب است »[5] ، هم لطافت دارد و هم‌کثافت ـ هم ملامت کننده است و هم نیکی و بدی‌کننده . قال‌الله تعالی : **لا اقسم بالنفس‌اللوامة** (۲) « وآن ده مراتب که از لوامه حاصل می‌شود »[6] :

۱ ـ زهد ۲ـ تقوی ۳ ـ ورع ٤ ـ بندگی ۵ ـ نماز ٦ ـ روزه ۷ ـ حج ۸ ـ عمره ۹ ـ زکات ۱۰ ـ جهاد .

« واین مراتب که از ملهمه حاصل می‌شود ، و عارفان آن را تشبیه

---

۱ ـ ازآتش‌که‌گرم و خشك است و بادکه‌گرم وتراست . و آب سرد و تر وخاك‌سرد وخشك و هرکدام را خاصیتی هست که‌آن دیگر را نیست. واین چهار عنصر را صوفیان بچهار نفس تشبیه‌کرده‌اند وخواص هریکی‌را دانسته‌اند. ۲ ـ ع : وآن نفس چون پادشاه ظالم است‌که هرحرکت‌که‌کند شر باشد و این نفس رابه‌آتش تشبیه‌کرده‌اند + . ۳ ـ ع : کین . ٤ ـ ع : و اینها خواص نفس اماره‌اند و حق از او بعیداست: نعوذ بالله من شرالنفس الاماره + . ۵ ـ الف، ج : اما ده‌مراتب‌که در نفس‌لوامه است اورا به‌باد نسبت‌کرده‌اند . ٦ ـ الف ،ج : و او نیز ده مرتبه دارد .

---

(۱) ـ سورة ۱۲ آیه ۵۳ ، ۲ ـ سورة ۷۵ آیة ۲ .

به‌آب کرده‌اند، قوله تعالی : **فالهمها فجورها و تقویها**(۱) یعنی الهام پذیرنده است ، و ده‌مراتب آن «[۱] :

۱ ـ عقل ۲ـ حکمت ۳ـ دانش ٤ـ وحی ۵ـالهام[۲]

٦ـ خبر ۷ـکمال[۳] ۸ـ فضل ۹ـاحسان ۱۰ـخلق «سخاوت»[٤].

اما ده مراتب که در نفس مطمئنة است و او را بخاك نسبت کرده‌اند وهیچ حرکت خارج در وی نیست و به‌امر حق تعالی میرود و باز می‌آید. قوله تعالی : **یاایتهاالنفس المطمئنة**(۲) . زیرا که بهشت در تحت او است و او را به آدم معنوی نسبت کرده‌اند که مفصلات کتاب اواست ، و حق تعالی فرموده که : **و علم آدم الاسماء کلها**(۳) ، یعنی‌درآموختیم به‌آدم همه‌اسم‌ها، خطاب به‌این نفس است ، و این‌نفس . نفس انبیاء و اولیاء است . و همگی کمالات ازلا و ابدا بر او ظاهر می‌شود و اورا نیز ده مراتب است :

۱ـ فقر ۲ ـ صبر ۳ ـ عدل ٤ ـ انصاف ۵ ـ رضا

٦ ـ علم ۷ ـ تحقیق ۸ ـ یقین ۹ ـ عهد ۱۰ ـ وفا .

و این چهل مراتب که « نام‌آنها گفته شد از خاك به‌کمال می رسد»[۵] که پدر خاك[٦] علی ـ عليه السلام ـ است ، و اورا ابوتراب از برای « این‌گویند »[۷] که هرگاه سالك‌به‌این مقام رسد نبوت وولایت یکی شود،زیراکه نبوت وولایت یکی‌است وولایت باطن نبوت . چنان‌که شیخ محمود(٤) می‌گوید[۸] :

۱ـ الف،و،ج : و اما ده مراتب که درآب است و آن رابنفس ملهمه تشبیه کرده‌اند.
۲ـ الف ، و، ج : امام . ۳ ـ ع : حال . ٤ ـ الف،و،ج : ـ .
۵ ـ الف ، ج : ما نام بردیم همه ظاهر می‌شود بخاك . ٦ـ الف،ج : ـ .
۷ ـ الف ، ج : آن می‌خوانند . ۸ ـ الف ، ج : عارفی .

---

(۱)ـ سورة ۹۱ آیة ۸. (۲)ـ سورة۸۹ آیة ۲۷ . (۳)ـ سورة ۲ آیة۲۹.
(٤) ـ مراد شیخ محمود شبستری صاحب گلشن راز است.

بیت

ولایت در نبی پوشیده باید ولی اندر ولی پیدا نماید

«چون سالک را این کمالات حاصل شود[۱]» باطن آتش به‌رنگ میکائیل «در آید که سبب رزق[۲]» او است، و باطن باد به‌رنگ اسرافیل بر آید و آن سبب احیای او است. کقوله تعالی: **الریح من روح‌الله**، و باطن آب به‌رنگ جبرئیل بر آید و آن سبب پیغام آوردن است، و باطن خاک به‌رنگ عزرائیل بر آید و آن سبب قبض روح او است.

نوعی دیگر ـ باطن آتش به رنگ عشق بر آید و باطن باد به‌رنگ روح بر آید و باطن آب به‌رنگ عقل و باطن خاک به رنگ نفس بر آید، «آن نفس که حضرت امیرالمؤمنین علی، (ع) می‌فرماید که: **من عرف نفسه فقد عرف ربه**»[۳].

این نفس را عارفان نفس ناطقه خوانند[۴] و این نفس انبیا و اولیاء است. زیرا که عوام الناس[۵] مظهر طبیعت‌اند و پادشاهان مظهر نفس[۶] اند و حکما مظهر عقل‌اند و انبیاء و اولیاء مظهر حق‌اند و رسول (ص) به‌این مقام رسید که گفت[۷]: **ارواحنا اشباحنا، اشباحنا ارواحنا**، یعنی روح های ما جسم‌های ما است و جسم های ما روح‌های ما[۸].

این مراتب که گفته‌شد جمله[۹] کمالات انسان‌است، گاه عروج می کند و گاه نزول. هر گه عروج کند «یونس که روح است از جسد تن که ماهی است و بحر که اشیاء است بیرون آید، قوله ﷺ: **اللهم ارنی الاشیاء کماهی**، بداند و به‌بیند[۱۰]»، و این چهل مراتب را در نفس نفس یکان یکان به‌بیند، آن

---

۱ ـ الف، ج: بدانکه. ۲ـ الف، ج: است که روح است و سبب احیاء
۳ ـ ع: ـ. ۴ـ الف، ج: ـ. ۵ ـ الف، ج: الناس ـ.
۶ـ الف، ج: اماره +. ۷ـ الف، ج: بدین وسیله فرموده‌اند.
۸ ـ ع: است +. ۹ـ الف، ج: جامع. ۱۰ـ الف، ج: ـ.

زمان از حبس تن آزاد شود و بحق بینا گردد و بحق گویا و بحق شنوا و بحق پویا و بحق روا و بحق گیرا گردد . و از آن اسامی اشیاء کما هی حاصل گردد، زیرا که حقیقت اشیاء حق است ، و از جنگ و جدال و تفرقه و وسوسه و خودبینی «همچو مردان آزاد[۱]» شود .

قال النبی : **وجودك ذنب لایقاس به ذنب** [۲] .

بیت

خودبینی من عین گناه است مرا — لطفی کن « ازین گناه سترم[۳]» فرما

و این آزادگی این مقام است که : **اهدنا الصراط المستقیم**(۱)[۴] .

چنان که سر خیل ابرار امیر قاسم انوار فرماید[۵] :

بیت

به هرچه کرد نظر قاسمی جمال تو دید

چنین بود نظری کز سر یقین باشد

آن گاه همه جا حق را بیند و از حبس طبیعت بیرون آید و به حق پیوندد. قال النبی[۶] : **کل شیی یرجع الی اصله**[۷] .

---

۱ - ع : خلاص . ۲- ع : چنانکه عارفی گفته + . ۳- الف، ج: وزین گناه سری.
٤- ع : وآزادگی این صراط المستقیم است. ۵- خ: چنانکه امیر قاسم فرموده است.
٦- الف ، ج : آنگاه آن عارف چون ازحبس طبیعت بیرون آید به یقین حق را بیند چنانکه صاحب کمال می فرماید . ۷ - ع : اضافه دارد : زیرا که اشیاء به اصل خود راجع است ، رجعت خواهند کردن .

(۱) - سورهٔ ۱ آیهٔ ۵ .

معرفت نفس[1]

(۳۳)

---

۱ - ج : نفسیه .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین .

قال الله تعالی : **ان النفس لامارة بالسوء «الاما رحم ربی»** [1] (۱) :

بیت

صفت بد درو بسی باشد   نفس اماره ناکسی باشد

این نفس در وجود آدمی معدن صفات ذمیمه است ، و روح منبع اخلاق حسنه ، وصفات سیئهٔ نفس بسیار است ، یکی عبودیت هوی است ، قال الله تعالی : **افرایت من اتخذ الهه هواه**(۲) .

بیت

خلقی به هوا هوی پرستند   جمعی خوشك از هوی برستند

شعر

وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی   ولولا الهوی فی القلب ما عبد الهوی

قال جل ذکره : **ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی**(۳) .

---

۱ - ز : -- .

---

(۱) - سورهٔ یوسف آیهٔ ۵۲ .   (۲) - سورهٔ جاثیه آیهٔ ۲۲ .
(۳) - سورهٔ نازعات آیهٔ ۴۰ .

و همیشه اهل هوی بر مشتهیات و لذات حسی اقدام نمایند و کمر مطاوعت هوی برمیان جان بندند وبه‌جد تام به خدمت دشمن جانی مشغول شوند و هوی را به هوی پرستند ، واین صفت از نفس اماره زائل نشود الا به محبت الهی .

دیگر صفت نفاق‌دارد[1] ، دراکثر احوال ظاهر وباطنش موافق‌نبود، و صورت و معنیش مطابق نباشد .

بیت

هردم ازحالی به‌حالی دیگراست   هر زمان او را خیالی دیگراست

دیگر صفت عجب ، وآن طلب جاه‌است به‌غیر استحقاق ، ومعالجهٔ این‌مرض نفسانی[2] به معجونی[3] مرکب‌از ادویهٔ ثلاثه توان‌کرد، وآن سه‌تصور بود[4] . اول تصورکندکه نطفه‌ای بود، ازمجرای بول بیرون‌آمد[5] و درمحلی چنان قرارگرفت[6] و در وقت ولادت بطریق چنین خارج شد[7] .

مصراع : لایق عجب کی‌تواندبود :

بیت

درد اگر داری ز ما بستان دوا   نوشدارو نوش تا یابی شفا

دیگر دعوی[8] الهیت‌کند و منازعت نماید با ربوبیت.

مصراع : فرعون لعین است‌که خاکش برسر :

و این‌دعوی دروغ بی‌معنی‌از او زایل نشود الا به‌تجلی صفات‌الهی.

و دیگر بخل است، هرچه یابد از مرغوبات نفسانیه ممسکانه‌امساک نماید .

---

۱ ـ ج : و+.   ۲ ـ ز : نفسانیه .   ۳ ـ ز : معجون .   ۴ـ ج : کند .
۵ـ ج : آمده.   ۶ـ ج : گرفته.   ۷ ـ ج : شده.   ۸ ـ ز : دعوای.

مصراع : به‌توکل دوا توان کردن.

دوبیتی

نفس ناقص بخیل خواهد بود　　　درسخاوت دخیل خواهد بود
گر توکل کند دوا یابد　　　ورنه دایم علیل خواهد بود

دیگر سرعت ملالت[۱] از طاعت و عبادت ، وانخلاع از امرحالی و اشتغال به‌خیالی مآلی . و این صفات مذکوره امهات صفات نفس اماره‌اندو اماره از آمره بود . اگـر به عنایت الهی و تربیت مرشد کامل مکمل از ایـن امراض مختلفه خلاص یابد، اگر چه بقیه‌ای‌مانده باشد، به‌درجهٔ صحت لوامه برسد ، یعنی چون نفس اماره تابع‌دل شود[۲] ، ولایت وجود تسلیم نماید، اما به‌جهت بقیهٔ صفات نفسانیه پیوسته خودرا ملامت می‌کند .

مصراع : نفس لوّامه از آنش گفته‌اند .

بیت

دایما در ملامت خویش است　　　شرمسار از غرامت‌خویش‌است

اما چون[۳] نوری از روح علوی انسانی بروی فایض شود ، عارف فجور و تقوا گردد ، لقوله[٤] تعالی : **فالهمها فجورها وتقویها**(۱)

بیت

عارف نیک و بد شود به تمام　　　همچو نیکان بره رود وسلام

و زاهدانه از منهیات اجتناب نماید و به واجبات امتثال فرماید .

۱ - ج : ملامت .　۲ - ج : در +.　۳ - ز : - .　٤ - ج : کقوله.

(۱) - سورهٔ ۹۱ آیهٔ ۸ : پس بدکاری و پرهیزکاریش اورا به او الهام‌کرد .

بیت

راستی را شعار خود سازد ‌‌‌‌ خدمت حق دثار خود سازد
کرم‌وخلق و عافیت جوید ‌‌‌‌ ذکر دایم مدار خود سازد

اما اگر نزاع بکلی از وی زائل شود وکراهت[1] به رضا مبدل گردد آن نفس را مطمئنه گویند، و راضیه به‌انعام ملك علام ، و مرضیه به‌مراجعت به حضرت‌الهیه . صادقی‌باشد به صدق : **انه کان صادق الوعد**(۱) وصاحب یقین : **واعبد ربك حتی یأتیك الیقین** (۲) . وعلم‌الیقین‌ازآن عامهٔمؤمنین است، و عین‌الیقین‌منصب اولیا و حق‌الیقین‌مرتبهٔ انبیا وحقیقت حق‌الیقین‌خاصهٔ خاتم انبیا ـ صلی‌الله علیه و «علیهم»[2] اجمعین ـ و به مقتضی : التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق‌الله، مشفق بر همه وعالم[3] به‌علم ؛ **وعلمناه من لدنا علما**(۳)، و متقی به وقایت انوار و محق به تحقیق اسرار .

بیت

مطمئنه صفاتش این باشد ‌‌‌‌ وصف‌اونزد ما چنین باشد

ونفس واحده، و به‌صفات‌متعدده، و به‌اسماء متکثره ، وقال ـ ﷺ ـ **من‌عرف نفسه فقد عرف ربه** . و نفس عاشقه مخصوص است به انبیاء ـ علیهم‌السلام واول صفات برکمال نفس عاشقه‌کمال طلب‌است.

مثنوی

این‌کمال طلب طلب می‌کن ‌‌‌‌ وز کمال طلب طرب می‌کن

۱ ـ ج : کراهیت . ۲ ـ ج : وسلم . ۳ ـ ج : — .

(۱) ـ سورهٔ ۱۹ آیهٔ ۵۵ : همانا او راست وعده بود .
(۲) ـ سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۹۹ : پروردگارت را تا آمدن مرگ پرستش کن .
۳ ـ سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۶۴ : و او را علمی از نزد خودمان آموخته بودیم .

بعدازین قرب و دولت وصل‌است　　قرب اصلی[1] عظیم براصل است

باز معراج انبیا باشد　　هم نصیبی ز اولیا باشد

نیك جمعیتی پدید آید، (یعنی مقام جمع حضرت وجود).

مجلس جمع را بیاراید، (یعنی احدیت فرق و جمع)

جملهٔ اسرار کرده است تحقیق　　یافته از خدای خود توفیق

مرشدی کاملی بود بکمال　　بود آئینهٔ جمال و جلال

اما نفس فقیره، که فانیه‌است از غیرحق خاصه حضرت محمدی است علیه افضل الصلوة واکمل التحیات .

بیت

اولا توحید کلی آن اوست　　کل کلیات در فرمان اوست

وانگهی ابلاغ جامع یافته　　در همه مصنوع صانع یافته

و مقام فردیت حضرت او را است، و اول عینی از اعیان که به‌تجلی حبی ذاتی یعنی[2] فیض اقدس متعین شد، درحضرت علمیهٔ الهیه، عین ثابتهٔ محمدی - ﷺ - است ، و اول روحی که به فیض مقدس درخارج متکون گشت روح مقدس اوست ، کما قال - ﷺ - **اول ماخلق الله روحی** . و به ذات احدیت و مرتبهٔ الهیت و عین ثابتهٔ محمدیه - ﷺ - فردیت اولی[3] حاصل آمد[4] ، ومقام جمع الجمع به‌کمال او راست، یعنی شهود خلق قایم به‌حق، یعنی[5] همه عالم به خود معدوم‌اند و به‌حق موجود ، و محقق که[6] محجوب نباشد به حق‌ازخلق

---

۱ - ز : ووصل.　۲ - ز : به .　۳ - ج : اول .　۴ - ز: آمده .
۵ - ج : — .　۶ - ج : — .

و به‌خلق از حق سیدعالمین است و مرآت حضرتین . دیگر ولایت اعظم که باطن نبوت ذاتیه است ، خاصه مظهر اسم اعظم است و مقام اقرب‌الاقربین او را است . قال رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله - : اقوم[1] عن یمین‌العرش عند ربی فی مقام لایقوم فیه احد من‌العالمین غیری .

بیت

نزدیک‌تر از آن است که نزدیک توان گفت
خود خوش‌تر[2] ازین گوهر معنی نتوان سفت

دیگر مقام محمود .

بیت

آن چنان است و این چنین بود[3] است
خاصهٔ او مقام محمود است

مقام محمود مرجع جمیع مقامات است و منظر نظر تمام اسماء الهیه ، که مختصه‌اند به‌مقامات ، و به مقتضی: **کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین**، و به اشارت : **لانبی بعدی** ، نبوت ذاتیه دایمهٔ غیر متناهیه او را است ، **و او ادنی** فنای وحدت بود در احدیت .

---

۱ - الف : اقدم . ۲ - ج : بهتر . ۳ - الف : بوده .

حواس[1]

(۳۴)

۱ - ج: حسیه - و : نکات.

بسم الله الرحمن الرحيم[1]

الحمـد لله والصلوة علـى رسول الله (ص) . قال رسول الله(ص) :

من فقد حسا فقد فقد علما .

بيت

حواس ظاهر و باطن ده‌اند آن دریاب
روان بعلم معانی کنم بیان دریاب

قوای[2] نفسانیهٔ مدرکه یا ظاهره‌اند یا باطنه . اما ظاهره : باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه.

بیت

حس ظاهر پنج آمد حس باطن نیز پنج
این دو پنج از بر کمال است بهتر است از پنج گنج[3]

مصراع : اول بصراست و نورچشمش خوانیم .

و بصر قوتی است در عینین که بواسطهٔ هوای شفاف وانعکاس صورت مرئی ادراک مبصرات می کند .

۱- ج : و به نستعین + . ۲ -ح : قوات . ۳- نسخهٔ و، این دو بیت اضافه بود:

مجموع حواس ظاهرای مفخر ناس
سمع وبصراست وشم و ذوق است ومساس
پس مشترکه مخیله فکرت و وهم
با حافظه دان تو پنج باطن ز حواس

بیت

هرچه بینی ضوء ولون‌است ای‌پسر　　در همه لطف خدا را می‌نگر

و چشم محل بصر است و مرکب از طبقات سبعه و میاه[1] ثلاثه ، و مردمک دیدهٔ مردم‌را انسان‌العین می گویند ، وعین انسان است که انسان‌العین است .

دوبیتی

صنع خدا نگر که به‌حکمت چگونه ساخت
چشمت بـه هفت پرده و سه آب در نظر
بگشای چشم[2] خویش که بینی جمال او
او نور چشم تست ، تو از خویش بی خبر

(۱) وسمع قوتی است موضوع در عصبی که مفروش است دردرون گوش ، کـه مدرك[3] بـه آن ادراك مسموعات می کند ، و آن صوت است و حرف .

بیت

هرچه سمعت[4] شنید آواز است　　بشنوی‌لاجرم[5] چو درباز است

۱ - ز : میان .　۲ - ح : بکشا دو چشم .　۳ - ج : مدرکه .
۴ - ج : گوشت .　۵ - ج، الف : لاجرم بشنوی .

(۱) - در حاشیه نسخه مصر این غزل اضافه بود : چشمت نورش بتو نماید - گوش تو درسخن‌گشاید - درگلشن ما زبان چوبلبل - هرلحظه ترنمی سراید - دست توبیان کند یدالله - گر زانکه یدش بدست آید - پائی که بقدرتش بپایست - بی‌قدرت او بپا نپاید - بی جود وجود نعمت‌الله - خود بود وجود ما نشاید - این دو بیت هم فقط درنسخه ه ، و اضافه بود : کرد آفریدگار تعالی به‌لطف خویش - چشمت به هفت پـرده و سه آب منقسم - صلب و مشمیه شبکه زجـاجی و پس‌جلید - پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم .

و سبب ادراك سمع هوای متموج از قارع به مقروع .

وشم قوتی است موضوع در خیشوم ، در اول دماغ ، کـه ادراك مشمومات می‌کند[1] به روایح مشمومه .

بیت

بیوی او معطر شد دماغ جان مشتاقان
دماغ‌جان مشتاقان ببوی او معطرشد[2]

و ذوق قوتی است نهاده در عصبی که مفروش است برجرم لسان و[3] ادراك او به‌مخالطت رطوبت‌دهن ذائق[4] ، وذوق اتصاف[5] ذائق به‌مذوق‌است.

بیت

لب دلبر خوش است بوسیدن
خوش بودگر به ذوق دریابی

و لمس‌قوتی‌است درجمیع[6] جلد بدن و،ادراك او به‌اتصال‌به‌ملموس، و این قوت در اصابع اتم است .

قوت‌حس به قوت ممانعت بود ، وضعف به ضعف ممانعت، وقوت ممانعت به غلظت‌آلت بود ، و ضعف به رقت آلت . واضعف حواس حاسهٔ بصر است و آلت او الطف واضعف ، و آن نور است ، و آلت سمع هوا است، وآلت شم بخار ، وآلت ذوق آب دهن و آلت لمس اعضای مرکبه از اجزای ارضیه .

نکته ـ شهود بصر از اسم البصیر و شهود سمع از اسم السمیع ، و شهود شم ازنفس رحمانیه و شهود ذوق از لسان : **کنت‌لسانه‌الذی یتکلم‌به**، و لمس اشارت[7] از : **کنت یده التی یبطش بها و رجله التی یسعی‌بها**[8] . و

---

۱ ـ و : کند . ۲ ـ ج،و : معطر شد ببوی او . ۳ ـ ج : که .
٤ ـ ح : است . ۵ ـ ز : اتصاق . ٦ ـ بجز ح دیگر نسخه‌ها : مجموع .
۷ ـ ح : بشارت . ۸ ـ ح : علیها ـ ج، و : یمشی بها .

قال الله تعالی جل ذکره بلسان حبیبه صلی الله علیه و آله : **لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتکلم به و یده التی یبطش بها و رجله التی یسعی[1] بها .**

نکته ـ نزد ظرفا و لطفا ، مقصود از سمع استماع اصوات طیبه است و نغمات متناسبه و نظم و نثر مشوقه ، و به نزد زهاد شنیدن نصایح انبیا و اولیا ، و نزد محققین مراد[2] اول از سمع استماع کلام الله است ، و ثانی استماع کلام عقل اول ، بعد از آن استماع[3] کلام نفس کلیه و کلام ملائکهٔ سماویه و ارضیه.

و منبع این انواع از مکاشفات قلب انسانیه است ، و دل صاحب دل که مزکی و مصفا است از صفات ردیهٔ ذمیمهٔ خلقیه ، و عقل این عقلای الهیه منور است به نور **وایدناه بروح القدس**(۱) ، تصرف فرمایند به حواس روحانیهٔ معنویه در مبصرات و مسموعات و مشمومات و مذوقات و ملموسات ، و عین محل بصر است و دل محل بصیرت .

شعر

قلوب العارفین لها عیون　　　تری مالا یرون الناظرونا

بیت

آثار بچشم سر توان دید　　　اسرار نگر[4] بدیدهٔ سر

بصر ظاهر است و بصیرت باطن .

مصراع : این[5] یکی خاص و آن[6] دگر عام است .

۱ ـ ج، و : یمشی .　۲ ـ ج : مقصود .　۳ ـ ج ، و : سماع .
۴ ـ ح : به بین .　۵ ـ بجز ز : آن .　۶ ـ بجز ز : این .

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۵۴ : و بروح القدس اورا تأیید کردیم .

بیت

این عین کمال روح گستر وان سایه نشین روح پرور[۱]

مرئیات[۲] محسوسه به بصر بیند ، و معقولات به بصیرت . اما اعیان ثابته[۳] یعنی صور اسماء الهیه در حضرت علمیه ، به بصر : کنت بصره‌الذی یبصر به مشاهده نماید[٤] . و از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام[٥] - مروی است که فرمود: **مارأیت شیئا الا ورایت‌الله فیه**[٦] . ودیگری می‌فرماید[۷] : مارایت شیئا الاورایت‌الله قبله[۸] .

بیت

هر چه دیدم همه نکو[۹] دیدم نور «او را به‌نور»[۱۰] او دیدم

نکته - کشف در لغت رفع حجاب است ، و در اصطلاح اطلاع بر ماورای حجاب از معانی غیبیه و امور حقهقیه[۱۱]، وکشف معنوی است[۱۲] و صوری .

صوری آن‌است که درعالم مثال حاصل شود از طریق حواس خمسهٔ ظاهره، یابطریق‌مشاهده‌است چون رؤیت‌ارواح متجسده[۱۳] ، وانواررروحانیه، یا بطریق سماع چون سماع رسول‌الله (ص) کلام ملك علام را ، بواسطه و بلاواسطه ، یـا برسبیل استنشاق ، و‌آن تشمم نفحات الهیه است ، و تنشق فتوحات ربوبیه :

قال‌النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله : **ان لله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوالها** ، وقال - صلی‌الله‌علیه‌وآله : **انی لاجد نفس الرحمن من قبل‌الیمن** . یا برسبیل‌ملابسه[١٤]

---

۱ - ح : آن پرده نشین سایه پرور . ۲ - ز : مرایات . ۳ - ج : را + .
٤ - ز : نمایند . ٥ - ز، ح، الف : صدیق رضی‌الله‌عنه . ٦ - ح : قبله .
۷ - و،ز : می‌گوید ج : فرمود . ۸ - ج : فیه . ۹ - بجز ح : بنور او .
۱۰ - بجز ح : او هم ز نور . ۱۱ - ز : حقیقت . ۱۲ - ز - .
۱۳ - و : مجنده . ١٤ - بجز ز دیگر نسخه‌ها — .

و ملامسهٔ میان دو نور و دو جسد مثالی تواند بود، یا برطریق ذوق ، و آن اطلاع است بر معانی غیبیه[۱] ، و مجموع کشفیات صوریه از تجلیات اسماء الهیه بود .

بیت

خوش حواسی اگر چنین باشد		کشف یاران ما همین باشد

نکته ـ قوای نفسانیه مدرکهٔ باطنه «نیز پنج است»[۲] : حس مشترك و خیال و وهم[۳] و حافظه و متخیله .

بیت

صحت[۴] این دوپنج در یك تن		به زده گنج هر یکی صد من

حس مشترك ادراك صورجزئیه می کند، ودراین قوت مرتسم‌می‌شود صور جزئیات محسوسه به حواس خمسهٔ ظاهره ، و محل او مقدم بطن اول است از دماغ .

دوم خیال است وخیال محافظت صور جزئیه کند[۵] کـه حس مشترك ادراك آن کرده ، وخیال به‌مثل خزانه[۶]دار حس مشترك است ، وبه این قوت مثلازیددیده‌شد وغایب گشت وباز حاضرآمد، شناخته می‌شود .

بیت

گر نباشد خیال خازن[۷] آن		که‌شناسدکه‌این‌همان‌یاراست

و محل او مؤخر بطن اول است از دماغ .

سیم وهم : قوتی است که ادراك معانی جزئیه[۸] کند ، چون‌صداقت زید و عداوت عمرو و محل او مقدم بطن اخیر[۹] از دماغ است .

---

۱ ـ ج : و امور حقیقیه + .	۲ ـ فقط در نسخه الف بود .	۳ ـ بجز ح: وهمیه .	۴ ـ ز : صحبت .	۵ ـ ح : است .	۶ ـ ج : خزینه .
۷ ـ د : حافظ .	۸ ـ ح : جزویات .	۹ ـ ج : آخر .

چهارم حافظه: قوتی‌است که محافظت معانی جزئیه که «ادراك کردهٔ وهم بود»[1] می‌کند ، و محل او موخرهٔ بطن اخیر از دماغ است ، و نسبت حافظه با وهم[2] نسبت خیال‌است باحس مشترك ، وحافظه‌را ذاکره نیزخوانند که مذکر اشیاء است .

بیت

این حـافظ مذکر گنجینه‌ای است کامل
گنجینه‌ای است کامل این حافظ مذکر

پنجم متخیله : قوتی است متصرفه در صور و معانی بـه ترکیب و تفصیل ، ومحل او وسط هر دوبطن است ، و این قـوت‌را اگر عقل استعمال کند متفکره گویند ، و اگر وهم استعمال کند متخیله گویند[3] .

بیت

این همه از برای خدمت تو خدمت تو برای خدمت او

مسأله ــ متکلمان برآنند که نفس ناطقهٔ انسانیه ادراك اشیا می‌کند ، بواسطهٔ قوای نفسانیه ، و انطباع صور اشیا در قوای نفسانیه ، و نزد حکما نفس ناطقه مدرك کلیات و جزئیات است ، اما کلیات بـه ذات و جزئیات به‌آلت ، وبعضی برآنندکه نفس ناطقه ادراك جزئی بروجه جزئی می کند.

و ارسطو و ابوعلی و تابعین ایشان برآنند کـه ادراك جزئی می کند به وجه کلی ، و نزد ابن راوندی نفس ناطقه جزء لایتجزی است در دل ، اما نظام برآن‌است که «این جزء لطیفه‌ای[4]» است دربدن، وامام غزالی، رحمة‌الله عایه، می‌گوید که روح لطیفه‌ای است ربانی ، متعلقه به‌قلب انسانی که به‌آن لطیفه انسان ممتازاست از بهائم[5] ، و بعضی گفته‌اند سه قوت است : حیوانیه و نباتیه و نفسانیه .

---

۱ ــ و ، ز ، ج : وهمیه ادراك آن کرده بود. ۲ ــ و، ج، ز : وهمیه .
۳ ــ ز : ــ . ٤ ــ ج،ز : جزء لطیف . ۵ ــ ح : و بهائم از انسان + .

حیوانیه در دل و نباتیه در جگر و نفسانیه در دماغ ، و نفسانیه را نفس ناطقه حکمیه[1] خوانند ، و حیوانیه را غضبیه و نباتیه را شهوانیه . و گفته‌اند اخلاط اربعه معتدله ، وگفته‌اند هیکل محسوس[2] و بعض دیگر مزاج معتدل نوعی و خون معتدل می گویند .

بیت

هریك به‌خیال‌خویش چیزی گفتند　　　رفتند ولی راه نکو کم رفتند

و علما و حکما به حقیقت نفس اطلاع نیافتند ، و حقیقت این لطیفهٔ الهیه به علم نظری فکری دانسته نشود . اما اصحاب صوفیه و ارباب الهیه به عنایت ربانیه عارف‌اند به طریق کشف و عیان .

بیت

حال جان از خدمت جانان شنو　　　من به دل گفتم تو هم ازجان‌شنو

شاهبازی است بلند پرواز که به دانهٔ معقولات بدام صیاد عقلی در نیاید ، عارف من عرف نفسه باید تا معرفت فقد عرف ربه او را شاید . این سری است از اسرار الهی ، انسان کامل داند که مخلوق است به صورت : **ان الله تعالی خلق آدم علی صورته** (۱) .

مسأله ـ بعضی از فلاسفه برآنندکه نفس ناطقهٔ انسانی قدیم است ، اما نزد ارسطو حادث است به حدوث بدن و بعد از مفارقت باقی[3] ، و اهل ملل[4] برآنندکه حادث است پیش ازبدن لقوله[5] ﷺ : **ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی‌عام**. شاید که سابق باشد بروجود و به‌تعلق حادث به‌حدوث

---

۱ ـ ز ، ج : حکیمیه .　۲ ـ بجز ح : محسوسه .　۳ ـ ح : بدن قدیم .
٤ ـ ح : ملت .　۵ ـ ح : کقوله .

---

(۱) ـ در اینجا سؤال و جوابی به نظم آمده است بنام مسأله که در دیوان چاپ شده ونیز در رسالهٔ سؤال و جواب نوشته شده است . از تکرار آن صرف نظر شد .

بدن، و تعلق روح به‌بدن تعلق عاشق است به‌معشوق ، وسبب این تعلق توقف تحصیل کمالات نفسانیه است و لذات عقلیه به بدن ، هرآینه انسان هم عاشق باشد وهم معشوق .

بیت

صورت و معنی آدم می‌نگر	عاشق و معشوق باهم می‌نگر

و نفس ناطقهٔ بدنیهٔ[۱] انسانیه به‌مثابت‌حاکمی است مقید به‌حکم‌حاکم مطلق و عقل وزیر اوست ، و قوای نفسانیه عمله و مملکت ملك و ملك‌مالك الملك[۲]، وحاکم را در ولایت دو تعلق بود ، تعلق تعشق و تعلق تصرف ، اگر حضرت پادشاه اورا معزول گرداند[۳]، تصرف نماند[٤]،اماتعشق[٥] باقی باشد.

بیت

دایما جان به تن بود مشتاق	هم‌چو داروغه‌ای به‌ملك‌عراق[٦]

---

۱ ـ الف ، ج : دربدن . ۲ ـ ج : الملوك + . ۳ ـ ح : کند .
٤ ـ و،ج، ز : نتواند. ٥ ـ ج : بلفه + . ٦ ـ ح : تم‌والحمدلله والمنة + .

بخش چهارم

موت و حیات[1]

(۳۵)

---

۱ ـ این رساله در تمام نسخه‌ها بی‌نام بود .

بسم الله الرحمن الرحيم

وكلمة القاها الى مريم و روح منه(١) . روح عیسی وارواح مهیمیه[١] و عقل اول فایضه‌اند از حق تعالـی در مقام عین[٢] ، از غیر واسطهٔ اسمی از اسماء و روحی از ارواح ، لاجرم فرمودند : **و روح منه**.

بیت

روح من الله لا من غیره فلذا　　　　احیا الموات وانشاءِ الطیر من طین[٣]

و این ارواح مذکوره « افراد صف واحدند »[٤] . قال الله تعالی : **یوم یقوم الروح و الملائکة صفا**(٢) . اما صفوف باقیهٔ آن ارواح به واسطهٔ عقل اول بود، که واسطهٔ بسط کلمات[٥] وجودیه است، واین حیات‌را لاهوت خوانند .

بیت

روح را لاهوت‌می‌خوانیم ما　　　　هم بـدن ناسوت می‌دانیم ما

و محل حیات را ناسوت وروح منطبعه «را نفس منطبعه»[٦] گفته‌اند، و چون بدن مشتمل است بر روح ، بدن را بـه مجاز روح خوانده‌اند ، و

---

١ - ز : بهمیه .　　٢ - ز ، و ، ج : جمع .　　٣ - الف ، ج : الطین .

٤ - ی ، ج : و ارواح افراد وکمل یك صنف‌اند .　　٥ - ی : کمالات .

٦ - ی : - .

---

(١) - سورهٔ ٤ آیهٔ ٦٩ .

(٢) - سورهٔ ٧٨ آیهٔ ٣٨ : روزی روح و فرشتگان در یك صف بایستند .

جبرئیل - علیه السلام - را روح الامین ، و حیات نـام روح معنوی است ، لاجرم حضور در صلات روح نماز باشد ، و نماز بی‌حضور تنی[1] بی‌روح .

بیت

دل به من ده تـا سخن گویم ز[2]جان
تـا بیابـی خوش حضوری آن چنان

و ارواح مظاهر اسم الرب‌اند ، وهرمظهری به‌اسمی تربیت‌می‌یابند.

الحمدلله رب العالمین(۱) .

و حیات به حسب وجود صفت اول است کـه اصل صفات وجودیه است ، و اسم الحی امام الائمهٔ اسماء[3] ، و هر شیئی[4] مخصوص است به روحی «که فایض است بر وی از رب‌العالمین ، وآن شیئی را حیاتی خاصه مناسب اسمی که[5] » در او تجلی کرده، و در انسان که مزاج او قریب است به[6] اعتدال، مجموع خواص یا اکثر ظاهر گشته ، و در حیوان غیر ناطق کـه مزاج او بعید است از اعتدال مستور و مخفی مـانده ، و محبت الهیه روح معنویه است ، که سبب وجود عالم است .

بیت

این‌روح معنوی است که مارا وجود داد
بر مـا در محبت و دولت خوشی گشاد

تنبیه - بعضی از اهل السلام برآنند که قلم اعلی و لوح قضا و درهٔ بیضاء و آدم معنی و علت اولی یعنی عقل اول[7] و لوح قدر و حواء معنویه

---

۱ - الف ، ج ، ی : تن . ۲ - الف ، و : به . ۳ - ج : امام الائمه است ، ز : امام الائمه . ۴ - ج ، ی : شخصی . ۵ - الف، و، ی : - .
۶ - ز : از . ۷ - ج ، الف : کل .

---

(۱) - سورهٔ ۱ آیهٔ ۱ .

یعنی نفس کلیه و عرش و کرسی و جنت و جهنم و روح انسانی ابدا به ابقاء مبقی باقی خواهند بود .

بیت

ابدا باقی‌اند این هر هفت
نه بخود بلکه باقی‌اند بحق

و بعضی گفته‌اند که بمقتضی : **کل شیی هالك الا وجهه** (۱) . وحکم : **کل من علیها فان ، و یبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام**(۲) :

بیت

لمحه‌ای عالم فنا یابد تمام
غیر حق باقی نماند والسلام

قوله تعالی: **الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا**(۳).

بیت

موت است و حیات هر دو دریاب نکو
تا دریابی تو حکمت حضرت او

معلوم فرما که ظهور روح جسم مستعدرا حیات می‌بخشد، هم‌چنانکه آفتاب سبب روشنی زمین است که بروی طلوع کرد ، و غروب آفتاب سبب لیل، و غیبت روح از جسم زوال جسم ، وهوالموت. هرآینه اجتماع حیات بود و فرقت موت .

بیت

هجران تو موت عاشقان است
وصل تو حیات عارفان[1] است

۱ - ج : جاودان .

(۱) - سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۸۸

(۲) - سورهٔ ۵۵ آیه‌های ۲۶ و ۲۷ .

(۳) - سورهٔ ۶۷ آیهٔ ۲ : آنکه مردن و زندگی را پدید آورد تا بیازماید کردار چه‌کسی از شما خوب‌تر است .

اما درحالت نوم روح ازبدن بکلی اعراض نمی‌نماید ، بلکه حجب ابخره است که حایل می‌شود میان قوا و مدرکات حسیه .

مصراع : تاوجود حیات دریابیم .

بیت

در خواب و خیال نقش بستیم بسی
خود خوش‌تر ازین نقش نبسته است کسی

و هرآینه نوم برزخی باشد میان حیات و موت . و البرزخ شیئی بین الشیئین و هو علی نصیبین من الطرفین .

منشئات

(۳٦)

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعين

الحمدلله الذی انشأ اعیاننا ثابتة فی علمه اولا، وانشأ ارواحنا بعد انشاء الروح[1] الکلیة ثانیا، وانشأ اشباحنا فی عالم العناصر آخرا، والصلوة والسلام علی نبینا وهواب الروح[2] العالم، محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم:

بیت

نشئهٔ انسان اگر خواهی که دانی بی گمان　　منشئات مابخوان و نشئهٔ انسان بدان

معلوم فرما که اگرچه منشی دیوان ام الکتاب، به قلم[3] اعلی یعنی قضا برلوح محفوظ قدر برلیغ قضای انسانی را کتابت فرموده، اما انسان به نشئهٔ علمیه اول اعیان است، بلکه اعیان از تفاصیل حقیقت انسانیه، ثابته اند درحضرت علمیهٔ الهیه، و به نشئهٔ عنصریه آخر موجودات است به بعدیهٔ زمانیه، بواسطهٔ توقف ظهور او به حصول مزاجی، که حاصل شود ازارکان عنصریه به فعل وانفعال ومرتبه، وآن به فعل وانفعال مزاج اعدل[4] امزجه باشد که مزاج انسانیه است.

بیت

قابلیت چون به فعل آید تمام　　مستعدی رو نماید والسلام

کما اشار الیه بقوله تعالی: **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا.**

بیت

گرچه اندر مثنوی تأخیر شد　　مدتی بایست تاخون شیر شد

و انسان به نشئهٔ روحانیهٔ کلیه مقدم است برجمیع ارواح. قال

۱- ج،الف: روح.　۲- ج،الف: ارواح.　۳- و:علم.　۴- و:اعتدال.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

اول ماخلق الله روحی .

بیت

روح کلی است روح حضرت او اصل ارواح روح خدمت او

وبه‌نشئهٔ روحانیهٔ جزئیه ، درعالم مثال ، سابق برمجموع مبدعات .

بیت

پیش ازخیال نقش خیالش کشیده‌اند درعالم مثال مثالش کشیده‌اند

وانسان اگرچه متأخراست به‌صورت بشریت ، ازعقول ونفوس فلکیه ، به‌تأخر زمانیه ، اما صاحب شهود حقیقیه ، که محققی است عارف به مراتب وجود حقیه ، می‌داند که درجمیع مظاهر سماویه وعنصریه موجود بوده ، وبه صور مناسبت تنزل فرموده ، ازحضرت علمی به‌عینی ، وازعینی ، به‌قطع منازل و مراحل ، به شهادت مطلقه ، قبل از ظهوراو دراین صورت انسانیهٔ حادثه . فافهم قوله تعالی : **وقدخلقکم اطوارا** (۱).

دوبیتی

آن وقت که‌جان‌درتتق غیب نهان‌بود دردیدهٔ ما نور[1] رخ یار عیان بود
بودیم نشان‌کردهٔ عشق‌تو درآن‌حال هرچند درآن حال نه‌نام‌ونه‌نشان‌بود

ودرهرنشئه‌ای ازنشآت عالم‌انشاء ، نشئهٔ انسانیه‌مطالعه‌می‌توان‌نمود.

دوبیتی

به هرصورتی نشئه‌ای[2] یافته چو خورشید برذره‌ها تافته

---

۱ ـ و: نقش ۲ ـ الف : نشئه‌ای صورتی .

---

(۱) ـ سورهٔ ۷۱ آیهٔ ۱۳ .

همه برج‌ها قطع کرده تمام همه نور معنی ازو یافته

وانشای صورت ظاهرهٔ انسانیه ، که موجوده است درخارج ازجسم وروح ، ازعالم‌ملك وملكوت است ، وانشای صورت باطنهٔ او ، که‌موجوده است درعلم ، عین ثابته است ، وعین ثابتهٔ انسانیه متصفه است ، به‌صفات الهیه ، چنان‌که اعلم علمای عـالم فرموده : **ان‌الله خلق‌آدم علی‌صورته.**

مثنوی

بیا بدیدهٔ ما یك زمان وخوش‌بنشین بنور دیدهٔ ما نور چشم ما می‌بین
ز روی لطف نظرکن به‌عین انسانی که متصف به‌صفات خداست‌تادانی

وهم‌چنان که حقیقت انسانیه به‌صور اعیان خارجیه ظاهر گردیده ، حق، سبحانه[۱] وتعالی، تعظمت‌اسمائه وتقدست‌صفاته ، به‌صوراسماء وصفات درعالم ظهورفرموده .

بیت

هرآینه‌ای که درنظر می‌آید نیکو بنگر که حسن اوبنماید

ونشأهٔانسانیه جامع رتبت احاطهٔ نشأتین است از روحانیه وجسمانیه ونشئهٔملائکهٔ روحانیه .

بیت

رتبت خود برملك پیدا نگر. ورنمی‌بینی بیا درما نگر

ونواشی‌اختصاصیه عبارت‌است‌ازهدایت واولیت هرمقامی وحالی.

قال‌الله تعالی :

وننشئکم فیمالاتعلمون (۱) .

اگر ارواح ما بسوی‌اجساد ما درآخرت برهمین مزاج باشدکه‌مارا

۱ ـ و : ـ .

(۱) سورهٔ ۵۶ آیهٔ۱۶۱: وبیافریدیم شمارا درآنچه نمی‌دانید .

است دردنیا ، چگونه صحیح باشد که حق تعالی فرماید : **و ننشئکم فیما لاتعلمون** ، باآنکه فرموده : **ولقد علمتم النشاة الاولی فلولاتذکرون** ،(۱) وقال الله[۱] تعالی : **کما بدأکم تعودون** (۲)، یعنی نشئۀ اخراویه شبیه نشئۀ دنیاویه باشد درعالم مثال .

بیت

بی‌مثال سابقت او آفرید بی‌مثال دیگرت آرد پدید

ومخاطب به‌خطاب : **کما بدأکم تعودون**، ارواح انسانیه‌اندکه تعود نمایند به‌تدبیراجسام ، به‌فرمان ملك علام ، هم‌چنانکه مدبر ومتصرف ابدان بودند دردنیا ، به‌مزاجی که درآن نشئۀ اخراویه آفریده باشند .

بیت

چنان‌مزاج به‌بخشدتراحکیم کریم که‌جاودان‌بتوانی که برخوری‌زنعیم

واگرچه‌الله‌تعالی قادراست که‌نشئۀانسانیه درآخرت‌بعینه‌انشاءفرماید ، اما تعلیق به‌مشیت‌فرمودکما[۲] قال : **ثم اذا شاء انشره(۳)** ، وماقال ثم‌ینشره .

بیت

خوش‌نشئه‌ای‌لطیف‌تراحق‌عطادهد وانگه‌ترا به‌جنت فردوس جا دهد

•وبدان که‌ساعت‌عبارت‌است ازقیامت، وقیامت برپنج نوع‌است‌به‌عدد حضرات خمس .

---

۱ - ج : -.   ۲ - و : و.

---

(۱) - سورۀ ۵۶ آیۀ ۶۲ : وبه‌تحقیق‌آفرینش نخستین‌را دانستیدپس چرا متذکرنمی‌شوید.
(۲) سورۀ ۷ آیه۲۸ : همچنانکه شمارا نخست آفرید عودخواهیدکرد .
(۳) سورۀ ۸۰ آیۀ ۲۲ : چون خواهد زنده گرداندش .

بیت

این پنج قیامت ار به بینی — بر تخت ابد همی نشینی

اول قیامت آنست که در هر آنی بمقتضی : **کل یوم هو فی شأن** (۱) وبحکم : **بل هم فی لبس من خلق جدید**(۲) ، معانی ، به تجلیات بر کاینات وماهیات از غیب به‌شهادت می‌آیند واز شهادت به‌غیب می‌روند .

بیت

او ز غیب اندر شهادت لایزال — می‌نماید درخیال ما جمال

ودیگر قیامت موت طبیعی‌است ، وآن مفارقت روح است ازجسد.

بیت

مردن هرکسی قیامت اوست — خواجه خفت وقیامتش برخاست

قال رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : **من مات فقد قامت قیامته** (۳) .

ودیگر قیامت موت ارادی‌است، وآن اعراض است به‌اراده ازمتاع دنیا وطیباتش، وازمقتضیات ولذاتش، وعدم متابعت هوی . قال رسول‌الله- صلی‌الله‌علیه‌وآله : **موتوا قبل ان تموتوا** .

رباعی

این موت قیامتی خوشت بنماید — گنجینهٔ اسرار بتو بگشاید
موتش خوانند لیکن ازبهر حیات — جان ابدی ترا عطا فرماید

و دیگر قیامت مشهور[1] وآن موعود جمهور است . قال‌الله تعالی : **وان الساعة آتیة لاریب فیها** (٤) .

---

۱ ـ و :که مشهوراست .

---

(۱) سورهٔ ٥٥ آیهٔ ۲۹ . (۲) سورهٔ ٥۰ آیهٔ ١٤ : بلکه ایشان ازآفرینش‌نودرتردیداند.
(۳) هرکه بمیرد قیامتش برپا می‌شود . (٤) سورهٔ ۲۲ آیهٔ ۷ : واینکه قیامت آینده است درآن شکی نیست .

ودیگرقیام‌قیامت کبری‌است ، به‌طلوع شمس حقیقی ازمغارب مظاهر خلقیه ، وانکشاف کلیه وبروزوحدت‌تامه وظهورذات‌احدیت وانقهار کثرت، کقوله تعالی : **وبرزوالله الواحد القهار**(۱) .

و عارف موحدرا به‌فنناء الفناء لله[1] و به‌بقاء البقاء بالله این قیامت حاصل شده .

بیت

گرز خود فانی شوی حالی تمام　　　این قیامت رونماید والسلام.(۲)

عدد[2]انواع‌ساعت به‌عدد حضرات خمسهٔ الهیه بود .

بیت

درهرآنی قیامتی بنماید　　　تادریابیم این سخن فرماید

بلهم‌فی‌لبس من‌خلق جدید، وتحول‌ازغیب به‌شهادت‌ایجادخوانند وازشهادت به‌غیب اعدام‌گویند .

بیت

این‌تحول به‌اعتبار بود　　　باتحول وراچکار بود

اما موت طبیعی به‌مفارقت روح بود ازجسد ، کما قال سیدالاولین والآخرین صلی‌الله علیه وآله : **من مات فقد قامت قیامته** .

دیگرقیامت[3] است به‌موت ارادی ، کما قال علیه افضل الصلوات :[4] **موتوا قبل ان تموتوا** .

---

۱ ـ و : بالله، ظ : فی‌الله ؟　　۲ ـ و ، ج :ـ.
۳ ـ الف : قیامتی.　　۴ ـ الف ـ ج ، ی : علیه‌السلام

---

(۱) سورهٔ ۱٤ آیهٔ ٤۹ : وبرای خدای یکتای غالب ظاهر شد .

(۲) قسمت بین دوستاره درآخررسالهٔ موت وحیات باتغییری درعبارات تکرارشده بودکه ما آنرا نیزبدنبال این رساله آوردیم .

بیت

از هوای خویش اگر میری تمام   زندهٔ جاوید باشی والسلام

دیگر قیامت موعوده به موت مجموع مخلوقات یا به موت اکثر خلایق کقوله تعالی : **ان الساعة آتیة لاریب فیها.**

بیت

شك ندارم که آنچنان گردد   برشما نیز هم عیان گردد

اما قیامت کبری به طلوع شمس ذات احدیت بود از مغرب مظاهر خلقیه و انکشاف حقیقت کلیه وظهور وحدت تامه وفناء کثرت اعتباریه ، کقوله[1] تعالی : **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار** (۱).

و این تجلی خاص است در دنیا بر عرفا و در قیامت موعودهٔ عام[2]، بر عامه و اولیاء الله که فانی اند به فناء الفناء فی الله و باقی به بقاء البقاء بالله. این ساعت را قیامت کبری خوانند . **والله اعلم بالحقایق والیه مرجع الخلایق** . والسلام .

۱- ج : لقوله.   ۲- ی : عامه.

(۱) سورهٔ ۴۰ آیهٔ ۱۶: که راست پادشاهی آن روز؟ خدای راست که یکتای قهر کننده است.

جبر و قدر[1]

(۳۷)

۱- بجز ز دیگرنسخه‌ها : رسالة الموصوفة بالخليقة

[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین[2]

یا عزیز ـ اعزك الله فی الدارین ـ معلوم فرما، که اشاعره بر آنند که همه از اواست ؛ یعنی خالق همه اشیا حق است. کما قال الله تعالی : **والله خلقکم و ماتعملون**(۱) .

بیت

همه مخلوق حضرت اویند جمله چون خلق اوست نیکویند

ومعتزله بر آنند که : **الخیر من الله والشر منا**، کما قال الله تعالی : **وما اصابك من حسنة فمن الله ، وما اصابك من سئیة فمن نفسك**(۲) .

بیت

او ادب را رعایتی فرمود آن[3] معانی درین بیان بنمود

واهل سنت وجماعت ، گفته‌اند[4] که حق تعالی فرمود[5] : **قل کل من عندالله**(۳) .

بیت

خیر وشر نیك وبد ازو دانیم این چنین مذهبی نکو دانیم

---

۱ ـ الف : وبه نستعین + .   ۲ ـ ز : ـــ .   ۳ ـ ز : این .

٤ ـ ز : فرموده‌اند .   ٥ ـ ج : فرموده است .

---

(۱) ـ سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۹٤ : وخدا شما را وآنچه را می‌سازید آفرید .

(۲) ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ۸۱ : آنچه بتو از خوبی می‌رسد از خداست وآنچه از بدی می‌رسد از نفست باشد .

(۳) ـ سورهٔ ٤ آیهٔ ۸۰ : بگو همه از نزد خدا است .

وشیخ عبدالله انصاری - رحمة‌الله‌علیه - می گوید :

مثنوی

جبر تند و قدر بود ویران مرکب خود[1] میانشان می‌ران

در میان دو ره بود راهی این چنین راه‌رو به‌همراهی

وازامام جعفرصادق علیه‌السلام - روایت[2] است که : **لاجبر ولاتفویض بل[3] منزلة بین المنزلتین** .

بیت

این راه طریق دوستداران منست در راه درآ که راه یاران منست

و عرفا گفته‌اند که همه براوست . وهوالقیوم ، والقیوم یقوم بنفسه ویقوم به غیره . یعنی همه عالم بخود معدومند وبه حق موجود :

بیت

جود او بنده را وجود او داد همه را او وجود نیکـو داد

وعرفا[4] برآنند که حق - جل جلاله - با همه است ، کماقال‌الله‌تعالی : **و هو معکم اینما کنتم**(۱) .

بیت

آن یکی را در آینه بنگر باش یك رو هرآینه بنگر

هوالاول والاخر والظاهر والباطن ، وهوبکل شیی علیم(۲) .

۱ - بجز ز : اندر . ۲ - ج : مروی . ۳ - ج : - .
۴ - الف : عارفان .

(۱) - سورة ۵۷ آیهٔ ۴ : واو هرجا باشد با شما است .
(۲) - سورة ۵۷ آیهٔ ۳ .

وقیل :

بیت

گر همه اوست این چه دمدمه است   همه او نیست لیکن[۱] او همه است

و رؤیت عین واحده ، درمرایای متعدده ، مطالعهٔ وحدت است در کثرت ، چون ظهور تجلی ذات ، درمجلی اسماء وصفات . ومشاهدهٔ کثرت در وحدت ، رؤیت اسماء وصفات درحضرت ذات .

بیت

آبست وحباب نیک دریاب   این جام لطیف وآب دریاب

بیت

از فصوص و نصوص وارستم   باز بـا اصل خویش پیوستم

یا حبیبی انظرالـی حقیقة الاشیاء تعش عیشة[۲] السعداء والسلام «علی من اتبع الهدی»[۳] (۱) .

---

۱ ـ بجز ز : لیك .   ۲ ـ بجز ز : عیش .   ۳ ـ و : والسلام والحمدلله والمنة + .

(۱) ـ سورهٔ ۲۰ آیهٔ ۴۹ : وسلام برآنکه پیرو هدایت شد .

بخش پنجم

نصیحت نامه[1]

(۳۸)

---

۱ ـ ك : سید نورالله ولد ولده + .

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

یا ولدی اعزك الله فی الدارین ـ معلوم باشد[2] که حضرت واجب الوجود از خزانهٔ جود بی‌نوایان سباسب عدم را به تشریف شریف وجود مشرف فرموده، و خلعت لطیف هـر فردی از افراد عالم را بـه اسمی از اسماء الهیه معلوم گردانیده ، و در مرآت منیر موجودات تمثال جمال بر کمال به وجه احسن نموده ، و ظهور ذات مقدسه ذاته بذاته فی ذاته جلا گفته‌اند ، اما ظهور ذاته بذاته فی تعیناته استجلا .

بیت

مظهر و مظهری[3] شده ظاهر نظری کن به مظهر و مظهر

نصیحت :

بیت

این نصیحت بگوش جان بشنو دل بمن ده بجان روان بشنو

قـال رسول‌الله ـ ﷺ ـ : **ان الله کتب الاحسان علی کل شیی،** الحدیث، وقال ﷺ : **الاحسان ان تعبدالله کانك تراه** ، الحدیث. وحقیقت احسان شهود حق است درجمیع مراتب[4] وجودیه[5] ، و احسان را مراتب ثلاثه واست[6] :

اول ، احسان لغوی نیکی کردن است با جمیع موجودات .

---

۱ ـ و : و به الاستعانة والتوفیق + . ۲ ـ و : فرما . ۳ ـ و : مظهرش .
٤ ـ ك : مرآت . ٥ ـ و ، ج ، ك : وجود . ٦ ـ ح : ـ .

رباعی

زنهار دلا مکوش جز برنیکی زیراکه زیان نکرد کس درنیکی
گرزانکه کسی بجای تو نیك نکرد تو نیکی کن بجای او گر نیکی

دوم : عبادت به حضور تام و مشاهدۀ محبوب .

سوم : شهود رب العالمین با هرشیی. کماقال‌الله‌تعالی : **و من یسلم وجهه الی‌الله وهو محسن** (۱) .

بیت

اگرمحسن چنین باشی زهی احسان که تو داری
زهی احسان که توداری اگر محسن چنین باشی

نصیحت :

قال‌الله تعالی : **ولقد آتینا لقمان الحکمة و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیراکثیرا**(۲) ، ونقول : **الحکمة وضع‌الشیی فی موضعه** ، و[1] نقول: **الحکمة ادراك الشیی علی ماهو به**[2] **والعمل بمقتضاه .**

بیت

عمل و علم جمع گردانی . گر[3] تو باشی حکیم ربانی

وحکمت منطوقه[4] علوم شریعت است و طریقت . اما علم شریعت بدان و بگو و علم طریقت معلوم‌کن و بااهل طریقت بگو .

---

۱ - ج ، ك : او ، ۲ - ج : علیه . ۳ - ج : پس .
٤ - و، ج : منظومه .

---

(۱) - سورۀ ۳۱ آیۀ ۲۲ . (۲) - سورۀ ۲ آیۀ ۲۷۲ : لقمان را حکمت دادیم و کسی را که حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است .

شعر

فمن منح الجهال علما اضاعه **ومن منع المستوجبین فقد ظلم**

اما حکمت مسکوته [1] اسرار حقیقت است که علماء رسوم وعوام از ادراك آن قاصراند ، و **حکمت مجهوله** آنست که برغیرحکیم مطلق پوشیده است ، یعنی حکمت در آفریدن ایلام بعضی[2] عباد ، و موت اطفال ، وخاود در نار ، و شرعاً تصدیق برآن واجب است ، و اعتقادکردن که عدل است .

بیت

هر چه آن حاکم‌حکیم کند عدل باشد که آن کریم کند

و حکمت خاصه معرفت حق است و عمل به‌آن ، و معرفت باطل و اجتناب ازآن . کما قال ﷺ[3] : **اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه .**

بیت

این دعا را وردخودسازش[4] مدام بر امید استجابت والسلام

نصیحت :

وظیفهٔ اهل اسلام[5] **امتثال است** به واجبات و اجتناب از منهیات و تهذیب اخلاق و طهارت قلب ازکفر و نفاق و شرك و شقاق و نزاهت سر از غیر حق .

بیت

ره روان‌مابه‌این[6] ره می‌روند عارفانه نیك آگه می‌روند

نصیحت :

انسان کامل اکمل عباد است و مقام او ارفع مراتب و مقامات و

---

۱ – ج : مکنونه . ۲ – ج : بعض . ۳ – ج : النبی – صلی‌الله علیه وسلم .
٤ – ج ، ك : سازد . ٥ – ح : — . ٦ – ك : بدین .

مجلای[1] تجلیات اسما و صفات و ذات ، و عندالله اسم او عبدالله .

بیت

بندهٔ کامل ار چنین باشی همه باشند بـر تو هم[2] باشی

و عبدالرحمن باش برحمت‌عامه[3] .

بیت

بر همه خلق مهربان می‌باش راحم خلق آن چنان می‌باش

و عبدالرحیم مظهر اسم الرحیم است برحمت خاصه .

بیت

مومنان را به‌لطف خود بنواز کافران را بقهر هم بگداز

نصیحت :

متمکن باش درهمه‌کاری ، و تعجیل مکن در عقوبات و مؤاخذات ، و صبر فرما در ریاضات و مجاهدات ، و باید که تغییر نیابی از موذیات .

بیت

ایوب صبور این چنین صابر بود در حال بلا صبرخوشی می‌فرمود

نصیحت :

یعقوب پیغمبر ﷺ در فراق یوسف ﷺ بنالید ، و مناجات‌کرد ، و گفت : الهی فرزندم ، ریحانهٔ دلم را از من بازگرفتی بازش به من برسان ، تا لحظه‌ای او را به‌بینم و ببویم . خطاب مستطاب ملك وهاب در رسید که نوبتی‌طعام می‌خوردی و مشتهی بودی ، گرسنه‌ای محتاج بردرت آمد ، تو[4]

---

١ ـ و ، ج ، ك : محل . ٢ ـ و ، ج ، ك : ار . ٣ ـ ج : عام .
٤ ـ و ، ج : ــ .

او را از آن طعام محروم گردانیدی ، ما هم آنچه «تو اشتهای آن داری»[1] از تو باز گرفتیم، یعقوب بعد از آن توبه کرد ، و شخصی را تعیین فرمود تـا در حال تناول طعام منادی کردی[2] که : اسرائیل‌الله[3]، یعنی یعقوب (ع) طعام می‌خورد هرکه ارادت[4] دارد تشریف فرماید .

بیت

درویش عزیزی که درآید ز در تو — باید که به‌خواری نرود او ز برتو

نصیحت :

طاهر باش از مخالفت حق ، و طاهر الظاهر از معاصی ، و طاهر الباطن ازوساوس وهواجس‌شیطانی وتعلق‌به‌اغیار ، و طاهر السر یعنی لحظه‌ای ازحق غافل مشو و ، وطاهرالسر و العلانیة[5] :

بیت

صورت ومعنی بهم نیکو بدار — ظاهر وباطن به‌آن حضرت سپار

نصحیت :

قال امیرالمؤمنین علیه السلام :

شعر

ان الذین شروا دنیا بآخرة — لم یربحوا باتخاذ البیع بل خسروا

باعوا کریما جدیدا[6] باقیا حسنا — بدارس طامس یابئس ماانجروا

بیت

رهاکن فانی وباقی طلب کن — بیارندانـه و ساقی طلب کن

۱ - و ، الف ، ج ، ك : ترا اشتها بود . ۲ - ج : زدی . ۳ - ح : — .
٤ - ج : اراده . ٥ - ج : باش + . ٦ - و : جدیداً .

نصیحت :

اسراف و امساك هر دو[۱] مذموم‌اند ، و افراط و تفریط مردود ، **خیر الامور اوسطها** .

بیت

در همه کار معتدل می‌باش
تابع قول اهل دل می‌باش

نصیحت :

هر واحدی از سلاطین و امرا و علما و حکما و فقرا و مساکین که برسند به مقتضی : **انزل الناس منازلهم** ، چنانکه مناسب او باشد به خدمت قیام نمای[۲] .

بیت

هر یکی را بجای خود میدار
نعمت‌الله «زیاد هم[۳] مگذار»[٤]

«یانورالله انظر الی حقایق الاشیاء تعش عیشة[٥] السعداء وکن من الامناء فلاتدع شیئا من الاسرار الا لاهلها بطریق الایماء ، فان‌الله اقدر علی ظهورها و قدمحیها بنورها.»[٦] (۱) والسلام علی من اتبع الهدی[۷] (۲) .

---

۱ ـ و ، ج : ـــ . ۲ ـ ح : نماید . ۳ ـ ج : خود .
٤ ـ ح : را زیاد مدار. ٥ ـ ح ، و: عیش. ٦ ـ ح : بجای این عبارات دارد: والسلام علی من اتبع الهدی ، ك : در آخر رساله دارد : الفقیر نعمت‌الله الحسینی.
۷ ـ ج : والحمدلله و المنة .

---

(۱) ـ ای نورالله (نوهٔ جناب شاه نعمت‌الله بوده است) به‌حقایق اشیاء نظرکن تا مانند زندگی خوشبختان زیست‌کنی و از مردمان امین باش ، اسرار را جز به اهلش آن هم به طریق اشارت مسپارکه خدا برآشکارکردنش تواناتر بوده و حال آنکه آنرا به‌نور خود ناپیدا ساخته است.

(۲) ـ سورهٔ ۲۰ آیهٔ ٤۹ : سلام برکسی‌که پیرو هدایت شد .

نصیحت نامهٔ سید خلیل الله (ولده)[1]

(۳۹)

۱- و : ولد .

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

الحمدلله رب العالمین والصلوة علی سیدالمرسلین[2]

خلیل الله من ای نور دیده / که مثلت دیدهٔ مردم ندیده
بمانی یادگار نعمت الله / بسی روز و بسی سال و بسی ماه
به صدق دل بامیدی که دارم / بخاطر خوش خیالی می نگارم
نصیحت نامه‌ای بس عارفانه / نوشتم از برای آن یگانه

نصیحت[3]: دنیارا چون حکام عادل‌دار و عقبی را[4] چون اولیاء کامل تاسلطان صورت ومعنی باشی.

بیت

نسبت هست اگر حسب باشد / حسبت باچنین نسب باشد

وباهرکس سخن نکنی از برای عرض دنیاودنیارا[5] فدای جان کن و جان را فدای عرض باقی[6].

نصیحت: به حکم: **وهومعکم اینما کنتم**(۱)، درهرحال که باشی از محول

---

۱ ـ الف: وبه‌ثقتی + . ۲ ـ ك: ـ . ۳ ـ نسخه و ،الف: نصیحت‌هارا شماره گذاری کرده است اول ودوم ... ٤ ـ ك: آخرت. ٥ ـ و: دنیا. ٦ـ الف ، و: بصورت این بیت است: باهرکسی سخن نکنی از برای عرض دنیا فدای جان کن وجان را فدای عرض.

---

(۱) سورهٔ ٥٧ آیهٔ ٤: هرجاکه باشید او باشما است.

احوال غافل مباش .

بیت

بەبازی تو خودرا ببازی مده توخودرا بەیار[۱] مجازی مده

نصیحت :

ای فرزند دلبند ـ ارشدك‌الله ـ طفلان‌را پدرباش ، جوانان‌را برادر ، وپیران‌را فرزند .

نصیحت :

امیدوارم کەظاهرت جامع کمالات کونیه باشدو باطنت حایزمجموع مراتب الهیه ، وبرنقطهٔ وسط خط مستقیم محوردائرهٔ وجوب وامکان ، باسم العدل مستوی گردی ، وبەقیمومیت قیوم مطلق قائم .

نصیحت :

موحد بەتوحید جامع باش .

بیت

همەرا جمع کن یکی گردان اسم جامع زهریکی برخوان

نصیحت :

تجلیات الهی نامتناهی است وهرتجلی مستلزم علمی .

بیت

دائماًطالب این‌علم تجلی می‌باش «هرچەیابی زمعارف متحلی می‌باش»[۲]

وبەمقتضای : تخلقوا باخلاق‌الله.

بیت

متخلق بەخلق او می‌باش هرچەیابی ازو نکو می‌پاش

۱ـ ك : ببازی . ۲ ـ ك :ــ .

و به‌متابعت سید[1] عالم میگو: **رب زدنی علما .**

نصیحت :

بفرایض قیام‌نما[2] تـاخدا ترابه‌نور: **بی‌یسمع وبی‌یبصر(۳)** منـور گرداند و برنوافل اتیان‌نماتابه‌تشریف شریف : **کنت سمعـه الذی یسمع به وبصره الذی یبصربه ولسانه الذی‌یتکلم به ، الحدیث**، مزین شوی .

بیت

مشرف به‌تشریف خاص‌اله		بمعنی‌وصورت[4]بود پادشاه

نصیحت :

بحکم : من‌اقبل علی‌الله بکلیته اقبل‌الله‌علیه بکلیته ، ومن‌اعرض عن‌الله‌بکلیته‌اعرض‌الله‌عنه‌بکلیته ،ومن‌یکون‌هکذ اوهکذافالله‌معه‌هکذا[5](۱) . اقبال تام‌کن‌تااقبال فرمایند به‌جمیع‌اسماوصفات، واعراض مکن[6] تااعراض ننمایند .

نصیحت :

ارکان خمسه اسلامیه‌رعایت‌نما ، و درحضرات‌خمسه الهیه مسافرت فرما ، ودرمراتب سته و مجلی حقیقیه کلیه پرواز[7] کن ، به‌مقتضی : **اللهم ارزقنی وارزق منی .**

بیت .

یعنی‌که بدین حق چو ماباش		فرمان برحضرت خدا باش

وتابع سنت سنیهٔ حضرت محمدی می‌باش .

۱- متبوع . ۲ ـ ك : فرما . ۳ ـ الف ، ج : بی‌ینطق . ٤- الف، ج: بصورت بمعنی . ٥ ـ ك : کذالك . ٦- ك : کن . ۷ ـ الف ، و : درباز.

---

(۱) آن‌که بتمامی‌بخدا روآورد خدا بتمامی‌بو روکند وآنکه بتمامی ازخدا کناره‌گیرد خدا بتمامی ازوی‌کناره‌گیرد وهرکه هرطور باشد خدا باوی همانگونه است .

نصیحت :

دروقت جمع ذیل عبودیت ازدست‌مده تاسر ازجیب ربوبیت برنیاوری ، ودرحالت تفرقه ازجمع به‌کلی غافل مشو تاازحق محروم نمانی .

حضرت خلیل‌الله » جد پنجاه وچهارم نورالله‌بن خلیل‌الله‌بن نعمت‌الله است » ،[1] وصیت اسرائیل‌الله‌را[2] فرمود ، چنانکه حق تعالی خبرداد : **ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یابنی ان‌الله اصطفی لکم الدین فلاتموتن الا وانتم‌مسلمون**(۱). ولقمان بافرزند می گفت[3]: **یابنی لاتشرك بالله‌ان‌الشرك لظلم عظیم** (۲) .

مجردانه ازنقوش خیال و لباس مثال مجرد شو ودرمرآت[4] ذرات موجودات اشعهٔ شمس حقیقت[5] مشاهده فرما ، ودرضمیر منیر حروف[6] کتب خانهٔ کاینات معانی انوار اسرار صور اسماءالهیه مطالعه نما .

بیت

نورچشم من این چنین بیند   گل توحید این چنین[7] چیند

مظهر به‌مظهر ظاهر است وبحر به‌کثرت امواج وحباب وجواهر مکتنفه[8] به‌اعراض متعدده است .

نصیحت :

مرید معتقدرا معموردار ومرید منکررا معذور، ودرمزرعهٔ : **الدنیا ـ**

---

۱ ـ ك ، : که جد ما است .   ۲ ـ ك : به‌بنی‌اسرائیل .   ۳ ـ الف ، ج : فرزندش می گوید .   ٤ ـ الف ، و : مراتب .   ۵ ـ و : حقیقیه
٦ ـ الف ، و، ك : حروفات .   ۷ ـ الف ، و : ازجنان .   ۸ـ ك : ـ .

---

(۱) ـ سورهٔ دوم آیهٔ ۱۲٦ : ابراهیم به‌آن پسرانش‌را وصیت کرد ویعقوب . ای پسران من همانا خدا برای شما دین‌را برگزید پس نباید بمیرید مگر اینکه ازگروندگان باشید .

(۲) سورهٔ ۳۱ آیهٔ ۱۲ : ای‌پسرمن بخدا شرك میاورکه شرك ظلمی بزرگ است .

مزرعة الآخرة:(۱)

بیت

تخم نیکی بوقت خود می کار خرمن هرچه[۱] کاشتی بردار

عالم مصنوع صانع علیم حکیم کریم عظیم است ، وشرف دال بقدر مدلول، لاجرم عالم درغایت «جلال و»[۲] جمال و کمال وشرف باشد. به‌چشم «ما نظر»[۳] کن ، ودرمجموع مظاهر ، ناظر ظهور مظهرباش، وهمه‌را به‌نظر تعظیم و اجلال مشاهده‌می کن. دنیارا رسم[۴] عقبی گفته‌ایم[۵] وعقبی‌را رسم[۶] مولا ، فافهم .

نصیحت[۷]:

بارند تردامن‌منشین ، وازصحبت‌زاهد خشك‌پرهیز کن[۸] ، درمرضیات شرعیه به‌تجلی الهیه اقرار نما ، و[۹] غیر مرضیات بشناس ، و صادقانه انکار می کن .

بیت

این نصیحت بگوش‌جان بشنو یك نفس وعظ عارفان بشنو

نصیحت:[۱۰]

درحالتی که آتش خشم برافروزدوخون دل بجوش در[۱۱]آید ، به‌آب

۱ ـ الف ، و : از+ . ۲ ـ ك : — . ۳ ـ الف ، : باطن نظری .
۴ ـ الف، و : اسم. ۵ ـ الف ، و : خوانده‌ایم . ۶ ـ الف، و : درحقیقت اسم .
۷ ـ ك ، و : — . ۸ ـ الف ، و : برخیز .
۹ ـ و ، ك : در+ . ۱۰ ـ الف ، ك : — . ۱۱ ـ الف ، و :— .

(۱) ـ دنیا کشت‌زار آخرت‌است .

حلم غلیان دم قلب[۱] فرونشان ، اگر نشسته‌ای[۲] برخیز و روان‌شو[۳]، و اگر استیاده‌ای بنشین وخموش باش .

نصیحت :[٤]

ظاهرت[۵] ازمعاصی[٦] طاهر «باد»[۷] وباطنت[۸] ازوساوس وهواجس معصوم آن دایم دریاب . تادایم باآن باشی. قال رسول‌الله ﷺ : **اتقوا من[۹] فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله**(۱).

نصیحت:[۱۰]

علیك بمراعاة النیة کماتراعی اعمالك « فانه من جملة اعمالك[۱۱] » ، ولهذا قیل: من عدکلامه قل کلامه ، وعلیك بحسن اخلاقك واتیان مکارمها.

نصیحت:[۱۲]

اغتنم حیاتا انت[۱۳] فیها سالك ودارا انت فیها مالك ، میزانك فیها موضوع ، وکلامك فیها مسموع، واذنك واعیة[۱٤] ومواعظك داعیة وانفاسك باقیة واعمالك بالخیرات وافیة فنور بیتك المظلم واوضح سرك[۱۵] المبهم.

بیت

خانهٔ تاریك اگر روشن کنی — خانهٔ خود چون سرای من کنی

گر بیابی یوسف[۱٦] گل پیرهن — کی سخن باما ز پیراهن کنی

---

۱ ـ الف، و : را + . ۲ ـ الف ، و، باشی . ۳ ـ الف : مشو.
٤ ـ الف ، و : ـ . ۵ـ الف ، و : ظاهر. ٦ ـ الف ، و : معانی.
۷ ـ الف ، و : پاك‌دار . ۸ ـ الف، و : باطن . ۹ ـ الف : ـ.
۱۰ ـ الف: ـ. ۱۱ ـ الف ، و : ـ. ۱۲ـ الف ، ك : ـ.
۱۳ـ الف ، ج : لست . ۱٤ ـ الف : داعیة . ۱۵ ـ الف ، و : سترك .
۱٦ ـ الف ، و : یوسفی .

---

(۱) ـ ازفراست مؤمن بپرهیزید که‌اوبنور خدامی‌نگرد .

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : **جالس العلماء و صاحب الحکماء وخالط الکبراء**، و قال تعالی : **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه** (۱) .

بیت

یار نیکان باش تا نیکان تمام یار تو باشند از جان والسلام

نصیحت :

بقا و فنا از قبیل مضافین اند[۱] ، الفناء عن کذا والبقاء مع[۲] کذا، و صحیح نیست فناء از حق اصلا . پس فناء سالك باشد از سالك : **کل شیی هالك الا وجهه** (۲) . و سالك وقتی فانی[۳] شود «از سالك[٤]» که فانی شود از اکوان و اعیان. و تجلیات حق بر نوعین است[٥]، نوعی فانی گرداند ترا از تو و از[٦] احکامت، و نوعی باقی دارد ترا با تو واحکام تو ، و مادام که در دار تکلیفی طالب این[۷] تجلی می‌باش. « اگرنه تکلیف بودی حق تعالی وصیت هیچ بنده‌ای نفرمودی، زیرا که عالم وصیت نفرماید»[۸] الا بعد از علم او که وصیت اثری دارد .

بیت

وصیتی است بزرگانه گوش کن از جان

که نزد عاقل کامل[۹] به است از دو جهان

۱ ـ ك : متتابعین اند . ۲ ـ ك : عن . ۳ ـ الف : فنا . ٤ ـ ك : ـ . ٥ ـ و : ـ . ٦ ـ و : ـ . ۷ ـ الف ،و : علم +. ۸ ـ ك : اگر تکلیف بود حق تعالی وصیت نفرماید . ۹ ـ الف ، و : عارف دانا .

(۱) ـ سورهٔ ۱۸ آیهٔ ۲۷: شکیبا بدار نفس خود را با آنان که بامداد و شبانگاه پروردگارشان را می‌خوانند و او را می‌خواهند . (۲) ـ سورهٔ ۲۸ آیهٔ ۸۸ : هرچیزی جز وجه حق هلاك شدنی است .

نصیحت : [1]

هرموجدی که موجد ایجاد فرموده مستند[2] باشد دروجود به حقیقت واجب‌الوجود، لاجرم مجموع مصنوعات ازین وجه حسن باشند .

بیت

فلا ینظرالعین الا الیه ولا یقع الحکم الا علیه

شعر

ان لله الصراط المستقیم ظاهر غیرخفی فی‌العمیم
فی‌صغیر و کبیر عینه و جهول بامور وعلیم

ومراد ازکون فی‌قوله : **انما الکون خیال وهو حق فی‌الحقیقة،** عالم صور تواند بود که مجلی تجلیات حق‌اند .

بیت

صورت و معنی بهمدیگر نگر باده‌را می‌نوش و درساغر نگر

وجایزاست که‌عالم باشد باسره که ظل غیب مطلق است ، بلکه‌عالم ظل اعیان‌اندواعیان‌ظل حق ، واگرحق بغیره گویند که درمقابلهٔ باطل آید ، می شاید ، چه‌عالم‌به‌دلیل: **ویحق الحق بکلماته** (۱) حق است. مصراع : قول‌ما حق‌است «وزحق» می[3]شنو.

واگرچه فی‌ء«خیال» است ورواست[4]که[5] حق‌بذاته مراد بود، «وکون کون جامع که‌به‌اعتبار»[6]ظلیت‌خیال‌است و به‌اعتبار حقیقت‌حق ، که‌بصورمتخیله متعین شده و مسمی به‌اسم اکوان آمده ، هرآینه عارفی که درهرآینه این

۱ـ الف ، و : ـ . ۲ ـ ك : مسند . ۳ ـ الف ، ج : ازحق حق .
٤ـ ك : دواست . ٥ـ الف ، و :کون جامع که به‌اعتبار. ٦ـ الف ، و:ـ .

(۱) سورة ٤۲ آیة ۲۳ : وحق‌را به‌کلماتش ثابت می گرداند .

معنی را مشاهده فرماید جامع اسرار طریقت و حایز[1] انوار حقیقت بود .

بیت

خیالش نقش می‌بندم بدیده چنان حسن و چنین[2] دیده که دیده
خیال عارضش بر دیدهٔ ما بود نقشی بر آبی[3] خوش کشیده

شعر

فلعینها من عینها کحل ولوجهها من وجهها قمر

قطعه

آفتابی، تو و ما سایهٔ تو احول است آنکه یکی را به دو دید
روی تو نور هم از روی تو یافت چشم تو سرمه بچشم[4] تو کشید
به از ین گفتهٔ مستانهٔ ما درخرابات که گفت و که شنید

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة[5] لبید :

مصراع : **الا کل شیئی ماخلاالله باطل** ، ای ماسوی الحق معدوم

فی نفسه وان کان موجودا بالله، فالکل لله[6] و بالله بل هوالله .

صدور همه ازاوست وقیام همه به اوست، بلکه در حقیقت همه اواست.

کثرت متخیلات عالم دلیل‌اند بر کثرت اسماء الهیه ، وهر اسمی به مظهری از صور خیالیهٔ اکوان ظاهر گشته ، و احدیت ذات دلیل است بر احدیت مافی الکون.

شعر

انما الکون خیال وهو حق فی الحقیقة والذی یفهم هذا حاز[7] اسرار الطریقة

دوبیتی

همه عالم خیال می‌بینم درخیال آن جمال می‌بینم
همه عالم چو مظهر حق[8] اند همه را بر کمال می‌بینم

---

۱ ـ ك : جایز . ۲ ـ الف ، ك : چنان . ۳ ـ الف ، و : آب .
٤ ـ ك ، زچشم . ۵ ـ ك : قول . ٦ ـ الف : الله . ۷ ـ ك : جاز.
۸ ـ ك : عشق .

والحق عندی وجود لایاتیه [1] الباطل.

وواجب‌الوجود حق مطلق‌است ، وممتنع‌الوجود باطل مطلق، وممکن الوجود که به‌وجود از وجود واجب‌الوجود مستفیدند[2] ، حق‌اند من‌وجه ، وباطل‌اند من‌وجه .

اللهم انی اعوذبوصالك عن[3] فراقك بل اعوذمنك وتوجهت الیك[4] وتبرأت من غیرك و توكلت علیك واصلی علی خیر[5] انبیائك و اصفیائك و هوحبیبك وخلیلك ومظهركمالاتك ومرآة جمالك وصورة اسمك الاعظم ومتمم العالم وتعین الاقدم ، وصلی‌الله علیه وآله وسلم .

بیت

صورتش جام است ومعنی می‌بنوش ساغری بستان وشادی وی بنوش

نصیحت :

معلول صورت وظاهرعلت‌است ، وعلت «حقیقت»[6] وباطن معلول، ومعلول من‌حیث هوهو ممکن‌الوجود ، وآن قبول وجود است . چون علت ایجادکندمعلول‌را ، تمثال جمال اوصاف وکمال تجلیات علت درمظهرمطهر ومرآت منور ماهیت معلول به‌قدرقابلیت واستعداد اورونماید .

بیت

یك شمع وصد آئینه بنهاده به‌پیرامن هرآینه‌ای شمعی بنموده ترا[7] روشن

و درحقیقت نزد اهل علم صحیح و كشف صریح اطلاق[8] علم كنند بروی، به‌قیدی از قیود، تاشناخته شود به وصفی که[9] مضاف باشد به‌حضرتش

---

۱ ـ الف ، و : یأتی علیه . ۲ ـ ك : مستندند . ۳ ـ الف ، و : من
۴ ـ الف ، و : منك . ۵ ـ الف : خیرة . ۶ ـ ك : ـ . ۷ ـ الف، و:بتو
۸ ـ الف ، و : تعلیم . ۹ ـ الف ، و : یا .

نسبتی از وحدت یا وجوب[1] وجود یا مبدئیت یا اقتضاء به ایجاد یا صدور و اثر یا تعلق علم او به او یا به غیر او.

زیرا که این مجموع «مقتضی تغیر و تقید است[2] و تعلق بغیر مسبوق بود به لاتعین، و آن منافی اطلاق است، بلکه شرط در تصور اطلاق حق تعلق[3] است به تعین به معنی[4] سلبی نه بمعنی اطلاق که ضد او تقید[5] است، بلکه اطلاق است از وحدت و کثرت و از حصر اطلاق و تقیید[6].

بیت

گرچه ذوق مقیدات خوش است ذوق مطلق بود از آن خوش‌تر
غرق بحریم و آب درنظر است چشم ما می‌شود روان خوش‌تر

اما نسبت وحدت و مبدئیت و تأثیر و فعل ایجادی به حضرت حق به اعتبار تعین صحیح است، و اول تعینات متعلقه نسبت علمیه[7] ذاتیه حق به اعتبار تمیز این نسبت به امتیاز نسبتی غیر حقیقی..

و بواسطهٔ نسبت علمیه ذاتیه، وحدت حق و وجوب وجود حق و مبدئیت حق[8] تعقل توان کرد، و علم حق عین اوست در ذات او، و علم او به نفس او سبب علم اوست به اشیاء، و اشیاء عبارت است از تعنیات تعقلات کلیه تفصیلیه، و ماهیات عبارت است از اعیان ثابته یعنی صور اسماء الهیه، و اسماء الهیه ذات است[9] باصفت متعینه. تمت والحمدلله والمنة[10].

۱- ك : -. ۲- ك : تعین و تقیدات. ۳- ك : تعقل. ۴- و : -. ۵- و: تقیدات.
۶- ك : و آن حضرت منزه از تقیید. ۷- و : -. ۸- و : -. ۹- و: -.
۱۰- و : -.

نصیحت‌نامهٔ خلیفة‌الله فی ارضه[1] *

(۴۰)

۱ ـ ه : نصیحت عام ـ ك : نصیحت نامه با خلیفه .

* ـ باحتمال قوی منظور از خلیفة‌الله فی ارضه سلطان احمدشاه بهمنی می‌باشد که از مریدان جناب شاه نعمت‌الله بوده‌است .

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

الحمدلله المنفرد ذاته ابدا، المتعزز صفاته سرمدا ، والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد ، عبده و رسوله وحبیبه ، وعلی آله و اصحابه اجمعین.

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : **اذا بویع خلیفتان [2] فاقتلوا [3] الآخر منهما [4].**

بیت

این چنین فرموده شاه انبیا	آن رسول الله حبیب کبریا

که چون بیعت کنند [5] با خلیفه‌ای، و ذو شوکت دیگر پیدا شود، و دعوی مملکت و مشارکت کند ، تابع خلیفهٔ اول باید بود ، وبه قلع و قمع ثانی قیام باید نمود ، و نزد انبیا و اولیا وحکما مبین ومبرهن است که خالق عالم - جل جلاله - واحدی است وحده لاشریک له، و حضرت سلطان اصفیا محمد مصطفی رسول الله - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود [6] : **السلطان ظل الله فی الارض** .

اگر سلطان دو باشد ، دوسایه پیدا شود ، و متوهم توهم کند که دو سایه، سایهٔ دو ذاتند ، و این دوئی مؤدی شود به فساد عالم ، کما قال الله تعالی: **لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا**(۱)

۱ - ه ، الف ، ب : به نستعین. ۲- ج، ك : للخلیفتین . ۳- الف: فاقبلوا. ۴ - د : منها . ۵ - ج، و، د: کرده باشد ، ك : کرده باشند . ۶-ج، د: فرموده ك : که + .

(۱) - سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۲۲ : اگر در آن دو اله که غیر خدایند بودی هرآینه آن دو تباه شده بودند .

[illegible]

در دو عالم یکی بود بی‌شك همه مخلوق و خالق است آن یك .

و اگر سایل[1] گوید چون مراتب شفع دوئی است چرا آخر متعین شد به‌قتل؟ می گوئیم دوئی از آخر [illegible]

قطعه

[illegible] عنایتی

ما عهد بسته‌ایم و برین[2] عهد ثابتیم نشکسته‌ایم عهد ، کـه [illegible]

به‌الهام ربانی و تأیید سبحانی :

بیت

نصیحت نامه‌ای بس عارفانه نوشتم از برای آن یگانه

خلدالله ملکه وسلطانه ، و اوضح علی العالمین بره واحسانه.

پادشاها ! در هر حال که باشی از محول احوال غافل مباش و می فرما[3]:[4]

یامحول الحول والاحوال ، حول حالنا الی احسن الحال .

بیت

سلطنت [illegible] مدام [illegible] محمد و آله و سلام[5]

نصیحت : [illegible] بزرگ ، [illegible] گفته‌اند : انزلوا الناس منازلهم ، یعنی [illegible] منصب اواست نصیب. [illegible]

نصیحت : قال رسول الله - صلی الله علیه وآله - : عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة.

---

(۱) - [illegible]

[illegible]

۸ - ج ، د ، ك : را ندارد. [illegible]

عدل راستی است ، اما تساوی در عدل شرط نیست ، بلکه به حسب استحقاق مستحقان را تربیت باید فرمود .

شعر

کام این سلطان عادل از خدا خواهم مدام

زانکه باشد پادشاه عادل ما والسلام

نصیحت : قال رسول الله ـ صلی الله علیه وآله ـ : **الا کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته .**

مصراع : همه‌را این‌سؤال خواهد بود .

رباعی

ای شاه رعیتی که حق داد بتو — در ذمت‌تست‌آن رعایت می‌کن

از نیك وبد اهل ممالك می‌پرس — تحقیق رعیت ولایت می‌کن

نصیحت : درمرآت‌ذرات‌موجودات ممکنه انوارآثار ربانی‌مشاهده فرما ، و درحروفات کتب‌خانهٔ کاینات ، معانی اسماء سبحانی ، مطالعه‌نما.

بیت

حرف حرف این کتاب خوش می‌خوان

معنی آن چو عارفان می دان

نصیحت : اغتنم حیوة انت [۱] فیها هالك ، و دارا انت فیها مالك ، میزانك فیها موضوع ، وکلامك فیها مسموع ، و اذنك واعیة ، و مواعظك داعیة ، وانفاسك باقیة ، واعمالك بالخیرات‌وافیة (۱) .

۱ ـ ج،د: لست .

(۱) ـ غنیمت شمار حیاتی‌راکه درآن‌نابود می‌شوی‌وخانه‌ای‌راکه مالك‌آنی ، ترازوی تو آنجاگذارده شده ، بیان تو درآنجا شنیده شده ، وگوش تو شنوا ومواعظ تودعوت کننده و نفس‌های تو باقی و اعمال تو سراسر نیك است .

بیت

ضایع نفسی عمر عزیزت مگذار　　　　وز عمر گران مایه مرادی بردار

نصیحت : قال رسول‌الله -صلی الله علیه و آله- : جالس العلماء و صاحب الحکماء و خالط الکبراء .

همنشین علما باش ، و دوستدار حکمای[1] اهل اسلام ، و اختلاط با بزرگان فرما .

و علما [2] برسه قسم‌اند ، یا عالم‌اند به احکام الله تعالی ، واین درجهٔ فقهااست ، یاعالم‌اند به‌ذات وصفات الهی و هم‌الحکماء ، یا جامع‌اند به‌علم احکام ، و عارف به ذات وصفات ، واین مرتبهٔ کبرا است .

فقها به مثل به چراغ منور مانندکه مجالس اهل ایمان را روشن می‌دارند ، وامت مرحومهٔ خاتم‌الانبیا را -علیهم‌السلام- طریقه[3] وجادهٔ مستقیم می‌نمایند ، و به سنت سنیه محمدی ایشان را به‌امر معروف و نهی منکر ، دعوت می‌فرمایند .

اما حکما، اگرچه نقد معقولات دارند ، هم‌چنانندکه گنجی درزیر زمین پنهان .

مصراع : هیچ نفعی نمی‌رسد بکسی .

اما کبرا چون‌آفتاب در ضحوهٔ کبری ظاهری منور وباطنی مطهرو فیض او عام برخواص و عوام .

نصیحت : اختیار عقلا آنست‌که اختیار از دست ندهند .

بیت

دامن مقصود اگرآید به‌دست　　　　گر دهند از دست آن دامن بدست

۱ - ج ، ك : حکماء .　　۲ - الف : - .　　۳ - ج ، د ، ك : طریق .

صیادان را اگر مرغی به دام آید غنیمت شمرند .

بیت

اگر باز است یا شاهین، بگیرند و نگه دارند
وگر کبک است یا گنجشک، زمانی زنده نگذارند

نصیحت : قال الله تعالی : وشاورهم فی الامر، فاذا عزمت فتوکل علی الله (۱)

با عقلا و امنا و احبا، در کارها مشورت فرمائید، چون تردد زایل شود و ارادت جازم گردد،

شعر

توکل بر خدا می کن در آن کار [illegible] نگهدار
خاطر فاتر(۲) و [illegible]
دریغ مدار [illegible] .

بیت

هر که [illegible]
وانکه از تو سر کشد بفرست او را [illegible]

نصیحت : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر.

[illegible] اهل همت ،
صاحب قوت را قوت بخش و از اهل همت ؛ همت طلب [illegible]
کنند .

---

۱ ـ و : اگر .

(۱) ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۵۳ : و با آنها درکار مشورت کن و چون عزم کردی بر خدا توکل کن .
(۲) ـ سست و زبون و [illegible] (فرهنگ نفیسی)

[illegible]

معرفت از عارف کامل و حکمت از درویش صاحب دل بجو.

نصیحت

در بعضی تفاسیر آورده‌اند که سلیمان پیغمبر - علیه السلام - در صحرائی که نزول فرمودی، صد فرسخ طول و عرض لشکرگاه او بودی. نوبتی هدهدی از میان طیور غایب شد. سلیمان[1] - علیه السلام - تفقد حال[2] او فرمود.

بیت

این چنین با خبر ز لشکر بود ضبط ملکش از آن نکو فرمود

قطعه

ملک داری همه به تدبیر است که چه تدبیر هم به تقدیر است

هر که تأخیر کرد در تدبیر عاقبت کار او به تقصیر است

سخن نیکخواه از دگر[3] بشنو این نصیحت ز گفتهٔ پیر است

پادشاهی که می کند تدبیر شاه صاحب قران جهانگیر است

[illegible] در اعلای کلمة العلیا و احیاء شریعت غرا منتج سعادت دنیا و عقبا است.

بیت

این چنین کار دولتست ای یار دولت آن دولتست و کار آن کار

نصیحت

[illegible] حضرت سلطنت پناه پادشاهی نخواهد که گلخنی(۱) را منصب

۱ - ک : پیغمبر + . ۲ - ک : احوال . ۳ - خ : نکو.

(۱) - آنکه گلخن حمام می‌تابد (فرهنگ نفیسی) [illegible] خانه و کوره و تون (فرهنگ نفیسی).

وزارت کرامت فرماید، اول باید که اورا فوطه‌دار (۱) حمام گرداند، اگر نیکو محافظت فرماید[1]، اورا رئیس قریه‌ای کند[2]، و بعداز رعایت رعیت و کمال مرتبهٔ ریاست، به‌امری از امور دیوانی نصب فرماید، تا به مرور ایام به مرتبهٔ نیابت وزیر رسد، وچون ازملازمت‌و خدمت وزیر استعداد وقابلیت وزارت‌حاصل کند، اورا برمسند وزارت نشاند، یمکن(۳) که از عهدهٔ آن‌شغل خطیر بیرون آید.

عربیة

ان‌القناةالتی شاهدت رفعتها تنمو و تنبت انبو بافانبوبا(۲)

قطعه

در نی نیزه بین که رفعت او باتوگویم چنانکه می باید
روید او و زیاده می‌گردد بند بر بند او بیفزاید
آدمی این چنین شود عالی عالمست آنکه فهم فرماید

نصیحت:

داذ میزان معدلت است، دال کفه‌ای، ذال کفه‌ای، والف در میانه شاهین.

مصراع: وین الف عدلست یعنی‌راستی.

بیت

راستی رستی که مهر شاه ماست این الف داندکسی کوآشناست

۱ ـ ج، الف: نماید. ۲ ـ الف، ج، د: ریاست قریه‌ای به او تفویض‌کند.
۳ ـ ك، ج: ممکن.

(۱) ـ خزانه‌دار (فرهنگ نفیسی).
(۲) ـ نیزه‌ای‌راکه شاهد بلندی آنی بندبند نمو می‌کند و می‌روید.

و نقطه که بر کفهٔ میزان‌است پا سنگ آسیا است .

بیت

داد بیچارگان چنان بخشد از کرم داد این و آن بخشد

نصیحت :

چون آتش خشم برافروزد ، وخون دل به جوش آید به آب حلم ، غلیان دم قلب که ابتدای غضب‌است ، فرو نشاند، که حق - سبحانه و تعالی - بندگان را بشارت فرمود[1] : **سبقت رحمتی غضبی** . به حسب تعلق رحمت است به مرحوم ، یا سبقت به معنی غلبت .

بیت

این اشارت بشارتی‌است تمام خوش امیدی‌است بنده راوسلام[2]

نصیحت :

باید که به رؤیت ظاهر ازمشاهدهٔ باطن محروم نگردد ، وبه مشاهدهٔ باطن ازمطالعهٔ ظاهر محجوب نماند .

بیت

سید و بنده را بهم می‌بین پادشاهی درین میان بنشین

خواص اشیا فوق طورعقل‌است ، اگر اجازت فرمایند به‌تیغ‌ولایت غازیانه غزائی کرده شود .

بیت

خوش غزائی کنیم مردانه ما چو شمعیم و غیر پروانه

والله‌اعلم بالصواب[3]

---

۱ - ه : فرموده . ۲ - ج،و، ه : والسلام .
۳ - ك ، الف : تمت،و:تمت‌الرسالة، ج : تمت‌الرسالة بالخیر والسعادة .

مکتوبات شاہ

(۴۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

حمد بی غایت ، وستایش بی نهایت ، لایق حضرت قدیمی را است ، که سراپردهٔ شش جهات عالم را ، به[1] رواق نه طاق ، در مقدار ایام ستة پرداخت ، وسیرت آدم را به صورت : **ان الله خلق آدم علی صورته** ، مصور ساخت ، و ساز دل نواز[2] : **خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا** ، به نوای : **و علم آدم الاسماء کلها**(۱) ، بنواخت

وصلات صلوات زاکیات نامیات ، شایستهٔ روح معطر و مظهر مطهر سیدی را است ، که جمال : **ان الله جمیل یحب الجمال** ، به تمثال : **من رآنی فقد رأی الحق** ، در آینهٔ : **المؤمن مرآة المؤمن** ، بـه بصر : **کنت بصره الذی یبصر به** ، نمود ، ومعانی کتب خانهٔ نامتناهی ، به وضع صور الهی ، در حروف بیان ، ایمائی فرمود[3] .

و در روضهٔ رضـوان : **ورضوان من الله اکبر**(۲) ، به مفتـاح : **لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة**(۳) ، بر روی « اولاد

---

۱ ـ ز : بر . ۲ ـ ج : از + . ۳ ـ ز : فرموده .

(۱) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۹ : و همهٔ نامها را بهآدم آموخت .

(۲) سورهٔ ۹ آیه ۷۳ : و خشنودی ازخدا بزرگتر است .

(۳) ـ سورهٔ ٤۸ آیهٔ ۱۸ : بهتحقیق خدا ازمؤمنان خشنود شد وقتی که با تو در زیر آن درخت بیعت کردند .

اطهار و اصحاب[۱] «کبار ، که کواکب سماء : **اولادی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم**، بودند ، برگشود. صلی‌الله‌علیه وآله و اصحابه[۲] اجمعین .

اما بعد تجلیات متواترة[۳] لاینتهی ، و تسلیمات متوالیهٔ لایحصی، به جناب جنت‌مآب اصحاب واحباب عرضه می‌دارد .

بیت[۴]

سلام علی‌العهدالذی کان بیننا[۵] سلام علی العهدالقدیم سلام

رباعی[۶]

آن‌عهدکه بسته‌ایم در روز نخست بشکستن‌او خاطر من هیچ‌نخست
مستانه شکسته بسته‌ای می‌گویم مائیم و دل شکسته باعهددرست

شعر

معاشر اخوانی سلام علیکم لقد طارت‌الاشواق منی الیکم
اقول و قدطال التفرق بیننا إلا لیتنی قد کنت بین یدیکم
طابت‌ایامنالمانعمنا[۷] بوصلکم و طیب لیالینا سلام علیکم

اگرچه اشواق مشوقین و اشتیاق مشتاقین به تطویل انجامید ، رجاء واثق است ، و اعتقاد صادق ، فاعل مختار و قادر جبار ـ جل جلاله و عم نواله ـ حاکم برحق وحکیم مطلق است ، لطیفه‌ای سازد که متعطشان فیافی حراق و متحیران سباسب فراق‌به‌خطهٔ[۸] زلال وصال همدیگر رساند . **انه علی ذالك قدیر**(۱) .

۱ ـ ج : صحابهٔ . ۲ـ ج : اصحابی. ۳ ـ ز : متواتر . ۴ـ ج : شعر.
۵ ـ ج : نبینا . ۶ ـ ز : بیت،ج : نظم . ۷ ـ ج : نعمت .
۸ ـ به خط .

(۱) ـ اشاره است به‌آیهٔ ۱۳۲ سورهٔ ٤ : وکان‌الله علی ذالك قدیرا .

نظم[1]

ناگهان بینی مرا سرمست و جامی می بدست
آمده در بزم و یاران را صلائی می زنیم
صورتم در کوبنان و معنیم درکوه صاف
صوفیان صاف را خوش مرحبائی می‌زنیم

بیت

سقی الله هاتلك[2] الدیار و اهلها
و دام‌بها الاقبال والامن والسعد

بیت

یاد باد آن مقام دل‌افروز
که‌درو بود یك‌جهت شب و روز

اما الحمدلله که از دوران نزدیکیم ، نه از نزدیکان دور :

بیت

ظاهراً دوریم و باطن نیك نزدیك شما
حال ما اینست با یاران ما ای یار ما

خود اعتقاد مرید در بارهٔ پیر ، چنان باید که آن پسر عزیز دارد، و می گوید :

بیت

درخواب و بیداری بهم مائیم با تو دمبدم
گاهی به وصلت‌شادمان گاهی‌زهجرانت‌به‌غم

الاطال شوق الابرار الی لقائی‌وانی الیهم لاشد شوقا.

۱ - ز : بیت . ۲ - ج : ملك .

مصراع : یارب برسان به همدگر یاران را . بمحمد و آله الامجاد.

امیدواریم که حریفان بزم عشق، که رندان سراپردهٔ میخانهٔ صدقند، تلقینی که از ما یافته‌اند، و اورادی که از ما آموخته‌اند، به یادگار ما یاددارند و در اوقات عزیزه ، و ساعات شریفه ، رعـایت فرمایند ، و با سرخوشان : **الذین یذکرون الله قیاما وقعوداً وعلی جنوبهم**(۱) درمجلس : **انا جلیس من ذکرنی**، شراب محبت : **فاذکرونی اذکرکم**(۲) ، ازجام: **اذکروا نعمة الله**(۳)، نوش کنند ومحبانه بامحبوب : **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله**، ... عشقت ، با ...

رباعی[۳]

گر جام ... کنند
بی‌زحمت دست ... در آغوش کنند

و باید که آئینهٔ ضمیر منیر، که جام گیتی نمـای یاران است ، از غبار اغیار مصون‌دارند ، ونگذارند، که گردی گرد دل برآید ، ومنتظر باشند که ناگاه دلبر آید، و ازکلمات ناشایسته ، و لقمات نا بایسته احتراز واحتما نمایند ، ... دوستی ... عمر باقی را غنیمت شمارند ، و به‌نصیحت اخوان ...

بیت

غنیمت دان حضور نعمت‌الله که عمری[٤] این چنین دیگر نیابی

---

۱ ـ ج : و عاطفتی لا . ۲ ـ ج : ــ . ۳ ـ ج : نظم ، ز : بیت .
٤ ـ ز : عمر .

---

(۱) ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۸۸ : آنان که ایستاده و نشسته و بر پهلوشان خدارا یادمی کنند.
(۲) ـ سورهٔ ۲ آیهٔ ۱٤٧ ... یاد کنید تا شمارا یاد کنم .
(۳) ـ درچندآیه آمده است ، باتوجه به‌منظور جناب شاه نعمت‌الله بایستی آیهٔ ۹۸ سورهٔ ۳ باشد.

حق - سبحانه وتعالی-بی‌دردان را دردی ، و دردمندان را دوائی، و حریفان را صفائی ووفائی ، کرامت کناد ، بحق حقه .

در رابع صفر، ختم بالخیر والظفر ، از بلدهٔ کوبنـان ، صانها الله عن‌الخذلان، به‌الهام ربانی و تایید سبحانـی ، این سطور مسطور گشت ، و مستوراست تا سلام وسلامتی ما به‌غم زدگان هجران برسد ، ومبشرانه‌یعقوب را از یوسف بشارتی بخشاید .

بیت

ای که می‌پرسی خبر از حال ما — آمد آن‌کس کو زما داردخبر
حال بزم ما بجو از ذوق او — زانکه او دارد ز ذوق ما اثر

والسلام علی من‌اتبع‌الهدی[1] .

[1] - ج : تمت والحمدلله والمنة +.

تعلیقات و توضیحات

ص۲ س٤- **من قال لااله الا الله دخل الجنة** : هرکس لااله الاالله گوید وارد بهشت می‌شود ـ حدیث نبوی ـ رجوع شود به آثـار و احوال عین القضات ـ در احیاءالعلوم ج ٤ ص ۳۰۷ حدیث بدین شکل نقل شده است : من قال لااله‌الاالله مخلصا دخل الجنة .

ص۲ س۸- **انی امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله‌الاالله، فاذا قالوها، فقد عصموا منی دمائهم واموالهم الابحق الاسلام وحسابهم علی الله تعالی:** به من امر شده است که با مردم جهادکنم تا لااله‌الاالله‌گویند، آنگاه که گفتند خون ومالشان محفوظ باشد مگر به دستور اسلام وحساب آنان باخدا است . حدیث‌نبوی ـ احیاءالعلوم ج۱ ص۲۵ چاپ‌مصر- در صحیح مسلم جزء اول صفحه ۳۰ به اشکال متفاوت ایـن حدیث روایت شده است ، از جمله : قـال رسـول‌الله ـ ﷺ : امـرت ان اقاتل‌الناس حتی یقولوا لااله الاالله ، فاذا قالوا لااله الاالله عصموا منی دمائهم واموالهم الابحقها وحسابهم علی‌الله .

و نیز رجوع شود به‌کشف‌الاسرار ج ۹ ص۹۹ .

ص۳ س۱- **الایمان بضع وسبعون شعبة ، افضلها لااله الاالله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق** ، ایمان هفتاد وچنـد شاخه است ، برترین‌آن لااله‌الاالله وکمترین‌آن دورکردن پلیدی وخس‌وخاشاك وسنگ وجز

آنها از راه می‌باشد. حدیث نبوی - درصحیح‌مسلم جزء اول ص۳۶ این‌طور نقل شده است : الایمان بضع وسبعون اوبضع وستون شعبة فافضلها قول لااله‌الاالله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق ، والحیاء شعبة من‌الایمان. درجلد۱ص۳۹۳ کشف‌الاسرار آمده‌است : الایمان بضع و سبعون بابا ادناه اماطة الاذی عن الطریق و ارفعه قول لااله الاالله.

ص٤ س١- امام‌غزالی :

امام‌محمد غزالی برادر کهتر شیخ احمد غزالی شاگرد امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی بزرگترین علمای نیشابور و خراسان بود. در دربار سلاطین ووزرائی همچون ملکشاه سلجوقی (٤٤٥-٤٨٥ هجری قمری) و وزیر نامدارش خواجه نظام‌الملک (٤٠٨ - ٤٨٥هجری) مرتبتی ارجمند یافت. درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد که بزرگترین مدارس اسلامی بود کرسی تدریس داشت و در حدود ۳۰۰ تن فضلای دانش اندوز به حلقهٔ درسش گرد می‌شدند. در پیشگاه خلفای اسلامی بغداد چون المقتدی بامرالله (٤٦٧-٤٨٧ هجری) و المستظهر بالله (٤٨٧ - ٥١٢ هجری) احترامی بسزا یافت. به‌سال ٤٥٠ هجری متولد شد و به‌سال ٥٠٥ هجری قمری وفات یافت و در طابران طوس مدفون گردید.

ص٤ س٢ کتانی :

ابوبکر محمدبن علی بن جعفر الکتانی از مشایخ صوفیه بود. وفاتش در سال ۳۲۲ به مکه اتفاق افتاد.

ص۴ س۳- ابی یزید :

ابویزید طیفور بن عیسی سروشان عارف مشهور قرن سوم هجری است . اهل بسطام بود و هم درآنجا به‌سال ۲۶۱ هجری درگذشت .

ص۴ س۳- شیخ عبدالله انصاری :

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله بن ابی‌منصور محمد معروف به‌پیر هرات و پیر انصار وخواجه‌عبدالله‌انصاری، از عرفای بنام‌وصاحب آثار عدیده است (متولد ۳۹۶ - متوفی ۴۸۱ هجری قمری) .

ص۴ س۸- متکلمان :

متکلم کسی‌را گویند که حقایق اشیارا از روی‌دلیل و برهان باملاحظه و مطابقهٔ با شرع درك‌کند، برای مثال ازظواهر شرع‌رسیده است که در قبر از انسان سؤال خواهد شد ، متکلم همین ظاهر را می‌گیردو درآن تحقیق و تأمل می‌کند، و هر برهان‌که درباره آن بدست‌آورد باید با شرع مطابقت کند .

ص۴ س۱۷- ان تعبدالله کانك تراه :

اشاره است به حدیث نبوی : الاحسان ان تعبدالله‌کانك تراه ، فان لم تکن تراه فانه یراك : احسان‌آنست‌که خدارا چنان پرستش کنی که‌گوئی اورا می‌بینی ، پس اگر اورا نه‌بینی او ترا می‌بیند .

مرصادالعباد ص۲۴۹ - کشف‌الاسرار و عدةالابرار ج۳ ص ۶۴۱ - احیاءالعلوم ج۴ ص۳۸۴ صحیح مسلم جزء ۱ ص۲۳ . و در صحیح مسلم ج۱ ص۲۳ اینطور ضبط است : الاحسان ان تعبدالله کانك‌تراه فانك ان لا تراه فانه یراك .

ص۴ س۲۰- **امام شافعی :**
محمدبن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع هاشمی قرشی مطلبی مکنی به‌ابوعبدالله ، یکی از ائمهٔ چهارگانه اهل سنت است . بسال ۱۵۰ هجری قمری متولد شد و بسال ۲۰۴ در بغداد وفات یافت ودر قرافه مدفون شد . وی مؤسس فرقهٔ شافعیه می‌باشد .

ص۹ س۵- **الاکل‌شیی ما خلاالله باطل :**
مصراع فوق از یك بیت شعر ابوالعتاهیه میباشد که چنین است :

الاکل شیی ماخلاالله باطل و کل نعیم لا محالة زایل

در ضمن حدیث نبوی است در سنن ابن ماجه ج۲ ص۱۲۳۶ والتاج الجامع ج ۵ ص۲۶۰ بشرح زیر :
عن ابی‌هریرة(رض)ان رسول‌الله (ص)قال: اصدق‌کلمة قالها الشاعر کلمة لبید : الاکل شیئ ماخلاالله باطل .

ص۹ س۱۳- **من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه :** یعنی از خوبی اسلام مرد این است که آنچه را به او مربوط نیست رها سازد - حدیث نبوی - سنن ابن ماجة ج ۲ ص ۱۳۱۶ .

ص۱۰- س۶- **فواسق ثلاثه :**
عبارتند از : زنا ، دزدی ، قمار (مکارم‌الاخلاق شیخ طبرسی) .

ص۱۰ س۶- **فواسق‌خمسه :**
اشاره‌است به‌این‌حدیث نبوی: خمس فواسق یقتلن فی‌الحل والحرم: الحیة والغراب الا بقع و الفارة والکلب العقور والحدأة - سنن ابن ماجة ج ۲ ص۱۰۳۱ . و در لغت‌لسان‌العرب ابن‌منظور به نقل حدیث

نبوی فواسق خمسه را : عقرب، مار ، موش ، زاغ ، کرکس ذکر می کند .

ص۱۰ س۱۲- **المصلی یناجی ربه** : یعنی نمازگزاربا پروردگارش مناجات می کند ـ حدیث نبوی : صحیح بخاری ج ۱ ص۱۴۱ ـ احیاءالعلوم ج۱ ص۱۶۷ .

ص۱۰ س۱۹- **قسمت الصلوة بینی و بین عبدی** تا آخر - این حدیث با تغییراتی درجزء اول صحیح مسلم ص۱۶۸ و تفسیرسورهٔ فاتحة الکتاب از کشف الاسرار نقل شده و قسمتی از آن در احیاءالعلوم ج۱ص۱۷۴ نیز آمده .

ص۱۱ س۱۰- **لاصلوة الا بفاتحة الکتاب**

این حدیث درکتب احادیث به اشکال مختلف ذکر شده از آن جمله درکتاب سنن ابن ماجة (حدیث ۸۳۷) چنین آمده : لا صلوة لمن لم یقرأفیهابفاتحة الکتاب .

ص۱۲ س۵- **اللهم باعدبینی وبین الخطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب-**
خدایا همانطور که میان مشرق و مغرب دوری انداختی بین من و گناهانم دوری بینداز .

حدیث نبوی : سنن ابن ماجة ج۱ ص ۲۶۵ .

ص ۱۲ س ۹- **وجودك ذنب لایقاس به ذنب**

حدیث نبوی است ، و در مصباح الهدایة عزالدین محمود کاشانی ص۴۷۰ بشکل بیت زیر آمده :

فقلت و ما اذنبت قالت مجیبة   وجودك ذنب لایقاس به ذنب

گفتم گناه نکرده‌ام، در پاسخ گفت که: هستی تو گناهی است که هیچ گناهی باآن برابر نیست.

ص۱۲ س۱۱-**اللهم نقنی من الذنوب** - یعنی: خدایا مرا ازگناهان پاك ساز.
حدیث نبوی، جزء اول صحیح بخاری ص۲۴۱.

ص۱۲ س۱۴- **اللهم غسل خطایای بالماء والثلج والبرد** - یعنی پروردگارا خطاهای مرا باآب و برف و تگرگ پاك گردان.
حدیث نبوی، جزء اول صحیح بخاری ص۲۴۱.

ص۱۸ س۷- **وجعلت قرة عینی فی الصلوة.**
این حدیث به‌انواع مختلف نقل شده، ازجمله درمسنداحمد ج ۳ ص ۱۲۸ وص۱۹۹ آمده است که: حبب الیّ النساء والطیب وجعل قرة عینی فی الصلاة - یعنی برای من زن وبوی خوش دوست داشتنی است و روشنی چشم من در نماز قرار داده شده.

ص۱۸ س۱۷- **ان الله لایتجلی فی صورة مرتین** - یعنی: خدا دوبار در یك صورت تجلی نمی‌کند.
ازگفتار ابوطالب مکی است (لمعات عراقی چاپ خانقاه ص ۱۳):
محمدبن علی بن عطیهٔ حارثی مکی از مشایخ عرفای قرن چهارم هجری است، نسبتش به‌سهل بن عبدالله تستری می‌رسد، بسال ۳۸۶ دربغداد درگذشت.

ص۱۹ س۸- **من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة**، یعنی هر که بمیرد وامام زمانش را نشناسد به مرگ دورهٔ جاهلیت مرده است. حدیث نبوی است: کلمات مکنونهٔ فیض ص ۲۰۵.

در اصول کافی ج۲ص۲۰۸ حدیث اینطور روایت شده : من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتته الجاهلیة .

ص۱۹س۱۵- کنت سمعه‌الذی یسمع به، و کنت بصره‌الذی یبصر به.

اشاره است به حدیث قدسی : لایزال العبد یتقرب‌الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت‌له سمعا و بصرا ولسانـا و یدا و رجلا ، فبـی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی ینطق : کشف المحجوب چاپ لنین گراد ص۳۲۶ .

این حدیث به‌صورت های گوناگون نقل شده و از جمله در اصول کافی ج۴ص۵۴ بدین‌شکل ضبط است :

عن ابی جعفر (ع) قال لما اسری بالنبی (ص) قال: یا رب ما حال المؤمن عندك؟ قال: یامحمداهان لی ولیا فقدبارزنی بالمحاربة....

و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیئی احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه ، فـاذا احببته کنت اذا سمعه‌الذی یسمع به وبصره‌الذی یبصربه و لسانه‌الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سالنی اعطیته .

و در رسالهٔ هدایت جناب شاه اینطور نقل شده :

لایزال‌العبد یتقرب الی‌بالنوافل حتی احبه فاذا احببته‌کنت سمعه‌الذی یسمع به‌و بصره الذی یبصربه ولسانه‌الذی یتکلم به و یده‌التی یبطش بها و رجله التی یسعی بها . یعنی پیوسته بندهٔ من بوسیلهٔ نوافل به‌من نزدیك می‌شود ، تا اورا دوست بدارم و آنگاه‌که اورا دوست دارم گوش او شوم‌که باآن بشنود و چشم‌اوکه باآن به‌بیند و زبان‌اوکه باآن سخن‌گوید ودست‌اوکه باآن بگیرد وپای‌اوکه با آن‌راه رود.

ص۲۱س۴- **المرء یموت علی ما عاش علیه و یحشر علی ما علیه مات .**
این حدیث در مرصادالعباد به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی ص۲۸
اینطور ضبط است :
یموت الناس علی ما عاش فیه و یحشر الناس علی مامات علیه .
ص۲۷س ۱۰- **رجعنامن الجهادالاصغر الی الجهادالاکبر** ، یعنی : از جهاد کوچك‌تر به جهاد بزرگ‌تر برگشتیم .
حدیث نبوی است ، در مستدرك ج ۲ ص۲۷۰ بصورت زیر نقل شده :
عن علی - علیه السلام - ان رسول الله - صلی الله علیه و آله - بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر ، فقیل یارسول الله و ما الجهاد الاکبر؟ قال جهادالنفس .

مولوی فرماید :

قد رجعنا من جهاد الاصغریم ، یانبی اندر جهاد اکبریم

ص۲۹س۹- **ما تدری شماله ما ینفق یمینه** - یعنی : دست چپ او نمی‌داند که دست راستش چه انفاق کرده است .
پاره‌ای از حدیث نبوی است در فضیلت صدقه دادن در پنهانی که حدیث این است : عن النبی - صلی الله علیه و آله و سلم - قال سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لاظل الاظله: الامام العادل، و شاب نشأ بعبادة الله، و رجل قلبه معلق فی المساجد، و رجلان تحابا فی الله اجتمعا علیه و تفرقا علیه ، ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال انی اخاف الله ، ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لاتعلم یمینه ما تنفق شماله ، و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه - صحیح مسلم جزء اول ص۴۱۲ .
ص۲۹س۱۰و۲۰- **من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی** - هرکه مرا درخود یاد کند من اورا درخودم یاد می کنم. من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء

خیرا منهم - هرکس مرا درمیان جماعتی یاد کند اورا درجمعی نیکوتر از آنان یاد می کنم - حدیث قدسی است - .

در جزء ثانی صحیح مسلم ص ٤٦٦ حدیث اینطور ضبط است : قال رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - یقول الله عزوجل انا عندظن عبدی بی وانامعه حین یذکرنی، ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی، وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاءهم خیر منهم و ان تقرب منی شبرا تقربت الیه ذراعا و ان تقرب الی ذراعا تقربت منه باعا، وان اتانی یمشی اتیته هرولة.

ص۳۲س۲- **انا اغنی الشرکاء عن الشرك ، فمن عمل عملا اشرك فیه غیری فانا منه بریء**

من بی نیازترین شریکان ازشریکم ، هرکه کاری کند و غیر مرا در آن شریك قرار دهد از او بیزارم .

حدیث قدسی است - درجزء ثانی صحیح مسلم ص ۵۹۳ اینطورضبط است : انا اغنی الشرکاء عن الشرك من عمل عملا اشرك فیه معی غیری ترکته وشرکه .

ص۳۲س۱۲- **ابی امامة** - کنیت چهارنفر ازصحابی انصاری بوده است : ابن ثعلبه - ابن سعد - ابن عجلان - سهل بن حنیف -

ص۳۳ س۳ - **للصایم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء ربه:**

برای روزه‌دار دوخوشحالی است یکی هنگام افطار دیگری وقت دیدار پروردگارش .

حدیث نبوی است - صحیح بخاری جزء اول ص ٤٦٦ - دراحیاء العلوم ج۱ ص۲۳۸ با اختلاف : فرحة عند افطاره ، ضبط است .

ص۳۳س۲۱- **الصوم لی و انا اجزی به.**

حدیث قدسی است - صحیح مسلم جزء اول ص ٤٦٦ ، جامع صغیر ج۱ ص٦٤.

در التاج الجامع ج ۲ ص ٤۳ اینطور ضبط است : عن ابی هریره (رضی) عن النبی (ص) یقول : قال‌الله تعالی: کل عمل ابن‌آدم له الا الصیام فانه‌لی و انا اجزی به .

ص۳٤س۳- **اذا جاء رمضان فتحت ابواب الجنة واغلقت ابواب النار وصفدت الشیاطین** - یعنی : وقتی ماه رمضان برسد درهای بهشت گشوده شود و درهای آتش بسته گردد و شیاطین به زنجیر کشیده شوند . صحیح مسلم جزء اول ص ٤۳٦ .

ص۳٤ س۷- **الصوم جنة** - جامع صغیر ج۲ ص٤۲ - احیاء العلوم ج۱ ص۲٤۱- در صحیح مسلم جزء اول ص٤٦٥ ضبط است که : الصیام جنة .

ص۳۷س۳- **الضیافة ثلاثة ایام والباقی صدقة**، یعنی مهمانی سه روز است و باقی صدقه .

حدیث نبوی است - احیاء العلوم ج۲ ص۱۹ .

ص۳۷س٤- **کل یوم کالف سنة مما تعدون** ، یعنی : هرروز مانند هزارسال از ایامی است که به‌شمار آورید ، اشاره است به آیهٔ ٤ سورهٔ ۳۲: فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون و آیهٔ ٤٦ سورهٔ ۲۲ ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون .

ص۳۷س٦- **اهل القرآن اهل‌الله وخاصته** ، یعنی اهل قرآن اهل خدا وخاصان اویند .

حدیث نبوی است- احیاء العلوم ج۱ ص۲۸۰ .

ص۳۷س۱٦- **من افطر صایما کان له مثل اجره** ، یعنی هر که روزه داری را افطار دهد پاداش او همانند روزه دار است .

حدیث نبوی است. در کتاب سنن ابن ماجة ج۱ ص۵۵۵ اینطورضبط

است : من فطر صائما کان له مثل اجرهم .

ص۳۸س۱۳- **علیکم بالسحور فان فی السحور برکة**، خوراك سحری بخورید که درآن برکت است .

حدیث نبوی است. درصحیح مسلم جزء اول ص۴۴۳ اینطور ضبط است: تسحروا فان فی السحور برکة .

ص۳۹س۱۳- **ماوسعنی ارضی ولا سمائی ووسعنی قلب عبدی المومن التقی النقی** ، یعنی : زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد و دل بندهٔ مؤمن پاك و پاکیزهٔ من گنجایش مرا دارد .

حدیث قدسی است - در احیاءالعلوم ج ۲ ص۱۲ : لم یسعنی آمده ، و در عوارف المعارف سهروردی حاشیهٔ احیاءالعلوم ج۲ ص۲۵۰ : لایسعنی ضبط است .

ص۴۱س۱۲- **کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف**، یعنی گنجی پنهان بودم دوست داشتم که شناخته شوم ، خلق را آفریدم تاشناخته گردم. حدیث قدسی .

اصل حدیث این است: قال داود علیه‌السلام : یارب لما ذاخلقت الخلق ؟ قال: کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. احادیث مثنوی فروزانفر ص۲۹ .

ص۴۴س۶- **العزة ازاری والکبریاء ردائی** ، حدیث قدسی است: قال الله عز و جل الکبریاء ردائی والعزة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما القیه فی النار - یعنی: بزرگی ردای من وعزت پوشاك من است، هرکه یکی ازآن دورا از من دور پندارد ، اورا به آتش در اندازم . مسنداحمد

ج۲ ص۲٤۸ جامع صغیر ج ۱ ص۸۱.
درسنن ابن ماجة ج۲ص ۱۳۹۷ حدیث اینطور ضبط است : الکبریاء ردائی والعظمةازاری من‌نازعنی واحد منهما القیته فی جهنم .

ص٤۷س١٤- **من‌عرف‌نفسه فقدعرف ربه** ، یعنی هر که خود را شناخت پروردگارش را شناخت .
حدیث نبوی است(کشف‌المحجوب‌ص۲٤۷) . درشرح نهج‌البلاغة ج ٤ ص ٥٤۷ منسوب است به حضرت علی علیه‌السلام .

ص٤۹س۱۹- **عرفت ربی بربی** ، یعنی پروردگارم را به پروردگارم‌شناختم.
حدیث نبوی است : مرصادالعباد چاپ ریاحی ص٥۱ و۲٤۰ .

ص٥۰س۷- **سبحانك ماعرفناك‌حق معرفتك** ، یعنی : منزهی تو ، سزاوار شناخت تو ترا نشناختیم .
حدیث نبوی است : جامع‌الاسرار سیدحیدرآملی ص٦۳۳.

ص٥۰س۱۲- **ان‌الله وتر یحب الوتر** ، یعنی : همانا خدا فرد است و نماز وتر را که طاق رکعتی‌است دوست دارد .
حدیث نبوی است ـ سنن این ماجة ج ۱ ص۳۷۰ .

ص٥۲س۳- **کان‌الله و لا شیی معه** ، یعنی : خدا بود و با او چیزی نبود.
حدیث نبوی‌است ـ درجامع‌الاسرار سیدحیدرآملی ص١٦ضبط است که : کان‌الله ولم یکن معه شیی .
گویند چون این‌حدیث‌را جنید بشنید ، گفت: الآن‌کما کان. کلمات مکنونة فیض ص۳۳ .

ص٥۳س۱۷- **اول ما خلق‌الله العقل ولیس وراء الله مرمی** ، یعنی: نخستین

چیزی که‌خدا آفرید عقل بودو غیراز خدا مقصودی و هدفی نیست.
حدیث نبوی است ـ وافی فیض ج۱ ص۱۷ـ۱۹ .

ص۵۵س۱۷ـ ترمذی

محمدبن‌عیسی بن‌سورة بن‌موسی بن‌ضحاك سلمی ضریر بوغی‌ترمذی، حافظ مشهور ومکنی به‌ابی‌عیسی، از امامانی‌است که در علم‌حدیث به‌آنان اقتدا کنند ، وی شاگرد بخاری بود و در سال ۲۹۷ هجری قمری به ترمذ درگذشت .

ص۵٦ س۹ ـ مسلم،

ابن حجاج نیشابوری مکنی به‌ابی اسحاق ، از مردم خراسان و از محدثین بزرگ ومشهور قرن‌سوم هجری قمری است . کتاب‌صحیح وی در علم حدیث معروف می‌باشد . بسال ۲٦۱ وفات یافت .

ص ۵٦س۱٦ـ ابوداود،

سجستانی اصلش از سیستان و از اکابر ائمهٔ محدثین بـود ، بسال ۲۰۲ متولد و بسال ۲۷۵ هجری قمری در بصره درگذشت .

ص۵۸س۷ـ فیالیت‌شعری کیف‌ناب بذاته شخیص کبیش عن خلیفةرحمن

کاش می‌دانستم‌چگونه قوچی نایب خلیفهٔ‌خداگردید. فصوص الحکم چاپ بیروت ص۸٤ .

ص۵۸س ۱۰ ـ امرهم‌الله ان یذبحوا بقرة و یضربوا المیت ببعضها فیحیی باذن الله ، یعنی : خدا به آنان امر فرمود تا گاوی بکشند و جسد مرده را بپاره‌ای ازآن بزنند تا به‌اذن خدا زنده شود .

اشاره‌است به‌آیه‌های۶۷و۷۲ سورهٔ بقرة: واذقال موسی لقومه‌ان‌الله

یأمرکم ان تذبحوا بقرة، فقلنا اضربوه ببعضها کذالك یحیی الله الموتی.

ص۶۶ س۱۳- **ماء زمزم لما شرب به** ، حدیث نبوی است .

در احیاءالعلوم ج ۱ ص۲۶۵ ضبط است که : ماء زمزم لما شرب له ای یشفی ما قصد به .

ص۶۸ س۹- **مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة** ، یعنی : میانهٔ قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است .

حدیث نبوی است- احیاءالعلوم ج ۱ ص۲۶۶ - درصحیح مسلم جزء اول ص۵۷۹ اینطور ضبط است که : مابین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة.

ص۷۰ س۶- **ابوهریره** :

از کسانی بود که سالها درملازمت حضرت رسول (ص) بسر برد و بسال ۵۹ هجری قمری وفات یافت .

ص۷۱-س۱۵- **ما للتراب و رب الارباب** ، خاك را با خدای خدایان چه کار؟

رجوع شود به کلمات مکنونهٔ فیض ص۷ .

ص۷۱ س۱۹- **ابن عطاء** :

احمدبن محمدبن عبدالکریم بن عطاءالله‌بن محمد شاذلی از اکابر علمای صوفیه بود که در قاهره مقیم بود و به وعظ و ارشاد مشغول، بسال ۷۰۹ هجری قمری همانجا وفات یافت .

ص۷۶ س۲- **ابی سعیدالخدری** -

سعدبن مالك‌بن‌سنان از فضلای صحابه بود و به کثرت حدیث معروف وفاتش به ضبط واقدی درسال ۷۴ هجری ، و به‌اقوال دیگر در ۶۳ یا ۶۴ یا ۶۵ اتفاق افتاد .

ص۷۷ س۱- **لاتذهب‌الدنیا حتی یملك العرب رجل من اهل بیتی** تاآخر .

- حدیث نبوی -

نظیر این حدیث درمجلی‌ابن‌ابی جمهور احسائی ص۳۰۸ ضبط است. حدیث بالا درکشف‌الاسرار ج۱ ص۳۲۵ اینطور روایت شده :لولم یبق من‌الدنیا الا یوم لطول الله ذالك‌الیوم حتی یبعث‌فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه‌اسمی و اسم ابیه اسم ابـی یملاءالارض قسطا وعدلاکما ملئت ظلما وجورا .

ص۷۷س۷ - **ام‌سلمه**

دختر ابی‌امیة ابن مغیرة مخزومی ، نامش هند و ازهمسران حضرت رسول‌اکرم (ص) بود .

ص۷۷س۸- **المهدی من‌عترتی من اولادفاطمة علیهاالسلام**-یعنی : مهدی از خاندان من و از فرزندان فاطمه علیها سلام است ،

حدیث نبوی است و در کتاب سنن ابن‌ماجة ج۲ ص ۱۳۶۸ اینطور ضبط است : المهدی من ولد فاطمة .

ص۷۷س۱۱- **المهدی‌منی‌اجلی الجبهة** تا آخر ،

حدیث نبوی‌است رجوع شود به مجلی ص۳۰۹ .

ص۷۸س۲- **فیجیی‌الیه الرجل‌فیقول یا مهدی** تا آخر

حدیث نبوی‌است، رجوع شود به مجلی ص۳۰۹ .

ص۷۹س۱۵ - **مابین خلق آدم الی قیام‌الساعة** تاآخر ، حدیث نبوی است .

صحیح مسلم جزء ثانی ص۵۸۰ .

ص۷۹س۱۹-**لایخفی علیکم ان‌الله لیس با عور** تا آخر ، حدیث نبوی است ،

صحیح مسلم جزء ثانی ص ۵۷۰ ، صحیح بخاری جزء ۹ ص۱۴۸ .

ص۸۰س۳- **اسماء**
اسماء دختر یزیدبن سکن‌اشهلی یکی از اصحاب و انصار بود، کنیهٔ وی ام سلمه است، و او یکی از فصحای صحابیات بود و از جانب جمعی از زنان عصرخویش به‌سمت نماینده به حضور حضرت رسالت رسید و با ایراد نطقی غراء مورد تحسین آن حضرت قرار گرفت .

ص۸۰س٤- **یمکث الدجال فی الارض** تا آخر ، حدیث نبوی است - کشف الاسرار ج۲ ص۱۴۳ -

ص۸۰س۱۱- **انس :**
ابوثمامة انس‌بن مالك‌بن نضربن ضمضم بخاری نصاری ازصحابه و خادم رسول‌اکرم(ص) بود. ده سال قبل‌ازهجرت در مدینه بدنیاآمد و در سال ۹۳ هجری قمری درگذشت . مسلم وبخاری ۲۲۸۶ حدیث از وی روایت کرده‌اند .

ص۸۰س۱۱ - **مامن نبی الاوقدانذرامته الاعور** تاآخر ، حدیث نبوی‌است . صحیح مسلم جزء ثانی ص ۵۷۰ - صحیح بخاری جزء ۹ ص ۱۴۸ - کشف‌الاسرار ج۲ ص۱۴۱و۱۴۲ .

ص۸۰س۱۹- **الااحدثکم حدیثا عن الدجال** تاآخر ، حدیث نبوی است. صحیح مسلم جزء ثانی ص ۵۷۲ .

ص۸۱س٤- **حذیفة -**
ابن الیمان حسل‌بن جابر العبسی القناطیری ، مکنی به‌ابی‌عبدالله ، از صحابه رسول خدا و رازدار او بود . گویند پیغمبر اکرم اسماء منافقین صحابه‌را به او ابراز فرموده بود، چون دور خلافت به‌عمر

رسیداز وی‌خواست تا نام‌های آنان‌را به‌او بگوید و حذیفه نپذیرفت. چهل روز پس از قتل عثمان وفات یافت .

ص۸۱س۴- **ان الدجال یخرج وان معه ماء ونارا** تاآخر .

حدیث نبوی است . صحیح مسلم جزء ثانی ص۵۷۱ .

ص۸۲س۱۲- **والذی نفس محمد بیده** تاآخر .

حدیث نبوی‌است ـ سنن ابن ماجة ج ۲ ص۱۳۶۳ .

ص۸۵س۳- **ان الله ادبنی فحسن ادبی** ، حدیث نبوی‌است.

درکشف‌المحجوب ص۱۶ و۴۳۲ اینطور ضبط است : **ادبنی ربی فاحسن تادیبی** ، و درمقالات شمس تبریزی ص۱۴۸ بااین شکل یاد شده : **ادبنی ربی فاحسن ادبی.**

ص۸۸س۲۰- **ان الله عزوجل یقول لاهل الجنة** تاآخر ،حدیث نبوی است.

صحیح مسلم جزء ۲ ص۵۳۱ .

ص۸۹س۱۸- **فی الجنة فیها ما لاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر.**

یعنی در بهشت چیزهائی‌است که چشمی ندیده وگوشی‌نشنیده و بردل بشری خطور نکرده است . حدیث نبوی است ـ احیاءالعلوم ج۴ ص ۵۲۷ ، صحیح مسلم جزء ۲ ص۵۳۰ .

ص۹۴س۸ - **ادنی اهل الجنة الذی له ثمانون الف خادم** تا آخر.

حدیث نبوی است .

یعنی در پائین‌ترین گروه مردم بهشت کسی است که هشتاد هزار نفر خدمت‌گزار دارد . احیاءالعلوم ج۴ ص۵۲۶ .

ص ۹۴ س ۱۰ - **رزین بن معاویه** ، متوفای ۵۳۵ هجری قمری صاحب

تجرید الصحاح الستة فی‌الحدیث و تالیفات دیگر بوده است .

ص۹۴س۱۳- **خابیة** -

شهری‌است که از آنجا تا ایلیا پنج روز راه است و هنگامی که‌عمر بن خطاب بسال شانزدهم هجرت به جانب بیت‌المقدس می‌رفت از آنجا گذشت (حبیب‌السیر چاپ اول تهران‌جزء چهارم از مجلداول ص۱۶۱).

ص۹۴س۱۳ **صنعاء** -

قصبهٔ یمن است ـ شهری‌است‌خرم وآبادان و هرچه از بیشتر نواحی یمن خیزد از این‌شهر خیزد و اندر همهٔ یمن و اندر همهٔ ناحیت‌عرب شهری نیست از وی بزرگ‌تر و خرم‌تر (حدودالعالم).

ص۹۴ س ۱۵ - **ان فی‌الجنة لسوقا مافیها شراء ولابیع** ، یعنی در بهشت بازاری است که درآن خرید و فروش نیست ـ حدیث نبوی است ، احیاءالعلوم ج۴ ص۵۲۵ .

ص۱۰۶ س۴ - **کرامیه** :

فرقه‌ای از مسلمانان‌که پیرو محمدبن کرام بودند ، وی از افراطی ترین معتقدان به تجسم‌خالق بود ، نفوذ این‌فرقه در قرن پنجم‌هجری بسیار بود .

ص۱۰۶س۹ - **معاذ** -

معاذبن جبل از صحابه پیغمبر اکرم بود و حضرت او را به یمن برای دعوت‌مردم به اسلام فرستاد، وی‌بسال ۲۰هجری وفات‌یافت.

ص۱۰۶س۱۰- **من کان آخر کلامه لااله‌الاالله دخل‌الجنة** - یعنی : هر که آخرین سخنش لااله‌الاالله باشد وارد بهشت می شود .

حدیث نبوی است . در صحیح مسلم ج ۱ ص۵۳ حدیث به‌این شکل ضبط است: ما من عبد قال لااله‌الاالله ثم مات علی ذالک الادخل الجنة.

ص۱۰۶ س۱۳ - **مامن احد یشهد ان لااله الاالله** تاآخر، حدیث نبوی است.

با تغییر جزئی در صحیح مسلم ج ۱ ص۳۵ .

ص۱۰۶س۱۶ - **ابوحنیفه** :

نعمان‌بن‌ثابت بن زوطی از پیشوایان بزرگ اسلام و اصلش ایرانی است ، جدش زوطی‌درکابل وبقولی در نسا بود مؤسس فرقهٔ‌حنیفی است، درسال۸۰ هجری‌قمری در کوفه متولد شد وبسال ۱۵۰هجری قمری در بغداد درگذشت .

ص۱۰۷س۴- **معتزله** :

فرقه‌ای ازمسلمین‌که در اواخر دورهٔ بنی‌امیه ظهورکردند ، مؤسس این فرقه واصل‌بن عطا از شاگردان حسن بصری بود . این فرقه در حقیقت بنیان‌گذار علم کلام در اسلام هستند .

ص۱۰۷س۶- **امامیه** :

فرقه‌ای مهم و اساسی‌از شیعه‌که دعوتشان حول امام به تعیین ونص دور می‌زند و به‌شعب متعدد مانند اسماعیلیه وکیسانیه و اثناعشریه و غیره تقسیم می‌شوند .

ص۱۰۸س۲- **الامام ابوجعفر علیه‌السلام** :

محمدبن علی (ع) امام‌پنجم شیعیان‌است،

ص۱۰۹س۱۲ - **بریدة** :

ابن حصیب بن عبدالله‌بن حارث اسلمی، مکنی به‌ابوسهل، ازصحابیان بزرگ است که پیش از غزوهٔ بدر اسلام آورد ، درسال ۶۳ هجری قمری در مرو وفات یافت ، بخاری ومسلم ۱۶۷ حدیث از وی‌نقل کرده‌اند .

ص۱۰۹ س۱۳ - **السلام‌علیکم یا اهل‌الدیار من‌المؤمنین والمسلمین** تاآخر- حدیث‌نبوی است .

سنن‌ابن ماجة ج۲ ص۱۴۳۹ ، باکمی اختلاف در احیاء العلوم چاپ مصر ج۱ ص۱۲۷ :

ص۱۱۰ س۳- **حدیث‌جبرئیل علیه‌السلام‌فانه‌سئل النبی(ص)عن‌الایمان**تاآخر درصحیح بخاری ج۱ ص۲۰ حدیثی مشابه‌حدیث فوق ذکرشده‌است.

ص۱۱۳ س۱۳- **بنی‌الاسلام علی‌خمس** - در صحیح مسلم جزء ۱ ص ۲۶ این حدیث به‌شکل‌های مختلف ذکر شده ازجمله :

بنی‌الاسلام علی خمس علی‌ان یعبدالله ویکفر بما دونه واقام‌الصلوة و ایتاءالزکاة و حج‌البیت و صوم رمضان :

و در اصول‌کافی ج۳ص۲۹ خبری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که : بنی‌الاسلام علی‌خمس : علی‌الصلوة والزکاة والصوم والحج والولایة ولم ینادَ بشیئ کما نودی بالولایة :

ص۱۱۸ س۵ - **کنت‌نبیا وآدم بین‌الماء والطین** یعنی من پیامبر بودم وآدم بین آب‌وگل بود .

حدیث‌نبوی‌است- کلمات مکنونهٔ فیض‌ص۱۸۶- و درجامع‌صغیرج ۲ ص ۹۶ آمده است که : کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد :

ص۱۲۰ س۹ - **لانبی بعدی** ، حدیث نبوی است : بحارالانوار چاپ سنگی ج ۹ ص۴۲۸ .

قسمتی از گفتار رسول اکرم (ص) است که دربارهٔ علی علیه السلام فرمود : نفسك نفسی و دمك دمی و لحمك لحمی و انت منی بمنزلة هارون، من موسی الا انه لانبی بعدی (جامع الاسرار سید حیدر آملی ص۲۵۱)

ص۱۲۲ س۶- **العلماء ورثة الانبیاء** ، دانشمندان وارث پیامبرانند .

حدیث نبوی است - ترك الاطناب ص۵۷۱ ، کلمات مکنونهٔ فیض ص ۲۴۸، اصول کافی ج۱ ص۳۹ ، سفینة البحار ج۲ ص۲۱۹ . درنهج- الفصاحة ص۴۲۶ بدین شکل ضبط است : العلماء مصابیح الارض و خلفاء الانبیاء و ورثتی و ورثة الانبیاء .

ص۱۲۳ س۱- **لودلیتم بحبل لهبط علی الله** ، حدیث نبوی است .

جامع الاسرار سید حیدر آملی ص۸۴ - در کلمات مکنونهٔ فیض اینطور ضبط است : ولو انکم ادلیتم بحبل الی الارض السفلی لهبط علی الله.

ص۱۲۹ س۱۲- **کنت ولیا وآدم بین الماء والطین** ، من ولی بودم و آدم بین آب و گل بود .

گفتار حضرت علی - علیه السلام - کلمات مکنونهٔ فیض ص۱۸۶ .

ص۱۴۱ س۷ - **نحن نحکم بالظاهر** ، ما به ظاهر حکم می کنیم .

حدیث نبوی است ، در احیاء العلوم ج ۴ ص ۱۵۱ چنین ضبط است نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر .

ص۱۴۶ س۹-**جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین** ، حدیث نبوی است :

خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء

العلوم ج٤ ص٥٦ بدون انتساب به قائلی آورده وجامی درنفحات الانس آن را به‌ابوالقاسم‌ابراهیم بن‌محمد نصرآبادی (متوفی۳۷۲) نسبت داده است (نقل از احادیث مثنوی فروزان‌فر)

ص۱۳٦ س۱۳- **تخلقوا‌باخلاق‌الله** ، به‌خویهای خدا خوگیرید - حدیث‌نبوی است :

مجلی ابن‌ابی جمهوراحسائی چاپ سنگی شیخ‌احمدشیرازی ص۳۸.

ص۱۳۸ س۳- **ان‌الله خلق‌آدم علی صورته** ، خدا آدم را به صورت خود آفرید .

حدیث نبوی است : اذا قاتل احدکم اخاه فلیجتنب الوجه ، فان‌الله خلق‌آدم علی صورته ، صحیح مسلم ج ۸ ص۳۲ ، کلمات مکنونه فیض ص۱۲۷ مسند احمد ج۲ ص ۲٤٤ ، ۲۵۲ و ۲۳٤ .

ص۱۳۸ س۳- **رأیت ربی فی احسن صورة** : یعنی خدا را به بهترین صورت دیدم .

حدیث نبوی‌است : عبهرالعاشقین‌روزبهان بقلی‌چاپ‌خانقاه‌ص۳۰.

ص۱۳۸ س٤- **ان الله جمیل یحب الجمال** ، خدا زیبااست و زیبائی را دوست دارد .

حدیث نبوی‌است - صحیح‌مسلم ج۱ص٦۵، احیاءالعلوم‌ج۴ ص۲۱۲.

ص۱۳۸س۱۳- **قناع**: به معنی‌پرده و پوششی که بر بالای مقنعه‌پوشند. (فرهنگ نفیسی) .

ص۱٤۲س۱۰- **الاکلکم راع وکلکم مسئول عن‌رعیته** - بدان که همه شما پاسدار هستید و همه مسئول رعیت خود می‌باشید .

حدیث نبوی است - المعجم المفهرس ج۲ ص۲۷۳ - صحیح مسلم ج۶ ص۸ - صحیح بخاری ج۱ ص۱۰۵ .

ص۱۴۳ س۳- **یاابن آدم خلقتك لاجلی ، وخلقت الاشیاء لاجلك** ، یعنی ای فرزند آدم من ترا آفریدم برای خودم و اشیاء را آفریدم برای تو .

حدیث قدسی - المنهج القوی ج۵ ص۵۱۶- فتوحات مکیه ج۳ ص۱۶۳.

ص۱۴۸ س۸- **لایقرء اهل الجنة من القرآن الاطه ویس** ، یعنی اهل بهشت از قرآن جز طه و یس را نمی‌خوانند .

حدیث نبوی است- کشف الاسرار و عدة الابرار ج ۶ ص۹۶ .

ص۱۴۸ س۹- **ان الله قرء طه و یس قبل ان یخلق آدم علیه السلام بالفی عام** ، یعنی دو هزار سال پیش از آفرینش آدم خدا سورهٔ طه و یس را قرائت کرد .

حدیث نبوی است- کشف الاسرار ج۶ ص۹۶ .

ص۱۵۲ س۱۶ - **ان الله غیور ومن غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن**- حدیث نبوی است .

در مسند احمد ج ۱ ص۳۸۱ چنین ضبط است : لا احدا غیر من الله عزوجل ، فلذالك حرم الفواحش ما ظهر منها و مابطن .

ص۱۶۱ س۱۲ - **محقق کاشی**

عبدالرزاق بن جمال الدین یا جلال الدین اسحاق کاشانی سمرقندی ملقب به کمال الدین از مشاهیر عرفا و متصوفهٔ علمای امامیه بود (متوفی ۷۳۰-۷۳۵ هجری قمری) -(فرهنگ دهخدا) .

ص۱۶۲ س۳- **اناکالشمس وعلی کالقمر واولادی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم.**

یعنی من مانندخورشیدم و علی مانند ماه و فرزندانم‌چون‌ستارگان،
به‌هرکدام اقتداکنید هدایت می‌شوید . حدیث نبوی است :
در مجلی ابن ابی جمهور ص۳۷۵چنین ضبط‌است‌که : انا کالشمس
و علی‌کالقمر و اصحابی‌کالنجوم و در کنوز الحقایق ص۱۳ بایـن
شکل نقل شده : اصحابی‌کالنجوم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم .

ص۱۶۳-س ٤ - **رحم‌الله‌من‌یرحم‌الناس** ، یعنی‌خدا رحم می‌کندکسی راکه به
مردم رحم می‌کند .

ازسخنان رسول‌اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله - نهج‌الفصاحة ص ۵۲۷ - ودرصحیح
مسلم‌ج۳ ص۳۹ به‌این‌مضمون نقل شده‌است : انما یرحم‌الله من‌عباده
الرحماء - در جامع صغیر ج۱ ص۱۰۳ : و انما یرحم‌الله من یرحم.

ص۱۶۳س ۹ - **لایرحم‌الله من‌لایرحم‌الناس** .

گفتار رسول اکرم - صلی‌الله‌علیه‌وآله - در صحیح بخاری‌ج٤ ص۱۷۵ وج۹ ص
۱٤۱ اینطور ضبط است : لا یرحم‌الله من‌لایرحم الناس .

ص۱٦٤ س۳- **من‌عرف نفسه بالفناء عرف ربه بالبقاء**

درکشف‌المحجوب بـه تصحیح ژوکوسکی ص ۲٤۷ می‌نویسد : و
رسول‌گفت : من عرف‌نفسه فقد عرف ربه ، ای من عرف نفسه‌بالفناء
فقد عرف ربه بالبقاء .

ص۱٦۵ س٦- **انما الاعمال بالنیات** ، یعنی : هرآینه‌کردارها به نیت‌ها بستگی
دارد .

حدیث نبوی‌است - احیاء العلوم چاپ مصر ج ٤ ص۳۵۷ - صحیح
مسلم جزء ۲ ص۱۵۷ .

ص۱۶۷س۲- **الشریعة اقوالی والطریقة افعالی** تاآخر ،

حدیث نبوی است ـ مجلی ابن ابی جمهور احسائی ص۳۱۴ .

ص۱۶۷س۷- **الفقر سوادالوجه فی‌الدارین** ، یعنی فقر موجب روسیاهی در دو دنیا است .

حدیث نبوی‌است ـ سفینة‌البحار ج۲ ص۳۷۸- مجلی ابن‌ابی‌جمهور احسائی ص۴۸۰ .

ص۱۶۷ س۸- **کاد الفقر ان یکون کفرا**، حدیث نبوی‌است ـ مجلی ص۳۸۰.

ص۱۶۸ س۶- **اذاتم‌الفقرفهوالله** ، حدیث نبوی‌است ـ مجلی ص۳۸۰ .

ص۱۷۲ س۳- **الارواح جنود مجندة فماتعارف منها ائتلف و ما تناکرمنها اختلف** ، یعنی : روح‌ها لشکرهائی آراسته‌اند آنان که یکدیگر را شناخته‌انددراین‌دنیا الفت گیرندو آنان که نشناخته‌اند اختلاف‌ورزند .

کلمات مکنونۀفیض‌ص۲۱۲ ـ صحیح‌مسلم ج۸ص۴۱- صحیح‌بخاری ج۲ ص۱۴۷ .

ص۱۸۰ س۱۶ ـ **جنید بغدادی**

ابوالقاسم جنید بغدادی خواهرزادۀ سری سقطی و از اقطاب سلسلۀ نعمت‌اللهی بود ، بسال ۲۹۷ ـ ۲۹۸ هجری در بغداد درگذشت ودر مقبرۀ شونیزیه مدفون‌گردید .

ص۱۸۱ س۱۰-**کبش کبش**

به فتح کاف‌وسکون باء اولی به معنی‌غوچ یاگوسفند و دومی‌به‌معنی سیادت وسروری‌است. جملۀ کبش کبش‌را قربان‌سازی یعنی گوسفند سیادت و سروری را سر ببری .

ص۱۸۱ س۱۵- **قُبله** ، یعنی : بوسه .

ص۱۸۳ س٦- **المومن مرآت المومن** ، یعنی مومن آینه مومن است یا مومن آینهٔ المومن (خدا) می‌باشد .

حدیث نبوی است - المعجم المفهرس ردیف امن - جامع صغیر ج ۲ ص۱۸۳ .

ص۱۸۳ س۱۷- **حسین بن منصور**

ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج بیضاوی ازمشاهیر عرفا و صوفیه بود، در ذی‌القعدهٔ سال۳۰۹ هجری به‌جرم تصوف کشته شد .

ص۱۸۳ س۱۷ - **ابراهیم خواص**

ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل خواص از عرفا و دانشمندان مقیم ری و از اقران جنید و نوری بود وبسال ۲۹۱ و بقولی ۲۸٤ درگذشت.

ص۱۸٤ س۱۷- **موتواقبل ان‌تموتوا** - حدیث نبوی است - المنهج القوی ج٤ ص۳۱۳. وگفتار : موتوا حتی‌لا تموتوا ازسخنان حکمای الهی است.

ص۱۸۵ س ۵ - **شبلی**

ابوبکر دلف بن جحدرعارف معروف بسال ۲٤۷ درسرمن‌رآی متولد شد و بسال ۳۳۴ هجری در بغداد وفات یافت و در مقبرهٔ خیزران مدفون گردید .

ص۱۸٦ س ۱٦ - **الدنیا حرام علی‌اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهماحرامان علی اهل‌الله** .

یعنی : دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت براهل دنیا حرام ، و هردو دنیا بر مرد خدا حرام است .

جامع صغیر ج۲ ص۱۶ - مجلی ص۲۹۶ .

ص۱۸۷ س۱۶ - **ابراهیم ادهم**

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور بلخی از زهاد و عرفای قرن دوم هجری است . وفاتش بقول ابن اثیر در سال ۱۶۱ هجری اتفاق افتاد .

ص۱۸۸ س۱۰- **القناعة کنز لاینفد** حدیث نبوی است - کنوز الحقایق ص۹۳- طبق نقل سیوطی در جامع صغیر به حضرت علی علیه‌السلام نیز نسبت داده شده است- و در نهج البلاغة به صورت : القناعة مال لاینفد ضبط است.

ص۱۸۸ س۱۳ - **من قنع شبع** ، هر که قناعت کرد سیر شد .

حدیث نبوی است ، سفینة البحار ج۱ ص۴۵۲ .

ص۱۹۲ س۱- **احتماء** - یعنی : پرهیز .

ص۱۹۲ س۷ - **الحمیة راس کل دواء** - یعنی سرآمد همهٔ داروها پرهیز است.

در سفینة البحار بااین شکل ضبط است : الحمیة راس الدواء والمعدة بیت الداء و عود بدنا ما تعود .

ص۱۹۵ س۷- **لقد کنت دهرا قبل ان یکشف الغطاء** تا آخر

معنی دو بیت این است: روزگاری پیش از آنکه پرده ازچهرهٔ حقیقت برداشته شود گمان می‌کردم که من بیاد تو و سپاسگزار توام ، پس از آنکه شب کثرت برفت و صبح وحدت آمد ، دیدم که ذاکر و مذکور و ذکر توئی .

ص۱۹۵ س۱۴- **انا من اهوی و من اهوی انا - نحن روحان حللنا بدنا**

یعنی : من معشوقم و معشوق من دو روحیم که در یك بدنیم

دیوان حلاج به تصحیح ماسینیون ص۹۳ .

ص۱۹۹ س۳- **الاطال شوق الابرار الی لقائی وانی الیهم لاشدشوقا**

یعنی آگاه باش که اشتیاق نیکان بر دیدارم زیاد شد و همانا اشتیاق من به آنها زیادتر است.

حدیث قدسی است ـ احیاء العلوم چاپ مصر ج۳ ص۸ .

ص۱۹۹ س۱٤- **اعوذ بك منك** ، یعنی از تو بتو پناه می‌برم- حدیث نبوی است. نقل است که پیش ابوعبدالله خضری این آیت برخواندند : **و افوض امری الی الله**، خضری گفت : چون رسول -صلی الله علیه و آله- فرمود : فوضت امری الیك ، از حضرت عزت عتاب یافت و قیل له : الك معنی امر فاستغفره . قال : اعوذ بك منك . (تحفة العرفان روزبهان ثانی چاپ خانقاه ص۱۰۰).

ص۲۰۱ س۹- **رضیت بما قسم الله لی ـ وفوضت امری الی خالقی**

لقد احسن الله فیما مضی كذالك یحسن فیما بقی

یعنی : به آنچه خدا برایم قسمت فرمود خشنودم و کار خودرا به خالق خود واگذاشتم ، درگذشته به من احسان فرمود درباقی نیز چنان خواهد کرد . اشعار منسوب است به حضرت علی علیه السلام .

ص۲۰۲ س۸- **وكلت الی المحبوب امری كله**

معنی بیت این است : همه کارهایم را به دوست واگذاردم اگرخواهد زنده کند و اگرخواهد نابود سازد. مرصادالعباد ص۲٦٥ .

ص۲۰٤ س۲ - **من صمت نجی** - یعنی : هر که خاموشی گزید نجات پیدا کرد. حدیث نبوی است- احیاء العلوم چاپ مصر ج۳ ص۱۰۵- مسند احمد

ج۲ ص۱۵۹ ـ جامع صغیرج۲ ص۱۷٤ ـ مرصادالعباد چاپ ریاحی ص۲۸٤ .

ص۲۰٤ س۵ ـ **سکوت اللسان سلامة الانسان** ـ یعنی : خاموشی زبان موجب سلامتی انسان است .

از گفتار علی علیه‌السلام .

ص۲۰۸ س۷ـ **یا ابن آدم انی وحقی لك محب فبحقی علیك کن لی محبا**

از احادیثی است که کعب احبار از تورات روایت کرده است (شرح لمعات شاه نعمت‌الله چاپ خانقاه ص٤٤) .

ص۲۰۸ س۱۵ـ **صفاوت** : از صفو بمعنی ضد کدر (معجم البلدان)

ص۲۱۱ س۱۹ـ **ماتم احسان الامن الله ولا محسن الاالله** حدیث نبوی است ـ کلمات مکنونهٔ فیض ص۸۷ .

ص۲۱۳ س۱۹ـ

فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم
وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی ولولاالهوی فی القلب ماعبدالهوی

یعنی : اگر شما نبودید عشق را نمی شناختیم و اگر عشق نبود شمارا نمی‌شناختیم و به‌حق عشق که عشق سبب عشق می‌باشد واگر عشق در دل نبود پرستیده نمی شد.

بیت اول آن درمرصادالعباد ص۱۸٦ ضبط است .

ص۲۱۷ س۵ـ **ابوالحسن نوری**

از قدمای مشایخ صوفیه بود ، اورا امیرالقلوب وقمر الصوفیه می گفتند ، مرید سری سقطی و از اقران جنید بود .

ص۲۲۲ س۵- **یدخل الجنة من امتی سبعون الفا بغیر حساب هم الذین لایسرفون ولایقترون وعلی ربهم یتوکلون .**

حدیث نبوی است - از پیروان من هفتاد هزار نفر بی‌حساب به‌بهشت می‌روند آنان کسانی‌اند که اسراف و امساك نمی‌ورزند و به پروردگارشان توکل می‌کنند .

ص۲۲۲ س۹- **التوکل ترك الاسباب** تاآخر،

یعنی : توکل رهاکردن سبب‌ها وفراموش کردن دوستان وتکیه‌دادن دل برخدای بخشنده در هر بابی است .

ص۲۲۲ س۱۳- **ذوالنون**

ثوبان‌بن ابراهیم احمیمی مصری‌ملقب به‌ابوالفیض(ابوالفیاض)متوفی ۲۴۵ هجری قمری ، از مردم نوبه و از موالی و عرفای بنام بود . در مصر وفات یافت .

ص۲۲۲ س۱۳- **التوکل انقطاع الطماع** ، یعنی‌توکل بریدن از آزمندی‌است.

ص۲۲۳ س۱- **جریری** ابومحمدبن احمدبن محمدبن‌حسین‌ازمشایخ‌بود، وفاتش بسال ۳۱۱ هجری روی داد.

ص۲۲۳ س۱- **التوکل معاینة‌الاضطرار** ، یعنی : توکل عیان دیدن درماندگی است .

ص۲۲۳ س٤- **شاه‌الکرمانی -**

شاه بن شجاع کرمانی ملقب به‌ابی‌الفوارس از شاهزادگانی بودکه زهد پیش گرفت‌وبا ابوتراب‌نخشبی مصاحبت کرد. قبر او درسیرجان کرمان است .

ص۲۲۳س۱۵ـ **قصار** ، حمدون‌بن احمد بن عمارة مکنی به‌ابـو صالح رئیس فرقهٔ قصاریان و از بزرگان صوفیه بود.

ص۲۲۴س۱۰ ـ **سهل**

سهل‌بن عبدالله تستری از طبقهٔ ثانیه و کنیت او ابومحمـد بود و از شاگردان‌ذوالنون‌مصری، وی‌بسال۲۸۳ هجری‌وفات یافت‌وعمر وی هشتادسال بود .

ص۲۲۷س۱۰ ـ **من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من‌قلبه علی‌لسانه.**

یعنی: کسی‌که چهل روز به خدا اخلاص ورزد چشمه‌های حکمت‌از دلش بر زبانش جاری شود . کلمات مکنونهٔ فیض ص ۲۴۷ جامـع صغیر ج۲ ص۱۶۰ .

ص۲۲۹ س ۱۴ ـ

ومن انا ایاها الی حیث لا الی عرجت وعطرت الوجود برجعتی

از آنجاکه من‌او هستم نه‌از آنجاکه من خودم هستم

بازگشتم وعالم وجود را باباز گشت خود معطر ساختم .

دیوان ابن فارض چاپ بیروت ص ۷۷ .

ص۲۳۰ س۹ـ **ارغد** ـ نعت تفضیلی از رغد بمعنی خوش‌آیندتر ومطبوع‌تر و فراوان‌تر (لغت‌نامه دهخدا) .

ص۲۳۲ س۱۲ـ **ان‌الذی‌شاهدته‌فعل واحد بمفرده‌لکن بحجب‌الاکنة**

هرچه‌را نگریستم‌کار یکی بود به تنهائی ، لکن درحجاب پرده‌ها ـ در دیوان ابن فارض چاپ بیروت ص۱۱۲ بجای **ان‌الذی : و کل الذی** ضبط است .

ص۲۳۶ س۱۹- **سبحان‌من‌اظهر ناسوته** : تاآخر .

یعنی : منزه‌است کسی که ظاهر ساخته‌است عالم ناسوت را که راز نور درخشندهٔ لاهوت اوراست‌سپس در خلق‌خود درصورت خورنده و نوشنده آشکار گردید .

ص۲۳۷ س۱۵-**وتممتها بالفقر لکن‌بوصفه غنیت‌والقیت‌افتقاری‌وثروتی**

در دیوان ابن فارض ص۶۲ بجای **تممتها**: **یممتها** وبجای **والقیت**: **فالقیت** ضبط است. یعنی : به فقر قصد او کردم ولی به‌وصف‌او بی‌نیاز شدم و بی‌چیزی و توانگری خود را بدنبال آن رها کردم .

ص۲۴۱ س ۸ -

تسترت عن دهری بظل جناحه فعینی‌تری‌دهری‌ولیس‌ترانی
ولوتسال‌الایام ما اسمی‌مادرت واین‌مکانی ما ادراین‌مکانی

در مصباح‌الهدایة عزالدین محمود کاشانی ص۳۷۸ بجای **ترانـی** : **یرانیا** ، و به جای **ماادراین مکانیٔ** : **ما عرفن مکانیا** ضبط است .

یعنی : از چشم روزگار خویش در سایهٔ بال او پنهـان شدم ، پس چشم من روزگار مرا می‌بیند و او مرا نه‌بیند . اگـر از روزگاران نامم را پرسی نمی‌داند و جایم را بجوئی نمی‌شناسد .

ص۲۵۰ س۹ -

المستقیم‌الذی‌قامت قیامته من غیر موت ولایدری به‌احد
ولا یصرفه‌عن امر خالقه من‌الخلایق لا اهل ولا ولد

در فتوحات‌مکیه ج ٤ ص۱۸۲ چاپ‌قونیه بجای **لایصرفه**: **لیس‌یصرفه** ضبط است .

یعنی : رستگار کسی‌است که بی‌مرگ قیامت او رسیده باشد و کسی

را از او خبر نباشد و هیچ کس از خلایق و اهل و فرزندانش او را از کار آفریننده‌اش باز ندارد .

ص۲۵۱ س۹- **رین** - تیره وسیاه شدن دل از تکرار گناه (فرهنگ جامع) .

ص۲۵۱ س۹ - **شین** - عیب و زشتی ضد زین (فرهنگ جامع) .

ص۲۵۴ س ۱۶ - **لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملك مقرب ولانبی مرسل** - یعنی : مرا باخدا وقتی است که در آن فرشتهٔ مقرب و نبی مرسل نگنجد. حدیث نبوی است - اللؤلؤ المرصوع ص۶۶ .

ص۲۶۰ س۱۲ - **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق** - حدیث نبوی است - ترك الاطناب ص۶۵۰ - ترجمهٔ شهاب الاخبار ص۱۳۷ .

ص۲۷۱ س۱۶ - **ما رایت شیئا الا ورأیت الله فیه** ، یعنی : چیزی را ندیدم جز اینکه خدارا درآن دیدم .

صاحب کشف المحجوب ص۱۱۱ آنرا از گفتار محمدبن واسع می‌داند وجناب شاه آنرا به علی علیه السلام نسبت داده است .

ص۲۷۲ س۱- **ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله** ، چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را پیش از آن دیدم .

رجوع شود به کلمات مکنونهٔ فیض ص۲ .

ص۲۸۰ س۱۰ - **ابن راوندی**

ابوالحسین احمدبن یحیی بن اسحاق (متوفی ۲۴۵ هجری) اصلا ایرانی از مردم راوند بین اصفهان وکاشان بود . از متکلمان زمان خویش بود و اقوال و عقایدی ویژهٔ خود داشت . او صد واندی کتاب دارد (لغت‌نامهٔ دهخدا) .

ص۲۸۰ س۱۸- **جالینوس** -
پزشک یونانی (متولد ۱۳۱ و متوفی ۲۱۰ میلادی) وی در تشریح کشفیات گرانبهائی دارد و آثار او در اسلام نیز معروف بوده‌است. (فرهنگ معین).

ص۲۸۰ س ۱۹ - **حشویه** -
طایفه‌ای هستند که آیات الهی را بر آنچه ظاهر امر حاکی است تفسیر می‌کنند و معتقدند که مراد ایزدی هم همان است که آنان استنباط کرده‌اند. چون در حلقهٔ درس حسن بصری بودند، حسن سخنانی از آنان شنید که با مذهب اسلام مخالف بود، دستور داد تا آنها را به‌حشاء حلقهٔ درس برند این شد که آنان را حشویه خواندند.

ص۲۸۱ س۱ - **دهریه**
فرقه‌ای هستند که پیروان آن معتقدند دهر قدیم و واجب‌الوجود است و او انسان را به هرصورت که بخواهد درآورد آنان خدای متعال را که خالق دهر و طبیعت باشد انکار دارند (فرهنگ معین).

ص۲۸۱ س۱۶ - **ان‌الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی‌عام** - یعنی: خدا ارواح را دوهزارسال پیش از اجساد آفرید.
حدیث نبوی است - کلمات مکنونهٔ فیض ص۷۰:

ص۳۰۲س۹- **اول ماخلق‌الله روحی** - یعنی: اول چیزی که خدا آفرید روح من بود.
حدیث نبوی است - کلمات مکنونهٔ فیض ص۷۰ -

ص۳۰۳ س۳- **اول ماخلق‌الله العقل** - یعنی اول چیزی که خدا آفرید عقل بود.

حدیث نبوی است ـ وافی فیض ج۱ ص۱۷ ـ ۱۹ ـ اللآلی المصنوعة ج۱ ص۱۲۹-۱۳۰ .

ص۳۰۳س۱۹ ـ **النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی** -یعنی: ازدواج کردن سنت من است کسی که آن را ترک کند از من نیست ـ

حدیث نبوی است ـ احیاءالعلوم ج۲ص۲۲ .

ص۳۱۰-س۱ ـ **حب الوطن من الایمان** ـ یعنی : میهن دوستی از ایمان است.

حدیث نبوی است ـ سفینة البحار ج۲ ص ۶۶۸ :

ص۳۱۱س۹- **اللهم ارنی الاشیاء کماهی** ـ یعنی : خدای من اشیارا آن چنانکه هستند به من بنمایان :

حدیث نبوی است ـ کشف المحجوب هجویری- جامع الاسرار سید حیدر آملی ص۸ ـ

ص۳۱۵ س۲ ـ **اذاذبحت فاحسن ذبحتك** تاآخر .

حدیث نبوی است ـ نظیر آن در صحیح مسلم ج۸ ص۳۲ چنین ضبط شده: اذا قاتل احدکم اخاه فلیتجنب الوجه فان الله خلق آدم علی صورته .

ص۳۱۵س۱۱- **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا** ـ یعنی : اگر پرده برداشته شود به باوری من نیفزاید ـ

از سخنان علی- علیه السلام ـ کلمات مکنونهٔ فیض ص۳ و۱۴۸ .

ص۳۲۰ س۷- **مثل القلب بین الاصبعین من اصابع الرحمن کریشة** تاآخر.

حدیث نبوی است ـ درمسند احمد ج۴ص۴۱۹ اینطور نقل شده : ان هذا القلب کریشة بفلاة من الارض یقیمها الریح ظهرالبطن و در شرح تعرف ص۱۱۷ چنین ضبط است : مثل القلب کمثل ریشة بارض فلات فی یوم ریح عاصف تقلبها الریح ظهر البطن ـ

(رجوع شود به احادیث مثنوی فروزان‌فر).

ص۳۲۲ س۱۴ - **ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لوکشفها لاحترقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه.**

همانابرای خدای بزرگ هفتاد هزار پرده از نور و ظلمت است اگر آنهارا بردارد سبحات وجه او خلق‌را تاچشم کار کند خواهد سوخت.

حدیث نبوی است - باکمی اختلاف در وافی فیض ج ۱ ص ۸۹ و احیاءالعلوم چاپ مصر ج۱ ص۱۰۷.

ص۳۲۹ س۲۰- **کذاك بفعلی عارف بی‌جاهل وعارفنی بی‌عارف بالحقیقة**

دیوان ابن فارض ص۹۶ بجای **عارف** در مصراع اول **عارفی** دارد و در مصراع دوم بجای **عارفنی** ، **عارفه** نوشته است.

ص۳۳۹س۷- **خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا** - طینت آدم را با دو دستم به چهل بامداد سرشتم:

حدیث نبوی‌است- عوارف‌المعارف حاشیهٔ احیاءالعلوم ج۲ص۱۶۸ مرصادالعباد چاپ دکتر ریاحی.

ص۳۴۲ س۵- **الریح من روح‌الله** :

حدیث نبوی‌است - درسنن‌ابن‌ماجة ج۲ ص ۱۲۴۸ ضبط است که : لا تسبواالریح فانها من روح‌الله.

ص۳۴۳ س ۱۴ - **کل شیئی یرجع الی اصله** - هرچیز به‌اصل‌خویشتن‌برگردد.

حدیث نبوی است - درکلمات مکنونهٔفیض ص۱۷۷ حدیث ازحضرت باقر علیه‌السلام نقل شده است:

ص۳۵۶ س ۱۸- **ان‌لله فی‌ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها** -

حدیث نبوی است.

درجامع صغیر ج۱ص۹۵ اینطور ضبط است: ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات فتعرضوا لهلعله ان یصیبکم نفحة منها فلا تشقون بعدهاابدا.

ص۳۵۶س۱۹ - **انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن** - یعنی: من دم رحمانی را از جانب یمن احساس می کنم:

حدیث نبوی است - درمسند احمد ج۲ ص۵۴۱ چنین ضبط است که: الا ان الایمان یمان والحکمة یمانیة واجد نفس ربکم من قبل الیمن-

در احیاءالعلوم ج۳ ص۱۵۳ : انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن-

ودر سفینةالبحار ج۱ ص۵۳ : تفوح روائح الجنة من قبل قرن.

ص۳۵۸ س۱۷ -**ارسطو**: یا ارسطا طالیس -

حکیم نامدار یونانی، پدرش پادشاه مقدونیه بود. درکودکی یتیم شد و به آتن رفت و در محضر افلاطون به کسب علم پرداخت. (متولد ۳۸۴ قبل از میلاد و متوفی ۳۲۲ قبل از میلاد). آثار ارسطو بسیار متنوع وشامل جمیع معارف و علوم یونانی (جز ریاضی) است (فرهنگ معین).

ص۳۵۸ س۱۷ - **ابوعلی سینا** - شیخ الرئیس حجة الحق شرف الملك امام الحکماء معروف به ابن سینا در ۳۷۰ هجری در افشنه، یا خرمیشن بدنیا آمد و در ۴۲۸ بهمدان درگذشت. از مردم بلخ بود در بخارا کسب علم کرد. آثار مهم ابن سینا عبارتند از: کتاب الشفا، کتاب القانون فی الطب، کتاب اشارات، کتاب النجاة، دانشنامهٔ علائی (بفارسی) و غیره. (فرهنگ معین).

ص۳۷۲س۱۱- **من مات فقد قامت قیامته** - حدیث نبوی است:

رجوع شود به حق‌الیقین شیخ شبستری چاپ خانقاه ص۴۲.

ص۳۷۷س۶- **لاجبر ولاتفویض بل منزلة بین المنزلتین** - از سخنان امام جعفر صادق علیه‌السلام . سفینة‌البحار ج۱ ص ۱۴۰ .

ص۳۸۱ ج۱۳- **ان الله کتب الاحسان علی کل شیی** - حدیث نبوی است . المعجم المفهرس ج۱ ص۴۶۷ .

ص۳۸۳ س ۲ -

فمن منح الجهال علما اضاعه ومن منع المستوجبین فقد ظلم

هرکه دانش را به نا اهلان بخشد علم را تباه ساخته است و آنکه علم از محققان دریغ بدارد ستم کرده است .

رجوع شود به مصباح‌الهدایة ص ۳۸۶ :

ص۳۸۳ س۱۰ - **اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه** .

گفتار رسول اکرم است ، یعنی : خدایا حق‌را به ما حق بنمایان و پیروی از آن‌را نصیب‌ما فرما و باطل را به ما باطل بنمایان ودوری از آن را قسمت ما گردان : المنهج‌القوی ج۴ ص۱۸۳ :

ص۳۸۵س۱۶-**ان‌الذین شروا دنیا بآخرة** تاآخر،منسوب است به حضرت علی علیه‌السلام

یعنی : آنان که دنیا را به‌آخرت خریدند ازین معامله سودی نبردند بلکه زیان کردند. عالمی بزرگوار تازه و پایداررا بجهانی فرسوده و نا پایدار فروخته ، چه بد تجارتی کردند .

ص۳۸۶س۳- **خیرالامور اوسطها** - حدیث نبوی است : احیاءالعلوم ج ۳ ص ۴۲ و۹۳- جامع صغیر ج۱ ص۴۶ .

ص۳۹۱ س۱۷- **الدنیا مزرعة‌الآخرة** - یعنی : دنیا کشت زار آخرت است .

حدیث نبوی است .

احیاءالعلوم ج۴ ص۱۴ ـ کنوزالحقایق ص ۶۴ـ

ص ۳۹۳ س ۵ ـ **القوامن فراسةالمومن‌فانه‌ینظر بنورالله** ـ حدیث نبوی است :

درنهج‌الفصاحه‌ص۸ بصورت : « اتقوفراسته‌المؤمن‌تاآخر» ضبط است .

ص۳۹۵ س۵ ـ فلاینظرالعین الاالیه ولایقع الحکم الا علیه
فنحن‌له وبه‌فی یدیه وفی کل حال فانا لدیه

یعنی : دیده جز بسویش ننگرد و و داوری جز براو قرار نگیرد، پس ما برای او و ازآن او و مسخر اوئیم و درهرحال نزد اوئیم در فصوص الحکم ص ۱۱۳ : بجای **ینظروا** ، **تنظروا** ـ ضبط است.

ص۳۹۵س۷ـ ان لله الصراط المستقیم ظاهر غیر خفی فی‌العمیم
فی صغیر و کبیر عینه وجهول بامور وعلیم

همانا راه راست نه پنهان بل‌آشکار از نظر کلی‌است و به‌حقیقت او درخرد و بزرگ و دانا و نادان‌وجود دارد فصوص‌الحکم‌ص۱۰۶ .

ص۳۹۶ س۶ـ **فلعینها من‌عینها کحل ولوجهها من‌وجهها‌قمر**

یعنی : روی اورا از روی خودش روشنی(قمر) است‌و چشمش‌را از چشم خودش سرمه‌گونی‌است .

مصباح‌الهدایه ـ عزالدین محمود کاشانی ص۱۸ .

ص ۳۹۶ س ۱۸ ـ **انماالکون خیال وهو حق فی‌الحقیقة**
والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة

فصوص‌الحکم ص۱۵۹ .

ص۴۰۰ س۴ ـ **اذا بویع خلیفتان‌فاقتلوا الآخر منهما** ، یعنی هرگاه با دو خلیفه بیعت شد دومی را بکشید ـ حدیث نبوی است ـ صحیح مسلم جزء ۲ ص ۱۳۷ .

ص۴۰۰ س۱۱- **السلطان ظل الله فی الارض**، یعنی: پادشاه سایهٔ خدا در روی زمین است. حدیث نبوی است، در نهج الفصاحة ص۳۷۶ اینطور ضبط است.

السلطان العادل ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله و من اهانه اهانه الله.

ص۴۰۱ س آخر- **عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة**، یعنی: ساعتی داد بهتر از شصت سال عبادت است. حدیث نبوی است. در نهج الفصاحة ص ۴۱۰ اینطور ضبط است: عدل ساعة خیر من عبادة سنة.

ص۴۰۳ س۱۷- **ضحوهٔ کبری** - یعنی: موقعی که خورشید به ارتفاع اعظم برسد و آن وقتی است که روی خط نصف النهار قرار گرفته است.

ص۴۰۶ س۸ - **ان القناة التی شاهدت رفعتها تنمو و تنبت انبوبا فانبوبا**

در مصباح الهدایة ص۴۳۲ این بیت را مقدم دارد:

لا یویسنك عن مجد تباعده فان للمجد تدریجا و ترتیبا

یعنی: مبادا که دوری مقصودت ترا از راه باز دارد که بزرگواری را مراتبی است که پایه پایه بدست آید. مثلش مانند نی بلند است که بروید و گره گره بلند شود.

ص۴۰۷ س۷ - **سبقت رحمتی غضبی**، حدیث قدسی است.

کنوز الحقایق ص۸۹- مسند احمد ص۲۴۲ و ۲۵۸ و ۳۹۷- مسلم ج۸ ص۹۵.

ص۴۰۹ س۹ - **من رآنی فقد رأی الحق**، یعنی: هر که مرا دید حق را دید. حدیث نبوی است. بخاری ج ۴ ص۱۳۵ - مسلم ج۷ ص۵۴.

ص۴۰۰ س۱۱- **السلطان ظل الله فی الارض**، یعنی: پادشاه سایهٔ خدا در روی زمین است. حدیث نبوی است، در نهج الفصاحة ص۳۷۶ اینطور ضبط است.

السلطان العادل ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله و من اهانه اهانه الله:

ص۴۰۱ س آخر- **عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة**، یعنی: ساعتی داد بهتر از شصت سال عبادت است. حدیث نبوی است. در نهج الفصاحة ص ۴۱۰ اینطور ضبط است: عدل ساعة خیر من عبادة سنة.

ص۴۰۳ س۱۷- **ضحوهٔ کبری** - یعنی: موقعی که خورشید به ارتفاع اعظم برسد و آن وقتی است که روی خط نصف النهار قرار گرفته است.

ص۴۰۶ س۸ - **ان القناة التی شاهدت رفعتها   تنمو و تنبت انبوبا فانبوبا**

در مصباح الهدایة ص۴۳۲ این بیت را مقدم دارد:

لا یویسنك عن مجد تباعده   فان للمجد تدریجا و ترتیبا

یعنی: مبادا که دوری مقصودت ترا از راه باز دارد که بزرگواری را مراتبی است که پایه پایه بدست آید. مثلش مانند نی بلند است که بروید و گره گره بلند شود.

ص۴۰۷ س۷ - **سبقت رحمتی غضبی**، حدیث قدسی است.

کنوز الحقایق ص۸۹-مسند احمد ص۲۴۲ و۲۵۸ و۳۹۷-مسلم ج۸ ص۹۵.

ص۴۰۹ س۹ - **من رآنی فقد رأی الحق**، یعنی: هر که مرا دید حق را دید.

حدیث نبوی است. بخاری ج ۴ ص۱۳۵ - مسلم ج۷ ص۵۴:

فهرست اشعار عربی

رضیت بما قسم الله لی
و فوضت امری الی خالقی
لقد احسن الله فیما مضی
کذالك یحسن فیما بقی
ص ۲۰۱

وکلت الی المحبوب امری کله
فان شاء احیانی وان شاء اتلف
ص ۲۰۲

فلولا کم ما عرفنا الهوی
و لولا الهوی ما عرفناکم
وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی
ولولا الهوی فی القلب ماعبدالهوی
ص ۲۱۳

و من انا ایا ها الی حیث لا الی
عرجت و عطرت الوجود برجعتی
ص ۲۲۹

ان الذی شاهدته فعل واحد
بمفرده لکن بحجب الا کنة
ص ۲۳۲

سبحان من اظهر ناسوته
سرسنها لاهوته الثاقب
ثم بدافی خلقه ظاهرا
فی صورة الآ کل والشارب
ص ۲۳۶

و یمنتها بالفقر لکن بوصفه
غنیت والقیت افتقاری و ثروتی
ص ۲۳۷

کلامی نازل من فوق عرشی
الی لوح الوجود الکایناتی
ص ۲۳۹

رایت الله فی عینی بعینه
و عینی عینه فانظر بعینه
ص ۲۴۰

تسترت عن دهری بظل جناحه
فعینی تری دهری ولیس ترانی
و لو تسال الایام ما اسمی مادرت
و این مکانی ما ادر این مکانی
ص ۲۴۱

فمن منح الجهال علما اضاعه — و من منع المستوجبين فقد ظلم
ص ۳۸۳

ان الذين شروا دنيا بآخرة — لم يربحوا باتخاذالبيع بل خسروا
باعوا كريما جديدا باقيا حسنا — بدارس طامس يا بئس ما اتجروا
ص ۳۸۵

فلا ينظرالعين الا اليه — ولا يقع الحكم الا عليه
ص ۳۹۵

ان لله الصراط المستقيم — ظاهر غير خفى فى‌العميم
فى صغير و كبير عينه — و جهول بامور و عليم
ص ۳۹۵

فلعينها من عينها كحل — و لوجهها من وجهها قمر
ص ۳۹۶

انما الكون خيال وهوحق فى الحقيقة — والذى يفهم هذا حازاسرارالطريقة
ص ۳۹۶

ان القناة التى شاهدت رفعتها — تنمو و تنبت انبوبا فانبوبا
ص ۴۰۶

سلام على العهد الذى كان بيننا — سلام على العهد القديم سلام
ص ۴۱۰

معاشر اخوانى سلام عليكم — لقد طارت الاشواق منى اليكم
اقول و قد طال‌التفرق بيننا — الا ليتنى قد كنت بين يديكم
طابت ايا منا لما نعمنا بوصلكم — و طيب ليالينا سلام عليكم
ص ۴۱۰

سقي الله ها تلك الديار و اهلها — و دامبها الاقبال والامن والسعد
ص ۴۱۱

فهرست آیات

نام	صفحه

فهرست احادیث و اخبار و سخنان بزرگان

فهرست اسامی رجال و نساء

فهرست مکان ها

فهرست اصطلاحات عرفانی و فلسفی